

تو جعفر بود و هند و سی قلعه دار آنجا در مخالفت کشاوه و در واز و قلعه بسته مستعد جنگ شد  
 ملک کامکار بنابر ترحم بر احوال زندگان خدا تا در جنگ شد ملک کامکار بنابر ترحم بر احوال  
 زندگان خدا تا در جنگ ضایع نشود بمردم قلعه پیغام داد که احوال سردار شما شتابان و  
 و راجهای دیگر معلوم نمیکشانت که بچه آنجا میباید حالا بر جان و مال و زن و سرزند  
 خود بخشوده و بخت خسروانه امیدوار بوده خود را زیر سایه رحمت خسروانه رساند کفار  
 سخنان شفقت آثار را در دل خود جان داده در جنگ و جدال زدند و شهادت دادند از آن تیر  
 آن جماعت زشت کردار را بر حاصره نمود و چند شبانه روز بغیر از صدای توپ و تفنگ پیاپی میان  
 نبود و هر روز جمعی از دلبران جانبین را فرود وادی فامی شدند آخر کار را می صواب ملک  
 شهریار اقصای آن نمود که بهادران دشمن شکا بهیت اجتماعی از اطراف بجنگ در پیوسته  
 جبراً و هتله تغییر قلعه نمایند بنابرین ملک نامدار با غازیان و مجاهدان ملت سید ابراهیم  
 سیر بابر کشیده خود را بجنه انداخته از راه سیر بابر گریز برآمده و بهادران شیر صولت  
 پای بر لشکران خود نهاده نروبان و کشتن بر آن حصار بلند عروج نمودند و بی نیروی اقبال  
 آن حصار یار آنچنان قلعه مستحکم و حصار مسدود و الابواب را مفتوح کردند بکامکار  
 ظفر یار دست بقتل عام دراز کردند و بعد از آن دست به نهب و غارت گشاده و جمع  
 دغاین و خنداین و اموال و سباب انداخته سالها که در آن قلعه بود و صمیمت خزان  
 ملک مؤدکر و انیدند و اهل و عیال شتابان اسیار شدند و فرموده آن شهباز مساجد بجای  
 معابد کفره بنیافت و جمع ولایات شتابان و خیم انجام باور شکل و توابع تصرف ملک  
 نامدار آمد و بر امر اقسیم یافت و مقدمان و رعایا مطیع و فرمانی ارشده به تشریفات سرور  
 گشتند و در جنگ و جدال شهریار با کجارج محمد مشهور که بجیتی و غیره راجها و تخیر تمام مملکت  
 ملکانه و وقایع دیگر چون شتابان از راه یافته به کجارج ام چند سیر راجه بجیتی که فرمان  
 بحر و بر ملکانه بود ملک اولیسه تا اقصای مکه له در تصرف داشت و کونند تا مستقر نرفت و در

حسب فرمایش نواب کامیاب محرم سپهر عظمی  
 اجلال و بر فکرت استیقلال و نجم آسمان کت و افضل  
 رفعت عظمی و نگاه محبت و نجات همراه شوکت و جلالت  
 جایگاه نواب صفدر جنک شیراله و له فخر الملک در دام و دست  
 الهی یوم القیامه

# مقاله اول در کتابا حقیقه العالم



تألیف علامه الزمانی فاضله الدوری خلاصه خاندان مصطفوی سلامه دو و درین صورت

میرزا قاسم بن رضی الدین موسوی الخاطب بمیر عالم مرحوم

در مطبع سپید واقع حیدرآباد و کن به تمام اهل السواد

سعد عبداللطیف الشهیر سید فاولد و رحمت حاجی سید محمد علی

شیرازی طبع یافت

قیمت جلد اول بهت روپیه



۱۱۷ ذکر ملاقات نمودن کنیز و پادشاه علی بن ابی طالب و هر چه در میان  
و محامد کردن آن قلعه و رسیدن ابراهیم بکشتن فرعون  
بیت الحان عادل شاه حبیب الله و بیان بعضی قافله  
۱۱۹ فصل دوم از باب بیستم ذکر اسامی و اراج از آن محبت  
و توجیه کلام فیضیه ای و در آن و لطیفاتی است که در بیان  
۱۲۰ ذکر قصه مخالفت و تمرد و بکد راه  
۱۲۱ ذکر و ستایش شهریار مصطفی خان غیره اراج کاه و بی  
۱۲۲ نصرت پناه را بهجت و غنیمت و فساد و بکد و راز  
۱۲۳ ذکر مرافقت شهریار معدلت کسب راه علی عادل شاه و در  
همه کام توجیه شان با همه کلام  
۱۲۴ ذکر نام و خرد و دهن یا چند نفر از اولاد ابراهیم  
محاربه طایفه نصرتی با کشته و نام و از بکد و راز  
۱۲۵ ذکر تفرقه و استیفاء و پیشه و ارج و جلیل نظام شاه و بیان بعضی  
۱۲۶ ذکر و قایمیکه بعد از رحلت و داد  
۱۲۷ ذکر حکم ساختن بنا قلعه دار السلطنت که گفته و ذکر  
توجیه مصطفی خان حسام شهریار بجانب قلعه اندر کوفه  
۱۲۸ ذکر و قیود و فساد و اوار و کیواری از السلطنت که گفته  
۱۲۹ ذکر نام و خرد و دهن یا چند نفر از اولاد ابراهیم  
و دیگر از بکد و راز و بکد و راز و بکد و راز  
و بیان قیود و فساد و اوار و کیواری از السلطنت که گفته  
۱۳۰ ذکر مرافقت شهریار معدلت کسب راه علی عادل شاه و در

۱۴۱ ابراهیم بن ابراهیم راجه سیاح از سلطانین و دیگر  
۱۴۲ ذکر ملاقات پادشاهان اسلام و توجیه شان با همه کلام  
و توجیه کلام فیضیه ای و در آن و لطیفاتی است که در بیان  
۱۴۳ ماستر سیر سلطنت  
۱۴۴ ذکر و ستایش شاهزاده عبدالقادر و توجیه شان با همه کلام  
و ذکر قصه و مراد و شهریار مصطفی خان غیره اراج کاه و بی  
۱۴۵ راجه کام ارتقا و غبار مخالفت آن شاه علی بن ابی طالب  
۱۴۶ ذکر توجیه علی عادل شاه بعد از نظام شاه و بی  
قلعه کاه و بی و بعضی از وقایع که در آن و بیان  
۱۴۷ ذکر توجیه مصطفی خان غیره اراج کاه و بی  
نمودن آن صاحب غنیمت و توجیه ابراهیم بن ابی طالب  
سوانح و دیگر  
۱۴۸ ذکر نام و خرد و دهن یا چند نفر از اولاد ابراهیم  
توجیه کلام فیضیه ای و در آن و لطیفاتی است که در بیان  
۱۴۹ در آن و بیان  
۱۵۰ ذکر توجیه ملکتاب حسام شهریار بعد از رحلت و داد  
۱۵۱ ذکر توجیه ملکتاب حسام شهریار بعد از رحلت و داد  
۱۵۲ محاربات و قیود و فساد و اوار و کیواری از السلطنت که گفته  
۱۵۳ ذکر مخالفت عادل شاه نظام شاه که گفته و در آن  
و قیود و فساد و اوار و کیواری از السلطنت که گفته  
۱۵۴ شاهزاده و مراد و شهریار مصطفی خان غیره اراج کاه و بی  
و توجیه کلام فیضیه ای و در آن و لطیفاتی است که در بیان



۲۱۷ ذکر سبب بی دار السلطنت حیدرآباد +  
۲۱۸ ذکر ترمیم مسجد جامع چهارمینار و دارالشفاء و دیگر  
از کتب غیر آن از بموجب بنام صاحب تاریخ طبرستان  
وصفت در کتب که یوان غنایان مان بنیان  
مجموعی دیگر که جای خدمت ملازمان کاهست  
۲۱۹ ترفیع و احوال و سبب بنا و وجه تسمیه آن +  
۲۲۰ ذکر توجیه رایات لغت آیات لغز جمیع  
با کفر بیجا نکرد و تخییر قلعه موسوم رک و حصار زندان  
و کلکور +  
۲۲۱ ذکر نامزد و دیوان امین الملک با امر و سپاه  
بیجا نب کند کی کوته و توجیه آیات علالت  
بیتخیر آن قلعه +  
۲۲۲ ذکر متوجه شدن خسرو زمان به تسخیر قلعه ننگین  
و بیان بعضی وقایع دیگر +  
۲۲۳ ذکر فرستادن نیکت پتی رای بیجا نکردش  
بیجا نبه رقتی نکرد متوجه شدن فضل خارج الدار  
آنانا بدفع مشرکان و نصرت یافتن برایشان +  
۲۲۴ ذکر آمدن نیکت پتی بغرم محاربه امر او و فرار  
خسرو زمان و نامزد کردن ستم خان دولت  
امراور رسیدن چشم زخم به اسلامیان  
سبب دولی رستم خان +

۲۲۵ ذکر نامزد کردن اعتبار خان و علم خان و  
خانخانا و بهای لیر او و لغز او و تخریب بلاد  
کفار بیجا نکرد و بیان فوج حاکمیکه مجاهدان منصور  
رار و نمود +  
۲۲۶ ذکر غنایان و علم خان و خانخانا و بهای لیر او  
و بعضی سرداران و رنجاب رقتی نکرد نامزد  
کردن ملک امین الملک بجهت دفع ارباب  
فتنه و شر و نصرت یافتن برایشان +  
۲۲۷ ذکر خلع نمودن شخصی که خود را بفریب مشهور  
مبتاه صاحب کرده و در دربار بیجا نکرد  
محاربه نمودن اعتبار خان او و نصرت یافتن برایشان  
۲۲۸ ذکر آمدن کمتدراج و لیدها فی ملت در بدرگاه  
و الا و منصب بود فی سر فرار گشته مراجعت  
نمودن در راه مخالفت پیش گرفتن و ذکر رسیدن  
عصداشت بر لاسر خان و در باب مخالفت  
کمندراج و رقتن امین الملک با سپاه بجهت  
کوشش او و مبرز رسیدن آن کافرت +  
۲۲۹ ذکر آمدن نیکت پتی ای بیجا نکرد بعد رقتی نکرد  
نامزد کردن دلال خان دفع او +  
۲۳۰ ذکر خفته و مخالفت دیوار رسیدن بر اضر حال  
راجمند و نامزد کردن او و این استقبال آن  
قسمی و کرد +

۲۶۶ هتیده میر محمد موسی در تهنیت جلوس +  
۲۶۸ ذکر آمدن سولان از جانب سلاطین در کبی سیم سرش  
و تهنیت +  
۲۶۹ ذکر آمدن حدین بیک قچی باشی از جانب اعظم سیدان  
رست پادشاه عالم پناه و پادشاه عباس سیم سرش و تهنیت  
۲۶۹ نقل مکتوب پادشاه جهان پناه شاه عباس پادشاه  
ایران بصاحب استایالت پناه حسین بیک بارگاه  
نخل آبی رسیده +  
۲۷۳ فصل دوم از باب حیم در بیان قیامیک در عهد سلطنت  
آقایان رحلت آن علیمیرتعالی که دود آمدن فرزند  
و کرمانز که دیدن کمال الدین از ذراتی به تخییر و شکر  
۲۷۴ ذکر دولت با سعادت شاهزاده جهان آرا عبدالعزیز  
۲۷۷ ذکر راهی صالحه شاه حسناده بلند اقبال +  
۲۷۸ ذکر تبارخوت و انبیا و اعیان شاه جهان پادشاه  
۲۷۹ فصل سوم از باب حیم در بیان تامل و حلت حضرت آبی  
و نینجیشته و مدت سلطنت ذکر اولاد امجاد و شکر  
از خضایل و حصایل آن حضرت +  
۲۸۳ ذکر اولاد آن شاه در بر سوره کریمه از خضایل و حصایل  
۲۸۹ اشارت اهل الله در حمد و ثناء و غیره +  
۳۰۱ باب ششم در بیان احوال و مشایخ کت و حتمت و غیره  
و ذکر مشایخ و هم مقام خضایل آبی پادشاه

سلطان عبدالعزیز شاه شکر فصل اول در ذکر جلوس  
مینت با نوس و جشن آن +  
۳۰۲ ذکر رسیدن لالای علی بن آت امین شکر و تهنیت  
۳۰۳ ذکر خبر از می بین بعضی ملازمان بعضی خلقات و منقول  
کشتن برخی که از آن مقامات بحال اند که بر حال کنونی  
از اهل خدمات +  
۳۰۵ ذکر وفات و وفات قانیان بسیر حدیثی حوالی و احوال  
و شغال نو و بعضی عشرت و بیان جشن سالگرد و غیره  
۳۰۶ ذکر جشن ولادت النبی صلی الله علیه و سلم +  
۳۰۷ ذکر یکا از می رسم تغیرت جاب حضرت سید الشهدا علیه السلام  
در ماه محرم +  
۳۰۹ ذکر ترحم قانیان بانب که طور بقصد میر قاشا +  
۳۱۰ ذکر طلب اشتن منصور خان جشنی سر سید محمد اسفندی و طاهر  
آفرینی او و یکیک بعد از آن صورت ظهور رکعت استسک  
۳۱۲ ذکر آمدن شیخ محمد الدین سیم رسالت از جانب جهان  
پادشاه هندوستان +  
۳۱۳ ذکر فراوانی از مشایخ و مشایخ شکر و بیان  
بعضی مقدمات دیگر +  
۳۱۴ ذکر مرز و کشتن از اعیان شیخ محمد خاوند علیه الرحمه  
پیشوائی و بیان بعضی مقدمات دیگر +  
۳۱۶ ذکر روانه نمودن و حج و تبحر اعیان محمدی سیک له

صحه  
۳۰۳ ذکر فتح سلطان ابوالحسن  
از شهر حیدرآباد به قلعه  
اکوئند و وقوع غارتها  
ازین حرکت  
۳۰۴ ذکر رسیدن رضی برادر  
در باب تصریح  
در حضور پادشاه  
۳۰۵ حکمیکه بعد از آن فتح  
۳۰۶ ذکر توجیه پادشاه  
قلعه کوئنده و وقوع غارت  
و بیان کیفیت غارتها  
۳۰۷ بعضی از اینها  
۳۰۸ ذکر کشتن شاهزاده  
و نورانبیکم تهنیت  
نمودن سلطان ابوالحسن  
۳۰۹ ذکر تشریف احوال سعادت خان  
عرف محمد داد  
۳۱۰ ذکر صلح سلطان ابوالحسن  
ازین سخن پیرانی ملک  
جاودانی  
۳۱۱ کتاب بعضی حالات  
در کتاب بعد یقه

۳۰۱ کاسیک یکی پادشاه ایران با بعضی مهادت دیگر  
۳۰۲ ذکر فرزندانی که در این ملک کنی و بیدار و حواله دار خانی  
۳۰۳ فوتی و منتهی شدن ملک غیر رضا مات و قتل شدن  
۳۰۴ و انتظام شدن جنگی و قیصر و انشا  
۳۰۵ ذکر و توجیه از این پادشاه از ارفادار السلطنه  
۳۰۶ قتل و پیرانی و باقی قتل کور و زنده و حواله  
۳۰۷ ذکر و زنده این پادشاه و خانی و شاهی و این  
۳۰۸ پادشاه عالمیان جهان  
۳۰۹ ذکر و زنده این پادشاه و خانی و شاهی و این  
۳۱۰ و عید باغ و غیره و این پادشاه و خانی و شاهی و این  
۳۱۱ سره بایان یک که از این رو داد  
۳۱۲ ذکر وقوع حادثه و خبر از بعضی  
۳۱۳ ذکر فوت تیرانداز ملک حیدر و فرزندانش  
۳۱۴ ذکر این پادشاه و خانی و شاهی و این  
۳۱۵ در قلعه و است آباد و بایان بعضی قایم دیگر  
۳۱۶ ذکر آمدن و بایان بعضی مهادت دیگر  
۳۱۷ ذکر و زنده این پادشاه و خانی و شاهی و این  
۳۱۸ ذکر و زنده این پادشاه و خانی و شاهی و این  
۳۱۹ ذکر و زنده این پادشاه و خانی و شاهی و این  
۳۲۰ ذکر و زنده این پادشاه و خانی و شاهی و این

۳۰۱ فصل در بیان کشتن پادشاه و بایان دیگر  
۳۰۲ فتح خان میرکعبه نظام شاهی  
۳۰۳ فصل در بیان کشتن پادشاه و بایان دیگر  
۳۰۴ خاقان و صورت قیامت  
۳۰۵ ذکر و زنده این پادشاه و خانی و شاهی و این  
۳۰۶ امیر و زنده این پادشاه و خانی و شاهی و این  
۳۰۷ ذکر و زنده این پادشاه و خانی و شاهی و این  
۳۰۸ و احوال و بایان و بایان سعاد و بایان دیگر  
۳۰۹ ذکر و زنده این پادشاه و خانی و شاهی و این  
۳۱۰ ذکر و زنده این پادشاه و خانی و شاهی و این  
۳۱۱ فصل در بیان کشتن پادشاه و بایان دیگر  
۳۱۲ و سید شاهی و ذکر و بایان محمدی از محمد  
۳۱۳ باقی تمام بایان و پادشاه و شاهی و این  
۳۱۴ قطبشاه المستبرک شاه  
۳۱۵ ذکر و زنده این پادشاه و خانی و شاهی و این  
۳۱۶ و بایان و زنده این پادشاه و خانی و شاهی و این  
۳۱۷ ذکر و زنده این پادشاه و خانی و شاهی و این  
۳۱۸ ذکر و زنده این پادشاه و خانی و شاهی و این  
۳۱۹ ذکر و زنده این پادشاه و خانی و شاهی و این  
۳۲۰ ذکر و زنده این پادشاه و خانی و شاهی و این



در عهد فتح محمد  
نواب آصف جاہ مظفر السلاطین نظام الملک  
نظام الدولہ میر محبوب علی خان برادر  
فتح جنگ خلد اللہ ملکہ و سلطانہ  
مقالہ اول از کتاب حقیقۃ العالم  
تالیف علامۃ الزمان فیہامۃ الدولہ  
میر ابوالقاسم المخاطب بمیر عالم مرحوم  
در مطبع سیدی واقع حیدرآباد دکن  
در سنہ ۱۲۸۰ ہجری طبع یافت



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نظام ملک سخوری و انتظام مملکت و معنی کسری و قیف سالار حیدر شاهنشاهی که دبیر  
 حکمت کامله آتش مشور نظم جهان و نسق احوال ساکنان کشور امکان بنام مامی سلطنت  
 نکاشت و مدبر مصلحت شامله آتش سر رشته حفظ ممالک ایجاد و اصلاح ممالک  
 کون فساد و رکعت است که آتش صانع که جوهر شناسی لطفش بخواهی اتی  
 جاعل فی الارض خلیفه تارک معشر بشر را با فیض ابداع نواخت و دست کراش مضبوط  
 لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ قَامَتْ قَابِلِاتُ الْإِنْسَانِ رَاغِلَتْ إِيَّاهُ فَخَلَعَ  
 ساخت حکیمی که نور عایش چرخ فطرت کاغان را بلع نبوت بر فروخت تا ظلمت  
 تخالف و تنجسم آرای ناقصه که اختلال مایه انوار وجود است بد پر تو اشعه تا سید  
 از ساحت این اخلاف که نه مزاجت خیر و امن تعلق بر چید و معلم حاشیش که هر استعداد  
 قایمان ااداب جهان داری آموخت تا که و قطب دل و قزاحم آهوی باطله که انتظام  
 بر پهن کارخانه شهوات بنسیم بر چرخ علم سلطنت و حکمرانی از فضای این جدل خانه  
 که درت انجیزند و نشیند نظم خدائی که آوزد عالم پدید جهان از لطف و کرم  
 آفرید ز جودش وجود همه کائنات ز جودش نمود جاد و نبات ز کرم هم  
 کرد حیوان پدید ولی مانع لطفش به انسان رسید بشیراقت ز جودش عقل را

مبر بر خفا و افضل را بر فراخت اعلام اقبال و جاه یکی شد پیبری پادشاه  
 کجکش چو شد ملک و دین تو امان و بدین شاهی بدین پروان جهان تا شود تار  
 از عدل شان ز سر عالم سپید کرد و جوان زهی ملک الملکی که مشور سعادت سلاطین  
 مدلت شعار را از دیوان مسیح الارکان و سد ملک السموات و الارض  
 پرتو شمع رنج و قضا هم علی کثیر من خلقا هم زیب درخت داد  
 و بودای ان نه الهوا الفضل المبین ابواب حصول مقاصد و مرادات بر روی  
 خوابین ملک اقدار کشد و نهال اقبال روزافزون این مندر عظیم ایشان را که  
 شجر طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السما است با وج سپهر نیکو برسانید و  
 روایات طفرایات همایون ایشان بطرز اغاز و ان چند نام لهم الغالبون بطرز  
 گردانید طراوت حدیقه شاهی از رشحات سحاب فیض لایزال دوست و رواج  
 دره السج پادشاهی از ابر فیضان فوال او همه معنی و کجکش که از پس پرده غیب  
 روی نماید نوشته خاتم تقدیر دوست و هر صورت دل فریب که در جلوه کار  
 وجود نظر آید نگاشته ملک تصویر او را و باط محبه دات غلبه و مادیات  
 علوی نظام از پر تو عیش یافته و وسایط ایجا و بسایط و مرکبات مغلیه بروقی  
 حکمت بالذاتش انتظام پذیرفته بهیت جهان از فیض جود او تو انکه تعالی  
 شانه امده کبر عادی که وادرسه اتقانش با دصهار اعلت یا مال کلمه کی  
 از خار خار و بخوری بر بستر ناتوانی انداخت و باز پرستی مکافاتش کبر بار را  
 بجرای کشکش برکت کا هی مرض زرد و سی مبتلا ساخت حسین تهر کشش کوب  
 را بهت شب کردی از مندر از بام چار و دیوار غنا صد کمند خط طشعاعی آفتاب  
 هر روز در چاه خفا حبس نمید و ششم عدلش چیده ماه راه را  
 به سبب دست بر و شعل آفتاب از سیلی ادب کلف زار داغ سیاه

در رزی نمای لطیفی که مصور غایتش بهت کامل نگاہی تا میان استقبال صفات  
 ایام ماضیه را بهارستان لغوش آفام بدیع ساخت و مدبر حاشیش تصویر است  
 مرغ دهن را از بیم آسیب رطوبت میان بوغن مافطیه پرداخت سفینه روزگار  
 بر آبی روشن سواد می چشم اعتبار از دست کاتب قدرتش نگارستان نوادر  
 حکایات است و انند اولیل و خمار جت سر حساب نظر استیفا نگار از حلم  
 محرق تقدیرش مقدرده رقوم عجبیه و اوقات نه جلید طبقات سپهر برین از  
 کتابخانه صنغش رساله هفت باب اقلیم از نسخه خلقتش مقاله نظم  
 قمار السیرکینی بی مثل و مانند که خوانندش خداوندان خداوند جواهر بخش  
 کلمه تحسای بارکین بر روز آرنده شبهای تاریک فلک بر پا یزدار و انجم افروز  
 خرد رانی میا نجی حکمت آموز نگهدارنده بالا و پستی کواه برستی و جله هستی  
 صحرانور و ان دشت توحیدش از بحال قامت تخریب عصا بدست می آرنده  
 مسافران اقلیم تنزیهش از هر کوه سنگ نشانی بر راه دارند و هر ذره نجف  
 بر طلوع آفتاب جالش دلیلیست روشن و هر قطره ضعیف از دریای  
 نوازش کج بیت قطره زن شعر فواجب کف بعضی لاله دایم کیف کج  
 الجاه فی کل شیء که آیه تیل علی انه واحد سبحانه ما اعظم شأنه جل جلاله  
 و تعالی عم نواله و توالی و نبذای نشانی اختد این خندان اصناف  
 درود و صلوات و اتقا و دقایق آلف تسلیم و تحیات نثار ساحت بارگاه  
 عرش مدارج کرسی مسایح پادشاه عالیجاهت که هنوز کلک قصاص عرف  
 علایات نبون صفات را بر لوح قدز نوشته غنشی غایت رقم رسالت را بطرای  
 عالم ارائی او موشح ساخت و خاک امکان آب و جوب کل نه کشته معارضیت  
 کلخ نبوت را بهجت نشین وی پرداخت شمع نشاء جامع اشش خلوتگاه ایت

پیش از تجلی اعیان ثابته بر عالم شود بر تو اول با خلق الله توری تافته دوستان  
 سرانی ناطقه اش در چمن و حدت قبل از ظهور بجا رکشرت به ترائی رسول من  
 رب العالمین ترزبانی یافته زهی صاحب لوائی که فرمان روا سی سلطان  
 بنشور گشت نبیا و آدم بین المار و الطین سرزجیب سرحد از کاشیده  
 و حکمرانی ریاستش حکم و لکن رسول الله خاتم النبیین در کف رکاز  
 بدآرمیده چشم تامل نگار و شکست حدایق قوانین دین تمییزش نغمه رسالت را از رنگ  
 و بوی اعجازی نیازی نیامی بیند و نظر تقی دستگاه در تفسیح باطن حکام  
 ملت پیش نخل نبوت را بی استعانت ناخن حشرق عادت می چینه ضبط  
 شریعت غرایش دستور البصیر شاهنشین و قواعد ملت بیاضش بر مشق  
 فرمان وائے دارین نظم سر سر دران تاج ازادگان \* پهدا  
 خیل فرستادگان \* بحکم شریعت طریقت اساس \* بنور طریقت  
 حقیقت شناس \* جهان مطیع و خدا را مطیع \* اسیران روز حیدر ارفع  
 محمد که شمع ازل نور اوست \* قلم اولین حرف منشور اوست \* خردش نه فیض تعلیم  
 اوست \* ترشح کش از چشم اوست \* و نفوذ نامحد و اقسام سلام و الوافه  
 و صوفیت و اکرام نذر مرآت نورالکرام و خلفای عظام آن حضرت که اقصای  
 آثار نبوی را در جهت ساخت علمهای در سیدان خلافت افزاخته نظم همه ضعی  
 همه راضی رفتند \* قرب حق را مقاضی رفتند \* کشته و قرب حق اند اکنون کم  
 رضی الله تعالی عنهم اما بعد بر آگاه دلائل نخل وجود و حقیقت شناسان کارخانه شود که  
 چشم بصیرت را در تماشاگاه سواد آفرینش سر ته تامل کشیده و دماغ ادراک  
 را از رحن تحقیق و ضح عالم نشاء عقل بخشیده اند مخفی نخواهد بود که حکیم علی الاطلاق  
 جلت عظمت باقصای حکمت بالغه خود انداد انسانی را با داشته اک حنی و

و اتحاد نوعی مختلف الاستعداد خلق شده بود و این نوع الالوان را با صنایع موفوره  
 و اقسام غنیه محصوره منقسم نموده باینجه میل فطرت هر صنفی گریبان گیر همت دی گردید  
 کشتن کشتان بر سر مقتضای فطری خود آورد و اسباب کشته الاشعاب انتظام  
 جهان بدین سیده قدم در عرصه اجتماع گذارد از اینجا است که هر که دوی بر وفق  
 استعداد خود بکاری میفتون و ماصدق کل **خرب** بهالیهیم فرعون  
 گردیده اند و از جمله اصناف این نوع عالی و انواع این جنس غالی متعارف و استعدا  
 بر طبق و رفع بعضی فوق بعضی در جات بنام دو جماعت افتاده فیه  
 اختیار لطف حضرت آنکه یکبار بفرماید **جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا**  
 یکی را خلیف رسالت و بر داد و دیگری اتاج سلطنت بر سر خط و نظم خداوندی که  
 دارند از و انبیا و نبشور دین عرصه کبریا و نبشایان کیتی سپردا کرم بسا  
 جهان از عجب تابعیم و دو نام است بر هفت گشتی که آن هست شای و پیغمبری  
 و چون ایراد نبوت نقطه اختتام منتهی گردید لاجرم خط احکام شریعت خاتم انبیاء  
 کرام علیهم السلام و علیهم صلوات الله الملك الاعلام علا و اله انصرام محاسن دنیوی انام بحسبه  
 سلاطین عظام رسید و بدین تقدیر بار دیگر منصب سلطنت باضافه حفظ دین محمدی  
 مضاعف نگاشت و مرتبه ریاست بپایه حمایت ملت احمدی علم منزلت و وبالا  
 اغراشت ملک دین تو ام گشت شمشیر سیاست صاحبان سیف و دودم سر رشته  
 تنظیم احکام خالق علا و هتشیق جهات خلائق در دست یک فرمان رفت و استقامت  
 امور مواجش بنی نوع انسان باصلاح احوال معاد ایشان نسبت هنرادی گرفت  
 دست قضا کردین جهان را در رتبه منت منقلب ان قلا و ه سلطنت محکم تربست  
 و نقش احسان شمعان خاتم ریاست بر تخمین قلوب عالمیان روشن تر نشست  
 قیام بد اسم حق شناسی این منوره علیه بحکم عقل بر کافه خلائق لازم گردید

و افتد ام بر شکر گذاری صاحبان این نعم بهیه نشاید و دست نقل بر عاتق ناس بر تیر  
 و جوب و تخم رسید بنا بر این در مراتب خاطر فایز ضعف عباد الله انومی  
 ابو القاسم بن رضی الدین الموسوی الملقب بمبیر عالم که از معتمدان دولت آصفی شاد  
 و متبایان این دیار است هیه ذری بنیاد است جوی کر که دید که اگر از بار خنجر  
 رنگارنگ چین دولت مدینه علیه عالمه آصفیه اوام الله ایام و دلتهم را که در چین  
 بساتین کتب متفکره کل کل مشغول است بر رشته تحریر کله سسته بندی و لای آید  
 مکاریم احوال و معانی آثار این خاندان عالی شان شاخ الارکان را که در اصف  
 السنه و افواه منتشر افتاده است در عقد اقتساق و سطر انتظام به پسندی از انجا  
 که صورت گفتگوها که نقشی بر آب است از کلک تصویرت رنگ دوام می گیرد و  
 ساز ز باخ که گریه بر باد است بناخن تحریرت غمزه بجا می یزد و چه عجب که گردن  
 اخلاص از کر انباری حقوق نامتناهی این مظهر الطاف الهی سبک بار  
 و بر دو و دوشل اعتقادات از کرانی ایادی غیر محصور آن طلال سبحانی سبک  
 دوشی دوچار گردد و تفصیدگی کام حق شناسی باشد که بدین قطره ضعیف که  
 از دریای حسن خدمت طراز و زور مد فیض طراوتی بر کسید و دافردگی دماغ  
 منعم سیاسی شاید که بدین تهر خفیه که از خمانه صدق عقیدت بدست متنا  
 افتد نشکر گفتگی پذیرد و چون سخن آرزوی سخن می خیزد و به طریقه حیدر آباد دارا  
 دولت آصفی شاد است مناسب نمود که اولاً احوال سلاطین قطب شاهیه  
 که بانی مبنای بلده مذکور بود و در محاکمات فیج السلاک تلک مدتهای کوی میخامی  
 بچوکان زندان و اسی ربوده اند و ابتدای دولت ایشان مبدی ظهور رونق هم  
 ملت اسلام دشرع شیوع انوار دین مبین حضرت خیر الانام علیه و آله  
 الصلوٰه و السلام درین سده زمین بهشت آمین است بنا سبت سبق زمانه



طر و الالباب ببارات واضح خالی از خلل ایجاز و احوال اطباب رقم پیر  
 خانه بیان کرد و دل ایو کا طلب که چله نشین کین کا و این مطلب بود بنوید این  
 امید و امن احبب و بر کمر بهت بست و خاسته نظر الاشاره که به و ارا نظار  
 چنین بناست می نمود با میدان این بود استمین تقسیم بر ساعد غریت شکست و  
 با وجود قلت فرصت و کثرت اشتغال که تدبیر اصلاح تفتت امور و سد ثغور مفاسد  
 ملک فتنه خیز دکن علاوه بر تق و تق جهات مستوعب اوقات است یاره از سات  
 عمر کرانایه صرف این مطلب کردید الحمد لله و ملت که مصور اندیشه صورت یاد کاری بر صفحه  
 زمانه نقش بسته که چهره نو کما بان نگار خانه عالم از نیرنگهای عبرتش کرده شکست رنگی  
 رونما تواند برداشت و کار و این خیال از اقلیم تامل سرمایه ذکر ی بدست آورد  
 که از تحایف اعتبارش جهت مجاوران کشور استقیال بنصداق و لقد کان فی  
 قصصهم عبرة لاولی الالباب اصناف ارمغان توانیک داشت غنبدی قلم  
 منی پند رنگ گلستان نخت که دامان نگاه تماشا نیان از کلهای رنگارنگش چین  
 چین ببار کرد و غنچه خاطر نظار کین از تراکم نخبه تماشا نشین زیارت گاه  
 تنگنیک صد لاله زار و این تالیف سرت توام که مسی است بجدیة العالم مشعل است  
 بر دو مقاله و یک خاتمه مقاله اول در بیان احوال ملوک قطب شاهیه  
 انار اسیر ما بهم مقاله دوم در ذکر احوال سلسله علییه صفیه دام اسدایام دولتم  
 و خاتمه در بیان محب از احوال مؤلف مقاله اول در بیان احوال غلظت اشتغال  
 سلاطین قطبشاهیه رضوان علیهم که قریب دو صد سال در مملکت ملک کوس  
 سلطنت و فساد و اشی فواخت و علم دین و داد درین سرزمین سینو سواد  
 انراخت اند فخر از تاریخ قطبشاهی و غیره تواریخ معتبره و این مقاله مشعل  
 است بر یک مقدمه و هفت باب مقدمه در بیان نسب شریف شایو غفران پناه

سلطان قلی قطب شاه باب اول در بیان احوال ملک مؤید بناسید آله سلطان  
 قلی قطب شاه باب دوم در احوال شاه مجاهد حمید قطب شاه و شایسته  
 سبحان قلی باب سیم در بیان احوال پادشاه خلائق پناه ابراهیم قطبشاه  
 باب چهارم در بیان احوال پادشاه کیتی پناه ابوالنظر سلطان محمد قطبشاه باب پنجم در بیان احوال  
 پادشاه عدالت پناه سلطان محمد قطبشاه باب ششم در بیان احوال پادشاه دین پناه سلطان محمد قطبشاه  
 باب هفتم در بیان احوال پادشاه شهنشاه آله سلطان ابوالحسن قطب شاه  
 المشهر بتان شاه مقدمه در بیان نسب شریف شاه غفران پناه سلطان قلی  
 قطب شاه آن عالیجناب بقول صاحب تارخ قطبشاه بنی خلف الصدق امیرزاده  
 ادیس قلی است ابن امیرزاده پسر قلی ابن امیرزاده الوندان امیرزاده کهنه دین  
 امیرزاده اقرایوسف ابن امیرزاده محمد ابن امیرزاده نورس ابن قلی منصور ابن قلی  
 میرم ابن قلی نورس ابن امیرزاده بیک مخفف توره بیک که نسبش به آغرخان  
 ابن قلی خان از اولاد یاقوت ابن قلی علی السلام می پیوندد و بر روایت صاحب  
 تاریخ فرشته از ترکمان چهارلوست از قوم میر علی شکر و بعضی آن خسرو والا  
 تبار از اولاد امیرزاده محمد ابن شاه مقتول برادر کهنه دین می اندوزد و بالاتفاق  
 مولد و منشأ آن ملک معدلت نشان ~~تیره~~ بعد آباد است از محکمت همدان و باجمه  
 پدر بزرگوار آن شهنشاه یا امیرزاده ادیس قلی او پسر امیرزاده پیر قلی بیک است  
 از بطن خاتون خدیجه نام بنت شاهزاده یوسف و ادیس قلی را ملک صالح همدان  
 که بسو نسب و علو حسب از اکابر ایران همتیاز تمام داشت بخویشی خود برگزید و یکی  
 مخدرات سدا پرده عفت خویش مریم خاتون نام را در عقد ازدواجش کشید و از  
 بطن او فرزندی متولد شد که ملک صالح او را موسوم سلطان قلی کرده متوجه  
 تبریز گشت سلطان قلی از بدو سن متیند و اعیان ملک کیری و کشور گشائی بخاطر داشت

تا آنکه در ملک تنگ بنایید روانی بپایه حکمرانی رسید چنانچه عقیب منتظم سلبان میکرد  
**باب اول در بیان احوال خسرو محمود پادشاه غفران پناه سلطان قلی قطبشاه**  
 ششمین فصل اول در سبب ورود مسعود آن شهسوار از ولایت بلخ دکن  
 و ترقی آن جناب به تهنیت سبب الاسباب بپایه بلند و ذکر وقایعی که پیش از جلوس  
 او بر تخت فرمانروائی ملک تنگ مجبوض وقوع آمد و موجب ترقیات  
 روزافزون شد و در ذیل این بیان احوال سلطان محمود شاه بهمنی و دیگر سلاطین  
 ذکر سبب ورود آن ملک معدلت کسری محمد آبا و بپدر  
 صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون امیر حسن بیک ابن قسطنطنیه حاکم دیار بکر  
 از قوم آن نیلوفر قومته اقلیلودست تسلط یافت بنابر افتادگی و قناعت پیر قلی  
 جدا محمد سلطان قلی و شفاعت اکابر همان متعرض احوال پیر قلی و اولادش  
 نشد بل ایشان مشغول عطف خود گردانید و بعد از امیر حسن بیک پسرش  
 خلیل سلطان نیزه طریقه پذیر خود مرغی داشت من بعد چون فوت سلطنت بامیه زاده  
 یعقوب رسید از روی خرم و احتیاط متفحص احوال امیر زادگان و عامه برابا و سوانح  
 قضایا گردید و چون مهنیان اجبار رشادت سلطان قلی که بسند رسیده بود و  
 داعی سلطنت که در سر داشت و اتفاق بر کمانش اقلیلودبا و بسبع جلالتش رسانیدند  
 و اهل نجیم در مل نیزه از ملطالعی سلطان قلی که می دادند ازین جهت یعقوب سلطان  
 در صدد استیصال شد و پدر بزرگوار سلطان قلی بعد از اطلاع بر مکنون ضمیرش مشاوری  
 با جمعی از مخلصان خود نموده روانگی او با اتفاق عزم بزرگوارش آمد قلی بیک بصوب  
 هندوستان مصمم گردانید آن شاهزاده که پیش ازین از خوف اعدایه عزم بزرگوار  
 خود به هند تشرف آورده و افواج سلاطین هند پسندیدند و این معنی را قوز عظیم  
 انگاشته تح و هایای خسروانه از اسپان و غیره همراه گرفته در صحبت عزم بزرگوار خود

طریق سفر هندی پیش گرفت و چون بریز در رسید بخدمت سمر برکت عارف معارف آئی  
حضرت شاه نور الدین نعمت الله ثانی قدس سره که نسبت ارادت و قرابت با آن حضرت  
داشت چه جسمیه مرزا جهان شاه در عقد ازدواج آن حضرت بود مستعد شده است  
مرد آن حضرت بشارت بسلامتی و سلطنت قطری از اقطار هندوستان و چند  
اشرفی با و داده فاتحه خوانده و دعای خیر نموده رخصت روانگی ارزانی فرمود  
او بعد از عبور از دریا عازم دارالسلطنت محمدآباد بیدرگشت و در واز ولایت  
بدکن بقول صاحب تاریخ فرشته در او آخر عهد سلطان محمد شاه لشکر می بیهی بود و بموجب  
نوشته صاحب تاریخ قطبشاهی در عهد سلطان محمود شاه بیهی و بالاتفاق رسیدن  
او بر تبه امارت و خطاب قطب الملکی و جاکبیه یافتن او کوکند ه رابع مضافات  
در عهد سلطان محمود بیهی است و بعد چندی سپه سالاران جد و دگشت و در فرامین  
او را صاحب السیف و القلم نوشتند پس از آنکه ضعف در سلطنت سلطان محمود بیهی  
بقوت راه یافت او نیز در سنه شان عشر و شصه مائه مقصدی امر سلطنت ملک تنک شده  
خود را موسوم بقطب شاه ساخت چنانکه بعد ازین مشروطاً مرقوم خواهد شد باید دانست  
که حکومت تنک طولانی واقع شده از شمال بحجوب شرقی آن سرسره دریا به شورش  
و نهالی آن او لکه چاند و قدری ملک و دیه که بسر کار سیکا کول پیوسته و غری آن  
صوبه محمدآباد و بیجا پور و جنوبی آن ملک کرنا ملک است که الحال مع بالا کهاٹ ولایت  
پایان کهاٹ داخل صوبه حیدرآباد است و در ایام سابق پیش از استیلای سلاطین  
بیهی صوبه مذکور در تصرف راجه های تنک و پای تحت ملکانه و در نخل بود و بعد از آنکه  
تصرف بیهی در آمد بعد چندی در اقطاع سلطان علی که دران زمان مخاطب بقطب الملک  
بود مقرر گشت و چون سلطنت بیهی منقرض شد که در قطب الملک رایت سلطنت برافراخته  
کو کند ه را پای تحت خود ساخت گویند کوکند ه دراز منده سابقه با نخل موسوم بود

و راجه آنجا دیورانی نام داشت درین صوبه بخت شرفی متصل بر بای شورجکل و  
 قلع کوهی بسیار واقع است و رودها که در صوبه بخت دکن جاریست همه یک جاشده  
 بدریای شوری پیوندد چنانچه کنگ کو داوری رودهای صوبه خجسته بنیاد و لاکها  
 برابر با هم یک جا مجتمع شده از سرکار راجه بندری گذشته بدریا میرود و بهیرو  
 کشنا و سیکندر ایک جاشده از بیجا پور داخل صوبه حیدرآباد گشته و از میان جکل و  
 آبادی گذشته نزدیک چلی پلن بدریا ملحق میگردد و مخفی نمائند که سبب ترقی آن شهرها  
 بوجوب نوشته صاحب تاریخ فرشته آنکه سلطان قلی چون دید که سلطان محمد شاه  
 لشکری بهیمنی غلامان ترک را بمنسزد و مکر میپارد و خود را در سلاک غلامان ک فسلک سا  
 و بیار بهار تش در علم حساب و سیاق بخدمت مشرفی محلات حرم غراض خاص  
 یافت و خو امین از حسن سلوک و امانت و دیانتش را ضعیف نمائند و در آن ایام  
 از جانب عمال محکمت ظنک که با تمام درجا که سیر اهل حرم بود عرایض مشعر کثرت  
 دزد و قطع الطریق در پرکانات و ترو و سرکشی رعایا و قتل و ایهال در ادائی ل  
 واجبی و استعدای فوج از بارگاه سلطنت بهمت دفع باغبان و مفسدان رسید  
 سلطان محمد شاه خواست که بعضی از امرای کبار باد و سه هزار بهوار بدان صوب  
 نامزد کند سلطان قلی بواسطت بعضی از خواستهای مردم بعضی رسانید که اگر این مدت  
 باین بن درگاه مغضوب شود باقیال خداوندی بی در و لشکر دفع باغبان با سهیل و جو  
 صورت ظهور خواهد گرفت و بیادری طالع مجسمه ضیائی رسید و عنایات سلطان  
 بدان خدمت سرفراز شده و برخی از بهر اهبان خود بدان پرکانات روی توجه  
 آورد و بحسن تدبیر باز میدان معتبر از آن خود ساخت و بزور بازو  
 اتفاق پرکانات و حوالی آن که در اقطاع امرای دیگر بود از لوث وجود اهل بغی و  
 فساد مضافا به شجاعت و مردانگی موصوف معروف گردید و صاحب تاریخ قطبشاهی

چنان نوشته که سلطان قلی همراه عثم خود اعراز شرف ملازمت سلطان محمود بن  
 بهمنی نمود و تحف ایران از نفر کذا رسانیده به تشریفات خردان و تقسین منزل لایق  
 از جانب سلطان معزز و کرم شد و بعد چند گاه که هجرت حسب و نجاه ساخت  
 گردیده نینه دران عین از ولایت خنبر فوت سلطان یعقوب رسید عیش  
 اراده مرحمت بوطن مالوف نمود از سلطان رخصت خواست سلطان بعد  
 جد بسیار او را رخصت داد اما سلطان قلی را بهیچ گونه رخصت نداد و نظره  
 برینکه آبا و اجدادش مدتی مرید داراست ایوان زمین کرده بودند و آنها را  
 رشادت بر جنبش میداد بود و او را مشمول عواطف خردان گردانیده از مقر بان  
 خود ساخت و روز بروز بنا بر ظهور کارهای شایسته و مراتب بندگی و خدمت قریب می

## ذکر قصه شکار از موجبات ترقی آن شهر بای



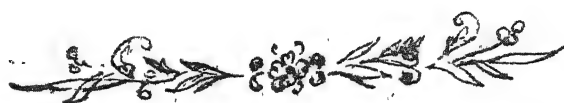
روز یکی سلطان توجه شکار شد بر چند که امر او مقربان و دیگر حسب حکم سلطان  
 شکار بسیار افکندند اما آنچنان که پسند خاطر سلطان تواند بود صورت بدست  
 که سلطان قلی هر شکاری که افکند موافق طبع وقت پسند سلطان افتاد  
 بنا برین در آن روز سلطان صد و پنجاه اسب عالی قدر و قوی را بزمین و لجم  
 زرین و خلعتی های فاخره با و مرمت فرمود و کراخی را با توابع و مناک  
 در وجه اخراجا تش مقرر نمود و بخطاب خواص خانی اخلاص بخشید



ذکر واقعه دفع قاصدان

بموجب نوشته صاحب

تاریخ قطبشاهی



روز سهی سلطان به سیه باغ دلکش متوجه شد و آن روز را بعشیر عشرت  
 سپرد و چون وقت مغرب بمقدور دولت مرجع نمود و سایر اراک و سپاه منازل  
 خود را رفته جمعی از امرای حبشی و کهنی نصر متوقف یافته باراده فاسد مسیح  
 بدر بار درآمدند از تأییدات سبحانی سلطان قلی باد و جوان سلحدار بخدمت تشریف  
 حاضر بود و بشاهد شورش و غوغا و اضطراب سلطان جدا افتد و مقتله  
 آن مفدان پرداخت تا اینکه پنج نفر از آن ده تن قتل رسیدند و باقی ماندگان  
 بضر بپیکان و خنجر قضا به مخالفان تنگ گردند و فساد انجمن آن شاه برج  
 را که سلطان بر آن برآمده بود احاطه نمود و بجان می کوشیدند مقدار این  
 حال جب فندان واجب الاذعان سلطان حسن خواججهان با جماعت  
 خراسانیان جهت محافظت برج و باره بزور کند بالاسی حصار برآمده به  
 پیکان جانستان هجوم مخالفان را متفرق ساخت و از جانب دیگر سلطان  
 قلی با پنج جوان آن قوم بی باک را بر خاک هلاک انداخت و الفسده چون

چون شب درین هنگام بر سر آمد و آفتاب طلوع نمود مخالفان راه شهر ایش  
 را فستند و جمعی بیاد ایش خود رسیدند سلطان نظریه دلاوری و جان فشانی سلطان  
 را که زور بازو و مفتوح این چنین فتح شدند بمصب بلند سرف از و خطاب  
 از جبهه قطب الملکی متذکره و آیند و هر یک از آن جماعت خسته اسبانیان را که جنگ  
 با او رستنی و یار بود با انواع نوازش شایسته از ساحت مخفی نشانده که صاحب  
 تارنج فرشته درین واقعه جلالت سلطان قتل مذکور کرده بل واقعه مذکور را  
 بدین آیین نوشت که در سنده و تسعین و شان و مائت و کهنیان و حبشیان  
 بنابر حقه و حد خود استند که غنایان و ترکان را از نظره سلطان ببیند ازند  
 بر چینه تمهید کردند و سودمند نیامد ازین جهت قاصد قتل او شد و تمام  
 اهل قلعه ارک را تا فیلبانان و پرده داران و خدمتکاران با خود متفق ساخته  
 پس در شب بیت و یکم ذی القعدة از سنده مذکور که نسیه اعظم به غیبت  
 خود عالم را مظلم گردانید قریب هزار کس از سوار و پیاده مسلح  
 و مکمل از آن کافه نعمتان بیک ناکاه خود را بقلعه ارک که دشمن  
 سلطان محمود بود رسانیدند و باندیشه آنکه مبادا غریبان بدد  
 سلطان در آینه دربار از درون بسته متوجه قضیه و شایسته  
 شدند سلطان محمود که در آن وقت بباط عیش و نشاط کمرده بود  
 تا از استماع این غوغا از جا بجا و برخواست تا بخطر خویرد از دجسته  
 از و کهنیان غنایان بر پهنی پرده داران را رسیدند شیرینی شجاعت  
 عزیز خان ترک با چهار غلام ترک دیگر حسن علی بنواری و سید میرزا  
 مشهدی با آنکه اسلحه نداشتند در میان سلطان و ایشان جایل شدند  
 سلطان درین بین فرصت یافته خود را ببام قصر شاه برج رسانید

و در چهار دیوار مقصد بته غریبان و ترکان را که هفتمین او بود و نزد پسر  
 مضدان نامور گردانید و بجهل یکی را بیرون فرستاده بغریبان پیغام  
 کرد که که همه نوعی که توانستند خود را با بیخارسانیده و فتح این مضدان  
 نمایند فرما و خان ترک و قاسم برید و شیرخان اردستانی و  
 محمود خان کیلانی و کشورخان غلام خواججهان کاوان با سه صد  
 چهار صد غریب و ترک ترکش بند متوجه قلعه شدند چون دروازه پامرد  
 یافتند کنگه پاره کنکر شاه برج انداخته بکمال محنت و مشقت هشت کس  
 به بالا سه برج برآمده نیز کشیدند بعضی دکهنیان و جشیان بخمال آنکه لشکر  
 غریب و ترک با تمام قلیعه درآمد مضطرب شده و بگریز نهادند و از  
 کمال اضطراب خواستند که بسیر و نروند جوانان سبه داری از سواران  
 پاؤشاهی نزدیک دروازه رسیده بتمشیه و تیر بدفع ایشان پرداختند  
 ایشان باز قلیعه درآمد و خواستند که دروازه به بندند جوانان سبه داری  
 فرصت نداده جلوریز از عقب ایشان درآمد و فیابین جنگ عظیمی در پی  
 شد که ناکاه کشورخان را رستخ این حبه در پای شاه برج با صد جوان  
 مسلح در رسید و مخالفان را بجانب غارتیکه از آنجمله محل میگفتند گریز اندید چون  
 نصفی از شب گذشت کرده و هشتاد و یک شاکر پیشه که لو راسته با مخالفان عفت  
 موافقت بستند و درین وقت بنابر اظهار و تلخواهی بتسام مخالفت درآمد و چنانکه  
 علفی را آتش زده و بروشنی آن مخالفان را از درون خانه تازی ریک در آن پنهان  
 شده بودند بیرون می آوردند و سنگ و چوب و مش و کله قتل میرسانیدند و درین  
 اثنا معلوم سلطان شد که اکابر دکن قریب سه صد سوار در بعضی محال قلعه  
 مسلح و مکی ایستاده و مشتق آنند که چون روز روشن شود بهیئت مجموعی بر دروازه

در وازه حمله آورده کشته سپیدان و نند سلطان جهانگیر خان ترک را که بمالای  
 مقب بود بجا فطت در وازه قلعه مامور گردانید و خانجهان ترک را که مامور  
 خود بجا فطت شهر و بازار پر داز و اسبابان تازی تزار را از صطلب خاصه  
 به دم تقسیم نمود که سوار شده و مار از روزگار مدبران بر آوردند بعضی از آن مدبران  
 بدست دولتخواهان کشته شدند و برخی خود را در خندق انداختند و بعضی دیگر  
 که غمتی شده بودند به دو سه روز بیاداش خود رسیدند و قلعه چون روز روشن  
 شد سلطان محمود بر تخت نشسته جمیع غریبان و ترکان را حکم قتل حرام خواران کهنی  
 و بعضی و غارت اموال و اسباب ایشان فرمود تا ستر و زین و نمونه قیامت  
 برپا بود و کسی را یارای آن نبود که شفیع گردد و التماس عفو کند آخر الامر  
 یکی از فرزندان شاه محب الله پیش سلطان آمده شفاعت کرد تا آتش  
 غضب سلطان فرو نشست و سینه صاحب تاریخ فرشته بر سر از شدن  
 سلطان قتل بهمانی بختاب قطب الملک در قلعه توجه سلطان جهت تنبیه بهادر  
 کیلانی مذکور کرده ذکر قصه تنبیه در کیلانی بوجوب ترقیم محمد قاسم فرشته  
 در سنده و تعیین دشمنان ماته سلطان محمود کجبهانی خواجه با شتم تبریزی  
 را که از ملازمانش بود نزد سلطان محمود بهی فرستاده پیغام کرد که بهادر  
 کیلانی از امرای سلطان که کنار دریا و بنادر دکن متشل گوده و غیره  
 در دست تصرف خود دارد و میت و چهار کشتی بنا در کجرات را که یر از اموال  
 و اسباب تجارت بود غارت کرده به آن اکتفایت نموده غلام حبشی یعقوب  
 نام را با دو ویت کشتی جنگی بهایم فرستاده در نهب و غارت باقصی الغایت  
 کوشیده مصدر اعمال شنیعه کشته و من بهدینز و اعیه دارد که لشکر از دریا بر بندر سورت  
 فرستد و در خرابی کوشد و لشکر کجرات از راه حبشی بستان سیم شیه فرستادن باندیشه آنکه ولایت

وکن پایال نشود مشکل و لشکر عظیم ز راه دریا نمودن از آن مشکل تر حل این مشکل از تو  
 سلطانی بسهولت خواهد شد و الا ایامند مایند ازین دوستان قدیمی بهر نوع علاج  
 او بطور رسید سلطان بعد از اطلاع برین مضمون مجلس برآمد بنفس بنفس متوجه دفع  
 بها در کردید و قاسم برید را همراه گرفته از امرای دکن مثل یوسف عادل خان  
 و کمال خان و کهنی و ملک احمد بجرمی و منان خان و لدخوا به جهان خان ترک  
 که در ملک ملازمانش منسلک گشته در احمد نکر بود و فتح اسد عماد الملک افواج  
 طلسمه هر کس بقدر استعداد خود بار سال فوج امداد نمود سلطان نخست  
 بیها در متمر و منان مقصود اینکه سلطان محمود کجبه اتی مکتوب بچان مضمون نوشته  
 باید که کمال خان و صفدر خان کجبه اتی را با اموال کشتیها بحضور ارسال نماید شت  
 بها در چون شنید که خدمتکار سلطان منان می آورد بر راه داران خود تسلی نمود  
 که حامل منان را حائل شوند و نگذارند که از خطه مرچ پیش آید و سخنان لاف  
 و کراف بر زبان راند سلطان با ستمع این خبر با عساکر ملک متوجه دفع او  
 شده بکوی متواتر قطعه جام کندی رسید و قطب الملک و کهنی را که طرف دار الملک  
 تلک بود به تخریش امور کرد و جمعی از کیلانیان که از جانب بها در سرکش داران  
 قلع بودند بالاسر برآمد بجنب پر واخته ناکاه تیری بر سینه قطب الملک احاطه  
 رسید و بدار البقا شتافت سلطان با بولت او بدار السلطنت روان گرد  
 سلطان قتل خواص خان همدا نی را بخطاب قطب الملک عزاتیا بخشیده  
 قصبه کوکیر و درکی و بعضی مواضع دیگر از ممالک تلک با قطع او و کمر مت  
 نمود در بهمان روز قلع مذکور را به امان مسخر ساخته و متبعقان یوسف عادل خان سیر و بکیر  
 که بها در متمر و از اندیشه عادل خان در آنجا شته بود متوجه شد هنوز افواج سلطانی به آن قلع  
 نرسیده بود که بها در بر عکس مقصای اسم خود کار کرده از انجا روانه و بی فرار آمد سلطان آن قلع را

که بهادر بانی آن بود در مدت سه روز کفره بصوابه قاسم بریدیم چ روان شد ضربه  
 قلعه چون راه فراز شد مدد دیدیم بجز در آمد به سه ضعی میرید ایمان طلبید و دودست  
 اسپ عراقی و عربی از بابت بهادر و مع اسلحه و اسلحه و اسلحه و اسلحه و اسلحه  
 کنگریان بهادر بنابر اظهار خلوص ایشان بخدمت سلطان باز بایشان تسلیم شد  
 و خیر خواهان بهادر که دواردوسی سلطان بودند با و اشاره کردند که رجوع بکابل  
 سلطان نماید تا ملک شش بر او تقدیر یابد و قبول این معنی کرده بخدمت سلطان  
 خواجه جهان کیلانی را بجهت اظهار خلوص بندگی و خواجه نعمت اسد را بر سالت  
 فرستاد اتفاقاً بار پنج بهشت هفتم رجب ۸۹۹ شمس و تسعین و شان ماهه که خواجه  
 نعمت اسد به آستان لوسی رسید سلطان را میری متولد شد و موسوم با محمد  
 کردید قاسم بریدیمیت قدم خواجه نعمت اسد را تقریب عفو جرایم بهادر نمود  
 سلطان از تقصیراتش در گذشت و فرمود اگر او بخدمت شتابد و وزیر بخیر فعل  
 و مال مقدری بدو ایان رساند قلاع و بلاد مستغرقه باز بر او مقدر  
 خواهد گشت خواجه نعمت اسد با و نوشت که بزودی متوجه درگاه سلطان شود  
 تا تمنیات بحصول انجامد آن برگشته بخت آن عنایات سلطانی را حاصل بر عجز  
 و زبونی نموده باز از رجوع و اطاعت برگشت و سخنان بیپوده بر زبان آورد  
 سلطان این جنبه شنیده متوجه قلعه کهر که بانی آن نیز آن برگشته بخت بود  
 و بعد تسخیر آن قلعه و تحریب مقصبه در استیصال او را نسخ قدم کردید در آن  
 اثنا ملک شمس الدین طارمی که از جانب آن تیره بخت حاکم بند و اهل بود با اتفاق  
 برادران آن چه و بخدمت سلطان شتافت ازین معنی بای جلالت بهادر تلفظید  
 و در کرداب اضطراب افتاده و قلعه پنا که مستحکم ترین قلاع آن حدود بود و محصن گردید  
 سلطان و بجانب کولاپور آورد که از اینجا تا شاهی دریا بدابل رود و بهادر و خیم الباقی



بتصور باطل از آن قلعه بیرون آمد تا بحیل خود را بکولایپور رسانید سر راه بر سلطان  
 کیر و مصاف نماید عاقبت کار بصولت سلطان راه فرار پیش گرفت و اکثر لشکریانش  
 از او جدا شدند بعضی بسطان پیوستند و برخی بجادل خان و سلطان با متصوب  
 ملک فخر الملک خواجه جهان حاکم پرینده بعین الملکت و مه خان سرکشکرا نظام الملک  
 جهت سرانجام مهم قلعه و ضبط آن فواجی تا آن برگشته بخت باز قلعه پیاله باز گشت نماید  
 پیام فرستاد و خود بکولایپور رسید آن تیره بخت بعد اطلاع برین امور باز رجوع  
 بدرگاه آورد و بواسطت خواجه نعمت استبریزی و خواجه محمد الدین غریبه فرستاد  
 بدین مضمون که اگر قولنامه بهر قدس و سکنه برید و اعیان دیگر برسد از سر اطمینان بحضور  
 رسیده بقیه العمر بر جاده اخلاص و بندگی ستقیم خواهد بود و سلطان برای تسکین باره  
 فتنه و فساد این مرتبه سینه تمس او را قبول نموده قولنامه بهرشت بوجوب درخواست او  
 فرستاد و همراه خواجه نعمت استبرج التمس او و صدر جهان که لقب بشرف العلی بود و  
 زین الدین حسن قاضی اینرجهت فرید اطمینان آن برگشته طالع روان فرمود و چون  
 رهنمون آن و از کون بخت او بار بود باز ره نورد و طریق ارتداد شد البته سلطان بعد  
 شنیدن این خبر خواجه جهان بخلعت خاص و کمر صغ اختصاص بخشیده بدفع  
 او مامور کرد خواجه جهان با اتفاق قطب الملک همدانی و امرای دیگر متوجه دفع  
 او شد و آن ادبار گرفته بفرط غرور و استکبار باد و هزار سوار که اکثر کجیلانی  
 و خراسانی و مازندرانی و عراقی بودند و پانزده هزار پیاده توپ  
 و تفکات بسیار در مقابل درآمد و در اثنای جنگ تیر می بر پهلوی او رسید و  
 زین خان با مه خان بضرر سنان او را از خانه زین بر زمین انداخته بحکم آنکه یادش  
 چنین مرتقل است سیر غرورش از تن جدا کرد و اندیده و اسلحه او و منطوق من  
 قتل قنیل افله سلبه بحکم سلطان پیش رسید و خواجه جهان از پیشگاه سلطان بوی

دیگر بخلعت خاص و کمر صغ و اسب تازی یک زنجیر فیل نواز شش یافت و لفظ مخدوم  
 بر خطاب او نهاده شد یعنی مخاطب بنجد م خواججهان کشت یمن الملک کنگانی به بند  
 کوه بهجت آوردن ملک سعید را و بهای مقتول اموال و جهات او حسب احکام سلطان  
 روانه شد و بعد چندی ملک سعید را با اموال و جهات آورد و سعادت ملازمت  
 حاصل نمود و پنجاه زنجیر فیل و سیصد اسب عربی و جواهر بسیار از اموال بهای مقتول  
 از نظر او گردانیده بختاب بهادر الملک سمرقانی یافت و اقطاع بهای مقتول ملکین الملک  
 کنگانی بصوابه یک برید مفوض کشت سلطان بدایل متوجه شده و تفسیح سواحل دریا  
 کرده و حسب التماس یوسف عادل خان در و مسعود به بیجا پور نموده و ضیافتش  
 در کالاباغ قبول فرمود و مستقر دار السلطنت بهیدر معادوست فرمود و بتفحص احوال  
 سلطان محمود کجراتی پرداخته اسپان تازی و نفوذ مضاعف انجیکه الیمچیان آورده بودند  
 پنج من مروارید بوزن دلی و پنج زنجیر فیل و یک زنجیر صغ و الیمچیان برای سلطان  
 ارسال فرمود و کمال خان و صفدر خان و بسیاری دیگر کجرات را که در بند بهادر  
 بودند با بیت سلسله کشی که بهادر گرفته بودند نیز ملازمان سلطان محمود کجراتی تفویض  
 فرمود و سلطان بهمنی در سلسله اعدای و شتمانه ملک قطب الملک همدانی را بطرفدار  
 تمام ملک تلمک ساخته کلکند و در کل با مضافات بر اقطاع قدیمی افزود و بیت  
 محصول انجیکه محمد قاسم فرشته درین قضیه بقصد تلو آورده اما صاحب مارنج  
 قطب شاهی در مقصد مذکور شجاعت و جلالت قطب الملک همدانی را متعجب  
 فتح قلب مچ گردانیده و از موهبات ترقی رتبه او شمه ده چنانکه نوشته که  
 بهکام توجه سلطان قطب مچ والی آن کامبری متهور بود و پوئنه نامیک نام و  
 پنج هزار و صد هزار پیاده همراه خود داشت چون سلطان بجای صده پوخت  
 هر روز آتش جدال و قتال مهیب می شد و خرمن حیات اجل بسیدگان

می سوخت تا اینکه روزی یونانیک پسر پوٹ نایک را که بحال تهور در میان کفار نام آور  
بود قضا کشید و قدر اندک بنوهای از سوار و پیاده از قلعه پیردن آمده در مقابل ملک  
قطب الملک همدانی پا در میدان مبارزت نهاد هر دو با یکدیگر درآوختند و بعد  
از چند دست و دو بدل بضرب شمشیر آبر آن ملک کامکار را زیاده آمد و آن ملک  
بر شش از تن جدا گردیده کشته شدند و که سردار دستظار لشکر کفار بود را بیت  
اقدار کفار کوه سار کشت و پدرش پوٹ نایک از سلطت سپاه اسلام اندیشیده  
جمعی از مقبلان خود را فرستاد و از روی عجز امان طلبید و بشاعت امر او خوانین  
به نقبل اموال و خزانین بر سر کار سلطانی پوٹ نایک و دیگر کفار قلعه باز نداشتند  
امان یافتند و روز دیگر سعادت آستان بوسی سلطان فایز شد و سلطان ملک  
قطب الملک را در جلد وی آن میان جلادت که کلبه این چنین فتح بود بیشتر از پیشتر  
مشغول عواطف گردانید و آنچه که از اموال و جهات کفار در آن تسلعه بود بخشید  
و گرفته و فساد ملک و بیاضی و دفع آن بیرونی ملک مؤید تباها شد از روی  
صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که در ایام زلزله اساس سلطت سلطان که اکثر امار  
در اقطاع خود را بیت خلاف برافراشته مجلس رفیع عادل خان معالیه و ارباب  
و بکوان و عریضه مشعر تجمرو و کشتی ملک دینار حبشی با اتفاق ملک خوشقدم ترک  
و عزیز الملک و مخمّن اینکه جناب سلطان بدفع ایشان توجه فرماید تا آتش فتنه  
پیش از اشتغال اطفای بدگاه عالی فرستاد سلطان بنهزم امار اطلبه  
و عساکر فراهم آورده متوجه دفع مخالفان شده و از آنجا بخیان خان نیز  
باستعداد تمام رو بمقابل آورد و ند سلطان در محبت رفیع عادل خان و ملک  
فخر الملک و اموای دیگر را تعین فرمود و در میره برید و ملک قاسم ترک و قدخان  
و جهانگیر خان او برای کمک که به طرف حاجت بجا افتد و کند ملک قطب الملک با

بانگ خاص مشهور نموده خود در قلعه با سلاح داران ترک و هندوستانی و افغان و  
 و سیران هندوستانی استقرار گرفت و مخالفان سینه بتوی صفوف پرداخته بکشت  
 در پیوستند در خلال این حال ملک فخر الملک صاحب ممین و ملک برید صاحب میرو  
 بر مخالفان باخته جمعیت مخالف پریشان ساختند امرای حبشی بمشاهده این حال رو  
 بقلب گاه سپاه طغریا و آوروه جمعیتی را که در پیش قلعه بود و مستلزل گردانیده ملک  
 قطب الملک بمعاذنه این تزلزل باخیل خاص برافروانج امرای جوش تاخت و آن خیابان  
 نبرد انگی کاوز را بر نمود که سپاه جوش و قطب را از آورد ملک دینار در بند اسیری  
 گرفتار شدند بعد سلطان بشاعت مجلس منیع عادل خان و اعیان دیگر قلم حضور برجا  
 کشید و غنایم سرگردانید و ملک قطب الملک را زرد و جواهر و خفیه های نفیس و سیاهان  
 تازی و عراقی و عیلان که به پیکر زیاده از قیاس مرحمت نموده و بقول صاحب  
 تاریخ قطب شاهی او را درین داتمه اسیرا امرای جمیع ممالک تلنگانه ساخت و بر جاگیر  
 قصبه کوکبیر و بعضی از ولایات تلنگانسه و دو ذکر قصه و ویب ملک قاسم بر پید  
 در بنگال میگردید قطب الملک و غیره از حضور مرخص شده بمالک خود مراجعت نمودند  
 ملک قاسم برید خلو دار السلطنه از امرای ذی شوکت نخستنم انکاشته و باقی اعیان را  
 با خود منقح ساخته بجهل تمام خود را بحضور رسانید و متصرف امر وزارت و حکومت گردید  
 بعد استقلال اکثر مریان بارگاه سلطان ابجهانه بر انداخت و با استبداد و  
 تمسیت تمام سلطنت پرداخته سلطان ابلی دخل مطلق ساخت و بکجه و حید در پی  
 استیصال بعضی امرای کبار که با او همدستان نشده بودند و بقیین میدانست که  
 نخواهند شد امرای غلام مجلس منیع عادل خان و دستور ممالک ملک دینار  
 و ملک قطب الملک و غیره بعد انگی برای منسخر به پیام با هم عقد اتفاق بستند و  
 اجتماع عساکر پرداخته بفرستند ملک برید از ممالک خود و بار و بی توجه به سلطنت

آوردند آن رو باه خصلت بعد استماع این خبر توجه شیران میشد جلالت با تیغ و کفن  
 بخدمت سلطان آمده بعد عجب وزاری از کیفیت اتفاق امر بقتل او عرض نمود و استدعی  
 عفو جبریم کرد سلطان غریب خورده بر عجب وزاری او ترحم فرمود و بواسطت جمعی از علما  
 و سادات به ملک قطب الملک پیغام داد که از لازمه فوت و اطاعت آن فرزند  
 سعادت مند که بی چگاه امری که خلاف مرضی ما باشد از آن سعادت مند بظهور نیویستد  
 آنکه بایس خاطر ما از سر تفصیلات ملک برید در گذشته نوعی سعی در اصلاح فساد از آن  
 مطیع فتنه مان بظهور رسد که امر باقیات خود باز گرداند ملک قطب الملک در خلوت  
 پیغام سلطان بکوشش تکفان رسانید امر او در مقام اطاعت سلطان آمده مصالحت  
 بدینگونه قرار دادند که برید دست از حکومت برداشته بجانب اوسه قندهار که  
 جاکیر اوست شتابد و ملک قطب الملک و امرای دیگر بدیار خود مراجعت کنند  
 و هر سال بدیار شهریار حاضر شده بجهاد کفار بیجا بگردانند و برین قول  
 عهد و موافقت بمان آمد و چون بحسن سعی قطب الملک این چنین مصالحت بوقع پیوست  
 و دشمنی مابعد وستی مابعد گشت سلطان در مقام نوازش در آمده مملکت بقدر  
 نگهداشت داشت هزار اسپ بر ولایت جاکیر شش افزود و باقی امرای شریفیات  
 معمولی مصلح ساخته رخصت انصراف ارزانی فرموده و اگر توجه ملک کامکار  
 جهت آمدن سلطان بکنار نهضت بفرموده بجا نکر چون سلطان در اواسط شهر  
 ثمان و شصت مایه موجب قرار داد امرای کجرب با امرائیکه پای تخت بودند بعینم  
 جهاد کفار بیجا بگردانند نهضت فرموده موضع اترکی را مضرب خیام ساخت  
 ملک قطب الملک با استماع این خبر با سه هزار و ده هزار پیاده و سی  
 فیل بمکر سلطان پیوست و امرای دیگر مثل محلب رجب عادل خان و فتح الله  
 همدان الملک و دستور مالک ملک و دیار و سلطان احمد نظام الملک بحری

نیز بالشکر و سپاه بسیار مقرر گشتند و عواطف شایسته حال آن امراند سلطان  
 بعد از جمیع امرابصوابید قطب الملک بمدا فی بین الملک را با جمعی از امرای راه کلکه که  
 بیشتر روان فرمود تا بولایت بجا نکرده آید فتح باب قتل و غارت نمایند متعاقب  
 سلطان شیه بجزکت آمد و ظاهراً قلعہ را بچهره را مضرب حیا مضررت فرجام ساخت  
 و فرمود تا مردان لادری بجا صده قلعہ پرداختند مشرکان هراسان شده  
 بذریعہ نزدیک بیاورد و جواهر بی شمار و متببول نمودن باج و حنجر امتحان گشته تفویض  
 قلعہ نمودند سلطان حکومت قلعہ را بچهره و مدکن با توابع و مضافات که بدست  
 تصرف اولیائی دولت آمده بود بجلسه رفیع مرحمت فرمود و امرای از پیش  
 حضور خلعها مکرمت شن بماک ایشان رخصت الفراف از زانی گشت و ذکر قصه  
**استخلاص سلطان از دست تسلط قاسم برید** در سینه تنه  
 و تنوع ماته چون مسند عالی ملک قاسم برید شنید که سلطان با همراهمیان حضور کباب  
 بیدر معاودت فرمود و لشکر افروود و حضوریت فرست و وقت غنیمت  
 دانسته بالشکر بسیار با اتفاق امر که با او یار بودند متوجه دارالسلطنت بیدر  
 گردید و در بنم و بچه سینه مذکور بظاہر بلده رسیده بمحاصره پرداخت و ناله حال  
 طلبت ساخت چون باب الفتح مسدود دید و مدت محاصره بطول انجامید  
 مستحفظان قلعہ را بمواعید فریفته تا ابواب قلعہ کشوده آن رو باه خصلت را با سپا  
 اندرون قلعہ در آوردند بعد و در قلعہ بر سر خا پنجهان که خیمه خواه سلطان  
 بدخواه او بود تاخته او را بقتل رسانید و بر مسند وزارت و حکومت متمکن گشته  
 سلطان و در امور سلطنت بی دخل مطلق گردانید مجلس رفیع بشیدن این خبر نالایم  
 بار دیگر بار سالی رسل و رسائل در باب استخلاص شیه یار و دفع آن متمرعدار  
 امرای کبار مثل سلطان احمد بجزی و فتح الله و الملک و دستور ماک و ملک نامدا و الملک

را متفق ساخت و لشکر بسیار فراهم آورد و چون امرا بظاهر دارالسلطنت رسیدند آن  
 همه و نسیه با عساکر خود سلطان انخواهی نخواهی همراه گرفته از شهر بیرون آمدند و بمصاف  
 آورد و در اول دله که سپاه ملک برید با سلحداران سلطانی و باقی امرا به هیئت  
 اجتماعی بر لشکر امرا و جوانین تا مدار حمله آوردند و ترزل در بنای ثبات انداختند  
 عرق جلادت و شجاعت قطب الملک بمشاهده جرات سپاه مقابل بجزکت آمد و  
 با جمعی از دلاوران محرم که بنزد بر قلب سپاه ملک بریدند و حیدرخان سرنوبت  
 و جمعی کثیر از بهادران لشکر برید را بر خاک هلاک انداخت از کشته شدن حیدرخان  
 پشت استظهار قاسم بر پیشانی خود را مریدان قطب الملک و مجلس رفیع و دیگر  
 امرای عالیشان استه فرار بموجب سلامتی خود پنداشته بجانب اوسه و قندهار  
 بگریخت بعد از آن امران و سلطان حاضر شدن اظهار خلوص بندگی نمودند و سبب توجبه  
 خود را بدارالسلطنت که استخلاص سلطان و دفع شر برید می بود عرض داشتند  
 و سلطان را بر سر سلطنت شکن گردانیده و مشغول عوطف حسد و از شنیدن بدبار  
 خود را حاجت نمودند و ذکر قصه توجبه سلطان بتا دیب عادل خان  
 صاحب تاریخ قطب شاهی آورده در آخر سنه ۹۱۰ صد و ده هجری بسببی از سباب  
 برخاطر بهایون سلطان کرد که در وقت و طالع از جانب مجلس رفیع عادل خان نشست  
 و چون با مادر امیر احین که پیش ازین مذکور شد بر سر سلطنت متمکن گشته برای تنبیه  
 و تا دیب او برخواست مراد صاحب تاریخ قطب شاهی از سبب و حشمت سلطان محمود  
 رواج مذهب اشنا عشر لیت چه درین وقت عادل خان با علان مذهب امامیه  
 پرواخته خطبه بنام نامی امیر اشنا عشر علیه صلوة الله الملک الاکبر فرین ساخته  
 نام امیر احین را برانداخته بود و این مخفی برخاطر ملک برید که در تن تقصیب داشت بسببی  
 گران آمده سلطان محمود را بران داشت که با مادر امیر عادل خان ابرو وارد چنانچه بعد از

بفضل زبان زد کلک و قایم رقم خواهد کردید القبه سلطان محمود و بصواب یا مسیب برید  
از قطب الملک و ملک فتح الله عماد الملک استعانت نمود و بهر یک ازین دو امیر  
نامه مشتمل بر مراتب امداد درین مهم نوشت عماد الملک از بهر اس عادل خان در اعانت  
تساهل و رزید و قطب الملک بپاس حقوق خداوندی بسیار کینه خواه خود را نجات  
سلطان رسانید شهرار رسیدن ملک نامدار قومی دل کشته عنان غریت بصوب  
بیجا پور معطوف گردانید مجلس وضع صلاح کاروران دید که بواسطه قطب الملک  
اصلاح این فساد نماید بنا بر این مراسلات محبت سمات شتمل بر معافیه و لپ پذیر  
مصوب رسولان شیرین زبان بملک قطب الملک فرستاد و از راه مروت امرای  
دیگر را با خود متفق ساخت شفیع عفو جرایم مجلس وضع کشت سلطان از سه قصه و  
در گذشته متبصر بطولت محمد آبا و بیدر اجرت نمود و امرارار حضرت معاودت بحالت  
ایشان از زانی فرمود محمد قاسم فرشته قصه توجه سلطان جهت تادیب عادل خان  
بدینگونه ترقیم نمود که در سنه عشره و تسعمائیه امیر برید پیر ملک قاسم برید بعد فوت  
پدر خود بر مسند وزارت و حکومت بجای پدر نشست و همچون پدر خود سلطان را  
در امور پادشاهی بی دخل مطلق ساخت مجلس وضع عادل خان فرصت یافته  
متوجه کلمه که شده و با احمد عین الملک مصاف نموده و دستور دین را راکشته اظهار  
اورا متصرف کشت و در بیجا پور اعلان مذهب اشنا عشری نمود بنا برین ابالی دکن  
سنی مذهب از دگر فقه خاطر گشتند و سلطان بتکلیف امیر برید بملک قطب الملک سیاحی  
و فتح احمد علیه الملک و خداوند خان نوشت که در نیوقت عادل خان پا از جاده  
اطاعت بیرون نهاده علام مخالفت مذهب اهل سنت و جماعت برافراشته  
با یکدیگر مجروح و وصول فرمان سعادت نشان متوجه درگاه شوند و در حاشیه هر یک  
از ان فرمانین بضم حلی بخط تعلیق این بیت نوشت بهیت با سبب شوکت خیل



غره شد؛ که خورشید در چشم او زده شد - ملک قطب الملک با جمعی از امرای تنگ بی تو  
متوجه دار السلطنت گردید و عماد الملک و خداوند خان نسابل و زبیده و بغدادت پیش  
آمدند سلطان و امیر برید مضطرب شده کس نزد ملک احمد فرستادند و طلب اعانت نمودند  
ملک احمد و خواجه جهان دکنی با جمیع فداوان بجانب بیدروان شدند و به سلطان  
پیوستند عادل خان صلاح جنگ ندیده ساغر و حسن آباد و غیره اماکن بغیر الملک  
تنگ سپرده و پسر خود اسمعیل را که شهبه خواره بود همراه کمال خان نوت دکنی و دیگر  
امرای متعهد مفیل و خزانه به بیجا پور فرستاد تا قلعه در آمده لصبط مملکت کوشند و  
خود با پنجاه سوار حسیده کار آمدنی متوجه برار شد سلطان و امیر برید و ملک احمد  
نظام الملک بحری و قطب الملک تعاقب او نمودند تا اینکه بجا ویل که مقر فتح اعظم الملک  
بود رسیدند عماد الملک صاحب خرد صلاح وقت در حمایت عادل خان ندیده او را  
اشاره کرد که عازم برهان پور شو و تا من بعد بحسن تدبیر رفع این فساد بعمل آید عادل خان  
حسب الایامی و به برهان پور رفت و عماد الملک بملک احمد و قطب الملک پیغام  
داد که امیر برید که عظام او را رو باه و کن می خوانند می خواهد که عادل خان را به بهانه  
از میان برداشته متصرفاً قطع بیجا پور شود و حسد مندان بهتر می دانند  
که چون او قوی گردد و سلطان در دست او باشد نتیجتاً بشیخا اضرار دیگران چه خواهد بود  
صلاح در آنست که شما با ملک خود مراجعت نمائید تا من سلطان را بر کر و انغم آن هر دو  
به فریب عماد الملک بی رخصت سلطان فی الفور کوچ گردند و راه ممالک خویش  
پیش گرفته و عند الصبح عماد الملک عریضه نوشت که صلاح دولت در آنست  
که سلطان مستقر سلطنت مراجعت فرماید و از سر عادل خان درگذرد سلطان  
قبول این امر نمود و با غواهی امیر برید خواست که بر بیجا پور لشکر کشد تصرف اسمعیل  
عادل خان برآورد و درین اثنا عادل خان بر مراجعت ملک احمد و قطب الملک

آگهی یافته بمرت تمام از بر بیان یور خود را بعماد الملک رسانید سر و با اتفاق بهم توجه  
 لشکر سلطان شدند امیر برید چون تاب تفاوت در خود ندید حبس بریده شده حامل  
 و اقبال را که هشتم و سلامتی را اختتام انگاشته در رکاب سلطان خود را به بید  
 رسانید و عادل خان عماد الملک اردوی سلطان را تاراج کرده بستم خورش  
 شتافتند و بعد ازین ایچکیکه معترض وقوع آمد از وفات یوسف عادل خان در  
 ۹۱۶ هجری در بیست و شش و شصت و هفت فتح امده عماد الملک و خواجه جهان دکنی در  
 در ۹۱۶ هجری در بیست و شصت و شصت و هفت با جل طبیعی و عروج اولیای شان بر معارج  
 فرمان روالی و نواختن امر اکوس سلطنت در ممالک خود و عاید شدن بن  
 بیاد شاهی سلطان محمود و شاه بهمنی صاحب تاریخ فرشته بقید قلم آورده و ذکر  
 کیفیت احوال سلطان محمود بهمنی شخص سخن در بیان این کیفیت  
 بموجب نوشته محمد قاسم فرشته آنکه اول بیت فطرت و خفیف العقل و عیش دوست  
 و فراغت طلب بود و سبب باخت عقل بتلبیس دشمنان دوست نمابلاتامل مصدر  
 اموری که موجب تزلزل اساس سلطنت باشد می شد آنرا سر امیر برید او را  
 آن چنان مقید کرد که دیگر مجال سرار نیافت چنان که قبل از آن سرار نو و پیش  
 ملک برید آمده بود و بهیچن مناش کش گرفتار شد و قطب الملک بهدائی که قطب شاه  
 موسوم گشته نظر بر سوابق حقوق و در هر ماه بخیه مبلغ پنجاه هزار بهون ما دام الحیات با  
 او می فرستاد و سلطان محمود در بیت و چهارم ماه ذی حجه ۸۲۰ هجری  
 و عشرين و شصت و در ایام بی اختیار بیعت بجاری میسر بر بسته تا توانسته گذاشته  
 رخت مغازین رباط و در بر بست و مدت سلطنتش با وجود ضعف و تزلزل  
 سی و هفت سال و بیت روز بود و این بیت از دست بیت در بر عزم  
 فتادم و اموال بعید و پرتما چند دست و پانزغم یا علی مدد و ذکر احوال

احمد شاه بهمنی بعد قوت سلطان محمود امیر برید خلعت صدق و احمد شاه  
 بهمنی را بر تخت پادشاهی نشاند و چون وزیر جمعی پدر خود عیش و دست و تخت  
 طلب بود و لشکر و شاه پنهان مشغول که لحظه را در ایهوشیاری دست نمی داد  
 بنا برین امیر برید خانه مشتمل بر عمارات شایان و آب روان و درختان میوه و  
 دلکش جهت سکونتش مقرر کرده تاج مرصع بهمنیه و طنبور و بساط و صراحی  
 و قندج سلطان محمود که هم مرصع بود با و بجا داشت و هر روز اسباب عیش  
 بقدری بدارای و هیامیکرد و موکلان بر او کجاسته نمی گذاشت که ازان عشرتخانه  
 که فی الحقیقه همچون دنیا در حق برسان نماند و دیار بیرون نهد و بعد دو سال  
 و یک ماه در ششمه سبع و عشرین و شصت و نه ساله پادشاهی طبعی در گذشت و کر  
 علاء الدین شاه بهمنی بعد از حلت احمد شاه امیر برید برای صلاح دولت  
 خویش امیر و علاء الدین شاه بهمنی را به سلطنت نامزد کرد و او برخلاف جد پدر خود  
 مرد خشم و مند و شجاع بود و ورشید و صالح او ضاع هرگز نیرامون شد و انکشته  
 و بنابر هوشندی در صدد استخلاص خود گشته بغرقتی و مدارا در آمده مثل  
 امیر برید و باه خصلت را فریب داده خود را که مقید قید او بود مطلق ساخت  
 و میخواست که بحسن تدبیر استیصال آن دشمن خاکسنگ نماید و هر چند در تدبیر  
 قصوری نکرده اما تقدیر مساعد تدبیر نشد و باز چندی در زندان شده خسته  
 از قید هستی بیرون آمد و کر ولی الله شاه بهمنی بعد از حلت علاء الدین شاه بهمنی  
 امیر برید خطبه بنام ولی الله ابن سلطان محمود بهمنی خواند و او را موسوم سلطان کرد  
 بعد چندی که جهت استخلاص خود در ظاهر با خلاص با امیر برید پیش آمد و در باطن  
 بدفع او سعی گشت برید کمون غمیزش بقرائن باخبار نهیان دریافته او را در حرم  
 خود مقید نمود و بعد چندی سیلی بسنگی که سلطان ولی الله پیدا کرده او را مشوم ساخت

ذکر کلیم امیر شاه بهمنی بعد از آن برادر کوچک و کلیم امیر که خوشتر از او بود  
 بود بر سر سلطنت نشاندند و او را بجز نام پادشاهی چیزی دیگر نصیب نشد و چون  
 در ساله اش و شانزدهمین و شصت و یک سالگی پادشاه از کابل به هند وستان آمد و در  
 سلطنتش عالمگیر گشت و سلاطین دیگر مثل اسمعیل عادل شاه و برهان نظام الملک  
 و سلطان قلی قطب الملک عریض اخلاص مرسل درگاه او گردانیدند و نیز  
 عریضه مشتمل بر کنونات صمیمه خود ارسال نمود و از نا مساعدت تقدیر این مضمر بدون  
 حصول ثمر منظره کشت آخر الامر سلامتی در هند ارمیده و در ساله اربعه و شصت  
 و تسع و پنج سالگی بجا پور کرخت چون خالوی او اسمعیل عادل شاه قصد گرفتن او  
 کرد و با ده هزار سوار با احمد نکر فرستاد و برهان نظام الملک را که چه در اوایل  
 دقیقه از تقییم و تکریم او فرو گذاشت نکرد و هرگاه سلطان کلیم امیر در محفل او آمده  
 می نشست او دست بسته پیش روی او می ایستاد و انجام کار رکبته شاه ظاهر  
 از تقییم که اسی باز آمده او را و مجلس خود نمی طلبید تا اینکه سلطان کلیم امیر در همان  
 سنوات بر هر پایا جل طبعی در احمد نکر فوت شد و تا بوقتش بر بیدر بر وند بعد سلطان  
 کلیم امیر یکس از خاندان سلاطین بهمنیه بنام هم موسوم بسطان نکر دیده و عودت  
 ایشان منقض گشت و سلاطین دکن پنج طایفه شدند عادل شاهیه و نظام شاهیه  
 و قطب شاهیه و عماد شاهیه و برید شاهیه و احوال سلطنت هر یک را کتب تواریخ مذکور است  
**فصل دوم از باب اول در بیان جوسن آن شهریه کارکار**  
 اول ملوک قطب شاهیه است بر سر فرمان و ائمه ملک ملک و موجب ترویج و  
 نهیب اثناعشری اقتضای ذکر سبب ترویج و پادشاه دیگر برهان نظام شاه و یوسف عادل  
 آن هب را در عهد سلطنت خود و ذکر احوال آن شهریه را در و الاقبال بر سبیل اجمال و توفیق  
 محمد نکر که کنگره و کار جوسن آورده اند که چون اختلال کلی در سلطنت بهمنیه زیاده یافت و امر الحی و حرف

در حال خود اسم پادشاهی و خردوی بخود منسوب کرد چنانکه ملک نظام الملک سلطان احمد بجای  
 در ولایت خیسره دولت آباد و علم استیلا افزاخت و احمد کرار بنا کرده مستقر سیر سلطنت خود ساخت  
 و خطبه و سکه بنام خود و زیب و زینت داد و در مملکت بجا پور و میج و کوکن و توابع آن بمحل عالیشان  
 که بوفور لشکر و سپاه از دیگر امرای بهمنیه متنازع بود بجا پور را دار السلطنت خود کرد و اندک وقت بعد  
 خود با وجاعت اعمار رسانید و عماد الملک در برابر نوبت شاهنشاهی نزد والی مجبور را مقرر حکومت کرد و  
 برید ممالک خنداین و دوافین سلاطین بهمنیه را متصرف شده فرمانروائی نموده و بعد  
 زوال حکومت بهمنیه اسم شاهنشاهی و رسم صاحب کلاه بی استخار را گردانید سلطان علی اگر چه خندان  
 ملک و حشم نداشت چه که بر مملکت مفوضه سلطان محمود بهمنی که بنامش مقرر بود تقاضای  
 نموده و بپاس سوابق حقوق خداوندی و رعایت مراتب وفاداری هیچگونه  
 متعرض دیگر ممالک سلطانی نگشته بود و بنا بر دلاوری و مردانگی ذاتی و حسن تدبیر تحریم  
 آسایش بر نفس خود و نظر بر آسایش خلق اسرار و حمایت ضعفا و غربا و صیانت دین را بران  
 از نقدی ظالمان و شرکاء فرمان بکلیف صلاح اندیشان مقصدی امر سلطنت شد و خود  
 را قطب شاه موسوم ساخت و قلعه مبارک کوکند ه را بنا نمود و مستقر سلطنت  
 گردانید و جهاد با کفار و تسخیر بلاد شان چنانکه بعد ازین شرح و بسط مستطعم  
 ملک تحریر خواهد شد پیش نهاد دهنده خود کرد و نیند چون بکرات و مرات از  
 جانب عادل خان و سلطان احمد بجای ملک موید را بجلوس و اظهار مراسم  
 سلطنت اشعاری شده بود و بنا برین بر تخت فرمانروائی جلوس فرموده و بیوم  
 و آئین سلطنت ظاهر ساخت و بقول صاحب تاریخ قطب شاهنشاهی طلوع آن نیزه اقبال بر  
 ملک سلطنت بعد غروب کوکب حیات سلطان محمود بهمنی است و بقول صاحب تاریخ  
 فرشته در ایام حیات او که ستاره سلطنتش قریب افول شده بود و در سنه شانم عشر  
 و ستمایه بهر صورت او با وجود مملکت مختصر چنانکه باید و نشاید رواج و رونق پادشاهی میشد و بجای

ملوک دیگر مثل عادل شاه و غیره ساطین دکن بطریق پادشایان ولایت پنج تو  
نوبت نواختند و خلیش قوم خود را بنا به سبب از بمذ مخصوص ساخت و بحسب کدام  
فراخور بهت او خدمتی و فہمی منہمود و نظر بر حقوق تربیت و سوابق انعام سلطان محمود  
بہمنی پویشہ تحف و ہدایای لاین و ماہ بہ ماہ نفوذ و انس بہت او بہ بیدارسل می آ  
و بعد شیخ خبہ جلوس شاه اسمعیل صفوی کہ اورام شد زادہ خود می دانست  
در خطبہ نام اورام مقدم بر نام خود کرد و انید و تدریج و مردور نام اصحاب ثبات خطبہ  
ساقط ساخت و چون برہان شاه بدلت شاه طامرد را محمد نکر مبار را خطبہ  
مذہب اثنا عشری فرین کردہ باستظهار او در غایت اطمینان از بہت ایفای  
نذر شرعی کہ کردہ بود شعائر مذہب جعفری بر طار و اوج داد و مستخرج این قصہ  
بوجہ ترقیم محمد قاسم فرشتہ آگہ چون شاہزادہ عبد القادر برادر اعیان  
شہزادہ حسین بہ تب محسوق گرفتار شد برہان شاه کہ منہط محبت با او داشت  
مضطرب گشتہ قاسم بیک حکیم و دیگر حکمای یونانے و ہندی اطلبیدہ فرمود  
و معالجات این منہ زندہ بکند کہ جانم وابستہ اوست مساعی جمیلہ مبذول درید  
اگر دانید کہ پارہ از حکم بہت تداوی در کار است پہلویم بشکافیند و حکم  
بر آورده در علاج او صرف نمایند ہر چند حکما در علاج مرض می گوشتند اثری بر او  
مترتب نشد و زہر روز زیادہ شدہ کار بجای نمی رسید کہ برہان شاه از غایت  
اضطراب بخت بہانہ و عجایز نذر و صدقات بہ تبخا خف فرستادہ اربکانہ  
و مسلمان یکس نشانکہ در روزہ دعای خیر کرد و شاہ طاہر کہ ہمیشہ در فکر ترویج  
مذہب اثنا عشری بود درین وقت فرصت یافتہ معروض داشت کہ در شفای شاہزادہ  
چیزی بخاطر سید لیک در اظہار آن صد ہزار خط می بنیم برہان نظام شاہ کہ در حصول شفا  
فرزند باقصی الخایت می کشید از شنیدن این خبر دست در دامن شاہ طاہر مستحکم ساختہ کفہ انجیر کو

خاطر قدسی تراست بمحبه ضیائی آوری نامی در آن باب حسب الامکان چه وجه بجای آورم و  
نگذارم که گزندی بذات قدسی صفات تو رشده ظاهر گفت از یکسان اندیشه ندارم از آن می ترسم  
که موافق مرضی مبارک نیامده من معاتب بل معاقب کردم بر آن شاه پیش از پیش مشتاق  
شنیدن شفاعت فرزند شده مبالغه و ابرام از حد برد شاه ظاهر حیرات نموده بار اول  
همین قدر گفت عهد و نذر کنسید که اگر هزاره عبدالقادر امشب شقایب بمبلغ کرامتند  
در راه حضرتش ای معصومین یا با ولاد ایشان که عبارت از سادات است وصل کردند  
بر آن شاه گفت دوازده امام کیستند شاهر طاهر بر این نمود اول ایشان حضرت علی رضی  
است داماد و این عجم حضرت محمد مصطفی علیه الصلوٰه والسلام و شوهه فاطمه زهرا دیگر  
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین فرزند آن حضرت بنی فاطمه علیه الصلوٰه والسلام و پنجم  
باقی ائمه اثنی عشر علیهم السلام را یک بیک بنام و صفت خاطر نشان کرد بر آن شاه گفت من  
حرف دوازده امام از داله خود در ایام طفلی شنیده بودم بعد از آن این سخن بگو ششم  
ترسیدم بود مگر الحال که تو گفتی هرگاه مایه تجنها ز فرستاده نذر آ کرده باشیم  
چه شود که بنام ستم فرزندان مرتضی علیه و بنی فاطمه لازم نذر بجای آوریم شاه ظاهر  
چون او را ملایم دید گفت مقصود محض تر نام ایشان نیست مدعای من حسیه می دیکت  
اگر پادشاه با من عهد کند که اگر معروضات من موافق طبع همایون نباشد مرا بجان امان داده  
مع فرزندان رخصت کند که از زانی فساد بپوشید مکنون خاطر خود عرض خواهم نمود بر شاه  
قبول این منتهی نموده لازم عهد و پیمان بجای آورد و بمصفا قدس و بصیغه و اسد با صدم یاد کرده  
فرمود که تو از جانی ترسانم و نمیدم که دیگر تجی بتویش دهد لطمه بد از من اسان و زمین  
کز و پایه دار و همان همین به خدائی گزوه هر که آگاه نیست به خرد ابدان چگونه آه نیست  
که از مانع بی بجز لطف و مهر و اگر از روشش بازماند سپهر چون خاطر شاه ظاهر از عهد و پیمان  
از دغدغه پرداخت زبان بجای و ام دو لکش کناده گفت امشب که شب جمعات پادشاه

نذر کند که اگر حضرت باری تعالی بیکت قرب و منزلت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
و دوازده امام در همین شب شهزاده عبدالقادر را شفا بخشد خطبه بنام ائمه اثنی عشر خواند و  
در ترویج مذہب ایشان بکشور بند بر بان شاه که اصلا کمان خفای مسر زنده داشت و از جیات او  
مطلق یا توسس شو بود از شنیدن این خوشوقت گردید و در ساعت آن پنج که نذکر شد  
دست به ست شاه ظاهر داده عهد و پیمان بجا آورد شاه ظاهر بمنزل خود رفته در آن شب  
بکمال نضوع و خشوع عبادت الهی مشغول شد بر بان شاه در آن شب نزدیک یک عبد القادر  
نشسته هر چند سعی نمود که لحاف بالای او اندازد که تصرف نمواند از حدت حرارت  
و تلو اسه دست پیا زده و در می انداخت بر بان شاه گفت چنان معلوم میشود که عبد القادر  
بهین امشب همان است از آنکه کنهید و لحاف از بالای یکم بر اندازند تا نسیم دنیار و نوب  
سامعی خوش حال باشد و قریب سحر همچنان نشسته طول و مخزون بود و سر بکبر یک عبد القادر  
بنام ده بخواب رفت و در آن نشاندید که شخصی نورانی از مقابل می آید در هر طرف آتش  
کس اند بر بان شاه پیش رفت بروی سلام کرد شخصی گفت این بزرگ را می شناسی که یکت  
حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم است و اخبر که در همین دیوار اند و دوازده امام هستند  
درین اثنا حضرت رسالت پناه متوجه شدن فرمود ای بر بان خدای تعالی بیکت  
علی و فرزندانش عبد القادر را شفا بخشد باید که از کفنه مسر زنده م ظاهر تجا و زینتانی  
بر بان شاه از کمال لبثت و خوشن حالی از خواب برخاسته دید که لحاف بالای  
عبد القادر است از والدۀ عبد القادر و دایه او که بیدار بودند پرسید که چرا لحاف  
بر او پوشانیدید گفتند بپوشانیدیم همین لحاف خود بخود در حرکت آمده  
بالای عبد القادر پوشیده شد از مشاهده آن حال بر ما خوف و وحشت  
بنوعی غایب گشت که قوت حرف زدن نماند بر بان شاه دست زیر لحاف  
کرده و دید که اثر پنهان مانده و بخلاف شهرهای گذشته بخواب مشیرین فتنه لوازم



نظر الحی سبب آورده به در آن وقت یگانه از حد متکبران حضور را بطلب شاه طاهر و شاه  
 آن شخص فتنه خلق بر در زو شاه طاهر که دستار از سر بر داشته و جبین عجز و شکستی  
 بدو که سلطان بانی نیاز که نشسته شاهی عبدالقادر سلت می نمود و از آمدن خد متکرا  
 حضور مضطرب گشت که مباد ایاد شاه از گفته او آزرده شدن قاصد قتل گردیده باشد  
 یا عبدالقادر را اجل مقدر رسیده و آن نذر بر خود مبارک ندانسته باشد متان  
 این حال یکی دیگر آمده خوف و هراس بیشتر گشت خواست که از دیوار عقب خانه  
 فرو داده و سر از نمایه که ناکاه هفت هفت کس متعاقب یکدیگر بطلب آمدند  
 شاه طاهر را بقضا داد و لوازم وصیت بجا آورد و اهل بیت را وداع کرده  
 بخدمت شهباز شتافت چون جب قدوم او مسموع بر بان شاه گردید بخلاف  
 عادت تادروازه استقبال کرد و دستش گرفته بر بالین عبدالقادر برد و گفت  
 ایچہ لوازم مذہب اشنی عشری است تلقین کن تا به آن تکلم نمایم شاه طاهر  
 در آن باب مضایقه کرد و گفت اول شهنشاه حقیقت حال باز مساید انگاه  
 این خاکسار ایچہ دانند بعبدض رساند بر بان شاه گفت این صبر نذر سخت  
 آن مذہب اختیار میکنم بعد از ان ایچہ دین ام باین سنجایم شاه طاهر  
 گفت با خلاصی که مراد خدمت پادشاه است تا بر حقیقت حال اطلاع نمایم  
 محال است که از لوازم آن مذہب معروض دارم بر بان شاه هفت خواب  
 و حکایت الحاف بتمام باز گفت شاه طاهر باطمینان خاطر اسامی و واژه امام  
 و مناقب ایشان یک بیک مذکور ساخت گفت ارکان و قواعد این مذہب  
 دلف تو را به اهل بیت و تبعه از اعدای ایشان است بر بان شاه و در آن سحر  
 فیض از جام سرشار محبت اهل بیت نشیده بدین بیت مستم گشت  
 بیت چه مبارک سحر بود و چه خنده شبی و آن شب قدر که این نازده

برایم دادند و شاهزاده حسین و عبدالقادر و والده ایشان بی بی آمنه و دیگر فرزندان از ذکور وانات و سایر حرم از آن شریعت اعتقاد بهره ور و حلاوت یافته کشته لوی محبت اهل بیت پیغمبر را فرستند و چون آفتاب خاور با تیغ و تبر از مشرق بهایت سر بر آورد بر همان شاه خواست که خطبه اشعی عشری خواند و نام صحابه کرام ساقط گرداند شاه طاهر از محبت و شتاب مانع آمده گفت صلاح دولت در آن نیست که حضرت فی الفور را این سترافاش کنند اول علمای چهار مذهب را جمع کرده بگویند که من طالب مذهب حتم یکی اتفاق نموده یکی ازین چهار مذهب اختیار نمائید تا من آن مذهب را اختیار و از مذهب دیگر احتراز کنم بر همان شاه بکشته شاه طاهر عمل نمود و طایر محمد استاد و فضل خان نائبه و ملا و دودلوی و دیگر علمای چهار مذهب که در احمد کر جمع کشته بودند هر روز درون قلعه در عمارتیکه مدرس شاه طاهر بود حاضر کشته با یکدیگر بحث می نمودند و هر یک از روی جد و جهد بر حقیقت مذهب خود پلین اقامت کرده دلایل دیگران مزیف می ساختند و اکثر اوقات بر همان شاه در آن مجلس حاضر کشته از آنکه با کشته علوم می شناسا بود در صد تمیز می شد و بعد از آنکه شش ماه و قشار باب علم و مسائل برین منوال گذشت بر همان شاه ب شاه طاهر گفت عجب صحبتی مشابه می شود هرگاه حقیقت یکی از مذهب و ترجیح آن بر دیگری تشخیص نشود و هر کدام دعوی صحت ملت خود نمایند من چگونه یکی از آن اختیار کنم اگر مذهب دیگر باشد بگو تا حق و بطلان او بنسبه بخاطر آورم شاه طاهر گفت یک مذهب دیگر است که اشعی عشری میگویند اگر حکم شود کیفیت این اشینه بخاطر آوریم بر همان شاه بدان اشارت کرد یکی از علمای آن طایفه را که شیخ احمد بنی می گفتند بعد از تجسس بسیار پیدا کرد و با علمای چهار مذهب معارض شد شاه طاهر در تقویت او می کوشید و ایشان چون دانستند که شاه طاهر شیعه است یکی اتفاق نموده خصمانه پیش آمدند اما کشته اوقات ملزم کشته از مجلس بر می خواستند رفته رفته کار بجای رسید که شاه طاهر صحیحین و سایر

از کتب اهل سنت در میان آورده و محبت ابوبکر و حکایت طلبیدن دوت  
 و ظم و قصب بایغ مذک و هشال ذالک مذکور ساخت بر پان شاه چون دیگر جمیع علمای  
 شاه طاهر ملزم شدند حکایت ساری عبدالقادر و در خواب دیدن پیغمبر علیه الصلو  
 و السلام را و قصه کاف تبصیل از گفت پس کشته علمی مجلس و مقربان و خلایان  
 هندی ترک و حبشی و اسپران و منصبداران و سیداران و شاکر و پیشه چار واداران  
 و قلیبانان قریب سه هزار کس مذہب شیعه در آن روزختیار کردند و نام اصحاب  
 ثلثه از خطبه اندخته با ساسانی حشرات ایمنه محصورین کتف نموده درین مذہب انسخ  
 شدند اما ملا میر استاد و بعضی علما از شاهان آن اطوار کشف از مجلس بیرون رفتند و غوغا  
 و شور عریب در ساکنان ایجاد و بسیاری از امرای کبار و منصبداران متعصب  
 وقت شب بمنزل ملا میر محمد رفته گفتند مصرع ای باد صبا این همه آورده است  
 این سید را که بلای دل و دین است از کجا آوردی چونکه از علوم غریبه ماهر بودی  
 مردم معارض به مبت و گفت اکنون درین باب مصلحت چیست بعضی گفتند بچونم و  
 شاه طاهر را باید کشت ملا میر محمد گفت تا بر پان شاه در قید حیات است این معنی صورت  
 نخواهد بست اولی آنکه اول بر پان شاه را از سلطنت معزول ساخته شاهزاده  
 عبدالقادر را پادشاهی برداریم آنکه شاه طاهر را جهت عجزت به سیاست  
 غیر مکرر قتل رسانیم القه بهجوم خلایق دکن بوقع آمده ده هزار سوار و پیاده  
 همراه ملا میر محمد محاذی در دوازده قلعه نزدیک کالایچو تره حاضر شد و بقصد محاصره  
 صفی آرستند و خانه شاه طاهر را با فزندان بوجلان سپرده فتنه عظیم قایم  
 ساختند بر پان شاه و آن حالت اواقف گشته بفهمود که در دوازده قلعه مسدود  
 سازند و مردم بر برج باره برآمده به توب و تهنیت دفع نمایند چون غوغا از حد  
 گذشت بنیاد طاهر از روی اضطراب گفت عاقبت این امر چون خواهد شد

شاه طاهر که در علم رمل شاکر و دانش احمد بن محمد خفزی بود و در عهد ائمه حکم کرد که  
 در دوازده ساله کشاد سوار شود که بهین ساعت قتلین فتح و ظفر شسته اعدا متفرق  
 خواهند گشت برهان شاه بنی توقف مسلح گشته با چهار صد سوار و یک هزار پیاده  
 و پنج خیل معیشته شبر و علم همراه شاه طاهر از قلعه بیرون آمد و شاه طاهر آیه سین را زمزم  
 بر پشت خاک خواند بجانب اعدا انداخت و جمعی از نسیجیان را فرستاد که نزدیک افواج  
 مخالفان را رفته با و از بلند بگویند که هر که دولت خواهد باشد در ظل حقه خاک آسا  
 حاضر شود و هر که حبه ام خوار است بملای محمد که ویده مستقر قهر و سیاست پادشاهی  
 باشد چون نسیجیان بپند موده عمل نمودند و در خطه ام اوسان سپاه امان خواسته برکات  
 ظفر آتش بپوشید و ملا محمد با شرفه از سپاه بجانب منزل خود شتافت و برهان شاه  
 ملک احمد بیزی را که از معتدبان درگاه بود و خواجگی محمود را که از اخادد مرز جهان شاه  
 بود با بسیاری از مردم معتبر بر سر ملا محمد نامزد کرد تا او را گرفته آید و در برهان شاه  
 حکم بقتل او شد و شاه طاهر حقوق قدیم را منظور داشت شفاعت کرد برانرا  
 اگر چه از سه خون او در گذشته اما در یکی از قلاع محبوس ساخت و بعد از چهار سال باتماس  
 شاه طاهر از ان بندجات داد و بفرستادن سابق برمند قرب و غرت ممکن ساخت و در جائیکه  
 خواب دین دست ارادت بشاه داده بود عمارتی عالی بنا کرد و در موضعیکه مدرس  
 شاه طاهر بود حسین نظام شاه در عهد خود مسجدی از کج و سنگ بنا نمود و اوایل پادشاهی  
 مرتضی نظام شاه بکار سی قاضی بیک طحله ای با تمام رسید و جامع این حکایات  
 محمد قاسم فرستاده می گوید که خواب دیدن برهان شاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه  
 و سلم را شبیه است بخواب فاز انخانی پادشاه ایران مشیعه شدن او چه اتفاق  
 مورخین ایران و توران است که فاز انخان بعد از آنکه سلطان شد و مرتبه حضرت  
 رسالت پناه علیه افضل الصلوة را بخواب دید و در هر دو مرتبه حضرت امیر المومنین

بعد از این که ابی طالب علیه الصلوٰۃ و السلام همراه آن مسند نشین بارگاه  
 نبوت و حضرت خاتم الانبیا تعریف عترت ظاهر کرده گفت که نسبت با اهل بیت من  
 طریق اخلاص سلوک داری و پیروی ایشان کرده سادات را کرامی داری ازین  
 سبب غازان خان محبت اهل بیت پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوٰۃ و السلام  
 در صفحه خاطر نقش نموده تقبا و سادات کربلا و نجف را کرامی داشت و شیعه  
 مذہبیان اقرب درگاه ساخته بخدمات و مناصب مناسب رساند از فرمود  
 و در بعضی از تواریخ بنظر آمده که غازان خان اکثرا اوقات بر زبان می آورد  
 که من سکر اصحاب نیستم و بزرگی ایشان اعتراف دارم اما چون رسالت پناه  
 صلی الله علیه و آله و سلم در تاسیس قواعد محبت و اخلاص نسبت بحجاب ولایت نقیاب  
 و یازده شبه زنا و سفارش کرده است آنچه لوازم اخلاص و خدمتگاریست با ایشان  
 بیشتر بجای می آورم و غازان خان از کمال محبت که با اهل بیت داشت در حقیقت  
 برادر خود الحاجی توسلطان را که سلطان محمد خدابنده شهرت دارد بمحبت اهل  
 بیت وصیت نمود آن پادشاه کار از برادر گذرانیده مذہب شیعه  
 اختیار کرد و نام دوازده امام در خطبه و سکه ثبت نموده نام باقی صحابه را  
 از خطبه ساقط ساخت بعد ذکر این رؤیا محمد قاسم فرشته در دریای حیرت  
 غوطه خورده می گوید اگر مذہب امامیه حق است احوال دیگر مذہب چون خواهد بود  
 و اگر مذہب دیگر حق است سفارش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله  
 و سلم در ترویج آن مذہب چه معنی دارد اللهم افقح بیننا و بین قومنا  
 بائنی و انت حنیف الفاتحین القصد در سلسله اربع و اربعین و تسع و تسع  
 بر نظام شاه بدلت و شاه ظاهر محبت اهل بیت اختیار نموده نام اصحاب  
 ثلاث از خطبه بنیاد است و چون نشان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

و آنکه و سلم روز مختصر سبز خواجه بود و چنانکه شیخ سعدی شیرازی میفرماید بیت  
 هر که در سایه آن سر دهنی قد باشد / جاش زیر علم سبز محمد باشد بر بهمنونی شاه طاهر  
 چهره و ایات خود سبز کرد و اند چون در مقام ریدج مذهب حبشی بود و طایفه اهل  
 سنت موقوف نموده بشیعه مذهبان داد و چهار دیواری در مقابل احمد نکر از کیچ و  
 سنگ مدرسه مانند ساخته آنرا السکر و وارده امام نام کرد و مقصود چو رومی  
 راسته پور و چند متبیه دیگر وقف آن کرده هر روز دو وقت اش نیت بپوشان میداد  
 و شاه طاهر یکی همت بر هفت خانه نظام شاه کما شسته در صد آن شد که مجان خاندان  
 رسالت را از اطراف و کناف در آن دولت خانه جمیع آورد پس از خنده اند  
 پادشاهی زیر بالعه اوق و خراسان و فارس و کجرات و اگر در فرستاده  
 طالب فتودم مردم صاحب کمال شد و در عهد سلطنت ابوالمظفر مرقنی  
 نظام شاه ابن حسین نظام شاه ابن برهان نظام شاه رواج مذهب اشعی عشری کمال  
 رسیده سادات و مجان اهل بیت بیش از پیش معزز و مکرم گشتند و  
 چندین متبیه و مقصود اضافه وقف علماء و سادات و مستحقین شد و صاحب  
 تاریخ قطب شاهی از انتخاب مرغوب و انتخاب نقل میکند که صدر حجهان از  
 زبان آن ملک موی حکایت می نماید که سلطان محمود شاه بهمنی رایا از باب  
 تهور و مردانگی محبت بسیار بود و در تربیت آن جماعت کوشش میفرمود چون  
 در چند جا شجاعت مارا مشاهده نمود قامت قابلیت مارا بجلت امارت آراسته  
 چند یکباره از ولایت لکان به داد و ده رخصت انصراف از زانی داشت  
 و با جوانان بهادر و دلاور را هر کجا که دیده یا شنیده بود دم قول داده آورد آن  
 قدر انعام و اکرام در باره آن جماعت مبذول داشتیم که اکثر جوانان بالاک  
 و مهوران بی ثانی که در خدمت امرای سلطان بودند از ستم آوازه آن نواز شایسته

ما بر جوع کردند و چون هر مرتبه که امرای کن حجب بهانه استنک جدال و قاتل می نمودند  
 بتوفیق ملک علام بر حکم رعایت حقوق نمک و سوابق انعام سلطان عالی مقام مدد  
 و اعانت خدمتش بر ذمه همت لازم دانسته بر معاندان که در نهایت قدرت و  
 قوت بودند نظرمی یافتیم جناب سلطان فی راهنایت محبت نسبت باین جانب دست  
 داده و قیسه از وقایع تقسیم و کریم محل معطل نمی گذاشت تا آنکه احوال سلطنت  
 آن پادشاه بواسطه اجمال و غفالی بر پیشانی انجامید و ملک قاسم برید  
 خدمتش را بکوشه غرلت نشانید و امرای سلطان فی ممالک را در میان یکدیگر  
 منقسم ساختند درین وقت مکرر از جانب نظام الملک سلطان احمد مجسمی و  
 اسمعیل عادل خان و علاء الدین عاود الملک مکاتیب بجهت اسالیب میرسید که از  
 ممالک سلطان انجیر بولایت ایشان سمت شتر بنی داشته باشند برادر امر  
 فرمایند تا کماشکان متصرف کردند و اگر احیاناً از جانب سلطان کسی بمقام  
 مزاحمت درآید ما خود کمال امداد نموده نخواهیم گذاشت که برخلاف مرضی اشرف  
 بوقوع پیوندد و من خود از پیشه میگردم که محکمت سلطان را بی رضای او قاضی  
 و متصرف گشتن نهایت نمک بخرامی است عاقبت رای صواب مناسی ما  
 بر آن متدریافت که این ولایت که تو داری سده محکمت مکانه و ولایت کفار  
 است بهین برکنات که سلطان برضا و رغبت بتو داده قانع شوی و شروع  
 در تسخیر ولایت کفار نمائی که اگر پادشاه حقیقی جل جلاله خواسته باشد که ترا محکمت  
 و سلطنت دهد در غر او حجب و کافیه ان مظهر منصور خواهد ساخت بنا برین اصلاً  
 چون امرای دیگر دخل در محکمت مورد فی سلطان کردند و شروع در جهاد کفار  
 نموده بتخیر ممالک آنهارا بدو چشم الحال قریب فصاحت سال باشد که شب و روز  
 با کافیه ان غر نموده بتوفیق و تائید ادب سجانه از سرحد و در شکل تا بندر چهل پل  
 در راه

در اوج بندری قریب شصت هفتاد قطعه و چهار رفسج محکم مثل قطعه کویل کشته  
 و دیورکنج و پانچل و غیره بضر بشمشیر آبدار تصرف اولیای دولت اید  
 پیوند آوردم و این فتوحات خطمی از زمین و برکت آنت که روزی که ابتدای پیغمبر  
 محاکم کفار نمودم با خود مذشر شده عی کردم که اگر حق جل علما را بخلعت توتی الملک  
 من تشامخ که داند خطبه و الارتب و وارده امام علیهم الصلو و السلام در تمام  
 علم و خود احب نموده مذهب حق و صی خیه البشر و اید اثنی عشر علیهم الصلو و السلام  
 را درین محکم که هرگز بوی از کشتن اسلام بشام مردم این ملک نرسیده و رواج و هم  
 و وقوع این حال پیش از ترویج شاه اسماعیل صفوی است مذهب جعفری را در محکم  
 ایران تا کسی را بجا طرز رسد که من تقلید آن شاه غفره ان پناه کرده ام بلکه در عهد  
 سلطنت سلطان یعقوب صفی خاطر را بجهت اید اثنی عشر علیهم السلام مسکوک گردانیدم  
 و مذهب آبا و اجداد غلطام ما مذهب سید شیعیه است و بعد ازین قسم مود که  
 انیک عمر قریب بصد سال رسیده الحمد لله که کشته اوقات بغیر او جهاد با کفار  
 مصروف گشته و اگر در غفوان جوانی افتادم بر معاصی شده باشد توفیق اوستجانه  
 از جمیع ذنوب توبه بنوح واقع شده اکنون کمون ضمه آنت که بقیه عسیر بطاعت و  
 عبادت و تلاوت قرآن مجید و صحبت سادات و علمای سعید مصروف گشته از  
 صواب نهند محرم من نام و چنانکه این شاه دین پناه جهت ایفای مذشر عی  
 ترویج مذهب اثنی عشری در ملک تنگ نمود همچنین یوسف عادل شاه در ولایت  
 بیجا پور بحکم انکه ایفای مذشر خود کند و رواج مذهب جعفری داد و ذکر سب  
 ترویج یوسف عادل شاه مذهب جعفری را شرح این قصه چنانکه  
 صاحب تاریخ فرشته بقید علم و قایل رقم آورده انکه یوسف عادل شاه در سنه ثمان  
 و تسعمائة مجلس عظیم ترتیب داده مرزا جهانگیر و جدربیک و غیره امرای شیعیه مذهب



و همچنین سید احمد هروی صدر و دیگر علای این مذهب را طلبیده و فرموده وقتیکه مراد  
کردم که برگزیده اصلی خویش یعنی ملک و مزارعت مناسیم ناکاه خضر علی نبینا و علی السلام  
مراد عالم رو یا مور گردانید که بصوب هندوستان متوجه شوم و فرده سلطنت بمن  
رسانید با خدا عهد کردم که اگر این و یا صادق شود و دولت ریاست نصیب من گردد  
در ترویج مذهب اثنی عشره کوشیده و روشن منابر را با القاب همایون ایشان  
فرزین گردانم و همچنین وقتیکه تاج و جبار کیلانی آشوب و غوغا در مملکت  
انداخته نزدیک بود که زمام پادشاهی از قبضه اقتدار من بسیدون برسد آنرا از  
اثر اثر عدم ایفاء عهد دانسته مجدداً با واقف ضایر و اسرار جل شانه عهد کردم که بعد  
از تسلی خاطر از آن محامات در ترویج مذهب شیعه کوشم اکنون در نیاب چه  
صلحت می بینید و چه میگوید خنار مجلس بان بدعا و ثنای دوام دولت ابد پیوند  
گشته و بعضی تجویز کردند بر غی شده ابطحتم و احتیاط مری داشته معروض است که بنای  
سلطنت تبارکی وقوع یافته و سلطان محمود و ارث ملک هنوز در میان است و  
اکثر امزای آن حضرت مثل ملک احمد و عماد الملک و ملک برید و غیر مردم از غریبه  
و ترک و حبشی و و کهنی سنی مذهب اند احتمال کله دار که گفته عظیم رونماید و از  
صلاحیت اصلاح بیرون شود یوسف ملک و ملت سیر بحیب تامل و تفکر کند و بروه  
گفت من درین باب با خدا عهد کردم و او سبحانه مرا باین دولت رسانیده هرگاه من  
بعد و فاجبم یقین که او بخیردار من خواهد بود و اتفاقاً در همان آوان از ولایت خبر رسید  
که شاه اسماعیل صفوی خطبه مذهب اثنی عشری خوانده آن مذهب را دواج تمام داد و یوسف  
عادل شاه که مرید آن خواند این دوازدهمین این خبر بیشتر از پیشتر سماعی گشته روز جمعه ماه پنج  
سال که کور در مسجد جامع قلعه ارک میجاووز خود حاضر شده و نقیب خان که از سادات عظیم ایشان بود  
حسب کلم بالای منبر شده و نعت در آوان که شعار آن مذهب است در کلمه اشهد ان لا اله الا الله

اشتهادان علیا ولی الله افروز و انگاه خطبه بنام میامی اثنی عشر سلام الله علیهم  
 الی یوم النحر خواند نام باقی صحابه را از خطبه بکند و نخستین پادشاهی است که در هندستان  
 خطبه اثنی عشر خواند و مذهب شیعه رواج داد و با وجود این حال از غایت ضبط و همیشگی  
 به حال شیعه رایا رای آن بود که صراحت یکنایه نخبی که موجب فتنه و فساد باشد بر زبان  
 راند ازین سبب تعصب از میان فریقین مرتفع شد و علمای فریقین با هم پیوسته  
 شیر و شکر امیخته بساط منازعت در نور دیدند و در معاجده هر یک لطیفه زوین  
 خود عبادت معبود حقیقی کرده زبان بدست نمی کشود و اکابر دین و مشایخ سجاده  
 نشین از مشاهد این نظام و انتظام انگشت تعجب بندان گرفته این محسن را حل  
 بر اعجاز خسر و عدالت پناه می نمودند و از اخلاف او ابراهیم عادل شاه ابن  
 اسمعیل عادل شاه ابن یوسف عادل شاه برخلاف کیش جزو پذیر ترویج مذهب  
 خفی نمود و رواج پوشیدن تاج سرخ دوازده ترک که در این عصر از شمار  
 سپاه شیعه بود و در عهد اسمعیل عادل شاه تقلید و متابعت سپاه ایران جو  
 غریب پیچا پور بالتام تاج پوشش بودند موقوف کرد چنانکه فقر فارسی برخلاف  
 از منتهای سابق بر طرف کرده هندو سی ساخت و بهیمنه رجوع کرده ایشان  
 را در جهات دولت خانه صاحب دخل گردانید و از امرای غریب عنید  
 از اسد خان لاری و خوشگلای قارومی و شجاعت خان کرد و دهم را  
 از امارت معزول ساخت و با اسد خان نیز فتنه مان داد که لشکر و گنی  
 نکا بدشته شکار شیعه و در گرداند اسد خان از جمله یک هزار غریب  
 چهار صد مردم انتخابی نکا بدشته باقی شش صد نفر را بر طرف نمود اما  
 تغییر شعار مذهب شیعه ناکرده همچنان در لشکر و اقطاع او دراذان کلمه علی ولی الله  
 می گفتند و دست کشاده نماز می کردند ابراهیم عادل شاه بخر تافل چاره ندانسته

انحاض عین می نمود آورده اند که خلف صدق و علی عادل شاه که بحدت زمین  
وجودت فهم و شوخی طبع انصاف داشت چون بسا شد رسید روزی پدرش  
ابراهیم عادل شاه شکر و سپاس بجای آورد که معبود حقیقی مرا توفیق داده که از  
مذهب جد و پدر بری گشته دین حق یعنی مذهب امام اعظم اختیار کردم و شعار ارفض  
بر طرف ساخته اثری از آن گذشته شاهزاده علی که در آن مجلس حاضر بود بعض  
رسانید که چون ترک دین آباشیوه پسندیده است می باید که همه فرزندان چنین  
کنند ابراهیم عادل شاه در غضب شده پرسید که چه مذهب داری گفت حالا خود  
دین پادشاه دارم بعد ازین را خدای سبحان اعلم است ابراهیم عادل شاه  
چون ازین جواب فهمید که شاهزاده علی شیعه است داین را حل بر تربیت خواص  
غایت آمد شیرازی نموده ویرا معاتب کرد و ایند بعد از چند روز بقوای علمای  
هند قتلش مبادرت نمود و طایف آمد شیرازی را بمجلس شاهزاده باز داشت  
قضا را دین شیعه مذهب بود و از ملاحظه روزگار خود را خفی مذهب  
باز می نمود بنا بران شاهزاده او را از جان عزیز داشته در تقسیم و تکریم  
او از حد زیاده می گوشتید اتفاقا در آن ایام از امر او معتدیان برهان  
نظام شاه نجف بهر بیان گشته چنان شد که او دادند که ابراهیم عادل شاه را  
بدستکاری چاشنی کبیرسموم ساخت برادر او علی ابن سمعیل را پادشاهی  
بردارند و خطبه بطرز شیعه خوانده نام اصحاب ثلاث را مذکور سازند چاشنی کبر  
که سنی متعصب بود در او اخراج موافقت نداشت کشیده کیفیت حال بحضور  
عدالت پناه معروض داشت چون معلوم آن عدالت پناه شد که ابد اخوان سالار  
نیز دران امر شریک بود همه را بنهار رسانید و هر چند بکینا بی برادر او ظاهر بود لیک  
بنا بر استیلائی هم او را از خود جدا ساخت و در زمانیکه عدالت پناه تفسیح قلمه بناله

میرفت علی ابن اسماعیل مال خطیر که خیمه متوجه بندر کرده شد بنا برین بابر ابراهیم عادل شاه  
 ازین نزد خود که بابر بمان نظام شاه در مذہب موافقت داشت و در غفوان جوانی بود  
 بغایت متوہم گشته او را معاند خود شناسیده و چون فرستاد بیکندرخان تباران حصار داشت  
 که در محاطت نماند و تقصیر نکند و از اختلاط بار و افضای مانع آید و کندارد که در محاسن او  
 سخنی از مذہب شیعه کسی مگر ساز و آفاقاً نتواند دارد و اما او کامل خان دکنی که  
 خواهرزاده اسماعیل عادل شاه بودند هر دو مذہب شیعه داشتند بنا بران کمزیریت  
 و خودیت شانزاده بر میان بان بسته در آنہ ضای خاطرش گشاید و چون براهین شاه  
 صاحب فراش شد و خبر مرض موت او انتشار یافت شانزاده کاہی در اوقات صلوة  
 خود بالای منبر برآمدہ بانگ نماز بطریق شیعه می گفت و گاہ کامل خان امامی را میگردانید  
 کہ باین منہی تمام نماید بابر ابراهیم عادل شاه از استماع این سر و دشت اثر در عین بیاری  
 اراده نمود کہ سرزندہ کوچک خود را سبب اولیہد سازد اما چون منہوم گشت کہ او ہم  
 بعد چاشنی برادر بزرگ در مذہب شیعی کمال تعصب دارد بغایت اندوہگین گشته  
 او را نیز نقد کرد و ایند و در قلم بلکوان مجوس ساخته ہماست سلطنت را بتقدیر تکان در چون  
 تقویض فرمود چون بتقدیر او سجانہ نوبت سلطنت بعلی عادل شاه رسید فرامین بلیغ القاد  
 بنام خطابی ممالک محروسہ شرف صد دریافت کہ خطبہ بنام نامی امیر اثنی عشر سلام بہ  
 علیہم السلام بویم المشرکین خوانند و نمودن در مساجد و معاہد لفظ اشہد ان علیا ولی اللہ  
 داخل اذان سازند ازین اسطہ صیت نقبت امیر معصومین و دعای و ام دولت خسرو  
 عدالت امین بر سر منار بلند گشت و غنیمتای بوالیان اہل بیت بر کلہن مراد با حسن و جوی  
 شکفت و مذہب جعفری در تمام مملکت بجا آورد شیوع یافت و شاه عدالت پناہ جامعہ تبرایا  
 را وظایف مقرر کردہ حکم فرمود چنانکہ در مساجد بعد اذان تبرایان با و از بلند بکار خود  
 مشغول می گشتند و ہر گاہ پادشاہ سوار می شد یا بارعام می آمد چہل تبرائی پیش او بکار خود

قیام می نمودند و با وجود این چون پادشاه اسم با سبی و نهایت عادل بود بمقتضای  
 اینکه گفته اند که عدل حصار است که با تیش سوخته گردد و بوی سبقت حوادث خراب نشود و بهنجابی  
 سلطانی رسید بل ملک محمود سه محور و آبادان ترک شده حاصل آنی سمیت تراید پذیرفت ضمنی  
 ماند که از سلاطین دکن ملک محمدید و برهان شاه و یوسف عادل شاه اگر چه در ترویج مذهب  
 اثنی عشری مساهم هم اند اما ملک محمدید اباعن جد شیعه مذهب تمام اخلاف از نیر بهین  
 مذهب ستقیم بود و بخلاف برهان نظام شاه که او بر سمنونی شاه طاهر علییه الرحمه و یوسف  
 عادل شاه که وی بی لالت خواجه عادل الدین محمود اختیار مذهب تشیع نمودند و نیز از اخلاف  
 یوسف عادل شاه ابراهیم عادل شاه تحلف از طریق جد و پدر خود نمود و بالجه چون یوسف  
 عادل شاه ترویج مذهب جعفری کرد و امرای او دوفسده شدند بعضی مثل دریا خان و  
 فخر الملک ترک و مقصود خان و جمشید خان کرد و جوهر خان و شهباز خان و بلال خان حبشی  
 و شجاعت خان و سنده زه خان و کس خان و کهنی بمقتضای الناس علی دین ملوکهم  
 مذهب آن شاه معدلت کسر کردند و برخی مثل محمد عین الملک و اثر در خان کیلانی  
 و آقا محمد ترک و محمد سیستانی و دلاور خان حبشی خلاف ورزیدند و خواستند که ترک  
 رفاقت آن شاه نمایند شاه عادل بمضمون کم دیکنم ولی دین قتل نجش خاطرشان شد  
 و نخواست که رفاقت بگذارند و امرای سلطانی محمود و بهمنی مثل میر برید و غیر  
 که تقصیب در مذهب تسنن اشتند ازین جمله نهایت رنجش بهرسانیده درخت آنکیز بهاسماعی  
 کشته و آخر الامر سلطان محمود و بهمنی راجه تادیب و متوجه ساختند سلطان از قطب الملک عماد الملک  
 و خداوند خان حبشی استعانت نمود قطب الملک اگر چه هم مذهب آن شاه عادل بود اما بنا بر  
 اقتضای قتل با عانت سلطان و آورد و عماد الملک خداوند خان بمذرت پیش آمدند و اعراض  
 از اعانت سلطان نمودند من بعد آنچیکه بمعرض وقوع آید پیش ازین در قصد توجه سلطان محمود و بهمنی  
 جهت تادیب یوسف عادل شاه قلم ملک بیان کشت القصه عادل شاه جهه الطغائی بره فساد پیشبرد

خود سمعیل نوشت که در بیجا پو خطبه چهار یا پنج خواند و بعد از فساد چون اهل بیجا بپور شد  
 باز خطبه اشعی عشری خواند و سید احمد هر وی ابا تحف و هدایای هند مع عریضه مشعل تبریت  
 و مبارک باد و بیجی میبسی از اخلاص خواندن خطبه اشعی عشری و دانه دانه و شاه سمعیل  
 صفوی که دو بعد از داد معموری ملک پرداخت ذکر محبب از احوال ملک  
 کامکار و تعمیر کوکند و سهند آن او پادشاه و شجاع بود  
 و صاحب فهم و ندرت در محاربات بقضای صلاح وقت عمل می نمود و گاهی کوی  
 فتح و نصرت بچوگان جلاوت از میدان مبارزت می بود و گاهی بجزایا کرب خدعه  
 عمل می نمود و گاهی بنطق الفهارس و ایلایق من سندن الم سلین  
 جاده سلامت می پیود و چادر فریب بر روی دشمن کشیده پس اگر او را غافل می یافت  
 باز بر سرش می تاخت و کبره او بجز آنکار خود می پرداخت و لافظه و غیبت می انگاشت و  
 نهریت دشمن محول بوقت دیگر می داشت القصه وی در ایام سلطنت خود جهت  
 اعلامی عالم اسلام بجهاد کفار پرداخت و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی قریب  
 شصت یا هفتاد قطعه مستحکم مثل کوکبکند و دیور کند و غیره که بیان تسخیر بعض ازان  
 در فصل سیوم تبصیر زبان از قلم و قایق رقم کرده مسخر ساخت و دست خود  
 و کرم با فام خاص و عام کشود و تالیف قلوب کا فادانام خاصه مردان لاد و لونو  
 بخشش نمود ازین جهت مردم از اطراف خصوصاً مردان شجاعت پیشه رو بدرگاه  
 او آوردند و لایشن آبادان گشت و چون پیشه پیش نهاد و همت عالی او جفا و  
 با کفار بیجا بگردد و فیما بین محل اجلال آن شهید یار و محکم آن کفار خالی از مسامحتی  
 رای صواب نمایشن بنهون آن شد که بعد تعمیر کوکند و شهره ی بنا کرده شود اهل لشکر  
 نظراً از پس از مزاجت در آن شهر فرخنده از فراغ البال و آسوده حال باشند  
 تا برین بدین نوع از تعمیر قلعه و حصار و مناظر احاطه با فی آثار درو جان زندگور قصور ضعیف و

و بنا بر این مینویسند و در یک خلع و ولت خانه مسجد جامع طرح انداختند و در جنب آن  
حاجی مرتضی دادند و در آن عام و لاکان مع کتکها متعین شدند تا مردم آسایش یابند و  
بالجمله در آن زمان همه طبیب مع خوش سواد و توجان شهریار صورت تعمیر یافت  
و از جهت خوش سواد بی متنا از سازیر بلا کشتند و بعد از آن همه فصل  
سیوم از بیابان در ذکر و قاضی که بعد از جلوس آن شهیار بر سریندن وانی آغاز  
او از این جهان فانی به عالم جاودانی بموجب نوشته صاحب تاریخ قطب شاهی بوقوع  
پیوست ذکر تسخیر قلعه را که بعد از آن ملک نادر بعد از تسخیر از تعمیر قلعه و حصا شهر  
کو کشته غم غزا با کفار را بکشتن نمود و بصلح ویدام و اتفاق سرداران روی توجیه با  
آن قلعه آورد و بجا صدها شش پرداخت بعد از جنگ و جدال و بهشاد رسیدن جمعی از غازیان  
اسلام گشته شدن بسیاری از کفار آن و خیم انجام بگونه و فتح تسخیر آن قلعه نموده  
و و کشتن ناکیت و الی آن قلعه را با کفار و دیگر که رفتاری او بودند اسیر کرده با فتح نامه صحیح  
مستحقان و رسولان روانه محمد مکر و مردم قصبه و اطراف که قریب آن قلعه بودند  
در سلک رعایا منسلک گردیدند و اخبار اطاعت نمودند ذکر تسخیر قلعه و یور کشتن  
بعد چندی از معاودت بمقتضی سلطنت با جماع قشون پرداخته تسخیر قلعه و یور کشته  
که بقلعه که بی بود و بزیده استحکام از قلع دیگر امتیاز تمام داشت متوجه شدند و امر بجا صدها  
بعد از ادا ایام محصره و وقوع جدال و قتال فیما بین مجاهدان جلالت پیشه و کفار  
ناکام رضالت اندیشه حبس فرمان واجب الاذعان غازیان اسلام جبر و قهر  
تسخیر آن قلعه نمودند و بمنزل و معابد عبده او ثمان و هشتاد و پنج تن از  
ایوان و اسباب انچه نیکو داشتند بکشتن بودند و باقی را سوختند و بجا نماند  
مساجد بسنگ کردند و موقوفات تعیین نمودند و تمام رایان و چو و حیران و کز کشان  
از آنجا که باقی ماندند و باقی ماندند و باقی ماندند و باقی ماندند و باقی ماندند

قبول نمودند و شهریار که فتح و نصرت یار او بود و بدار اسطفت مجاورت مسند خود  
 ذکر می ربه شاه معدلت گستر باراجه بیجا نکر چون منبسیان اخبار خصم فتح غله و نور گنده  
 و استیصال کاشکان کشتن رای که حکومت نمکانه و حجب نکر به کشته قطار در دست  
 تصرف او بود و کثرت حشمت و وفور سپاه از سایر رایان و راجه با منبسیان  
 تمام داشت بر رای مذکور رسانید عرق حیت جاہلیت و سحرکت آمد باسی هزار سوار و  
 سلاک پیاده بغرم تخیر و تخریب ولایات ملک نامدار از جای خود حرکت نمود و جمعی  
 از راجه را با جمیع بسیار جهت غارت نمودن بعضی اماکن که واقع در سرحد بود پیشرفتاد  
 آنها تا آن اماکن رسیده دست قندی دراز کرد و مذکورات نامدار از استماع این جنبه وحشت افز  
 با پنج هزار سوار و سی هزار پیاده و بصوب قلعه پانگل توجه نمود و سپاه و مقدم لشکر کشن بای  
 از و بدین نزدیک رسیدن لشکر اسلام که بر برستیز بر کردند و مجاهدان لشکر اسلام انجمن  
 آن مخدولان شتافته هر کرا یافتند به شمشیر آنها و فرستادند آن کافران کافران که بفرستاد  
 خزانه معسر و بول و بصرم تدارک پیش آمد و بجنگ در پیوست و از طلوع آفتاب تا غروب  
 آتش جنگ و قتال مشتعل بود و بسبب تواتر حملات بای کافران نزدیک بود که کامیان  
 اسلام مغلوب گردند ملک کامکار مملکت فیه و زی از بارگاه الهی بصد عجب و زاری  
 نموده با هزار و پانصد سوار که بجهت کمک معسر کرده بود بر قلب سپاه کشن رای زده  
 جمع کشیر را از پا در آورد و آن مدبر بشا به این حال دست از اسباب شوکت و حشمت  
 برداشته راه فرار پیش گرفت و همه جوقی از همه طرفی بدر رفتند و اسیر بسیار و  
 غنیمت بی شمار بدست اسلامیان آمد ذکر تخیر قلعه پانگل ملک کامکار بعد از اینهم  
 کفار امر او سپاه خود را بجلعت های فاحشه و فاحشه بشیخه قلعه پانگل که در پیرامونش کثرت  
 اشجار آن چنان بود که گذر باد و رانجا و شوار می نمود و توجه نموده بجا صدها آن  
 پرداخت کشن رای چون شنید که کار بر محصوران تنگ شده و عترب حصار



منجر و لیا بی ملک کا مکنا خواہد شد صد سوار و ہزار پیادہ سنبذہ کذا رجست بخون  
 برار دوسے آن ملک فرستاد کفار در شب تار خود را بر لشکر نصرت اثر زدند و از  
 جانب دیگر اہل قلعہ بیرون آئے لشکر اسلام را در میان گرفتند مجاہدان دین دست  
 بتیر و کمان برده و رایت پیکار برافروختہ در اندک زمان اکثر آن ملاعین انا بود  
 سختند و بعضی را اسیر کردند و بقیہ اسیر خود را کہ کشن ای رسانیدہ کیفیت حال  
 تقریر نمودند باداوان ملک کا مکار غنائم را تسلیم امر او سپاہ کردہ بعضی اسیران  
 کہ سیاست کردنی بودند پامال بیلان گردانید و در قضیہ محصوران قلعہ بغایت  
 کوشیدہ بقصر تاد و ماہ فجاہیں جنگ و جدال بودند چون محصوران را کار بجان و کار د  
 ہستخوان رسید حاکم آن حصار کہ یکے از اقوام کشن رای بودند از روی قضیہ کس خردا  
 بجان امان طلبید و مفاتیح حصار بکاشمکان دولت تسلیم نمود ملک کا مکار آن قلعہ  
 رابع مضامین یکی از معتدیان تفویض فرمود ذکر توجہ ملک کا مکار بہ تسخیر قلعہ کہنپورہ  
 شہر بار کا مکار بعد افسانہ خاطر از تسخیر قلعہ پانگل روی توجہ بہ تسخیر قلعہ کہنپورہ کہ ماہین  
 پانگل و کوکھنٹہ واقع است آوردہ تخت کس نزد والے قلعہ فرستادہ پیغام  
 کہ دکر بجان خود جسم آوردہ وزن و سہر زنند اہل قلعہ را با سیری ندادہ از قلعہ  
 بیرون آئی و قلعہ تسلیم اولیای دولت منائی آن بدکیش کہ لقب است حکام قلعہ  
 معتد بہ بود کہ کہ آن قلعہ برجیل واقع شد و از دو جانب آن دورہ عظیم و  
 در میان را ہی غیبی ضعیف کر دہرہ دورہ و ازہ محاذی آن دورہ دورہ و برج  
 بود کہ غیبیہ آن جامی توپ کہ نہ داشت جواب بعدای توپ و فشک داد و از  
 شنیدن این جواب نایرہ متعجب و غضب ملک کا مکار مشعل شد و بجانب آن  
 قلعہ حرکت نمود و چون بظاہر قلعہ کوہ نزول موکب اجلال واقع شد و بجانب  
 آن قلعہ امر بجا صمدہ جدال و قتال فرمود و تا دو ماہ آتش قتال متہب بود و ہر روز

جمعی از اوسیدان جانبین کشته می شدند آنکه لام حجب و نشان واجب الافغان توپچیان  
 توپهای صاعقه کردار را در برابر آن و در ج نصب کرده سه داند با خاک سیاه برابر گردید  
 و غازیان از اطراف حمله آوردند و درین بین جمعی از مجاهدان از جانبی که صعو و از آنجانب  
 اصلاً متصور نبود بالا برآمده و تکیه گرفته امانی قلعه بشا هده این حال سرسیمه شن امان طلبیدند  
 بالحد و آن روز بسیاری از مشرکان حسین قتل رسیدند و زن و فسر زد و مال و منال  
 کفار بدست غازیان نصرت شمار درآمد بعد از آن با مر ملک کا مکار مساجد بجای تپانها  
 تعمیر یافت و قلعه یکی از محنت این دولت منقض گشت ذکر تسخیر قلعه کولیکند و  
 مرجعت بصوب دار السلطنت شهریاران را مدار بعد و سلخ از فتح قلعه کهنوره توجه  
 تسخیر قلعه کولیکند شده بجا صر پرداخت و چون مدت محاصره امتداد کشید و حلق بسیار  
 از جانبین قتل رسید روزی لشکر موده ملک غازیان اسلام بر کفار حمله آوردند و دروازه  
 رفته با کفان دست و گریبان شده از خشم با که در حصار افتاده بود خود را مارا بدو  
 قلعه رسانیدند مقدمان و نایک و اریان کلید قلعه و خنرا این ملای زمان ملک سپه و طلب  
 امان گردیدند و غنائم موفور تصرف اولیای دولت قاهره درآمد ملک کا مکار مقدمان  
 آن ولایت را به تشریفات خروانه مخلص کرد و ایند عمان غنیمت بصوب مستقر سیر سلطنت  
 بر تافت و تعبیر بعضی مواضع که از آسیب حوادث حنراب شد بپرداخت ذکر محاربه  
 ملک کا مکار با قوام الملکت ترک آورده اند که قوام الملکت ترک یکی از امرای  
 سلطان محمود بهمنی بود بعد از رحلت سلطان قلعه و لیکن دل و ملک گور و بعضی پرکنات  
 آن حدود را متغلب تصرف شده پنج هزار سوار و ده هزار پیاده و فیه هم آورده و هم حکام  
 توجه ملک کا مکار بجنب کفار و تسخیر قلاع فرصت و وقت غنیمت شناخته بعضی تجزیب  
 ممالک محروسه پرداخته بود ملک کا مکار بعد مرجعت متبصر سیر سلطنت که رسولان  
 دانا زدا و فرستاده اسلام داد که بموجب کریمه انما المؤمنون اخوة من سب حال

حالی امرای اسلام نیست که در مقام لغت ض ماک یکدیگر در آیند با وجود آنکه از قدیم الایام  
 مباحثی محبت و داد و فیما بین مستحکم لایق نبود که در غیبت روابط دوستی و اتحاد رکن شده  
 بمالک محروسه در آمده انواع خشمه ایها رسانند که شت انچه گذشته است اکنون مرجع و تمسک  
 از ان امارت پناه آنکه در تشدید مباحثی دوستی که شدند تا من بعد مندر عناد در میدان  
 فساد نیت از چون قوام الملک بوفور سپاه و لشکر و حصانت حصار و کثرت اسباب<sup>سلطنت</sup>  
 بغایت معسر و برونه ان مصلحت آید نشیند و مستعد تیرگی و بد ملک کامکار بنابر  
 ضرورت دفع خشمه رهنمت بر استیصال او کما شسته باجماع عساکر نصرت ماثر پرداخته  
 بغیرم رزم رو بوی و بکیندل آورد و قوام الملک یک منزل با استقبال شتاقه در برابر  
 لشکر ظفر ماثر فرسوده آمد روز دیگر هفتین بعد از توپ صفوف بجنگ در پیوستند و ارضیج تا  
 نصف النهار آتش کارزار در التهاب آوردند خشمه لام ملک نامدار باد و هند را بر او  
 خوشنودار خود را بر سپاه مخالف زد و مساعدت بخت فطنه و منظور بر کشت قوام الملک  
 بر کشته بخت بسوی حصار خود بر کشت ملک نامدار امر بجا صده نفر بود قوام الملک از  
 استماع این خشمه هراسان شده و دل از ملک و مال برداشته از حصار مندر ان رنده  
 التجا بجا و الملک والی برابر بدو سپاه نصرت پناه بقعه در آمده بضبط اموال و خزائن  
 پرداختند و اکثر سپاه او از غریب و جنبی و دکنی حلقه عجب و بیت در کوشش کشیدند  
 و ملک نامدار حکومت قلعه و بکیندل و ملنکور محبت کار دان حواله نموده بمبتقر  
 سریر سلطنت معاودت نموده ذکر محاربه با عا و الملک چون قوام الملک  
 که التجا بجا و الملک والی برابر بدو بود تحف و پدایای شاهانه از در و کو بهر بختش گذرانیده  
 عجز و تدلل بنایت اظهار نموده و اعیان دولت بدرم و دیار رفیفته در خواست  
 امداد و اعانت نمود و عا و الملک جهت اعانت او ره نور و طریق مخالفت و منافعت  
 با ملک کامکار کردید و شصت بار از استماع این خبر رسولی نزد عا و الملک فرستاده

پیغام کرد که چون قوام الملک اعلام فرستند و فساد برافراشته همواره حوالی ممالک محروسه  
 تاخت نموده اذیت باهل اسلام میرسانند لهند اکثرات رسولان فرستاده اورا از ان  
 افعال شنیع منع نمودیم اما چون مسیحیگونه قانون بر آن مستتب گشت تنبیه و دفعش لازم  
 دانسته نژای اعماش چنانکه مشهور آفاق است در کنارش کذاشتیم اکنون سموع می شود  
 که پناه بآن سلطنت پناه برده طالب اعانت گشته است چندانکه از آن سلطنت پناه  
 آنکه آن مخدول و ادرملکت خود جایز بیند تا در مصادقت مسیح و راه فرستد و فساد  
 مبدو باشد دیگر مشهور و ضمیر افروز آنکه ولایت نیست پیرا که خالصه سلطان محسوب و محفوظ  
 بود داخل ولایت برانبرد درین ایام متصرف آن مبتلط شده اند و بنا بر قرب جوار و اثبات  
 بعضی حقوق بر ذمه سلطان مغفور بآن ولایت اولی و احصیم باید که بیاس احلاص و  
 رعایت حقوق آن ولایت تسلیم کاشنگان باشد عماد الملک در جواب سخنان باصواب  
 بر زبان آورده در منازعت بر روی خود باز کرد و بعضی هر دو ملک تبیه سباب  
 جنگ برداخته با استقبال هم دیگر شتافتند و در ظاهر قلعه را یکید با هم مقابل شده ضوف  
 لشکر آراسته بجنگ در پیوستند اما چون سپاه عماد الملک بسیار بود و به نظر جوی که  
 ساخته می شد جوی دیگر بعد می رسید و نایره محاربه از صبح تا قریب عصر مشغول گردید و  
 بسبب و فور لشکر و الی برار نزدیک بآن رسیده بود که نهایت بر لشکر ملک کماکار راه  
 یابد بنشین این حال ملک کماکار بغیر نفس نفس خود از یک طرف فلکها بر لشکر عماد الملک  
 حمله آورد و کشته امار و بجا دران لشکر مخالف را علف تیغ بیدرغ ساخت امرای  
 آن نفهمیدند بار که همیشه و میره بودند بمجاست آثار فتح بر لشکر دشمن ناخشنده تا اینکه  
 عماد الملک و لشکرانش راه وادی سردار پیش گرفتند و بعضی از دلاوران لشکر منصور قتل  
 نموده جمعی کشته را بقتل رسانیدند و بعضی از سپاه نصرت پناه دست بستاراج برآورده  
 اموال و اسباب لشکر دشمن غارت نمودند و ملک مرید بعد از مدتی ازین محکم ولایت

هفت شب را متصرف شده بجانب ستقر سپهر سلطنت معاودت نموده و اماره و خوافین  
 و لشکریان اگر در جنگ آثار بهتور و مردانگی از ایشان بظهور پیوسته بودند نه اخراج  
 بخلعت و نواز شهاب نوخت رخصت انصاف بحالات از رانی نمود و ذکر شعبه  
 قلعه و ملک شده و محاربه ملک کا مکار با شتاب خان اجه که هم شده  
 چون نه ساله و دوت نموده سپاه را رخصت نموده و اماره که در دار السلطنت  
 جهت جهات ولایات توقف و در زمین بودند بعضی رسانید که شتاب خان اجه که هم شده  
 کا مکار بی باک است و مورد ایام غیبت مویکب هایون مشورت غنیت دانسته و حوالی  
 و اطراف سده محاکم محروسه اتاحت نموده و باجیه را رسانید است و بان  
 اکتفا نموده اکنون در مقام کار سازی جنگ است ملک کا مکار چون برین کیفیت  
 آگاهی یافت در ساعت با حصار اماره سپاه حکم فرمود و در اندک زمان سپاه کینه خود  
 فراهم آورده در ساعت سده محروسه استقبال راجه مذکور که قوی پنجه بود و چنانچه  
 مستحکم مثل کیم شده و در نکل و و یکم شده و در تبصره تصرف داشت و همیشه دوازده  
 هزار تنگی قدر اندک از ملازمانش بودند و بی توجه آورد و نخست تفرقه و یکم شده را  
 پیش نهاد همت عالی گردانیده ظاهر آن قتلعه را محکم سپاه نصرت پناه ساخته  
 امر بمحاصره فرمود و بعد وقوع جدال و قتال امتداد مدت محاصره را می قلعه  
 کنایش اقصای آن نموده که سپاه کینه خواه بهیئت اجتماعی حمله آورد و همه تدبیر که  
 که ممکن باشد بالای قلعه بر آید و بر طبق این فرمان داده خود بدولت و اقبال این  
 مردانگی بپایان نرود و سپهر نمایند ایزدی بر سر کشیده و روبرو قلعه محاصره و سپاه  
 بنشاند این حال از اطراف و جوانب خود بار اسپای حصار رسانیدند هر چند اهل  
 حصار در میدان معاضت بپای جبارت پیش آمد اما مجبزه خدایان اثری بر آن ترتیب  
 نیافتند و شیران پیشه و ببالای برج و باره بر آمده کشته می افتل

رسانیدند و از قتل بقیت ایف نمودند و چون نشان ملک مؤید دست  
 باز داشتند و غنایم موفور و اصل خزانه عامه گردانیدند و شتابان از هتلع  
 خبر تحب قلعه مذکور بشکر ذرا و ان بزم رزم روی توجه بجانب لشکر خلفه را آورد  
 و تهنیه را عزم آن نایبکار شنیده بدفع او متوجه شده قریب به لشکرش نزول  
 اجلال فرمود و بعد ترتیب آلات جنگ و تسویه صفوف از جانبین و پسین  
 هر دو لشکر قدم در میدان مبارزت نهادند و از دست دوازده هزار  
 تفنگچی و در انداز که با شاره شتابان در کیسنگاه بودند بسیاری از لشکریان  
 اسلام شهید و مجروح گردیدند ملک نامدار بمشاهد این حال جلالت را کار فرمود  
 باد و هزار سوار خوینوار بر قلب دشمن نزول و بتأیید کرد که از آنچنان کارزار نمود  
 که ترزل در بنای ثبات لشکر دشمن راه یافت و شتابان مخدول بنا چاری  
 چاره بقای خود در منار دیده دست بردار از ملک و مال و تنک و ناموس  
 گشت و غازیان نصرت شعار تقاب نموده بسیاری از آن سخت بر شکان را  
 بقتل رسانیدند و سایر اموال و اسباب دولت و ثمت آن بدربرشکریش  
 بحضور تهنیه را آوردند ملک کامکار بر کسب شکرانید کار برداخته مجموع غنایم  
 بر غازیان بشکر اسلام ممت نمود و فتحها در اطراف و اکفاف روان فرمود  
 ذکر توجه تهنیه را لوبت و نعم بزم رزم شتابان نامانجار  
 آورده اند که چون شتابان از جنگا که نخیست خود را بقتل کهم مٹ رسانید  
 بر اجهبای ذو شوکت که لشکر بسیار داشتند و کشتهای از قلع و حصار در  
 قبضه اختیارشان بود پیغام داد که این صاحب قوت و شوکت که بفرط شجاعت  
 و تائید رب العزت از سایر فرما روا این بلاد مستیاز تمام دارد اگر چندی  
 جهلت یابد و سلسله اتحاد و اتفاق در باب استیصال این صاحب اقبال از جوانب

استحکام نیابد غریب متصرف تمام قلاع و حصارهای این ملک خواهد شد انگاه بدیر  
 کسی پیش نخواهد رفت اکنون در ماده صلح و حاکم ورد و قبول سخنان صلاح اندیشان  
 اختیار دارند را چهار ازین پیام عقی حیت بحکمت آمد و باشک عظیم متوجه بهم شد و ورنگل  
 شدند و شتابان تخت نصیب گشته همان و شکسته رکیب از نیزه کافه فرموده بود بامداد  
 راجه با قوی دل کشته بالکتر بسیار و فیلان از دها کردار و پیا دکان فسیحی و  
 و کماندار و بمیدان جدال و قال ملک کامکار آورد و چون منیان اخبار بسمع  
 اجلال آن شهباز رسانیدند که کفار با استعداد تمام عازم جنگ شده اند آن ملک  
 نامدار رایت فتح و نصرت بجانب دیار کفار بقصد جهاد فراخت و بعد طی مراحل  
 راحت بهم شد را مضرب خیام ظفر انجام ساخت شتابان بعد از آگاهی برین حال  
 باریان را راجه با قوی نیجه و لشکر عظیم باستقبال شتافت چون تقارب عسکری دست  
 داد از جانبین متبوی صفوف پرداخته باستعمال آلات حرب نایره جدال و قال شغل  
 ساختند و دلیسران هر دو سپاه داد مردانگی دادند انجام کار خسر و نامدار از  
 از زمین دیار حمله کوه شکوه بر سپاه کفار آورده رایت غرور نشان را انکوشار ساخت  
 و تفرقه در لشکرایشان انداخت را چهار و از محله که سیر تافته راه کریز پیش گرفتند  
 و مجاهدان در رکاب خسر و زمان تعاقب کافران نموده اکابر کفار را اسیر کردند  
 و اموال بسیار و اسباب سجد و شمار بدست آوردند و شتابان اعراض از مال  
 و عیال و قلع نموده پناه برا میگردید که از اعظم راجه های مملکت تلکانه بود  
 برد و کشته قلع که در قبضه تصرف داشت با بعضی از قلاع دیگر مثل قلعه ایتیمیه  
 و اند و رکنده و نیا لاکندلی تحت تصرف اولیای دولت قاهره درآمد ملک نامدار  
 نقضها با طراف و جوانب فرستاد ذکر تسخیر قلعه بهم شد خسر و نامدار بعد حصول فتح  
 و غلبه بر شتابان به تسخیر قلعه بهم شد که نهایت متین و مستحکم بود و تسخیرش خالی از صعوبت نبود

تو چنانکه مردم و بی قلعہ دارانجا در مخالفت کشاوه و دروازہ قلعہ بستہ مستعد جنگ شد  
ملک کامکار بنابر ترحم بر احوال بندگان خدا تا در جنگ شد ملک کامکار بنابر ترحم بر احوال  
بندگان خدا در جنگ ضایع نشود بمردم قلعہ پیغام داد که احوال سردار شما شتابان و  
وراجهای دیگر معلوم نمیکشانت که بچه انجا میاید حالا بر جان و مال و زن و فرزندان  
خود بخشوده و بهجت خسروانه امیدوار بوده خود را زیر سایه محبت خسروانه رساند کفار  
نحمان شفت آثار را در دل خود جان داده در جنگ و جدال زدند و شهبازان را مازانہ نمود  
آن جامعہ زشت کرد و ابرهای صره نمود و چند شب باز و بغیر از صدای توپ و تفنگ پیاپی میان  
بنود و هر روز جمعی از اولیای جانبین را زود وادی فامی شدند آخر کار را حوای صواب نمک  
شهریار اقصای آن نمود که بهادران دشمن شکا بهیت اجتماعی از اطراف جنگ در پیوسته  
جبراً و همتاً تسخیر قلعہ نمایند بنابرین ملک نامدار با غازیان و مجاهدان ملت سید ابراهیم  
سیربار کشیده خود را بخندق انداخته از راه سیرنجاک زیر آمد و بهادران شیرصوت  
پای بر لشکان خود نهادند و نردبان و کسند بر آن حصار بلند عروج نمودند و به نیروی اقبال  
آن شهباز انجان قلعہ مستحکم و حصار مسدود و الابواب را مفتوح کردند بکم ملک کامکار  
ظفر یار دست بقتل عام دراز کردند و بعد از آن دست به نهب و غارت گشاده جمع  
دفاین و خداین و اموال و سباب انداخته و خسته سالها که در آن قلعہ بود و صمیمت خزان  
ملک مؤدکر دانیدند و اهل و عیال شتابان اکیستند و فیرمود و آن شهباز مساجد بجای  
معابد کفره بنیافت و جمع ولایات شتابان و خیم انجام باور شکل و توابع تصرف ملک  
نامدار در آمد و بر امر اقسیم یافت و مقدمان در عیال مطیع و فرمانی ارشده به تشریفات سرفرا  
گشتند ذکر جنگ و جدال شهریار با انجا امجد مشهور کجیتی و غیره را بهما و تسخیر تمام مملکت  
ملکانه و وقایع دیگر چون شتابان انهام یافته با انجا امجد پیر راجه کجیتی که فرمان  
بحر و بر ملک بود ملک اویسیه اقصای بنگاله در تصرف داشت و کونڈیلی مستقرش بود و در



میدان نام آوردی بکثرت شکر و وفور خن این و سایر سبب سلطنت ابر جمیع رایان  
کوی مثنی می بود و پناه برده جسمی خود بجنبه وزاری تمام مصدق نمود و از قوت و شوکت  
ملک نامدار و استخوف کرد که اگر در انتقال اقبال رود و در اندک زمان عیال و اطفال و حکومت  
را منظم دیگر رایان پامال حوادث کشته بقصر آن ملک صاحب اقبال خواهد درآمد کجایم  
چند را ازین بخان رحیم بر احوال او و اندیشه عظیم از ملک کا مکار بدل راه یافت بنابرین  
در مقام استعداد جنگ با ملک بودند شده امر با حصار امر اسبانه نمود امرای کفار از اطراف  
و جوانب رو بدر کابش نهاده فوج فوج و جوق جوق بتعاقب یکدیگر میرسیدند تا قریب  
سه لک پیاده و سی هزار سوار سینه کداز فراهم شدند کاه را چنذر و شتابان و دیوار  
و پهری چند رو دیگر رایان و در حجابی عمد بر قصد دفع ملک نامدار هم سو گند کشته علم شتاب  
برافراشتند ملک کا مکار از استماع این خبر امر او خوانین را از محال و پرکنه های خود  
طلبیده در باب چهار و بان کفار مشاوره نموده همه با اتفاق لعنه ضرسا شدند که آنچه  
رای خداوند اقتضای عین صوابست مانند کان منبر داریم و جان نثار ملک نامدار  
از مر اتفاق امر مطمئن خاطر شد بخطی کریمه کم من فته قلبه فته کثیره  
باذن الله بعد بانچ هزار سوار تیغ زن بجانب شکر را چنذر متوجه گردید و بعد طی مراحل و  
مسازل تقارب موکب اقبال در کنارند می شکو را با مخالفان بر کشته حال دست داد و  
آن روز و شب بیاس حر است بسر آمد روز دیگر بعد طلوع آفتاب راجه را چنذر بارایان  
و در حجابی دیگر بر ترتیب صفوف پرداخته بدین وتیره که خود داده هزار سوار  
و صد هزار پیاده و سی صد زنجیر فیل در قلب قرار گرفت و جانب میمنه و یدار  
برادرزاده خود زاده هزار سوار و صد هزار پیاده و دویست زنجیر فیل در جانب میسر  
هر چنذر و شتابان و در اجهای دیگر را با ده هزار سوار و صد هزار پیاده و دویست زنجیر  
فیل تعیین کرد و در پشت هر فیل تختی بقیه نموده چند ناوک انداز بر آن نشاند و بانکاران و کجایان

در پهلوی فیلیان استاده کرده آهنگ میدان نمود و از جانب دیگر با یک کامیاب تیر شتر شرا  
 نشانهاد و حیدرخان که در شجاعت رستم زمان بود با هزار و پانصد سوار از ریب و شیرستانه و بیست و  
 بنجان غالی نشان فتح خان بجهت سوار اسکا کجیم بشید و خیز بد و نیت باد و نهر و وار و نمن شکار در  
 قلعه که رایت فتح آیت بر فراشت بعد از آن بجهت عادت پسندیده خود در ریبی تیرا بد کرد و چنانچه در  
 فتح و نصرت خواسته متوجه کرد که از ار که دید و چون بیاد آن جان بنی بکجاک در پیوسته شده ایران اسلام حمله  
 بر کاشانه آورده و مار از رور کار نشان بر آوردند و دیدار را شاهنامه حیدرخان را زار آورده  
 را بچند ربه بند اسیری گرفتار گشت و دیگران که کیز برستیز کردند و اسباب سلطنت را بچند و بچکا  
 دیگر تصرف اولیای ولایت قاهره در آمد چهار صد هزار چون افتد با چو ابرم صیحات و اسباب طلوع و شتر  
 و اصل خندان عامه کردید و غنیمت شده و آن اسباب این چنین فتح مایان نصیب بجا بدان شد و تمام  
 محکمت او در قبضه اقتدار ملک نامدار درآمد و قریب یک هزار تاجانه منهدم گشته بجای آن مساجد  
 تعمیر یافت و ملک دریا نوال شاهزاده حیدرخان را مشمول غنایات نموده بیایه بلند رسانید و  
 فتح خان را بطایطی طلب و تمام سر نه از پی بخشید و از آن متوجه قلعه کوئینلی شده اسباب و ذخیره و شتر  
 در آورد و بنحور شید خان سپرده و جمعی از ولسیان معتمد و نایک و اشرافان و احشام را با او گذاشته  
 بغیر تمسبیه زمره از کفای بصوب راجندری و ایلور متوجه شد و بعد وصول بان حدود و خانزبان  
 اسلام بکوه و دامون و نشیب و نهد از آن ولایت درآمد و جمیع کثیر القتل رسانیده  
 و تخریب تاجانها و مساکن نموده و در ولایت ایور خلق بسیار کشته و اسیر کرده  
 با غنیمت شده و آن غنیمت و منظر بجهت نصرت اثر پیوسته آورده اند که چون موکب  
 اجلال بکنار ندی گنگ مقصود بر جندری رسید بسامع اقبال ساندند که فوجی از  
 کفار در بیشه بکچین نشسته اراده شجون دارد و محمد یار بجزو استماع این خبر فتح خان درستم  
 باد و همه از سوار جهت دفع آن کفار فرستاد کفار خبردار گشته مسلح و مکمل باستقبال  
 شما مقدم بجا بدان اسلام از اطراف بران کرمانان خسته قریب و دهر را کس از پا در آورده

باقی ماندگان راه کیش پیش کشند جاهدان منصور زن و فرزندان و عیال آنها را  
اسیر و دستگیر نموده با خستایم موخو و اموال نامحصور بدرگاه شهباز رسیدند  
و ذکر مصاحبت و سناده و دیو لو با ملک کامکار

چون سناده و دیو مشهور بچینی که از اقصای بنگال تا سده کلکانه در تصرف داشت خبر  
گرفتاری، اچندر و تخت لشکر کفار شدند در باب صلح و جنگ با ملک نامدار از ارکان دولت  
خود مشورت نمود همه همدستان شده و منتهی بصلح نمودند و سناده و دیو که مرد عاقل و فرزانه  
بود سخنان دو و تلخو ایوان صواب اندیش را بجمع رضا اصفا نموده رسولان باتحلف لایق ارسال  
کرده پیغام داد که قبل از این که تفرقه سیری ازین بنده بمعرض ظهور رسیده باشد آنرا بذیل  
عفوستانان پوشیده و لایق این جانب آب گنک را از تصرف بنده بیرون نیاورند و  
ولایت آن جانب گنک متعلق بشهریار باشد که بعد ازین ازین بنده سپیچ بطور بخوابد پیوست  
رسولان بعد از وصول بدرگاه شهباز و استسعاد باستان بوسی تحف و هدایا گذرانیده  
بعجز و زاری پیغام و سناده و بمعرض رسانیدند شهباز نامدار فرمود تا قولنامه نوشتند  
مشروط بآنکه ندی گنک در میان ولایت او و دیو و گنک سه جدا باشد و من بعد از این  
معرض ولایت او نشوند و آن نوشته را بیکه جایون فرین ساخت رسولان ابا قولنامه  
و تشریفات خروانه رحمت انصاف ارزانی شد مود و ایلور با مضافات تحت تصرف  
کاشتهان دولت روز فرزند در آمد و شهباز نامدار ضبط و شوق آن بمبتدیان  
تقدیر نموده علم مراجعت بصوب مستقر سلطنت داشت و ذکر حبس و  
شهریار با کفار بیجا نکرد و خیر بلم گوینده و کونیدیر و خپیکه درین بین بوقوع پیوست  
چون بعد معاودت شهریار منهبان اخبار بمسامع اجمال رسانیدند که کشن ای را بیجا نکرد  
در هنگام غیبت موکب جایون بجد و دما ملک محروسه و آمده بمردم آنجا مضرت  
رسانیده و بعضی سه جدا را تاخت و غارت نموده درینولا از استملع خبر فرست

شهریار بولایت خویش بازگشته است ملک نامدار از استماع این خبر بهرم برآمن فی الفوق عنهم  
 تنبیه آن مفیده نمود بموجب عرض د و لتخوا بان صلاح اندیش نخست علم اقتدار  
 بصوب قلعه کونذیر برافراشت چون در حوالی قلعه مذکور رسید و بهیبه سباب  
 قلعه گیر می پرداخت درین حال عبرض رسانیدند که کفر ساکنان بکم گنڈه  
 و دیکنڈه که هر یک ازین دو قلعه بغاصله دو کا و از کونذیریه واقع است هر  
 شب هنگام غفلت حوالی معسکر ظفر اثر و آمده هنگامی شومی شوند و قتل و غارت  
 . متردوان مبادرت می نمایند بشنیدن این خبر رای قلعه کشی ملک موید مقتضی  
 آن شد که اول تمجید این دو قلعه پرداخت من بعد غم تخمیر کونذیریه پس بقصای  
 رای بصوب قلعه بکم گنڈه متوجه شده ظاهر آنحصار را محسوس لشکر ظفر اثر کرد و اندو و لیر  
 اسلام از اطراف و جوانب حسب حکم حمله آوردند هر چند اهل حصار در مقام مقاومت  
 اظهار شجاعت نمودند اما چون چهره مقصود در اینست ظهور نذیریه پای ثبات شان ازجا  
 در رفت و مجاهدان از اطراف بالای برج و باره برآمن آن حصار را مفتوح ساختند  
 و هر کرایاقتند یکیش را از بار سبک نمودند چون نوبت قتل از حد گذشت  
 فریاد و زاری زن و مرد بفک لاجور و رسید در یای رحسم شهریار بتبوج درآمده بر  
 بقیه السیف بختایش فرمود و غنیمتی که از آن قلعه بدست آمده بود بالتمام بدین  
 اسلام مرحمت نمود و حکومت آن قلعه به سیل خان که بشجاعت معروف بود و وفاداری  
 موصوف عنایت فرموده بجانب قلعه کوٹیل بسبب آنکه جمعی از نیکوایان راه مخالفت  
 شاهزاده حیدر خان و الی آن قلعه پیش گرفته هنگامه را شده بودند متوجه شده  
 بدفع مقصد آن خاطر از جانب آن قلعه جمع نمود و غنیمت تسخیر قلعه کونذیریه مایه درین اشنا  
 واقعه دیگر و نمود و بیانش اینکه چون خبر توجه شهریار بعنتم تسخیر قلعه کونذیریه بشنیدی  
 و الی بجاکر رسید خواهر زاده خود را با پنجاه هزار پیاده و پنجاه سوار با داد امانی کونذیریه

فرستاد چون آن جماعت بولایت کونذیر رسیدند و شنیدند که ملک کامکار بجانب کونذیر  
نهضت نموده است غیبت آن شخص یار را غنیمت دانسته بر قلعه یلم کنگ آید و بجنگ در پیوستند  
بهیل خان کس پیش سردار کفار فرستاده محلت سه روز نمود و همان ساعت کس دیگر بخدمت  
ملک کامکار را رسال کرد و شرح کیفیت حال معروض داشت کفره از بهیل خان فریب  
خورده فارغ البال بعیش و عشرت پرداخته تنگدست یار بجز اطلاع بر آن کیفیت هیچ بمانی بجا  
بر سپاه بجا نکرد رسید و در روز کارشان بر آورد چون سردار لشکر بجا بنگر تاب مقاومت  
نمید که زیر بستیز برگزیده خیمه چند کاه را کشته تا سرحد توقف نورزید غنیمت بسیار از زرم  
جواهر و اسب و فیل با خزان که گشتن رای بر شصت زنجیر فیل بار نموده جهت اطمینان کنان  
قلعه کونذیر و یلم کنگ فرستاده بود به تصرف او نیای دولت قاهره در آمد و بعد از این ملک  
نامدار بصوب قلعه کونذیر نهضت نموده ظاهر آنحضار را مضرب خیام شکسته فرجام  
و دلیهان امر تسخیر آن قلعه نموده مدت چند شبان روز آتش پیکار و کین از بالا و پایین  
فروزان بود آخر الامر لشکر یار خود متوجه تسخیر کشته رو بدیوار حصار آورد و دلیهان و بهادران  
مبشاده این حال متوجه کارزار شده بیک حمله قلعه پایین افح کردند کفار بجانب قلعه بالا که بقله  
کوه بود شتافتند بجا بدان روی ستیزه تسخیر آن قلعه کردند و شکوه آورده از اطراف آتش پیکار  
بر او خسته جمعی را که راه بر سپاه بسته بودند مغلوب و منهدم ساختند سردار کفار چون تاب  
مقاومت با سپاه نصرت پناه در خود نیافت دست بدامن استغاثه زد و کلید حصار بخت  
شمار آورد و طالب امان گردید ملک نامدار از جرائم اهل حصار در گذشته فرمود  
عساکر نصرت با شرم تعذر نفس ساکنان حصار نشوند و اموال ایشان را با تمام بجزه  
تصرف در آورد و چون خبر تسخیر قلعه کونذیر با توابع و لواحق بکشتن رای رسید اندیشه کرد  
که اگر نزدی در مقام تدارک در نیاید غنیمت سپاه نصرت و دستگاه متوجه بجا بگردانند  
و این مملکت نیز از دست تصرف او خواهد رفت بنا برین خویش خود را سیوراج را که کافر

مهتور بود با صد هزار پیاده و هشت هزار سوار با استعداد تمام بفرز کونند بیهرون کرد  
 ملک نامدار را استماع این خبر باز چون دولت شعرت منتهی بود دولت خوانان بطلبی برای  
 ملک صلاح در آن دیدند که قلعه را خالی نموده یک دو نفر از بفرز کونند بی توجه به مایند بیا  
 آذوقه قلعه را بشکریان تقسیم نموده و در وازها سوخت اکثر برین و غارات تخریب کرده با لشکر و  
 سپاه از قلعه بفرست نموده در کنارندی گنگ نزول اجلال منتهی و کنه را این حرکت را احتمال  
 بر سرش بیم نموده حال و احوال خود را در قلعه کونند بیکر که هشتم از روی نخت و غرور بهرعت تمام  
 بغرم رزم لشکر اسلام توجه گشتند شهریار را استماع خبر توجه کفار و سپاهان سرداران سپاه را  
 با طاف شایان امیدوار ساخته با پنج هزار سوار که در آن وقت لازم رکاب خطر آفتاب بوند  
 رو بجانب کفار آورد و بعد از آن فتنه دلسیران چایینی یک در پیوستند و از اول روز  
 تا نصف النهار آتش کارزار در التهاب بود بعد از آن شش هزار ثبات کفار در میدان ستیز  
 مشاهده نمود باد و همنار سوار و خنجر بر سپاه کفار حمله آورد و قلعه در جمعیت اثر انداخت  
 و مخالفان را بواجب فرستادند و مجاهدان لشکر طف را از عقب تا خسته جمعی را القبل رسانید  
 و جمعی دیگر که خود را قلعه کونند بیهرون رسانیده بودند از حسام خون آشام غازیان جانی سلامت بدر برد  
 و لیران اسلام قلعه را مرکز وارد در میان گرفته کار برایشان تنگ ساختند سپاه کفره چون خود  
 را گرفتار بلا دیدند و استعداد مدافعت نداشتند علاج دست در دامن عجب و استیجاب  
 زده در پناه امان گریختند و باج کداری قبول نمودند یعنی اگر شش هزار قلعه را بجا باز گذارد  
 هر سال سه لک هون بخشنده عامه و حاصل می نمایم و دو لک هون نقد با تحف و هدایای وافر  
 فرستاده عوض یک لک هون که موجود بود و دوسه را حجابی عده را که و کینه هشتم در مقام  
 فرمان برداری درآمد چون این خبر فتح به نایکواران قلعه کونند بی که از مدت دوسه ماه پیش از  
 رستم نشان ایشان را حاصره نموده بود رسید از ترس بیم کس خجسته شانه نهاده  
 فرستاده امان طلبیدند شانه نهاده و سلم عنقریب بر جبریم ایشان کشیده به تشریفات شایان

مرشد از گردانید. خدمت انصاف از انانی منسوب و نایکوار بآن بعد حصول امان باتیغ و کفن  
 و بدرگاه آورده و فاتیح قلعه را تسخیم ندکان دولت نمودند شاهنشاه عریضه مشتل بر فتح قلعه  
 و استعدای غنوجسم نایکوار بآن بخدمت تشریف فرستاد و تشریف باریبار اتماس نشانند  
 از کخانه نایکوار بآن گذشته قلعه کوئندی را با توابع بناهنداده مرحمت فرمود و چنان امر شد که  
 نایکوار بآن اخیشی ز متوجه قلعه که سپوره شوند و مبادا ایشان جمع دیگر از نایکوار بآن معتمد  
 بجا فطمت قلعه کوئندی مقتدر گردند و هر یک از امارا و حجاب در آن را که جان سپاری نموده بودند  
 بجزیرا لطاف خبر دانه مرشد از گردانیده جمعیت خاطر غنا غنیت بجانب دار السلطنت که نایکوار  
 ذکر مجاالات تشریف باری با اسمعیل عادل شاه و شیکه در انشای این معرض وقوع آ  
 چون بنسبه وی اقبال جسمی قلعه و بقتع ولایت کوندر میفرستاد کشت بعضی از سپاه  
 بیجا که از معسکه که رزم گزیده خود را به کشن رای رسانیده بودند و از ان شوکت و صولت  
 ملک بودند و غنایم مخالفان قوی سپه رسانیدند خیره خوانان اچر بعضی رسانیدند  
 که سپاه مارا نظر برین که دو مرتبه شکست یافته و خوف و رعب برایشان غالب  
 گشته است تاب مقاومت نیست صلاح دولت در آنست که تحف و هدایای  
 لایق بخدمت عادل شاه فرستاده باظهار اطاعت و فرمان برداری نموده مبلغ  
 کلی برسم بلج و خراج قبول کرده درخواست امداد نماید شاید بدین تدبیر  
 باین بادشاهان اسلام نزاع قایم کرد و دو مملکت از استیلا ی لشکر ملک کامکا محفوظ  
 ماند کشن را به موجب صلاح دید و التماس باین پیغام استعانت نمود بدین روش که  
 جناب سلطان یعنی عادل شاه جهت مابیندکان در حدود ملکانه نزول احلال فرمود  
 انجنان کنند که دست تصرف سپاه ملک نامدار از ولایت کوندر بیکوتاه کرده  
 مابیندکان مبلغ ده لک چون نخل بهای بخرانه عامه برسانیم چون بحد و ملکانه نزول  
 فرمایند رسولان بپناه مندر ایون ادا نمایند عادل شاه همواره مرمصد

این نوع فتوحات بود و قبول امداد نمود و حقوق اسلام را بر طایف سپیان نهاده  
 بمجاورت ارباب شقاوت متوجه ولایت تنگ کردید و چون بجای قلعه که یکجمله  
 رسید جعفر بیگ که از بنی غام ملک محبته فرجام بود و حکومت آن قلعه از جانب ملک  
 مؤید بدو تسلیم داشت حقیقت حال بعضی خسروهایون فال رسانیده در استحکام  
 برج و باره اهتمام تمام بجای آورد و ساکنان آنجا را بغنیایات ملک کامکار  
 امیدوار ساخت ضبط و حراست چنانکه باید پرداخت و سپاه عادل شاه  
 که زیاده از نسبت هزار سوار و پیاده بودند قلعه را مرکز و اردو میان گرفتند و از  
 طرفین داد و مروی و مردی میگردانیدند ملک نامدار از استیلا این جنبه و خشت از  
 خشتا که شیع از اعیان دارکان دولت در باب مبارزت با عادل شاه  
 استشاره نمود و دولت خواهان صلاح اندیش مصلح در جنگ ندید و بعضی میبایست  
 که سپاه نصرت پناه از مدت ده سال غمناک کشیده و آسیب و فیلان غرق  
 مهذا اکثر لشکریان جهت حراست باطراف ولایت مقرر گشته اند اکنون مصلحت  
 در آنست که بخشم قوی اظهار موافقت و دوستی باید نمود تا از کین و عناد  
 درگذرد و انگاه سپاه متفرق را فراهم آورده استعداده جنگی بهم رسانیده  
 قدم در مسیری که مقاومت باید بخدا و این مصلحت پسند خاطر ملک مؤید نماید و  
 فرمود که مادر جمیع امور بکتابه بر گزینم که بجزم ساز نموده ایم فتح و نصرت از دست  
 داد سبب آن در اکثر معارک مخوفه ما را فتح و نصرت گرامت فرموده درینوا  
 که عادل شاه بی سابقه عدالت نظر بر محبت حطام و بنوی امداد کفایت نمود  
 اضرار اهل اسلام روا میدارد و پیشتر از یک ماه شد که قلعه کو یکجمله را  
 محاصره نموده کار بر محصوران تنگ ساخته است غارت و قوت کی روا میدارد  
 که بلا خطه کثرت سپاه دشمن روز مسکه که رزم ناقصه خود را در ورطه عار و بونی



و نوازیم ارکان دولت باز بخواست عرض نمودند که حسنم و احتیاط فطریه قوت دشمن  
 مقتضای عدالت است بسیار و اگر چشم زخم بچهره اقبال رسد و اسباب سس سلطنت  
 و کثرت بدست دشمن درآید اولی واجب آنکه یک چندی را از محاربه تاقت  
 بیا که رای بجایگزارد عادل شاه استمداد حبه و نیز بجای حضرت برپای نظام الملک  
 طرح دوستی افکنند استعانت از آن پادشاه عالیجاه نمایم و بعد از آن کما یغنی  
 از دشمن انتقام کشیم ملک نامدار درین فوجت سخنان و تلخواهان بکوشش رضاشید  
 و باجمعیته سپهر اکرسل بجزم جنگ از شهر بیرون فرامید و چه شلی غلط محصوران  
 آگهی داد که غریب رایت نصرت آیت بر تو وصول بآن دیار خواهد انداخت با که  
 دل تنگ نشوند و نظر برافضال الهی بر صدر پائی باشند بعد از قطع مسافت چون  
 موبد اجمال بجوای کهنپوره رسید ملک نامدار بجا دل شاه نامه بدین مضمون نوشت  
 که در مذہب مروت و کیش قوت روانیت که سلاطین اسلام جت امداد و تکران  
 بعین ابواب کین بر روی یکدیگر کشاید اکنون از آن پادشاه عالیجاه استمداع است  
 که از جنگ و جدل که باغواهی رای بجایگزینت یار فرموده اند اعراض نموده دست  
 محصره قلعه کوپنکده باز دارند و دستام خوزیری اهل اسلام که از جانبین متمش  
 در نیاسند تا موجب رضای خدا و خوشنودی رسول صلی الله علیه و آله و سلم و آله باشند  
 مصحوب رسولان نزد عادل شاه فرستاد چون نامه بآن پادشاه عالیجاه رسید  
 فرط غصه در که بود فوکیکو داشت لب بجواب نا صواب گشوده رسولان را باز کردند  
 و چندی از امرای خود را بجا صره کوپنکده گذاشته متعاقب رسولان بقتبال ملک نامدار  
 شناخت و چون قاصد بیایه سر رسید صورت جواب و کیفیت استقبال معروض داشت  
 ملک نو بدیاس و نیداری افاضت و علل را طلبید و فرمود که علمای دین مبین جفتوی  
 می دهند و لایق اب هرگاه پادشاهی که خود را مسلمان داند جهت امداد کفار کمر کین

بر سلاطین اسلام بسته در تحریب بلاد و قتل عبادی نماید آیا با او محاربه نمودن و در دفع او  
 کوشیدن بکلی مجرب و شریف جایز و مستحسن است یا فی عینا و فضلا بدست غیر رسانیدن که مقابلت با این  
 کس مانده غزا و جهاد است ملک مؤبد بعد از تحمیل این فستوی بر ترتیب صفوف پراخته میسر را  
 بوجود عین الملک جمعی از اعرای عریان مضبوط نموده و میره را بر شمشیر خان و بعضی از دلیران  
 استحکام بخشیده و شاهزاده بکن در توان سپیدر خان ایا فوجی از بجا در آن در قلعه کاهه  
 داشته خود با جمعی از دلاوران جبهه ملک در یک جانب لشکر مقام ساخته متوجه جنگ شدند  
 از آنجا نب اسمعیل عادل شاه نیز به ترتیب سپاه پرداخته با سیستند و تمام رو بجهه که در آید  
 و چون دلاوران جانبین بیک در پیوستند ناز و حرب را بصبح تا شام مشتمل گشت و بعد غروب  
 آفتاب سپاه هر دو لشکر دست از جنگ باز داشته بجا خلعت و حر است قیام نمود و بجهت  
 تا سه روز از صبح تا شام شش حرب طلب می شد و چون شب نیز رسید بجا کج مجروحان و حرات  
 لشکری پراختند روز سوم عادل شاه دست حیدر در دامن تبریز زده و سه هزار اسوار  
 در شب تار از لشکر خود جدا نموده به دار السلطنت کوکنده فرستاد و تا دست بروی نماند  
 بدین تبریز نفرت در جمعیت خاطر ملک نامدار راه یابد و شام مقصود و در غوش امید در آید و زحام  
 که آفتاب طلوع کرد سپاه هر دو پا و شاه در برابر یکدیگر صف آر گشتند اما چون در روز گشته  
 بسیاری از اعرای سپاه عادل شاه مجروح و مقتول شده بودند درین روز برب  
 ترس بدستور سابق و بسیر می پیش رستی نمی نمودند در خلال این حال منهبان با جمع قبا  
 رسانیدند که عادل شاه و دو هزار سوار بجا نب و دار السلطنت جبهه قتل و غارت شمر  
 ملک کامکار از استماع این خبر بنده و بگناه و القه که بمنی پوره روانه ساخته خود با جمعی از  
 بهادران دلاوران آزموده کار تقاب آن سپاه نمود و در شب دوم بران سپاه  
 شبخون زده و منهنم کرد و انید چون این خبر بعادل شاه رسید از دلاوری و مردانگی  
 ملک کامکار دست تحسیر بدندان نقشه کردید و بمنم محاصره قلعه مذکور جهت نمود و پشته

از بیشتر تسخیر آن قلعه ساعتی گشت و ملک بود بعد از آنکه سپاه عادل شاه را که بجانب  
 کوکند روان شده بودند بهریت داد طریق خراتی پیش گرفت و گاه و بیگاه همگام  
 فرصت در میان شب آثار جلالت ظاهر می ساخت تا اینکه شبی بمبندم شبینون  
 بینا بر سر لشکر خیم رسید و بعد از آنکه دو پاس از شب گذشت بر آن غفلت نمودگان  
 زد و تا قریب صبح هنگامه آرا گشت و چون آفتاب طلوع کرد دست از قتال باز داشت  
 متوجه کهنپوره شد چون عادل شاه اکثر سپاه را گشته خسته و پامارار طلبید  
 خطاب و معاتبه کرد آن شیر سینه زنده باد و حسنار سوار و دمار از لشکر مبر آورده  
 و کلمات و مدات ضرب دست خود ظاهر ساخته و بافضل اکثر سپاه را خسته  
 و مجروح گردانید بیرون رفته است شما با این لشکر بشیار و استعداد کار را  
 چگونه نام مردی می برید و از جنگ اعراض می نماید امرا معروض استند که بعضی  
 مانعان در بدن ایریم با سپاه خیم جنگ نموده و قتل از جان فشانی فرو گذاشت نخواهیم کرد  
 و مجموع متفق شده فی الفور متوجه رزم ملک کامکار شدند چون این خبر بملاک میر رسید  
 بکران غریمت را بجانب دشمنان بر تافته کارزار رستمانه نمود و لشکر دشمنان ابرشان  
 گردانید و بجانب کهنپوره روان شد باز دشمنان از اطراف حمله آوردند و  
 سپاه جابنین جنگ کثرت با بجو الی کهنپوره رسیدند ملک ناما چون مشاهده نمود که از لشکر  
 عادل شاه بخطر بهر لحظه مدد میرسد و توقف موجب از دیاد قوت شان میگرد  
 دفع آن جماعت را آهسته آهسته با بهادران نصرت شعار بر آن قوم یکبار حمله آورده  
 بسیاری از نامداران سپاه خیم را بر خاک هلاک انداخت و همدرین انفسا مردی مجهول  
 از عقب در خان رقوم بیرون آمده شیری از روی دشتی که بر آن شمشیر یا نام داشت  
 اتفاقا بروی مبارکش آمده مجروح گردانید بعد از آنکه دانست که زخم بزرگ برداشته  
 نموده جنبه عادل شاه رسانید بجز دشمنان حکم قتل او نمود آخر الامر شفاعت بعضی رزم

از پیش در گذشته دستش قطع گردید و وجود این حال امرای عادل شاه را تاب نداشت  
 نازده روز بودی که سر آرد و ند و کیفیت حال عجب ضعیف عادل شاه رسانیدند عادل شاه  
 منفعل گشته زیاده بر سابق در جنگ و جدال ساعی گردید و سینه بود و قهری که در قلعه میماند  
 لشکر داغ شده از آنجا که پنهان و تفکیک آن گاه و بیگاه تیر و تفنگ میماند از دور  
 برابر آن توپ صاعقه آتش بلب لباده آن قصه منهدم سازند جعفر بیگ را چون  
 این جنبه رسید گفت تو پی را بر برابر دهن توپ عادل شاه میخساده آتش دهند  
 تو پنهان بوجب گفت وی عمل نموده توپ عادل شاه را شکستند و قصه مقتضای  
 قضا یا زده ماه میان سپاه این دو پادشاه هر روز و شب نازده جدال و  
 قتال متبب بود ملک نامدار و عرصه و دوسه ماه چهل و پنج جنگ با لشکر عادل شاه  
 کرد و در جمیع آن محاربات فتح و غلبه اختصاص یافت و جعفر بیگ با محدود  
 کار از زنده گاه و بیگاه از قلعه بیرون آمده خلقی را محسوس و مقول گردانیده  
 مرجع می نمود و درین یازده ماه جمیع کشیر از لشکر عادل شاه تلف گردید و آنرا  
 ضعیف و کمسار در لشکر او پدید آمد چنانکه عادل شاه مکر زمینی نموده که اگر شش  
 را و را یعنی ملک نامدار را بر طرف نمکند باری مرا مرکی دهد که پیش ازین نمی توانیم  
 و ازین غنیمت و غصه مزاج آن شاه عالیجاه از جاوده اعتدال منحرف شده من  
 صبر و نمود ازین جهان بگذشت امر او خواهرین ملو خان سپهر بزرگ آن مغفور که  
 که در لشکر حاضر بود بپادشاهی برده شده بواسطه علما و سادات محاریر را به  
 مبدل ساخته بجنایح استیصال بجانب بیجا پادشاهان فتد و ملک نامدار را بایت  
 مرجع مستقر بر سلطنت برانداخت و بهادران شیر صولت و جعفر بیگ و  
 نایکواژان قلعه که بکنده را بنوعی نوازش نموده که محمود صغار و کبار گشتند  
 و امر او سپاه که از مدتی با خود کی آشناننده بودند به تشرفات فاخره و آشنه

رضعت انصراف بحالات ارزانی فرمود و اینست آنچیکه صاحب تاریخ قطبشاه  
در باب محاربه این دو پادشاه بقیه قلم آورده اما محمد خاسم فرشته در بیان  
احوال اسمعیل عادل شاه چنان نوشته که چون شاه عدالت پسند و پیوسته بر بیان نظام شاه  
فتح یافت جمعی از اعاظم بر میان پهل عادل شاه و برهان نظام شاه لازم صلح میان  
آوردند و این دو پادشاه در سرحد با یکدیگر ملاقات نموده چنان قرار دادند که شاه  
پهل پهل یک قطبشاه را تصدیق شود و برهان نظام شاه مملکت برادرش صرف خود را  
آورد و باین اسمعیل عادل شاه در شش ماه از عین و نعمت با حضور اماران داده ای  
بر پدر از خود ساخت به اتفاق او با لشکر جلالت آمین متوجه تسخیر ولایت تلک گردید  
و تخت قلعه کو می کند راه را مرکز وارد میان گرفت فرمانده آن دیار سلطان قلی قطبشاه  
مرامات حزم کرده بیدان مقابله و مقاومت شتافت و از کو می کند که دار حکومت  
او بود حرکت نمود با کثر لشکر خود را به پیاده های بسیار بدو ایالتی قلعه نامزد نمود  
و میان اسدخان که از امرای عادل شاه بی بود و سپاه تلک چند دفعه جنگ صف  
واقع شده در جمیع معارک فتح و نصرت نصیب اسدخان گردید و بسیاری از ولایت  
تلک بقبضه درآمده رعایا و زمینداران آن ولایت مطیع و متذکر شدند و قلعه  
کو می کند نیز فتح و و با شورش یافته نزدیک بود که بامان پیش آمده حصار را  
تسلیم نمایند که ناگاه یکم قادیچون نیات خسته صفات پادشاه و حجاج و از آب  
هوای آن دیار سوی مزاج بپرسانید و مواد فاسد حصن حصین بدن را احاطه نمود  
و اعتدال طایفه ضرر بهم خورد و صاحب تاج و تخت بر بالین ضعف و ناتوانی نهاد  
برعت تمام اسدخان و امیر بریدار که بهب و غارت ممالک تلک قیام  
می نمود طلبیده فرمود آب و هوای این حدود بامن موافقت ندارد و می خواهم  
که شما یا نزار برای تسخیر قلعه و بلاد تلک بکنده شده خود لشکر حسن آباد بکلیه که روم

و بعد از جهت از دست نایب ایستان قبول این خفی نمودند و دست زبانه زد و گوشتی  
 در پایکی نشسته و آنکه کرد و فاجعه صبح آن و نیز که میباشند نشان و هر ماه صفر ششم ادری و همچنین  
 و شمع بود و در خانه ابدال و تپ محمد قی جو رحمت از دی یوست و اسد خان فوت آن غنیمت  
 مخفی و ششم جسدش ۱۱۰ و به بار و ده مخفی که شسته در پایکی نهاده و برقع بر آن انداخته بدان  
 که یکی از اهل حسرم به بیجا پور میر و سکنام شب روانه قصه کوکی کرد و ایند و در جواریه بزرگوارش در آن  
 ساختند و چون دور و زبیرین که شت اسد خان میر برید و سایر مردم معتقد آن دولت نشان  
 طلیده از آن شسته که بر نهاده و وارینکه نشانده ابراهیم سلطنت برادر بزرگ و طو خان افسر خود  
 بسیاری از امر نیز خانی با وزیران داشتند اسد خان در حکومت یکجا مطلع و دولت در هر  
 تعیین او شاه دیده و غنیمت هر یک از ایشان پیام داد که چون جهت جلوس ساعت نوبت نیست  
 بحسن آباد کلبه که رفته و از روح مخدوم سید محمد کیو در از نیت خواسته رخت مورد شاه جلوس و حق  
 خواهد شد و ایشان چون قبول این معنی نمودند از مای قلع که یک کعبه که کوچک و بهر دو نشانده را  
 به تیر و حکمت بحسن آباد رسانید و با تکیه پادشاهی شانده ابراهیم را غلبه زد و ایام تیر بود و لیکن  
 چون طو خان پیر بزرگ و نجه عدالت پناه بود و در شهر حسن آباد آن شانده چنه و مندر  
 بر چار بالش سلطنت میکن ساختن شانده ابراهیم را در طلع مرجوس کرد و ایند تا اینجا  
 فرشته است و الله اعلم بحقیقت حال بیان لاوت با سعادت شانده ابراهیم قطب  
 صاحب تاریخ قطبشاهی نوشته که ملک کا مکار در ماه شوال سنه ست و ثلثین و شصت و یک  
 تیر سلطنت فرزند فیه اقبال متولد شد که ملک مؤد او را تجویز اهل نجوم موسوم با ابراهیم کرد و  
 جشن عظیم ترتیب نموده کا فخر خلق و عابد بر ایاد از خور شب بختها و الغامات سر از و سرور  
 و

### ذکر محاربه شخصی با ملک قاسم برید

آورده اند که در ایامیکه شهریار با عاقل شاه تلع افتاد ملک قاسم برید فرصت غنیمت  
 بکرات لشکر فرستاده ولایت ویرکات حکومت کما را قتل و غارت نمود و شهریار در آن

هنگام فرصت بنید و نیافت و بعد مسلح خاطر از منازعت عادل شاه امر و سپاه را رخصت  
 انصراف بجایست خود را از آن فرستاده چندی که بی در دار السلطنت با معدودی از مقبلان در کجایش  
 که را بنید نگاهدارده باز خواست بجات ملک قاسم بریدند مان قضا تو امان با مر او خوانینش تلکبر  
 بطلب بانگ و اسعد او بنزد فوشت بعد اجتماع عساکر ایت نصرت آیت عبیدم رزم و کشورش  
 را فراخته متوجه شهر بیدر کردید ملک قاسم بر پانه اجتماع این خبر سپاه متفرق را فرستاد و در شهر  
 بیکار از دار السلطنت بیدر بیرون آمد به استقبال ملک نامدار شتافت و در ظاهر بلده بیدر تلافی عسکری  
 دست و آواز و توقف در زید و شب بجز است بسر بردن روز دیگر بعد تسویه صفوف از جانبین رو  
 بیکدیگر آورده دلاوران هر دو جانب بکلی در پیوستند و درین روز شاهاده حیدر خان از جانب  
 میمنه با فوجی از بجا در این لشکر خضم ناحه زین خان را که از امرای معتبر ملک قاسم برید بود از یا  
 در آورد و بهادران لشکر میمنه وزی جمع کشید از مخالفان را محبض و مقتول ساختند بعد از آن  
 سپاه هر دو لشکر دست از زمین باز داشتند بار امکا خویش شتافتند و شب را بجز است بسر بردند  
 روز دیگر سپاه هر دو پادشاه رو بیدان بهار شتافته و داد جنگ و جدال میدادند و هر هیچ جانب  
 اثر فتح و ظف بطور محسوس رسید درین اثنا خان شجاعت نشان فوجی خان از جانب میمنه با فوجی از سپاه  
 کینه خواه بر لشکر مخالف زد و بسیاری از آن بخت پریشان ابر خاک هلاک انداخت و از جانب میمنه  
 شاهزاده حمید برخان با بهادران نامدار بر سپاه خضم ناحه از نائره تیغ و سنان آتش در زمین  
 حیات آن قوم زد و از جانبین حمله های متواتر نموده یکدیگر را بقبض می نشاندند آخر الامر  
 شاهزاده اینجا حمله بر دشمنان آورده که آثار عجز و انکسار در لشکر خضم ظاهر شد و سپاه  
 لشکر میمنه بحسب فرمان واجب الاذعان یکبار حمله آورده لشکر خضم را متفرق  
 و پریشان ساختند ملک قاسم برید بشا بدین حال پشت بهریت داده رو بکریز نهادند  
 سپاه لشکر نصرت اثر تعاقب نموده خلق بسیار را بقتل رسانیدند و سبب سلطنت  
 ملک برید را بدست در آورده از نظر ملک نامدار کذرا نیش شهسپار از آن غنا یکم کثیر

یک صد و پنجاه رنجیکه که تعلیق بیادشان میدارد گرفته باقی را بر سپاه نصرت پناه قتیلم نمود  
 ام قتل و تاراج دیهه و پرکشات نمود چون قوت و شوکت ملک نامدار و ضعف و خیر ملک بر بد  
 بر یکسان ظاهر شد چه در همدیان و مقدمان و لایت کجیل و ایلور و غصیره و رجوع بارگاه  
 شهریار آوردند شهریار قول و دلداری داده کجاستحان را بضمبط نظم و نسق بر یکسانست بکنج

### ذکر محاصره قلعه کوهر

چون شهریار ملک بر خطبه یافت تبخیر قلعه کوهر متوجه شد بجای حصه آن پرداخت و بر ساکنان  
 قلعه کار و دشواری ساخت ملک برید از استماع این خبر متروک و متفکر شد و بارکان دولت  
 در باب صلح و جنگ با ملک کامکار مشاوره نمود به بصوابه عین الملک کفانی باب خندان  
 کشوده هشت هزار سوار خنجر که از آهمن پوش فرهم آورده با فیضان که سپیکر و استدار لشکر  
 بقصد محافظت ملک کشور کسیر بصوب قلعه کوهر شتافت و از انجانب ملک نامدار بعضی از سپاه  
 بد جهت محاصره که داشته و نصف دیگر را همراه رکاب گرفته باستصواب ملک برید متوجه  
 بعد تلافی عسکین بجا در آن طرفین بر یکدیگر حمله آورده و بجنگ در پیوستند و پیروز  
 احوال شان تا سه ماه و بجنگ و جدل مشغول بود و شاه چون ایام جدال و قتال تمتد شد و آنان  
 ضعف در لشکر ملک برید ظاهر گشت ملک برید ملازمان و مقتدیان شهریار را بر او سیم  
 فراوان متعال گردانید تا بکنج آن چهرستان شده بعضی را رسانیدند که مدت محاربه و محاصره  
 بطول انجامید و مردم لشکر شقت و محنت بسیار کشیده اند و موسم برشکال که زول و احوال  
 در آن دشواری شود و نزدیک رسید ملک برید بغویض پرکشات و محال قلعه کوهر را ضعیف شده  
 عذر خواه غفور جبریم سابقه است صلاح وقت در آنست که بالفعل ترک محاربه نموده ازین محال  
 معادلت فسر نمایند و بعد انقضای ایام برشکال و آسودگی لشکر عطف عنان غریمت  
 بتخیر ممالک او نمایند شهریار سخن صلاح اندیشان پسندید و امر ازین بشارت برچایید  
 را آگاه گردانید و پیغام دادند که بالفعل بطایف ایل رضی شهریار بر مراجعت آورده ایم



اولی و انب اکبر پیشتر علم حاجت برافسند از آن شهریار نیز بدار اسطفت معاودت  
فرمایید تا ملک ازین جنبه سر و کشته کلید قلم که بپیر تسلیم کاشگان ملک  
کشته را کسب نموده بجانب برادر مر حاجت مضمر بود انگاه شهریار علم معاودت بجانب  
مستقر سیر سلطنت برافسند داشت و اما او بجاوران را به تشریفات سرافراز ساخته  
و حضرت انصاف بحالات ازانی داشت و خود در دار اسطفت ورود نمود و

### در کشمیر قلعه نمکند و بطرز غریب

آورد و اندک ملک کا مکار به معاودت بتقریر سلطنت چندی بعثت و کامرانی  
ببر و و ببنرم چا و کفار با حصار سپاه فندان دادی بعد اجماع لشکر قلعه اثر براتنی  
راجه پری چند وانی قلعه نمکند که در هنگام منازعت شهریار با اسماعیل عادل شاه  
هنگامه آراشته خرابی بسیار بملک محروسه رسانیده بود و روی توجه آورد و چون بحالی  
ننگند رسید که پیش آن کافه ثقات شکار فرستاده و را تخویف و تحذیر نموده  
آن شی بن برادر با که پیرامون هاشم بود آماده پیکار گشت ملک نامدار اطراف  
برج و باره آن حصار برامرافتیم نمود و ایشان الگ و شبیه پیش برودند و دوم مقدم  
حصار با سوار و پیاده بسیار از قلعه بیرون آمده بجنب بجاوران در پیوست و محارب عظیم  
صورت وقوع یافت ملک نامدار شمشیر جهاد از نیام اتمام کشیده بحد صف شکاف فوج لشکر  
کفار را کشته نجات جهاد و دلاوری بطور رسانید و مجاهدان بمشاهده این حال  
یکبار بر آن مدیران تاخته بضر بستی و مار از رور کارشان بر آوردند و برادر را به برنجید  
گرفتار گردید و پیاده بسیار از جانب کفار کشته شدند آنرا را به راجه مذکور  
رخت نهریت بر بالای قلعه کشیده و محصن گشت و آن قلعه چون بر کوه بلند از  
یک پاره سنگ بود و هر طرف که سودا از آن مقور می شد بچ و سنگ استوار ساخته یکبار  
بار کشته و دوازه نصب نموده بودند کفار بطور استحکام آن حصار آماده رزم و پیکار

کشته و پس از آن اسلام از جوانب سببها پدید آمده اسباب قلعه کشائی از توطئه و مخفی و غیره  
 میباشند و بنابر اینست که در چند روز از قلعه بیرون نمی تاخت جمعی را  
 بکشتن داده باز می کشت و غازیان هر روز بیای قلعه شتافته کوششهای مردانه می نمودند  
 جمعی از جانبین بهشت و دوزخ می شتافتند چون تسخیر آن حصار بنابر استحکام و حسب بنا خد افتاد  
 و محاصره بطول انجامید و هر روز چشم زخم بغازیان میرسید رومی عقده کشائی میباشند و از  
 آن کوی سولی خند آن دو کفار فرستاده مضمون الحرب خدعه عمل نمائید اینها پیغام داد که چون  
 سابی برین از شما همواره تفصیلات بطور پیوسته و خرابیها بجا آید محروسه رسیده بنابرین بر  
 دست همت واجب ساخت ایم که بدون تسخیر حصار دست از محاصره و محاذیه باز نداشت  
 آتش تاراج و غارت در حوالی و حواشی زده نگذاریم که غنم و ذخیره و سایر اشیاء  
 بشمارسد و انشاء الله تعالی بعد فتح صغیر و کبیر را بقتل در آورده آتش در منازل خود افروز  
 اگر مقدم شما از کشتن باقی پشیمان گشته شرف و عهد نماید که من بعد تضرع بجا آید  
 محروسه نرساند و هر سال مبلغی بر رسم باج گذاری بخانه عامه برساند سپاه نصر  
 پناه را از محاذ و محاصره باز داشته روانه مستقر بر سلطنت می شویم کفای نظر بر اینست که  
 آذوقه و وار و سایر محتاج قلعه داری رد کمی نموده بود و طوعاً و رغبتاً قبول نمود  
 چون فرستادگان تحف و هدایا گذارند اینجسند با طوبوسی مشرف شدند تحفه  
 آنها را به تشریفات شانانه سر نهادند از ساختن اظهار بشاشت و اقبال منسوبه  
 راجه هری چند تشریفات فاخره فرستاده شد مانی بدین مضمون نوشت که چون باب  
 نزاع و جدال مسدود گشته است و در صلاح و صلح مفتوح گردیده اگر شما اظهار  
 یکپارگی و موافقت می نمائید و در مقام اطاعت هستید اراده ما آنست که با یکدیگر  
 نگرانیای قلعه که بکمال مستحکم است استحکام از سایر قلل استیلا زار و آمده نظاره  
 صنع کردگار نمایم و چون نفوس ما یون تماشای قلعه برائیم لشکر منصور از میان بقیه

که تحت قلعہ واقع است که منتهی بجانب دار السلطنت مراجعت نماید فرستادگان چون  
 این بنیام شمس یار کفار رسانیدند راجه ہری چندار اوہ فاسد نمود و جمیع دلاوران کفار  
 را مسلح و مکمل ساختہ بآن کمران منہ را داد کہ ہر گاہ شمس یار با یک دو خواص  
 بدرون قلعہ در آید از اطراف و جوانب پیش قدمہ اظہار مبالغہ نماید چون بآن حضرت نزدیک  
 رسید دست بہ تیغ و خنجر بردہ کار آن شمس یار مبارز نہیں کس بخدمت ملک کامکار  
 فرستادہ عرضہ داشت نمود کہ چون ما بدکان مشغول عواطف شمس یاریم و بدل و جان مطیع  
 فرمان بردار کردہ و سہ نفس جہت می شای قلعہ کشف ارزانی منہ نمایند از اینجا بیچ  
 مافعی نیست بل باعث فرسارزی و موجب اطمینان خاطر است شمس یار از استماع این بیانات  
 بغایت خوشنود گشتہ مجاہدان اطلبید و با ایشان مقہر فرمود کہ چون بغض نفیس بدرواز  
 قلعہ میرسم تیغ آتش بار بہ نیروی حمید کرار از نیام انتقام بر آورده با سہ چہار بہادر فغانی  
 کہ ہمراہ خواہند بود آتش حرب و قتال مشغول ساختہ تا رسیدن سپاہ دروازہ قلعہ را  
 نگاہ خواہم داشت باید کہ شما بلا خطہ فلان علامت جلوریز خود را بہا رسانید شاید کہ تقدیر  
 موافق تدبیر افتد و صفت مردی و ہتور تار و ز قیام بر صفہ روزگار باقی ماند انکاہ ملک  
 مؤید از سپاہ رزم جو چہار جوان بجا در صفہ برگزیدہ ایشان ابر و دش محل داران مسلح  
 و مکمل ساختہ با خود ہمراہ گرفت و چون در آن تنگنای جای سوار نبود دست از اسب باز  
 داشتہ بآن بجا در آن ہمہ دروازہ قلعہ گذشتہ پای مردی افتدہ با ہمراہ میان  
 چون شمشیران و بہر دمان در میان بدوران افتادہ تا از خود جنبہ دار شوند جمعی از کچہبانان  
 دروازہ را در خاک و خون غلطابند و کفار نظر بر اینکہ با ملک مؤید پیش از چہار نفرستند  
 یکبار حملہ آوردند چنانکہ یک مرتبہ قریب دو ہزار نیز و تفنگ و سنگ بجا  
 آن حضرت روانہ می شد و حشمہای آتش بازی حوالہ میکشت ملک مؤید بآن چہار جوان  
 بقام مدافہ در آمدہ مجموع آنہا را از خویش دفع میفرمود الحاصل در آن روز ملک مؤید

نفش نفیس کوششی نمود که جلاد سپهر بی مهر را بخت نهد و قجب در دوزان ماند و حبس  
 سرکردان ابایی حیرت بکل فرد رفت و قریب بدو سه ساعت نجومی بافتنای بهادران  
 همراهی با ده هزار کافر خود بخوار کارزار نمود و داد مردمی میداد اما در آشنای مجاری  
 علامت معسر می ظاهر ساخت عساکر و بیت آن علامت فوج و جوق جوق متعاقب  
 هم میر و مختار رسیده ضرب شمشیر آبدار کفار را از پیش دروازه میان حصار برد  
 بحرب و قتل پرداختند تا اینکه سپه با الا مان از هفا و کافران برخاست ملک نمود  
 راجه هر ی چندی از نفس آهین مجوس ساخته بقل عام اشاره نمود و غازیان شروع  
 قتل نموده احدی را از صغیر و کبیر نگذاشتند که جان سلامت برد و غنائم مو فور تصرف  
 اولیای دولت درآمد و چون نای مسیح افزای و نصیرک احمد نصیر غزرا  
 بکوشش مایون رسید علم مرتجع بجانب دار السلطنت برافراشت و این فتح و بیطاعت  
**دو کجها و با کفار ولایت کوئندیر تسخیر اخصا**

بعد جندی که لشکر ظفر اثر از مشقت سفر آسوده کی یافت عسکر جهاد کفار ولایت کوئندیر  
 و تسخیر آن حصار مصمم نموده با حصار عساکر نصرت یافتند و چون سپاه و سران سپاه  
 بدرگاه حاضر شدند متحجانه بیرون زده بکوچ متواتر حوالی قلعه کوئندیر را مرکز اعلام نصرت  
 فوجام کردند غازیان حب الامرا مختار را مال که دارد در میان گرفتند و آتش خشک  
 برافروختند و بعضی از امرا به نهب و غارت قبضات سه صد جیبا بگرفتند و غنائم  
 بسیار بدست آورده مراجعت بخبر نمودند و چون ایام محاصره امتداد یافت و ضعف  
 بر کفار مستولی گشت و الی قلمبه بنفیه چند کس نزد معتمد بان درگاه فرستاده بزر و بوا  
 تطبیع نمود و پیغام داد که بجهت تدبیر و حیل که دانند خنجر و نمدار را از تسخیر قلمبه باز دارند  
 اکثر امرا و ارکان دولت همه استمان شده عصبه خلق رسانیدند که تمام محلات و  
 پرکنت محکمت کفار تا راج گشته و والی قلعه نادم شده بقتل باج و حراج میگرد

اگر قسم عفو بر جرایم آن مجسمه مان کشیده شود از مراحم خسروانه بعید نخواهد بود و شهباز  
 بشا پادشاه اتفاق امر در باب شفاعت از باب خذلان زحمه خند نموده کلمات غضب  
 سلطانی در حق آن مخدولان بر زبان آورد و قسم نمود تا توپچیان توپچا را در برابر  
 حصار مضروب ساخته بضر آن توپچا در اساس قلعه رخنه انداختند و شهباز  
 سوار شنبه بیاد در آن قسم نمود تا مجسمه آذوقه را قلعه را مفتوح سازند و پس از هر سو  
 رو بقلب آورده و بر بالای کشتگان پاشیده خود را بدروازه و برج و باره حصار  
 رسانیدند و کفار از قلعه بیرون آمده امان طلبیدند و بخواه اطف شایه امان یافتند  
 و بعد تنه در محلی مرتفع برجی رسیع برسم یاد کار بحکم شهباز را تعمیر یافت و آن حصار  
 یکی از عمدان موقوف گشت و ملک کامکار چو حیدریان آن ولایت را قول داده  
 استمالت نموده بداد السلطنت مراجعت فرمود و ذکر توجه ملک کشورگیر  
 بغرم تخیر انگیز و قدوم شاه طاهر علی رحمه الله بر این مباحث  
 با مفاخر قلعه میدک و روانگی لشکر طغرا اثر جنت امداد  
 بر همان نظام شاه

چون ابرهیم عادل شاد بعد از آنکه در چشم برادر بزرگ خود میل کشیده و سعی اسدخان بر سر سلطنت  
 شکن گشت پس گام اشتغال ملک مؤید بجا صره و تخیر قلعه کو بندیر فرصت غنیمت  
 دانسته با اتفاق ملک برید لشکر فرستاده سرحد ماکم محروسه را تاخت و تاراج  
 نموده بود و وندارک در آن وقت مناسب نبود و لهذا شهباز را بعد حصول فراغت  
 از لقب سفر و جهات دیگر جهت مکافات رایت غنیمت بصوب ایتیمیه که  
 در تصرف کاشمیر عادل شاه بود برافراشت و چون بحوالی آن دیار رسید  
 سیاه منصور بر سر ولایت شکاکی ویرکنه مادی و کورولی که سابقا تعلق  
 بان خسرو کامکار داشت و در هنگام محاربه شهریار بار مجذوبه شتابان اسمعیل عادل شاه به

مقصر گشته بودند و نامزد نموده و بعد تمسک آن امکان از دست تصرف امر علی و شاه  
 قلعه ایگیر را محاصره نموده و در ایام محاصره رسولی پیش بید ممالک فرستاده پیغام داد  
 که افشار علیه تعالی بعد تسخیر قلعه ایگیر بزرگ اجلال در محکمت بید خواهد شد اما در جنگ  
 و جدال با شدند و الاقله میدک و کولاس را به اولیای دولت ماباز که از زند ملک قاسم بید  
 از راه فرود آمدند و دانائی رسولان با تحف و هدایا بخدمت برهان نظام شاه فرستاده  
 التماس نمود که بجهت تدبیر که مناسب دانند ملک مؤدرا از منازعت باز آزند و چون در آن  
 میان برهان نظام شاه و ابزاسیم عادل شاه جهت قلعه سولاپور منازعت بود و نظام شاه  
 میخواست که ملک مؤدرا با خود متفق سازد لهذا شاه طاهر علیه الرحمه را روانه کرد تا اول  
 بید رفته خاطر نشین بید ممالک نماید که احق بقلعه میدک ملک مؤدست چه که در وسط  
 مملکت مؤد واقع است و در زمان سلطان محمود یعنی تعلق بان ملک داشت باید که آن قلعه  
 مع مضافات بکام شنگان ملک مؤد تسلیم باید کرد تا که ورت بصفا مبدل گردد و بعد از آن  
 نزد ملک مؤد رفته اساس اتحاد و و داد و استحقاق ساخته ملک مؤد را بر سر آمد و اما  
 آورد شاه طاهر علیه الرحمه همچنان که در یعنی نخست بید آمده ملک قاسم بید را رضی  
 به تسلیم صلح مذکور مع مضافات نموده کلیه قلعه مذکور را با تحف و هدایا و نامه اتحاد  
 مشتمل معاذیر گرفته انگاه جانب دار سلطنت کوکند روان شدند چون در آن وقت  
 ملک مؤد مشغول محاصره ایگیر بود و کام شنگان بخبر یار شاه طاهر را در منزل  
 لائی رسیده و آورده خدمات پسندیده بقدیم رسانیدند و حقیقت حال بخت  
 شاه معروض داشتند شهباز بنابر صلاح وقت رسیدن هنگام برنگشتن  
 ترک محاصره ایگیر نموده مراجعت بدار السلطنت نمود شاه طاهر بلامرمت معرشته  
 و بتعظیم و تکریم و الطاف شاه اختصاص یافته تحف و هدایای قاسم بید را مع  
 اتحاد نامه و کلیه قلعه میدک بنظر انور گفد انیده پیغام برهان نظام شاه بعهض نمایند

فخر بعضی سرداران را در این پنج هزار سوار مسلح و مکل جهت امداد و اعانت همراه شاه  
 نمود و سبک کام رخصت شاه ظاهر را مبلغ پنج هزار بهون نقد با تحایف دیگر مکرمت نموده  
 رخصت انصاف ارزانی داشت محمد قاسم فرشته در احوال سلطان قلی قطبشاه چنان فرشته  
 که او در ایام پادشاهی خود با سلطان دکن سلوک برادرانه می نمود و گفتم در آن ایام که سلطان بهادر  
 بکراتی حبس الاتماس عماد الملک براری داخل مملکت دکن شد و حمله ای بسیار بولایت  
 نظام شاه رسانید خلاف مروت کرده ای می نژاد و فرستاد و اظهار کینه می کرد میخواست که  
 که باو دم از اتحاد بزند پس بران چون معامله سلطان بهادر مفسد و غش شد سمعیل عادل شاه به توجیز  
 برهان نظام شاه و عیبه نمود که برخی از محاکم او را مسخره سازد و قطبشاه هر چند سعی نمود که با  
 برهان نظام شاه ساخته استش آن فتنه را بآب تدبیر فرو نشاند و مؤثر نشد تا آنکه اسمعیل عادل شاه  
 در سال ۹۰۰ اربعین و شصت و هفت بر قلعه کلین که در سرحد واقع است لشکر برده محاصره کرد و  
 قطبشاه چون طاقت مقاومت او نداشت از مرکز خود حرکت نمود و برخی از سوار پیا  
 بدان حد و فرستاد که کا به سیکه بر دم اردو می عادل شاه فرامحت رسانیده ایشان را  
 تنگ آورد و رند قضا در آن ایام سمعیل عادل شاه با خستام رسید و از در پر طال بر حمت  
 و دو الحبال پیوست و قطب شاه بی میا بنی عیبه و زید از آن فرخنده خلاص شده جمعی از  
 اعیان درگاه را بزند نظام شاه فرستاد و بسای جمیده شاه طاهریان آن دو پادشاه  
 شکست خوردت بصفا مبدل گشته لوازم اتحاد و پیوند و سلوک گردید و ذکر واقعتهای  
 آن **خبر بار و بیان سنین عمر شریف و مدت سلطنت**  
 و عد و اولاد او آن شاه غفنه ان پناه با اتفاق مورخان با اشاره پیرزک او  
 جمشید قطب الملک قواب اندوز در جبهه شهادت شد و بیان این واقعه موجب نوشته صاحب  
 تاریخ فرشته آنکه چون سلطان قلی قطبشاه با جمل طبعی از دار و نیاز و در بر بجا رحمت حق  
 نمی ستافت پیرزک او جمشید که در از روی پادشاهی ریش سفید کرده بود تنگ آمد یکی از

از غلامان ترک را بوجه بسیار فریفته از خود ساخته اشاره نمود که عین منته صفت و اقبال آورد  
و قضا را سلطان قلی قطبشاه روزی از روزهای شهر شصت و نهمین و تسعته در کنار آب نشسته بود  
جواهر از صند و چهار آورد و تقصیر می نمود که ناگاه آن غلام ترک که اسمش بوجو بلانی که همان از  
عقب در آمد و بضرب خنجر آن پادشاه را شهید ساخت و از بیم جان خویش نزد جمشید که در آن  
مجلس بود که نیت جمشید از آنکه سرافشان کرد و قاتل را فرصت حرف زدن نداد و قاتل رسانید  
و صاحب تاج قطبشاهی گفت این واقعه بدین آئین ترسیم نمود که در روز پنجشنبه و آخر جماد الاول  
شصت و نهمین و تسعته بمسجد صفای یعنی مسجد جامع محمدر که بنا کرده آن شهر یار بود رفت و بجا  
مبارکش خلور کرد که یک طاق مسجد را متبک نموده دروازه آنرا از بیرون مسجد قرار دادند  
از آن مسجد در آمده با دایمی ز قیام می نموده باشد و این اراده بجهت حفظ نفس و رعایت  
حرم دور بینی بود چه از بسیاری از سلاطین را در حین ادای نماز شهید و زخمی نموده اند و نیز  
بواسطه زخمی که بر روی مبارک رسیده بود دینی خواست که بیکانه را نظر بر آن افتد بنابراین  
شهریار مادر در آن روز در مسجد نشسته معماران اطلبیده امر نمود که پنج خوبترین بهند  
و آن جماعت در ساعت اسباب و ادوات عمارت بمسجد در آورند و در آن حین آن حضرت  
بارادۀ اینکه از مسجد بیرون آید برخاست اتفاقاً دایمی که سکه موشی با سامی حضرات  
اشی عشره در آن بود و همواره تبه کا با خود می داشت بی سببی از دست مبارک آن شهریار  
بر زمین افتاد این معنی اتفاقاً لایق نداشت معماران از آنکه بود که آن روز دست بکار کردند  
چند روز و حین تاخیر نگذاشتند و خاطر مبارک آن ملک نامدار از رد گشتن از مسجد بیرون آمد و  
بنوعی کلفت ناک بود که کشته را مرا و معتربان که همراه بودند بر تشنگی خاطر مبارک که اطلاع  
یافتند و در وجه خود بمسجد تشریف نیاورد و جمشید خان که محبوس بود با شاهزاده  
قطب الدین بنیات خود بمسجد فرستاد تا آنکه در روز دوشنبه دوم جمادی این فی شصت  
نهمین و تسعته بوقت عصر که جمیع معتربان و مخصوصان در میان نزل خود بودند و آن



حضرت مشغول نماز بود و هیچیک از خدمتکاران حاضر نبود و میر محمود همدانی  
 که سفاک بی باک بود و خانه داری کلنگ طره و نیابت در زمان غیبت از جانب ملک مؤید  
 تعلق باو داشت باغواهی جمشید خان از خداوند خود منحرف گشته و حقوق ملک خواری را  
 بر طاق سنان گذشته بیت و سه زخم بر تن شمشیر یار زده بدرجه شهادت رسانید و  
 فی الفور بخدمت شاهزاده جمشید قطب الملک که در قلعه حکم ملک مغفور مجوس بود شتافته بداند  
 پای آن شاهزاده برداشته با اتفاق جمعی از اهل فتنه بمنزل ملک زاده قطب الدین که با هم  
 دلی عهدی موسوم بود رفته میل در چشم آن شاهزاده مظلوم کشید و ملک مغفور را علما و  
 و سادات و مشایخ و کفر فیض اثر که از حمله محذرات آن شمشیر یار بود مدفون ساختند سنین عمر  
 شیرینش قریب به نود رسید و او ایام حکمرانی شصت سال مخجله آن شاهزاده پادشاه  
 نیابت سلطان محمود شاه بهمنی علم جاه و جلال برافراشت و بعد از وفات سلطان مذکور  
 چهل و چهار سال بداری و منه مان فرمائی بلاد مملکت اشتغال داشت و در اواخر ایام  
 سلطنت در دار السلطنت استقرار گرفته و بساط عدالت گسترده بر توائفات بر ترم عیارت  
 روح افزا و طرح باغات دلکش و آبادانی ولایات و استمالت رعیت و سیاه بکند  
 و اکثر اوقات می فرمود الحمد لله که عمر عزیز و مرغزای کفار و دفع اشرار مصروف گشت  
 اکنون مرگ و نصیر آنست که بقیه عمر در طاعت و عبادت بسر شود و در انجام کار  
 بدرجه شهادت فایز گردیم و آن شمشیر یار را بقول صاحب تاریخ قطبشاهی شش پسر  
 چهار خنده بود اول از اولاده کور حیدر خان است که در زمان حیات آن پادشاه  
 عالم فانی را وداع نموده بسرای جاودانی شتافت دوم شاهزاده ملک قطب الدین  
 که منظور الطاف آن خرم و نامدار بود و چنانچه رقم دلی عهدی بر او کشیده میخواست  
 که سر خلافت را بوجو و با جوشش زینت داده کافر رعیت و سیاه را محکوم حکم او  
 کرد و آنچون لایق سلطنت جمشید قطب الملک رسید هر دو چشم آن شاهزاده را میل کشید

بعد از چند روز با جل طبعی درگذشت سوم یار قلی حمشید خان که بغایت قهار و شجاع و شجاع  
 بود چهارم عبد الکریم که در زمان حیات آن شهسوار کرخت پیش سندر فیض رفته فساد بسیار میکرد  
 تا آنکه کشته شد پنجم دولت خان که معروف بدیوانه ملک زاده بود و در زمان دولت حضرت  
 ابراهیم قطبشاه با جل طبعی درگذشت ششم شانه زاده عالمیان ابراهیم قطبشاه و امارت  
 بر بانه و چون حمشید خان توجه به یار رانست بمکه قطب الدین بیشتر از خود بکه از سایر دول  
 امجادش می دید از راه حد بکوه و عذر در صدد استیصال آن بحال سلطنت شد هفتم یار  
 این مخفی آگهی یافته از حمشید خان آزرده گشته بنا بر جزم و احتیاط بند بر پای او نهاده و قلعه  
 کوکنده محبوس ساخت ازین بر بکزد عداوت منجمه پان شد که رحیم پذیر خاموشان کرد  
**باب دوم در احوال شاه حمشید قطبشاه و شانه زاده سجان**  
**فصل اول در جلوس آن شاه حمشید بر سر سلطنت و**  
**ذکر وقایع که در عهد سلطنت آن فرمانده مامعروض ظهور رسید**  
 چون آن شاه حمشید اکبر الودد و مکن غفران پناه بود بعد رحلت آن شهسوار کار کار بر سر  
 نشست اما در خواست این طوعا و کرها مطیع و فرمان بردار شدند و سلاطین دکن نامها بشمار  
 تهیت و تعزیت بخدمت او فرستادند و آن بادشاه در مقام پرورش استقامت پنا  
 در آمد بکنان اطمین خاطر که دانست و در ترویج مذهب انشی عشرتی با فضی لغایت کوشید  
 و صاحب تاریخ فرشته می نویسد که برهان نظام شاه جت عزایر سی و تهیت جلوس شاه  
 علیه الرحمه را فرستاد و چون بنشینا زده که و هی در دار سلطنت کوکنده و در و شاه ظاهر  
 دست داد شاه حمشید بر بنگار مایه با استقبال شتافته و با عزاد و اگر ام تمام  
 ملاقات نموده در سکا سن خاصه سوار ساخته با حاتم تمام شجره در آور و شاه ظاهر  
 بعد از تقدیم مراسم رسمی و ادای رسوم عرفی کلماتیکه بکار اهل دنیا آید بیان آورده  
 از شاه حمشید در باب موافقت و کجی برهان نظام شاه عهد و سوگند گرفته حضرت انصاف

حاصل کرده با جمعه کرامت نمود و ذکر رفتن شاهزاده ابوالمظفر ابراهیم  
 قطبشاه بجانب بیدرتوجه ملک برید بنام تختی قلع محمدنکر  
 چون شاه حجه از قصد دفع ملک زاده قطب الدین فارغ البال گردید و دفع را گوشت  
 ابوالمظفر ابراهیم قطبشاه مطلع نظر تحت اثر خود ساخت و نه این بمضمون طلب مصوب  
 رسولان نزد آن شاهزاده که در قلعه دیورکنده بود فرستاد شاهزاده بعد  
 رسیدن رسولان با جمعی از خالصان دولتخواه طریق مشاوره سلوک داشته  
 بصوابه یحیی خان و سید جی دلاور خان با معصود می از خدمتکاران قدیمی  
 از قلعه دیورکنده بیرون آمد و بجانب بیدرتوجه فرمود و بعد نزول اجلال در حاکم  
 بیدرتوجه ملک فرستاد و امر را با استقبال فرستاده لشکر در آورد و منزل  
 لایق جهت نزول تعیین فرمود و ملک برید بعد چند روز و مسعود شاهزاده اراده  
 تسخیر حاکم تلکانه نموده متوجه دار السلطنت محمدنکر گردید و شاه حجه بنا بر مقارفت  
 اکثر ارباب و سپاه ملک غنم آن پناه بعلت درشت کوشی و تشد خونی در قلعه کوکنده  
 متحصن شد و سپاه ملک برید مرکز و ارآن حصار را در میان گرفته نائز و جدال و  
 قتال مشعل ساخت و هر روز از جانبین آتش قتال ملتهب می شد چون این خطبشاه  
 کشت شاه طاهر علیا رحمه بعض برهان نظام شاه رسانید که برید حاکم در پرده  
 داعیه سلطنت مملکت دکن بالفکر داده وارد در نیولایبها ایالتشاهزاده ابراهیم  
 قطبشاه بمحاصره کوکنده پرداخته است و اراده آن دارد که بعد از تسخیر مملکت  
 تلکانه بدفع دیگران پردازد و اگر در دفع او مساعده رود لا محال شوکت و اقتدارش  
 مضاعف گشته قدم در عرصه عساکر و فساد خواهد نهاد و مصرع علاج دفع  
 پیش از وقوع باید کرد برهان نظام شاه سخنان شاه طاهر را پسندیده بعد از جمیع  
 عساکر بقصد امداد و اعانت شاه حجه متوجه دار السلطنت کوکنده کشت و چون

در حوالی قلعه که میرزول اجلال فرمود تسخیر آن قلعه پیش نهادت عالی خود کرد و پسندیده  
 مفتوح ساخت از اجتماع این خنجر برید محاکم برادرشش خان جهان فی الفور ترک محضر  
 نمود و بجانب بیجا پور گریختند و در آنشاهی او قصد شاهزاده و طمع در اسیر  
 فیل که همراه شاهزاده بود نمودند شاهزاده چون برین حال گهی یافت با جمعی از خدمتکاران  
 بهمین منوجه بیجا نگر که در آن ایام در قبه تصرف رام راج بود گشت و سید جی ملحد را که در شیشه  
 نجات نظیری ندانست در بیجان حمید خان حبشی و کانا جی بهمن و چند اشخاص دیگر  
 ان خواص همراه رکاب شدند و چون از رودیکه میان بلاد اسلام و کفر فاصل بود  
 عبور نمودند ناین با ما که سر کرده جمعی از دزدان بود با جوقی از سو  
 و پیاده راهبران شاهزاده گرفته مانع رفتن شد و در ساعت  
 کس نجات شاه حجاز فرستاده از کیفیت حال بگفت داد شاه حجاز بهایت خود  
 شده فی الفور دو اسیر نامی و یک سلسله فیل مت یانچ هنر اهون و تشریفات خان  
 مصحوب بعضی از عیان دولت زندانین با فرستاده او را بوعده دو عید تخریص و تخلف  
 نمود سید جی و حمید خان از اجتماع این خنجر و حث اثر مرده گشته دست بدامن برنبرده  
 کس پیش رام راج فرستاده اعلام احوال نمودند رام راج بحجبه و دریافت کیفیت حال  
 فرمانی بنام ناین با ما نوشت که اگر شاهزاده را روانه این جانب نمودی فها و الاکسر  
 از تن جدا خواهم کرد و آیدن لشکر را آماده باش چون ناین با ما تاب مقاومت باراج بیجا نگر  
 نداشت فی الحال شاهزاده را مع مت بهان رخصت نموده بطرف بیجا نگر روان ساخت  
 بعد نزول اجلال شاهزاده در حوالی بیجا نگر رام راج که در زمان سابق منکد و ملک  
 ملازمان شاه غنهران و مرهون احسان او بود از مقدم شریف شاهزاده حجب باقی  
 اکابر و مفتیان و خویشان و فرزندان خود را باستقبال فرستاد و تا یک تنانرا  
 را تعظیم تمام تشبیه در آوردند بعد ملاقات شاهزاده را با خود بر تخت نشاندند

صاحبزاده کی بواجبی نمود آورده اند که شاه غفران پناه در عهد سلطنت خود در امراج  
 که از راجه زاد های معظّم بیجا نکر بود و مرد دلاور مشغول عواطف خیر و اندک داندید میثمدتی  
 را با و تفویض نموده تا آنکه بعد از سه سال سپاهی از عادل شاه پنهان دست برد آن فوج  
 درآمدند رام راج بعلت قلت سپاه و کثرت لشکر عادل شاه تاب مقاومت نیاورد  
 میثمدت را که بنشته و بخدمت شاه غفران پناه شتافته کیفیت حال عرض نمود شاه غفران پناه  
 فرار بے اختیار را و راجل بر جبهه نموده حکم به حمله راج او فرمود در امراج متوجه بیجا نکر شته  
 بخدمت کشن ای پوشت رای مذکور چون می دانست که او از خاندان صیقل است آثار  
 رشده و قابلیت آرمیای او ظاهر در مقام تربیتش در آمده و خسته خود با و منسوب کرد  
 بعد مدتی که کشن برای زحمت حیات ازین جهان بر بست و بجز یک پسر کوچک او را از اولاد  
 ذکر کسی دیگر نبود بنابرین رام راج امور سلطنت را از پیش خود و شتیت نموده جمیع سرداران  
 و سپاه را به بذل در هم و دینار مسرور کرد و اندک مطیع و فرمانبردار خود ساخت  
 و بعد چندی آن پسر را نیز از میان برداشته اسم و رسم سلطنت بر خود نهاده و روز  
 بروز عظم اقبالش ارتقا یافت تا اینکه جمیع کرد و گنجان حلقه اطاعت در کوشش  
 جان کشیده با و رجوع نمودند و ذکر واقعه غریب که در بلده بیجا نکر شاهزاده  
 ابراهیم را دست داد آورده اند که عین الملک کنعانی که از امرای عاظم عادل شاه  
 بود و پس از سبب از ان دو تلخانه روگردان شده با چهار هزار سوار و سایر  
 اسباب شوکت و حشمت نزد رای بیجا نکر آمد رای مذکور نظر بر شجاعت و حشمت او  
 تعظیمش بغایت فرعی داشت و او را برادر میخواند روزی بحسب اتفاق عین الملک  
 از مجلس اجبر خواسته با شوکت و حشمت تمام بمنزل خود میرفت که شاهزاده  
 بسید جمی و حمید خان و دوسه از خدمتگاران سواره از مقابل می آمد چون ۹  
 تنک بودند و اهل دکن بر کشتن در و گردانیدن نهایت عیب و عارست لهذا

شاهراده باد و سه دلا و درهماهی خود را در فست برنج عین الملک زد و سپس برق صفت  
 شکافته بیرون رفت و خود را پیش ام راج رسانید عین الملک بمشاهده این حالت  
 آشفته گشته بقصد انتقام در همان مقام با ستاد که چون شاهنه او را از پیش راجه بگرد و بقدیم  
 حرب قاتل استقبال نماید و در تلافی کوشد منهبان این خشمه بسمج راجه را ام راج رسانیدند  
 راجه بر شجاعت و غیرت آن شهید یار قهرمین گفته کس نزد عین الملک فرستاد و پیغام داد  
 که بمقتضای آدمیت لازم چنان بود که غرت و حسم ام شاهراده مرغی داشته راه قدس  
 شد آنچه شد اکنون مناسب چنین است که دست از معارضه باز داشته بمنزل خود مراجعت نماید  
 عین الملک سخن ام راج را بسمع قبول شنیده همانجا ایستاده انتظار مراجعت شاهراده  
 می کشید درین اثنا سید جمی این معنی را بخدمت شاهراده محسوسه و وضو داشت از استماع  
 آن شعله غضب شاهراده افروخته شد و بفرمود دفع عین الملک از مجلس برخاست  
 و بی توقف بجانب اوردان گردید ام راج و عیان دولت بمشاهده این حال  
 از غایت تنور در بر دلی شاهراده استعجاب نمودند و بلاایت و اسلاح تمام شاهراده  
 از رفتن مانع آمدند ام راج یکی از معتمدان خود را پیش عین الملک فرستاد و پیغام  
 داد که ترا چه بخطر رسیده است این شاهراده دلی نعمت زاده من است و من بک  
 بخدمتکاری والد ماجدش قیام نموده ام کاری مکن که در بای غضب من بطلان آید  
 و بفرمایم تا ابل باز برضرب چوب و سنگ ترا از سخته بیرون کنند چون این پیغام  
 عتاب آینه عین الملک رسید از قصد فاسد خود باز ایستاد و باز گشت ذکر واقعه  
 دیگر صاحب تاریخ فرشته آورده که چون آن شاهراده از ترس سیاست برادر به بیجا نگر  
 رفت ام راج در تقطیم او کوشیده اقطاع یکی از امرای حبشی را که عنصر خان نام داشت  
 از ترلع لوده بوی داد و چنانکه رسم دکن است که بر سر چنین مقامات نزاع می شود هر سینه  
 عنصر خان متحد جنگ شده روزی که ابلا سیم قطشاه بدو انخاسته ام راج میرفت همراه او

گرفت و گفت باد چنگ میکنم هر که غالب آید جایگزین او باشد ابراهیم قطبشاه گفت پادشاه  
 اختیار ملک خود دارند از هر که می خواهند می ستانند و هر که می خواهند می دهند بر سران  
 نزار چشتی معنی ندارد و عنبر خان که معقول فهمید بدو کوشش نکرده و سخنان رکبیک بزرگان  
 انداختی که ابراهیم قطبشاه از اسب پشته و آمده بود عیبه شایع در و کن است یکی ننو  
 شمشیری بر تنم عنبر خان و او را اقبال رسانید برادر عنبر خان جهت انتقام برادر خواست  
 که باز قطبشاهی بکنی مناسبتی از غریبان کرد که ملازم قدیم قطبشاه بود و در فن  
 شمشیر بازی و توفنی تمام داشت مقابل خصم را کرد و او نیز غالب آمد و آن حبشی را  
 کشت قطبشاه و برقی عنبر خان اگر با صطلح و کشتن میکشید کبود رنگ بود و مقصر  
 شده بنزل خود شتافت و آن شاهزاده مدت هفت سال در آن تنگدست ببرد

### ذکر ملاقات شاه حجه باریان نظام شاه

چون شاه حجه بعد توجه ملک برید به بیجا پور و شاهزاده ابراهیم قطب شاه به بیجا نکر  
 از کنجای محاصره برآمد بر سبیل استقبال با تحف و هدایای خسروانه جهت ملاقات برهان  
 روانه و برهان نظام شاه از استقبال این خبر جمیع شاهزادگان و امرا و خوانین را با استقبال فرستاد  
 و بعد قسمتهای معین سپهر سلطنت برهان نظام شاه شریک تقسیم و تکریم جای آورده  
 لوازم طولی و جشن تقدیم رسانیده خواست که چست و آفتاب کسبه که مخصوص پادشاه است  
 جهت آن خسرو حجه آورده و بختاب مستطاب قطبشاهی بطلب کرد و اند شاه حجه و بنابر  
 عویمت و جوهر مردانگی و شجاعت قبول نفوذ و جواب داد لفظ مرا نیت با خیر شاه  
 نیاز به خطابی نخواهم بود در اندیشه که شاهان ملک و گن با تمام گرفتند از آن چست شاهشاهی  
 که آرزوی مردی و مردانگی همان در شمشیر و شمشیر زانگی و بر بوند کوی از سپهر دوزخ  
 زمین مردی و جوان جنگ چون ضربت شجاعت بشناخت نمایم بکسبم خطاب و کلاه  
 من اگر کنم چستشاهی قبول که گن بیدم ز دشمن چون رسول برهان نظام شاه را که پادشاه

شجاع و غیر مزاج بود مثال این سخنان غیرت و شجاعت شاه حمزه پسند طبع همایون آمدند  
 تفتد و محمد بانی و مراسم تکریم و تعظیم بجا آورد و ذکر محاربه شاه حمزه برهان  
 نظام شاه و عماد الملک با اتفاق بجا آورد و برید ممالک  
 چون در آن ایام میان آن نظام شاه و ابراهیم عادل شاه غبار نزاع مرفوع بود و بر  
 تغییر قلعه سولایو راز جانین جنگهای عظیم بوقوع می آمد و برهان نظام شاه عماد الملک والی  
 برار با مادر خویش طلبیده بود و مقارن حصول موکب شاه حمزه عماد الملک نیز رسید این  
 هزسته پادشاه با اتفاق هم جانب سولایو را توجهنوده ساحت آن قلعه را محصل نزول اجلال فرمود  
 و عساکر حب الابر محاصره آن پرداخته از اطراف و جوانب بخنجر و پیکر پیوستند ابراهیم  
 عادل شاه باستقواب امر با اتفاق برید ممالک خان از صوب مقابله تا قه با لشکر  
 بسیار بجانب پرنیده که در تصرف کاشان نظام شاه بود متوجه شد بعد وصول آن  
 موضع سپاه حب فنه مان واجب الاذعان محاصره نموده نازده جدال قتال  
 برافروختند برهان نظام شاه بشنیدن این خبر دست از محاصره قلعه سولایو رها کرده  
 با اتفاق شاه حمزه و عماد الملک بجانب پرنیده علم اقتدار برافراشت و از آن جانب  
 ابراهیم عادل شاه نیز از سر محاصره پرنیده در گذشت با اتفاق برید ممالک با استقبال  
 شتافت و بعد تلاقی مشتتین در موضع خاص پوری آتش جدال قتال ملتهب شد و از  
 طلوع آفتاب تا غروب بازار محاربه گرم بود و غالب از مغلوب متمسک می شد آخر الامر  
 نصرب دست شجاعت شاه حمزه که خود را و برهان را در و بکنجه لخم انداخت و  
 و از دو جانب بهادران نیز نصرب موده آن شد و بر سپاه ختم تا ختم جمع صفوف را  
 متفرق ساختند شکست در لشکر مخالف افتاد عادل شاه اسباب سلطنت را گذاشته  
 روی او سی فرار بخش و برید ممالک از عادل شاه جدا شد و بجانب بید را می گشت و شاه  
 حمزه با جمعی از ولسیان او و از ده طایفه بید رفت و بکوه و بکوه کشته



و زخمی و اسیر نموده و سباب سلطنت ملک برید را بدست آورد و عنان غریت بصوب دارا  
 کو کهنه معطوف ساخت اینست آنچه که صاحب تاریخ قطبشاهی منتظم ملک بیان نموده  
 اما محمد قاسم فرشته قصه توجه شاه حجه متخیه ملک ابراهیم عادل شاه که از دقایق سنه  
 خمسین و تسعمائة است چنان نوشته که برهان نظام شاه انار آمد بر تاج چون پادشاهی بود غیور  
 از مر استرداد و استخلاص یکنهات سولا پور استراحت و آرام خود حرام ساخت و بنا بر  
 ارتفاع غبار کلفت و آزدگی در آن سنوات میان عماد شاه و عادل شاه فرصت  
 مقیم انگاشته شاه حجه و راج را بطایف بحیل بموافقت خود راغب کرد و انبده  
 با تلقای عجز برید و خواجه جهان بسپاه مستدر رزم و پیکار متوجه سرحد عادل شاه شده در  
 استخلاص یکنهات سولا پور سعی کشت و بسیاری از ولایت را خراب و دیران گردانید  
 چند دفعه لشکر عدالت پناه را که بمداخله قیام نمود به شکست شاه حجه و نیز تحریک و  
 اشاره نظام شاه لشکر بر ولایت ابراهیم عادل شاه کشید و در برکنه کا کئی قلعه در نهایت  
 استحکام بنا نموده تا دلایت کلمه که متصرف شده بمجا صرة قلعه است که در حوالی  
 بلده ساغر واقع است پرداخت و همچنین راج تحریک نظام شاه برادر خود و سیکادای  
 را با لشکر کران سنگ جهت تسخیر قلعه راجی را فرزد کرد ابراهیم عادل شاه از حدوث قتها  
 عظیم بر بحیب تفکر بروی خاندانی از بلکوان طلبیده کنج خواست و بدلاست او پنج  
 و نیم را که مابه انزع بود و به برهان نظام شاه باز که نشسته بساط منازعت در نور دید و  
 راج تراضی پیش آمده سخت و هدایای نفیسه مصوب ایلیان بخندان فرستاده است  
 مصاحبت نمود راج نظر بر اینکه مملکت کرانه یک نصفه از وجود فساد نیافته بود و بر این طرف  
 با او در مقام منازعت بودند و دره نور در طرق مصاحبت شد ابراهیم عادل شاه با طمینان  
 خاطر از حد شده نظام شاه و در راج بمداخله حیدر قطب شاه پرداخت و اسد خان لاری  
 با خلاصه سپاه خود بمقابل لشکر قطب شاه نامزد کرد و قطب شاه مضطرب گشته ایلی نزد

نزد بریان نظام شاه فرستاد و پیغام کرد که من بر قول مسلمانان اعتماد کرده و منتجب این فرستادم  
 متجب از اخلاق آن سلطنت پناه است که با این مجلس مختلش ناکرده باشد مگر تشییع  
 می بخند بران نظام شاه جواب داد که بسیار قضای وقت مصاحبت با عادل شاه بعمل آید  
 باید که در محافظت قلعه کاکنی بکوشند که بعد از یوم برشتال از آن مدد و رسیدن خبر  
 بلا حسب و خواه بعمل خواهد آمد و طلب که در نتیجه بدو از آن طرف تا کنون بهرینه تعلیق  
 بشا خواهد داشت و شولایور و ندرک ازین طرف تا کنون آن آب در تصرف خواهد بود و شاه  
 حجاج با کنگری است که بران نظام شاه پادشاه محیل است سخن او از راه دست در قلع کاکنی  
 و خیر قلعه ایتیمیه انج و جازم گردید و اسد خان نخست قلعه کاکنی محاصره کرد و در دست  
 بحر قهر منخر ساخته مردم درونی را قتل عام نمود و آن قلعه را از پنج و بنیاد کند اثری از آن  
 انگاه حسب فرمان عالی شاه تاجی نام توبه بخشد قطبشاه صلاح در مقابل مدینه است از کوه  
 برخاسته راه ولایت خویش پیش گرفت اسد خان تعاقب نموده و دگر ت افواج قطبشاه  
 را که در مقام معارضه شده بود و نه میزدند که در اندیشه و نوبت سیوم در حوالی کوه گنده حربی در  
 غایت شدت بمیان آمد و حسب اتفاق قطبشاه و اسد خان مقابل هم شده بی آنکه  
 یکدیگر را بشناسند استیلا آت حرب پرداختند و یازده ضرب شمشیر فیما بین دویدند  
 شد قضا را از خیمه سبک بر چهره مبارک قطبشاه آمد و بهر سینه و یک طرف رو تا کوه شلب  
 نوعی مقطوع گشت که مدت بسیار در خوردن و آشامیدن محنت و مشقت بسیار می کشید  
 هر که بخور و دم نماید و شام نمی خورد و گریه و شکایتی که قطب شاه عازم این عفره شد ملا محمودی  
 رمال اگر یکی از ملازمان بود و طلب رسید از انجام سفر رسید و قریه اذاعه گفت سوار سلطان  
 خوب نمی نماید صلاح در آنست که موقوف دارند چون از تفصیل بخشی و بدی بسیار و اصرار  
 فرمود بنایاری عرض نمود که درین سفر اگر چه در ابتدا کارهای شایه موافق ارشاد  
 بنده گان خواهد بود ولیکن در آخر غلبه خصم را بوده احوال و سبب تا راجع خواهد بود

و آید بی بر بستی حضرت خواهد رسید قطبشاه ازین سخن برآشفت حکم کرد که بنی مامحسود را بریده  
 از قلمرو اخراج کند و در چندین روز دید که بخشش را سبب شد از کرده خود مذمت کشید و بیخی  
 از معتمدان انجیر فرستاده او را طلبید ملا جواب داد که بنور بستی دیگر بکشم نرسانیده ام نشانده  
 تعالی وقتیکه بهم رسد دستم ساخته بملازمت مشرف خواهم شد و شاه حجاجه بعد ازین واقعه  
 با عادل شاه صلح کرده بسیاری از ولایت کجتری را مغسوط کرد و اندو قصبه پنج پشه و نیم که  
 مابین آنرا میان برهان نظام شاه و ابراهیم نادل شاه بود چنان است که در هنگام خروج امرا  
 و کن بر سلطان بیدر و تصرف نمودن هر کدام ولایتی را مخدوم خواجه جهان کنی یازده طپه را که عباد  
 از یازده پرکنه باشند تصرف خود در آورده و برادرین خان طحسانه و قلعه سولا پور بدار السلطنت  
 چندان آرد و تدبیر کرد که فتنان از جانب سلطان محمود بدست آورده که قلعه سولا پور و محکم  
 خواجه قطع او باشد احمد نظام شاه حمایت کرده نوعی نمود که خواجه جهان پنج طپه و نیم را خود  
 بگیرد و پنج طپه و نیم برادر خود دهد و قسطنطین کال خان خود را در سلک امرا عادل شاه منسلک کرد  
 سولا پور را بخش کرده پنج طپه و نیم را متصرف شد لیک آن قلعه و پرکانات مذکور که سه لکسم چون صلح  
 داشت ماده نزع گشت چنانکه میان عادل شاه و نظام شاه اکبر شد و قیامت غنیمت یافت  
 ذکر محاربه و و م شاه حجاجه با برید عالمک و بیان بعضی از تسلیحات و مقاررات آن مجال و لایق  
 صاحب تاریخ قطب تا بهی چنان مبسوط بیان آورده که چون برید عالمک برای لعین  
 مشاهد کرد که شاه حجاجه با دو حسنه ارسوا چنین ضرب دستی نمود بخوارانندشید اگر قوت و  
 شوکت بیشتر شود لا محاله اتترای ملک از دست خصم بر او آسان خواهد بود و سبب برین بار آورده  
 محاربه شست هزار سوار و سوار و پیاده و تفنگچی سجد و شمار بهر سانیده متوجه که کند که شنه  
 بگلکور که یک کاوی از دار السلطنت است رسید و منهایان این جنبه بمسامع اقبال پناه  
 شاه حجاجه نظر برینکه جمیع امرا و خوانین بحال و پرکانات خود با مرضی گشته بودند دار السلطنت  
 به جمعی از معتمدان سپرده با سید سلحدار حاضر الوقت از راه دیگر بجانب بیدر نهضت فرمود

و به یغارتا محض که نه آنکه نزدیک به قلعه بیدر واقع است غمان گیران باز کشید انگاه سپاه  
 کینه خواه را بتاراج و غارت و نهایت خشم و خشمه موده علم افتاد بروغی برافراشت که از بیم  
 شمشیر خون روانه شدن ال غلبه بیدر و رازد بابسته کیفیت حال بر برید ملک اعلام نمود  
 ملک برید باینست متعجب گشته مصلح در معاودت و دیده بجانب بیدر مراجعت نمود و بحسب  
 اتفاق تالی عسکریه با بزمین سلجوق و کلبور و ست داد پادشاه و حجه از کثرت سپاه مخالف  
 اندیشه بخود راه نداده بصواب دیدن الملک که رستم زمان بود عازم خلک شده با سید و  
 بر لشکر مخالف زد و درین اثنا یک کفش از پای کبکی کشای او بیفتاد و خود نفس مایون از باره  
 کوه پیکر با بزمین آمد کفش در بار کوه سوار گشت انگاه بر سپاه بدخواه که از اطراف و  
 جوانب دایر شده بود و حمله آورد و صفوف لشکر مخالف را شکافته جمعی کثیر را بر خاک  
 پلک انداخت و بسیاری را مجبور و ج ساخت ملک برید متشاهده آن ضرب دست  
 از محاربه باز داشت و همه و پادشاه بجانب مستقر سلطنت خود باز گشتند  
 ذکر محاربه ای شاه و حجه با برید ملک و تعمیر قلعه گردون اساس و لاس  
 صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون دولت جمشیدی فی الحکله استحکام یافت و خا  
 مایون از مر حمله سپاه انتقام ملک برید فارغ گردید فتح مبارک یک چندی بعیش و  
 طب کراید روزی از امام شایط بر تخت شاهی نشسته با ام از همه دری سخن می فرمود  
 تا اینکه بزبان مبارک آورد که ای محمد بن محمد سبجانی از ضرب تیغ خون نیز ما کفر  
 و خال عار بر رخسار ناموس ملک برید و سپاهش ظالم گردید و چهره آفتاب کیرا دشنام  
 بهی رابض بر شمشیر از و گرفتیم اکنون از منیان مباح اقبال میرسد که جهت تلافی ده  
 فرایم آوردن سپاه و اسباب محاربه است و نیز در استحکام واقعه مایله شاه  
 غفران پناه از برادر مرزا ابراهیم بقرب قلعه میدک با چهل رنجیر فیصل و شصت نفر  
 چون گرفته است همت کثرت کثانی مقتضی آنست که پیش دستی نموده در جانب سلطنت

بیدار آورده نمرای و بد بسیم امر عرض نمودند که این رای چنان آرای عالی عین صلاح است  
 و محض جواب اکنون بحسب طرف که مرکب همایون توجه نماید باندگان در جان سپاری  
 مستعد و سرگرم ایم شاه حجه از نیکو بختی امر مطمئن و خوششوندگشته در ساعت نیک بالشکر خضر  
 افزون شود و شمس بیدار شد و بند و ضوالت مرکب اجلال بکولاس سپاه ظفر پناه را بولایت  
 یرکانات محکمت ملک برید و این چند مود لشکر باین دست تاراج دراز کرده با غنیمت فراوان  
 طبرک ظفر از پیوستند ملک بریدار استماع این خبر وحشت اثر باشت هنر ابرو  
 و پیاده پیشا رو و بجای آورده و چون بموضع نار این کپی شمره و حسن آباد رسید شاه حجه  
 این خبر شنید در باب صلیح و جنگ با مقران مشورت نمود و جلدی را و ناکیواری که  
 صاحب رای بود سبقت کرده بحسب ضسایند که اگر امر شاهای شرف صدور یابد این  
 بنده و دولخواه در اندک فرصت بالای این کوه باشاوه که مقصود بقصد کولاس است قلعه  
 کولاس است قلعه مستحکم بنده انگاه از جانب شهریار و خنجره و سحاب قلعه‌ای  
 و دور رسد از جهت ضبط قلعه تصرف یابد بعد از آن تنبیه ملک برید خیا که باید بعل آید شاه  
 حجه بر رای او قنبرین فرمود و جمیع اعیان دولت و مقران حضرت نیز تحسین نمودند  
 و شاه حجه او را به تشریفات خردانه نواخته و دو سهامیر نامدار را با سپاه بسیار  
 بت تمسیر قلعه نزد او گذاشته خود با جمعی بعزم رزم یابد ملک متوجه گشت و در  
 حالی قصبه نار این کپی قریب بشام تلافی عسکری نمود و داد و تمام آن شب تهیه بسیار  
 جنگ و حراست لشکر بر شد با دادن بعد ترتیب صفوف دلاوران جانبین جنگ  
 در پیوستند و چون روز قریب بعصر رسید و آتش جنگ رو باطنی آورد شاه حجه  
 با جمعی از دلاوران جان نثار و لا خود را بر مین شکر خضم زد و ثانی بر میره و ثالث بر  
 قلعه تاخت و در هر نوبت اگر چه بسیاری از سپاه بدخواه را کشت و زخمی گردانید  
 اما چون خضم نهایت کوشش و اهتمام در مدافعه بطور رسانید ازین جهت مهم

قتل فعیل نشده بعد غروب آفتاب سپاه هر دو جانب را از محاربه تا فته بمقام خویش  
 قرار گرفته بلوازم طلایه و پاسبان و اخذ تا اینکه مدت توقف هر دو لشکر در مقابل هم بطل  
 کشید و سپاه هر دو لشکر از امتداد منازعت ملول گشتند درین اثنا بشیر عین الملک  
 سرداران محترم ملک برید که بوفور و لاوری از سایر ارامتاز بود بجهت از اسباب  
 خایف و هراسان شده با سپاه خود به لشکر ظفر اثر پیوست و قو قو عظیم در لشکر ملک برید  
 راه یافت بنا برین چند روز دست از جنگ و جدال باز داشت در خلال این حال علیضه  
 جلکد یوراه متعین اینکه قلعه کولاس با برج و باره و خندق خاطر خواه پادشاه حجهه صورت غیر  
 یافت رسید خسرو و حبشید فرجهت تماشای قلعه مذکور با جمعی از بهادران ایت غنیمت  
 برافراشت و بشیر عین الملک ابا جمعی از سرداران در لشکر ظفر اثر که داشت و در باب فطحت  
 و هشیاری تاکید مینمود بعد ملاحظه آن قلعه جلکد یوراه و بنا بر حسن خدمت مورد عنایات  
 شاهانه گشت و ملک برید چون معلوم کرد که شاه حجهه متوجه تماشای قلعه است فرصت  
 دانسته بفرم کازار و ولشکر ظفر اثر آورد و در آن وقت بشیر عین الملک که سردار  
 بعد از اتمام شش بود بر بالای پشته مرتفع با جمعی از مقتصدان خود نشسته بشرب اشتغال داشت  
 هر چند و لقا با آن عرض نمودند که توقف در اینجا صلاح نیست اما چون پادشاه برگشته بود دست  
 از پیما نه شراب باز نهشته چندان توقف نمود که سپاه مخالف از اطراف و جوانب گردا  
 او را در میان گرفته بقتل رسانیدند و بقیه سپاه دست از اسباب اموال باز داشته  
 بجانب کولاس فرار نمودند شاه حجهه بعد اطلاع برین کیفیت بعزم انتقام لشکر برانگذا  
 جمع نموده متوجه میدان نرم شد و چون برید محاکم پیش از وقوع این معنی را بغیر است  
 دانسته بود بعد فتح بلا توقف شبان شب کوچ بر کوچ خود را بدار سلطنت بیدر رسانید  
 شاه حجهه ولایت کولاس و نار این کمینطه و حسن آباد از تصرف ملک برید بیرون  
 آورده بکام شکان دولت سپرد و قلعه را مشغول بخوار و آلات قلعه داری نمود و

سرداری آن ولایت را بکلیه ویرا و مقرنش موده و جمعی از امارا و سپاه را جهت  
محافظت ولایت و سرحد گنجه نشسته روانه دار السلطنت کوکله گره کردید -  
ذکر توجه پادشاه حجه بعنعم ملاقات برهان نظام شاه و تسخیر  
قلعه میدک و اوسه و بعضی از ولایات ملک برید

چون شاه حجه بنابر اتحاد و یکجتهی حقیقت این واقعه را بخدمت برهان نظام شاه نوشته  
استدعای قدم نمود تا با اتفاق هم ولایت برید محاکم از دست تصرف او استرجاع  
نموده شود برهان نظام شاه چون همیشه سر قبا این چنین واقعات بود در ساعت جهت تسخیر

اوسه و ادکیه با سپاه نشاء و آن توجه سر موده شاه حجه را اعلام نمود که با اتفاق

عماد الملک عثمان غریمت تسخیر ولایت ملک برید محطوف گردانیده ایم از لوازم  
اتحاد آنکه آن شاه دشمن شکار با سازد سپاه قلعه کبیری و کشور کشائی متوجرین

صوب شوند و پرگنائیکه مصل ولایت آن سلطنت پناه است از تصرف ملک برید

بیرون آوند شاه حجه از این پیغام قوی دل گشته با ساز تمام ملاقات برهان نظام شاه

در وقتیکه برهان نظام شاه و عماد الملک قلعه اوسه را محاصره کرده بودند شتاب

و بعد ملاقات در باب تسخیر ولایت ملک برید با هم مشورت فرموده چنان

قرار دادند که پادشاه حجه خود استرجاع قلعه میدک از دست ملک برید نمایند و

قلعه اوسه را برهان نظام شاه تسخیر نماید بنا برین پادشاه حجه متوجه قلعه میدک گشت

بعد محاصره و وقوع جنگها عظیم جبر و تحت امفوج ساخت و از اموال و غنایم

که بدست اولیای دولت درآمد انچه یک لیاقت خزانة عامه داشتند

مستحطان گشت و مابقی بر سپاه تقسیم یافت و از آن طرف برهان نظام شاه

و عماد الملک قلعه اوسه و ادکیه را منفر ساختند ذکر محاربه پادشاه

حجه با ملک برید و اخلاص خان و دیگر امرای عادی شاه

چون ملک برید خبر فتح این سه قلعه شنید و در خود قوت مقاومت ندید لا علاج آنجا  
 بابر هم عادل شاه برده و تحف و هدایای بسیار بیکران مصوب رسولان بخند ان سال  
 داشته است و نمود عادل شاه اخلاص خان چندی را باینچ هزار سوار جوشن پیش نیزه گذار  
 میداد و فرستاد ملک برید بعد وصول لشکر مددکار کار سازی کارزار نمود و توجه  
 قلعه کو لاس کردید پادشاه حجه از استملح این خبر بغرم رزم از دار السلطنه  
 بیرون آمده کوچ بر کوچ بنا بر این همیشه در ذول جلال فیه مود و تلافی فستین در نزل  
 دست داد شاه حجه بمقیمه رابیه سیف خان عین الملک میسره را بجنگه یور و سیرده خود  
 و قلعکاه علم شجاعت برافراشت و از آن جانب ملک برید بمقیمه ابا خلاص خان چشتی و میسر  
 را بر برادر خود خان جهان حواله نموده خود در قلعکاه قرار گرفت آنجا هر دو لشکر بجنگ در  
 پیوستند و بازار کارزار کرم ساختند شهر یار دشمن لشکر از حسیه کی سپاه عادل شاه  
 و ملک برید بهم برآمد بمقبضای شیوه مردی و لشکر شکنی با فوجی از دلیه ان بر صف لشکر  
 دشمن زد و بدینروغی غلبه اقبال پادشاه حجه و قوت مازوی لیران لشکر ملک برید خلاص خان  
 در هم شکسته اعلام استکبار و غرور شان نکو ساز گشت بمشاهده این حال عین الملک  
 و جلد یوراد با فوجی از دلاوران حمله آورده صفوف لشکر خضم را در هم شکستند  
 برید و اخلاص خان چون حال برین منوال دیدند شکسته رکیب و کشته عنان قدم بواوی  
 فرار نهادند و تمام اموال و اسباب دولت اعدا بدست دو لقاومان درآمد و  
 پادشاه حجه بمخمان فتح و ظفر بصوب مستقر سیر سلطنت توجه نمود و بعد وصول  
 بدار السلطنه امر و سپاه به تشیفات و افادات نواخته بحالات و پرکانت رخصت رزانی فرستاد  
 ذکر توجه پادشاه حجه بقصد آمدن بر ما نظام شاه و ابراهیم عادل شاه و استخلص  
 ساختن ملک قاسم برید از قید عادل شاه  
 صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که ملک برید چون دید که عماد الملک از اظهار کجی و دستگیری بر ما نظام



[illegible]

خدا تعصیرات خود نموده پیغام داد که ملت من از حکام اخلاق شهریار فریاد رس آنکه اینخاص  
 بتوجه عالی از قید و حبس رهایی یابد که من بعد از نور و طریق اطاعت و قربان داری خواهم  
 شاه حمزه را بر زاری و گرفتاری آوردم آمده رسول عادل شاه را طلبیده فرمود که جناب  
 ابراهیم شاه دم از اتحاد و یگانگی مانیزند و در همه حکام مجازیه با اعدا چشم داشت اید  
 دارد و حال آنکه بر محمود و میان آتشاه اصلا وثوق و اعتماد نیست چه ملک برید که همیشه  
 دم از موافقت و دوستی آن خدالت پناه زده در معرکه مصافی که ایشان را بر همان نظام  
 شاه دست داده بود شعار اخلاص و جان سپاری مرعیه داشته با سپاه خویش نبوی  
 در جنگ و جدال سعی و کوشش بجا آورده که بر همان نظام شاه بتمام غنا و در آمده اکثر  
 محلات و ریگنات او را انتراع نموده اراده داشت که شجره دولت را بواسطه  
 دوستی و یگانگی که بان سلطنت پناه دارد بر کند بنا برین آن پچاره پناه به رگدان  
 عدالت پناه آورده امید واری تمام باند داشت و چون احرار شرف ملاقات  
 نمود بر خلاف توقع بعضی ظهور رسید که محسوس گردید و لشکر و نگاه او تاراج گشت نظری  
 چگونه بر قول و عهد ایشان اعتماد توان نمود اگر چنانچه آن سلطنت پناه را میل باند  
 احانت مایست باید که ملک برید را از حبس نجات داده و به تشریفات نواخته نزدیک  
 روانه سازند و دیگر آنکه اسب موسوم به صباح الخیر و در نجیر فیل نامی را نیز ارسال داشته نمود  
 را با میان موکد سازند تا بخاطر جمع و غرم درست در دفع آعادی کمر بر میان جان بسته  
 و جان کمر وار بر میان بسته جد و جهد بلیغ بجا آوریم رسول عادل شاه چون استماع  
 این سخنان نمود بخدمت عادل شاه شتافته مشر و حاجت بعضی رسانید و از جانب  
 بر همان نظام شاه تحف و هدایا مصحوب رسولان سخندان فرستاده مکتوبی  
 بمضمون بیان مراتب دوستی و اتحاد قدیم و درخواست تجدید میثاق  
 و تشدید مبنای و داد و طلب امداد نوشت چون رسولان تحف و هدایا مکتوب از نظر او نگذرانید

جاسوسان صورت حال بالتام بعرض عا دشا رسانیدند عا دشا باندیش آنکه شاه حجه  
 که اغایت و آریات فتح و نصرت است مبادا که رعایت جانب نظام شاه نماید صلاح در  
 قبول پیغام دانسته ملک برید را از حبس بیرون آورد و در ثانی ملاقات کوشید و اسب  
 مصباح انجیر و غیره بخرید و بطلب ناممحب رسولان فرستاده بر بان محبت پیغام داد که چون  
 خاطر آن برادر مایل باشد بختلص ملک برید بودیاس خاطر او را از حبس بر آورده بختلص  
 مطلوب بخدمت شریف ارسال داشته شد اکنون لفجوائی **الکریم اذا وعد**  
**وفاء** در آمده امداد خود را معاف خواهند داشت شاه حجه بعد استخلاص  
 ملک برید از قید و رسیدن تحف و هدایا که منظور نظر او بود بنا بر صلاح  
 وقت عثمان از امداد هر دو پادشاه تافته و بهیچکدام از آن دو پادشاه ملاقات  
 نکرده پای در رکاب دولت در آورده ملک برید را بموکب هایون قرین گردانید  
 بصوب دار السلطنت کوکند راهی شد و چون حوالی شهر برید مرکز اعلام خضر  
 انجام گردید ملک برید را از کرده های سابق یاد آمده خاطر پر و غنچه گشت بل اکثریرا  
 منظمه مخضب و مخط شد اما آن پادشاه حجه بمقتضای اینکه از بدان نیک نیاید  
 و هم از نیکان بدر خلاف منظمه ارباب منظمه اصناف مراحم خسروانه نسبت بملک  
 و مقربان او بطهور آورده اسباب و لوازم پادشاهی و جمیع مایحتاج خسروی با  
 تشریفات شاهانه و تاج و کمر مرصع بملک برید مکرمت نموده و مقربان او را بجلعت  
 شاهانه شرف و مسرفه از گردانیده خصت الضراف بدار السلطنت شهر برید از رانی  
 فرمود و ملک برید ضیافت شاهانه ترتیب داده خدمات شالیه بتقدیم رسانید و از حوایر  
 نفیسه و اتم غنیمه و اسب و فیل و آنچه دست کنتش بدان میر رسید از نظر اشرف  
 گردانید و شاه حجه بنا بر علو همت بر سپاه و لشکر بان خود تقسیم نموده سالما و غانما  
 بدار السلطنت گولگنده مراجعت فرمود **قصه غریب در باب گرفتاری**

امیر برید و ربائی او بموجب نوشته محمد قاسم فرشته در سنه ست و شصتین و شصت که میان آنمعلی عادل شاه و امیر برید منازعت گمیان آمده بود و فرزند امیر برید در شهر بیدر محصور گشته بودند امیر برید که در قلعه او دلیران استماع این خبر وحشت اثر بر اسمیه گشته با جمعیت خویش از آن قلعه بیرون آمده و راه دوتنه روز در یکد و روز طی کرده بمنزل عماد الملک رفت و گفت چون من دست تو سل بدامن تو زده ام و طیفه حمایت آنکه بهر عنوان که باشد میان بنده و عدالت پناه البواب محبت مفتوح داری و حرف صلح در میان آورده فرزندان مرا از ضیق محاصره بر آری عماد الملک گفت این امر بی آنکه حصار بیدر تسلیم نمائی صورت پذیر نخواهد شد امیر برید را قبول این معنی دشوار نموده بنگر خود که در یک فرسخی اردوی عماد الملک بود رفته بعیش و عشرت مشغول شد و مردم او از سوار و پیاده و وضع و شرف چون از تعب راه و یغار مانده و کوفه بودند هر کدام با استراحت و آسایش مشغول شده و غیر از معدود چند بیاسبانی قیام نمودند و آنانی نیز بمقتضای الناس علی دین ملوکهم لغیر اغت و عشرت پرداختند قضا را در آن روز چون وصول امیر برید بسمع اقدس عدالت پناه رسید در همان شب طلعت سرشت که زنجی سیاه چرده تیرگی از او استعارت نمودی و آواز تند و شدید از وحشت راه سامعه کم کردی اسدخان را با دو هزار سوار غریب تلج پوش بغیر از امرای نامدار مانند خوش کلاهی قاجاری و خورشیدخان سیستانی و مجاهدخان افغان حکم فرمود که شبیخون بر دایره امیر برید بند و بقدر امکان در کشتن و لستن و تاراج کردن سعی و کوشش نمایند اسدخان زمین خدیت بوسیده بهبانه چسپانیدن مورچل مستعد گشته سوار شد و چون از اردو بیرون رفت بیک ناگاه راه مضرب خیام امیر برید پیش گرفته بیشتر از باد سریع رفتار بحوالی لشکرگاه رسید و احدی بلوازم تفرقه و هشیاری قیام نمی نمودند و آواز انفاسی بگوش

نرسید اسدخان مردم را از دست اندازی مانع آمده جاسوس چند فرستاد که حقیقت حال  
 بنحاطر آورند جاسوسان خبر رسانیدند که تا بدربار امیر برید رفتیم و جماعتی قلیل که در آنجا  
 حاضر بودند همه را مست و لالعل و بیوش و یا قیتم اینک چند دستار و شمشیر بصدق  
 قول خود آورده ایم اسدخان افواج را در کنار لشکر گاه خصم آتیاده کرده گفت اصلاً نفرو  
 بر نحو بکشند و ما نه نوازند و خود با بسیت و پنج سوار یکدل و یکرو و پنجاه پیاده جوار متوج  
 و در بار امیر برید شده دید که سبوهایی شراب به طرف افتاده حریفان پاسدار حق بهوشی  
 و باستانی بجا آورده هر یک بوضع غیره کمر بخیر افتاده اند و قیران ایشان نیز به سنت صاحب  
 عمل کرده بنگ و بوزره را اضافه شراب کرده از نشئه آن خواب مرگ رفته اند اسدخان  
 کشتن آن جماعت در حال بخیری بعید از فوت دانسته جمعی از پیاده ها بر سر ایشان گشته  
 که هر که در مقام محاربه آید تش از بار سربسبک سازند و خود با جمعی دیگر بدرون سوار  
 امیر برید رفت دید که در پشه خانه بالایی چارپائی که بزبان و اصطلاح مردم دکن پلنگ گویند  
 مست و بیوش خواب رفته و مطربان و دولیان بعضی قی کرده و بعضی سر از پاشاخته بر  
 بوضع دیگر افتاده اند اسدخان فرمود تا پلنگ امیر برید را برداشته متوج بدرون شدند و  
 بدرون آنکه شمشیر بر لشکر اوزند بسرت تمام راهی شدند و چون در نیمه راه امیر برید از  
 خواب مستی بهوشیار شده خود را با جمال بوالعجب دید خیال لشکر جن کرده طرفه فریادی برداشت  
 اسدخان میش رفته تسلی داد که این لشکر جن نیست من اسدخان ام و قصه را با تمام مشرو  
 گفته سر زش گرد که در حیرت لشکر دشمن قوی بودن و در چنین سن و سال مرکب شرب شدن  
 از لوازم عقل و شریط حرم بغایت بعید است ای سید برید منفعلی گشته سکوت ورزید  
 خان او را بغض و لطف خداوندگار اسید و اساخته وقت سحر تحریک شهر یار رسانید و آن  
 تحفه و نفیس از نظر اقدس گذرانید شهر یار شگفتگیها فرموده از چگونگی گرفتاری پرسید گفت  
 میسر از قضا و قدر است و دیگر هیچ به گفت شاه عدالت پناه او را به اسدخان سپرد

فرمود که فردا وقت بار عام حاضر سازد اسدخان روز دیگر حسب الحکم هنگام بار عام و تنها  
بر پشت بسته بنظر سایلوش در آورد و بموجب فرمان دوساعت نجومی سرد و بار بینه رفت  
آنحضرت در آفتاب گرم که از آتش دوزخ خبر میداد ایستاده کردند و بنا بر آنکه زیاده از حد  
اعمال قیحه و افعال ناپسندیده در نیمت از وی بظهور رسیده بود و قهرمان قهرش بر اهل  
او اشارت فرمود چون جلا و غضب از کین گاه سیاست با شمشیر برین برآمد و مرگ  
ناگهان رویه او آورد مضطرب گشته زبان تبصرع و زاری کشاده گفت از زبان  
نواب غفران پناه تا او ان خسرو گیتی تان که از من بی ادبی و جبارت تمام واقع  
شده بر وجوب قتل خود گواهی میدهم اما بحض فضل سلطانی امیر وارم که بجان  
امان یابم تا قلعه بدر با خراس و دافان تسلیم طار زمان درگاه نمایم شهریار ترحم بر  
پیارگی او فرموده بحکم العفو زکوة الطغر خاتش رواداشت و آن پیر خردمند  
جانانیده کی از مقربان خود را نزد فرزندان فرستاده از کیفیت حال آگهی داد  
فرزندان در جواب گفتند تو پیر شدی نزدیک برگ رسیده برای حیات خدو  
معدود چنین قلعه را از دست دادن دور از جو المردی و عاقبت اندیشی است و مقصود  
شان درین سخن دفع الوقت بود بنا برین متعاقب آن شخص کی از معتمدان خود را  
جهت دریافت اوضاع نزدیکتر فرستاده گفتند که اگر بدون تسلیم قلعه راهی ممکن  
نباشد باید که متکفل تسلیم قلعه شد و گذاری که گزند می باورند آن مرد معتمد را نیز  
رفته از آنجیکه فرزندان گفته بودند بجهت اشعار نمود امیر برید باطناً مطمئن خاطر شده  
حسب ظاهر از فرزندان شکایت نمود باز مجدداً حکم بقتل او شد تا اینکه قیل مست  
حاضر ساختند که زیر دست و پای او اندازند و خاطر از دغدغه او برد  
بجبر و قهر قلعه را مفتوح سازند امیر برید بعجز و زاری درآمده التماس نمود  
که مرا بچنین حال مقابل فلان برج که کشین فرزندان نیست برده ایستاده گفتند

تاسن خود با ایشان سخن گفته بهم سازی بنامیم چون چنین کرد و فرزدان دست پدر را  
 بر کف بسته دیدند گفتند بیک شتر طقه را تسلیم میکنیم که اسدخان آمده بیرون فلان  
 دروازه بایستد و عهد کند که هیچکس تعرض زنان و فرزندان مادرش و زنان و خواهر  
 سرایان بمقام تقشیر در نیاند و ازین پوشش که در بر بود معاف باشد شهریار این  
 متمسک راقین اجابت گردانید امیر علی برید آلات و اسباب دولت بهمنیه و جواهر  
 نقد و احمر نقد که برداشتن آن ممکن بمستورات سپرد تا اندرون برقع گرفته بهیت  
 مجموعی از حصار بیرون آمدند و با اتفاق اعوان و انصار راه قلعه او دگر پیش گرفتند و  
 احدی از مردم عاقلشاهی تعرض احوالشان نشد و اسدخان تخت حصار در آمده  
 بضبط اموال و اسباب پرداخت و شهریار نیز در جهان روزی بآب قلعه خراسید و شاه  
 زاده با جمیع ارکان دولت از دروازه قلعه تا دارالامارت پیاده در جلو رفتند و آنحضرت  
 قدم بر بسند سلطین بهمنیه گذاشته چند کت ایشان را بخوبی یاد کرده شکر الهی بجا آورد  
 شاهزاده ملو خان و ابراهیم خان را با اسدخان نزد عاقلشاه فرستاده التماس حضور نمودند  
 نمود بعد از ساعتی از عقب آنها شاهزاده عبداللہ و علی را نیز برای طلب عاقلشاه مرسول  
 داشت عاقلشاه متمسک را مبدول داشته همراه شاهزاده چون سجالی آن مقام سپهرتشان  
 رسید صاحبقران کشورستان تا دروازه استقبال فرموده مجلس انس را از وجود فاض  
 انجودش زیب و زینت دیگر داد و سایر ذخایر و کنوز قلعه از انواع لالی و جواهر و ظروف طلا  
 و نقره و غیره با انگشترهای مرصع و چنینیهای نفیوری و دروازه لک بهون نقد و دیگر  
 چیزها از انقشه و امتعه که بقیه علی برید بود از روی اتحاد و یکجته منظر اشرف عاقلشاه در  
 آورده آنمقدار را از آنها که لایق بجال باشد پیشکش دی فرمود و باقی جواهر را از  
 ملاحظه بدنامی که جواهر سلطین بهمنیه با تمام نخبه عاقلشاه منتقل شده است برین  
 در همان مجلس در حضور عاقلشاه و ملک آنها را بیک لک و پنجاه هزار تومن قیمت کرده بعضی از آن

بعد فتح رایجور برای برهان نظام شاه فرستاد و بعضی دیگر بشان برده ها و اسدخان قیمت  
نموده خود غیر از یک غنبر چه بر داشت آنگاه نقود را بخاطر آورده تخت لبنت سنیّه پدر خود  
یوسف عمل کرده پنجاهار مپون به سید علی عقیل که بزور فضل و صلاح آراستگی داشت و در  
اردوی همایون بود تحویل کرده مقرر فرمود که به نجف اشرف و کربلائی معنی و مشهد حضرت امام  
علی ابن موسی رضا علیه الحیّته و الشّنا برده بستاند و بستاند و پنجاهار مپون بستاند  
سید احمد پروی صدر به ضحفا و ساکین ممالک محروسه و ایل علم و استحقاق که ملازم اردوی  
طفرقین بودند مکرم نمود آنگاه مولانا شهید می شاعر قومی را که از جهت شعر سخن کمال تقرب  
بهم رسانیده بود فرمود که بخرانه رفته آن قدر زبیر بخ که تواند بردارد و چون مولانا از پنج سفر  
فی الحکم ضعف و ناتوانی داشت بعضی رسانید روزیکه از خطه کجرات متوجه این درگاه شدم  
و چون دان این قوت داشتم چه باشد بعد چندی که آن توانائی عود نماید بدینجست روح  
پرور سفر از گردم سلطان لب به تبسم شیرین کرده فرمود نشینده مصرع آفتاب  
در تاج و طالب رازیان دارد باید که دو دفعه بخرانه رفته در آنجی که از دست  
بر آید تقصیر نکنی و فرصت غنیمت دانی مولانا حسب الحکم که عین مقصود بود سر  
عبودیت بر زمین نهاده شکفته و خندان از مجلس برخاست و دو کت بخانه  
شافت همه اینها میست و پنجاهار مپون طلا بیرون آورد چون خاوند اینجرا سمیع  
همایون رسانید فرمود مولانا راست میگفت که من قوت ندارم نزاکت این کلام  
بر ارباب ادراک واضح و روشن است چه هم جانب خوش طبعی منظور داشت  
و بجانب همت من بعد بخضار مجلس گفت داعیه دارم که از مجلس بر خیزم و با  
نقود صرف نکم پس اسدخان را فرمود که برای هر یک از شان برده ها یک ملک  
هون جدا کرده ائمه را بر لشکریان بنوعی تقسیم نماید که احدی از صغیر و کبیر محروم  
نماند و در آن مجلس که دریای بخشش سلطانی مبعوج آمده بود حسب التماس عماد شاه گنا



امیر برید بخشید در سلک امرای خویش منتظم گردانید و اسدخان ضامن شده ولایت کل  
 و او دیگر و جمیع برگزینان قدیم خارج از دار السلطنت بیدار قطع یافت مشروط با  
 آنکه با سه هزار سوار طایفه رکاب گشته در سفر رایچور خدمات پسندیده بمقدم رسانند  
 و بعد کیمفۀ ضبط و حراست بیدار مصطفی خان شیرازی تفویض نموده رایات عالیت  
 بجانب قلعه رایچور و مدکل برافراشت و بعد تخییر مجلس جشن و طومی ترتیب نموده درین جشن  
 اکثری از اسیران کفار را بسفارش اسدخان ربائی بخشید روزی در انجلس اسدخان را  
 رخصت جلوس نزدیک خویش داده در پیاله خاصه سه کت می خوشگوار عنایت فرمود  
 و همان پیاله را بدست وی داده گفت چون ماساتی نوشیدیم تو نیز ساقی ماشده در همین پیاله  
 شراب باده اسدخان ساقی گشته بتقریبات نوعی نمود که امیر برید نیز داخل مجلس شده بهمین  
 گردید آنحضرت بزبان مبارک آورد که مضمون را بعجم کلبهم نظور انجا میدارم عباد الملک که  
 طالب علم بود آنرا فهمید و هر دو تحت نشین شگفتگی و خنده بسیار گردید امیر برید اگرچه مغش  
 نفهمید لیک از خنده ایشان منفعل گردید آنحضرت در مقام رفع الفحال او شده بمکالمه  
 شریف نوازش فرموده نوید داد که انشاء الله تعالی به بجا آورده و دار السلطنت بیدار تواند  
 خواهیم داشت امیر برید شگفته و خندان گشته آداب تسلیات بجا آورد و این بیت بخواند  
 بیت بدین مرده گرجان فشانم روایت که این مرده آسایش جان ماست  
 آنحضرت باستماع این بیت از و استعجاب نموده فرمود ما را باین گیاه ضعیف این گمان  
 نبود القصه بعد و در مسعود بدار الخلافت بجا پور بانفای و عده قیام فرمود باین شرط که  
 قلعه کلیان و قندهار بشکیش نماید و بعد از ششماه بیدار را بوی عطا کرده رخصت انصراف  
 بدانصوب ارزانی داشت فصل دوم از باب دوم در بیان واقعه  
 پایله شاه حجه و ذکر مدت سلطنت و شمه از فضایل و کمالات  
 آتشاه عالی بارگاه آورده اند که خاطر همان بعد از فراغ منغلات امور سلطنت

مایل بعیش و طرب گشت و بعد از چندی بعلت آنکه پیالہ اخیر شراب خست دنیا در دوردو  
 الم دارد عارضہ بیماری پیرامون حال گردید و قریب دو سال امتداد کشید روز بروز بدن  
 مبارک نیکاست و قوی تجمل میرفت و از صعوبت بیماری کج خلقی شدہ باندک گناہ امر  
 بقتل یا حبس مردم میکرد و بنا بر آن جمعی متفق شدہ خواستند کہ یکی از برادران اورا کہ شایسته  
 حیدرخان و ابرہیم شاہ باشد بر سریر سلطنت نشاند لیکن این ارادہ در ایام حیات  
 آتشاہ از خیر قویہ بفعل نیاید و حیدرخان بزودی رحلت سفر ازین رباط و در دست  
 و ابرہیم ششم بجای نکرده می شد آخر الامر آن بیماری منجر بہ تب و دق گشت و اقوال صبا  
 تاریخ قطب رشابی بیماری آتشاہ حجابہ تہجد بود بر پشت کہ اعراض از ذکر نامش اولاً  
 بہر صورت معالجہ احدی سودمند نشد تا آنکہ در سنہ سبعہ و خمین و تسعہ ہجرت الی  
 پیوست و در جوار پدید بر گوار خود مدفون گشت و مدت سلطنت او ہفت سال و  
 کسری گفتہ اند و آن پادشاہ حجابہ بفضایل و کمالات موصوف بود و از پادشاہان زمان  
 ممتاز و گاہی اشعار آبدار در سبک نظم میکشید این اشعار از طبع او آن شاہ است  
 من القضا ید ای تو ختم ملک زیبائے کار عشق از تو باقی بالائے کاکل چین  
 زلف و خال لب ہر کی در کمال رغنائے در رہ عشق ہر کہ پانچہاد آخر او سر  
 کشد بر سوائے شدہ شرمندہ از رخت شجور میرو زین سپہر نیائے چشم شوخ  
 تو دل ز بود از من عقل و ہوش و گر شکستہ جلد شاہان نشدہ در گویت منتظر آ تو  
 رخ بر آرائے آفتاب از رخ تو شرمندہ ابر کردہ است پردہ آرائے من بدو آ  
 شدم نہ شور تو بخوبی و عالم آرائے تو ہمان آفتاب بی ہمتا من ہمان  
 عاشق تماشا ئے چند گردم گبر و گویت من نظری کن بہ بی سرو پایے چند باشم نہ  
 دست تو خانان شہرہ بودن چنین شدائے نظری کن کمال من ورنہ داخواہم  
 زدن بدانائے پیش شاہی کہ در جہان گز کس بدو خود نگردہ ہمتا ئے شاہ ہر دوسر

علی ولی بنده اوست چرخ خضر ائے من غلام تو ام شهما از جان کار من زان گرفته  
 بالائے آنشهی تو که خضر از دل جان میکند بر در تو سقائے خاکپای ترا من  
 مسکین سرمه سازم بعین بینائے من الغزلیات لب لب لعل تیان  
 باده حرامست مطلق میگون بنا چو سر حرام است مرا با سر زلف تو سودای سیاه بی ام  
 اینچسود است که باز زلف چو شام است مرا بر سر کاکل تو مرغ دلم بند شده آخا تو دانه  
 آن زلف چو دامت مرا بهر زمان از پی دیدار تو آیم بدرت بر سر کوی بلای تو مقام  
 است مرا ترک این کار نتوانم من بیدل کردن من که جمشیدم و این کار تمام است  
 کوکب نجات نیست اینکه بدون میاید این نه اشکست که از دیده روانست عرا و له اشکم ازید  
 ببینید که چون میاید قاصدی هست که از شهر جنون میاید چند در عشق تیان شهره شوی  
 ای جمشید گر کند غیر تو اینکار زبون میاید له نور مرده آن پر روی ببینید  
 چنان میاید دل زمین برده کنون از پی جان میاید جان بسودای تو دادیم که سودای  
 بر سریم اینچسود است که دایم بزبان میاید زان سبب آرزوی سوختن  
 شمع شمع شد که چو من شعله آهش بزبان میاید چو بیند تیان از سر نازم گویند  
 عاشق دل شده جمشید جان میاید و له ای برخ نوردیده صاحب نظران خوش از  
 محنت هجرت دل خونین جگران عمر مارفت که رفیق و براه تو هنوز همچنان چشم ترم مانده جگران  
 زندگی بی تو حرامست میخوانم عمر گر چنین میگذرد باقی عمر گذران همچنان مهر تو در سینه ما هست که  
 ما بر آنیم که بودیم تو هم باش بر آن خبر از دردندارتان بچشید آه ازین بخیلان آه ازین بخیلان  
 و له سر ملبدی من از بالای رعنا تو شد این پریشانیم از زلف من سالی تو شد و له  
 سر و روان خولیش را که دم درون دیو جاتا پرورش یابد و گر آن سر و زلف چشم ما و له  
 نور مرده بار جهای جز تو نگاری میکشیم غیر از جفا و جور تو یاری نمیکشیم  
 فصل سیوم از باب دوم در ذکر جلوس شاهزاده سحان قلی بر سر سیر سلطنت

و بعضی از سوانح که در آن آوان روداد چون امر او ز را بعد از وفات شاه حجه و رضوان پناه از او ایستاد  
تغریت و تملک مصیبت فارغ شدند شاهزاده سجان قلی خلف الصدق رضوان پناه را بر سر سلطنت  
نشانید و جده او بقیس زمان بصوابید بعضی از امر اجتناب از امور سلطنت سیف خان عین الملک  
را که پیشتر بسببی از اسباب از پادشاه حجه رنجیده بجانب احمد نگر رفته بود طلبیده منصب و کالت  
با تو نویض نمود که تا رسیدن شاهزاده بسن رشد و تمیز او بر انجام مهام سلطنت پردازد و چون  
این رای خلاف رای حکم یور او بود چه او اراده داشت که شاهزاده دولت قلی را که ولد صلیبی  
غفران پناه است و بسن رشد و تمیز رسیده به سلطنت بردارد تا مهام سلطنت کامیابی  
پذیرد و بحر نجان و جگیت را که رکن السلطنت جمشیدی بودند با او در بناب بهداستان نشد  
بمقام عناد و خلاف در آمدند و جگدیور او خایف گشته با خیل و سپاه خویش از دار السلطنت نجاب  
قلعه بهونگیر که شاهزاده دولت قلی در آنجا محوس بود شتافته ضابط قلعه و نایکواریان و سپاه  
خشم را از آن خود ساخته شاهزاده را از قید خلاص گردانید و سیفخان بعد از استقلال در بهشت  
و کالت و پیشوائی عازم مدافعه شاهزاده دولت قلی و جگدیور او گشت شاهزاده دولت قلی و جگدیور  
چون برین حال اطلاع یافتند رسولان با تحف و هدایا بخدمت تغال خان که رکن رکیب سلطنت  
عماد الملک بود فرستاده استعانت نمودند تغال خان با لشکر فراوان بقصد اعانت حرکت نمود  
در ظاهر قریه سنکرم ملاقاتی عسکری دست داده محاربه عظیم میان آمد آخر الامر سیفخان عین الملک  
با جمعی از بهادران خود را بر قلب سپاه عماد الملک زده اکثری از دلیران و سرداران لشکر خشم را  
بقتل آورده بهر میت داد و شاهزاده دولت قلی و تغالخان و جگدیور او چون تمام لشکر را گریزان دیدند  
رو به انزام آورده پشت بمرکه کارزار دادند عین الملک تعاقب تغالخان کرده و جمیع اسباب  
حشمت و شوکت بدست آورده تعاقب شاهزاده و جگدیور او نمود و چون ایشان بقبله رسیده متحصن  
گشتند بمحاصره پرداخته و از اطراف سپهانش برده جنگ در پیوست و مدت یکماه بازار کار را  
گرم بود و هر روز جگدیور او با جمعی از دلیران بیرون قلع آمدن ضرب و دست خود می نمود اکثر

بهادران لشکر خیم را مقتول و مجروح میساخت بنابرین عین الملک صلاح در مصالحت دانسته  
 استقامت نیکو یور او فرستاد چون او بصلح راضی نشد در تضیق اهل حصار کوشیده از اطراف  
 و جوانب کار بر ایشان تنگ ساخت نیکو آریان و سایر احشام قلعه را امتداد محاصره و قلعیت  
 آذوقه تنگ آمده بجان طالب امان گشتند شانه زده و جگد یور او بمشاهده اینحال با علاج  
 گشته تسلیم کلید قلعه نموده بمصالحه و درخواست امان از قلعه بیرون آمدند عین الملک  
 بعد از نزاع قلعه و تصرف در اسباب سلطنت شان شانه زده را در همان قلعه مقید کرد  
 و جگد یور او را همراه خویش بگلکنده آورده مجبوس ساخت و موکلان بروی حکامشت  
 نظم نهادند بند کراش پاپی و براوتنگ کردند از کینه جاس و همی بود در بند کجند زار  
 همی جست یاری زیر و در گار و چو زین حال بگذشت کجند گاه و خداوند دادش زد دشمن پناه  
 یعنی شانه زده خلایق پناه ابراهیم قطبشاه را بر سریر سلطنت نشاند و جگد یور او را از قید  
 نجات بخشیده بیایه ترقی رساند چنانکه عقرب در باب سیوم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی  
**باب سیوم در احوال پادشاه خلایق پناه ابراهیم قطب شاه مشتمل بر فصل اول**  
**اول در بیان اسب توجه آنحضرت از بیجا نگر صوب گولکنده مستقر بر سر سلطنت**  
 تاجلوس بر سر پشتهای و در ذیل آن ذکر بعضی وقایع دیگر ذکر سبب توجه صاحب تاریخ قطبشاه  
 آورده که چون سیفخان عین الملک بر تعلقان ظفر یافت و شانه زده دولت قلی و جگد یور او را  
 مقید ساخت و دو غرور و پندار بکاخ دماغش راه یافته از راه رفت و تمشیت جمیع امور  
 سلطنت از پیش خویش گرفته تمام اعیان و ارکان دولت را بیدخل و ساقط الاعتبار  
 گردانید بنابرین همه دولتخواهان و خجیده خاطر شدند و اکثری هداستان گشته عراض بخدمت  
 آن شهریار معدلت شعار که در بیجا نگر بی مری برادر خود حبشید قطبشاه تشریف برده اقامت  
 ورزیده بود بر سبیل تو اتر فرستادند مضمون عراض اینکه سیف خان عین الملک جگد یور او  
 را مقید و امر را بیدخل مطلق ساخته تمشیت مهام سلطنت از پیش خود میکنند و تمام ارکان

دولت از حکمت او تنگ آمده و اکثر امارا بسطنت شاهزاده سبحان قلی که بسبب صغرسن  
 بسراجام مهمات سلطنت نمیتواند پرداخت راضی نیستند و چشم امیدشان بر شاهزاده فرزند  
 اعلام دولت و دین است و چون عرایض دولتخواهان از نظر انور نگذشت شیرین شجاعت  
 سید جی و خان اعظم حمید خان که بخواجخت و دولت ملازم رکاب طفرانتساب بودند  
 نیز در باب غریمت تلگاز سخنان دولتخواهی معروض داشتند شهریار معروضات فدویان  
 صلاح اندیش بسبع رضا اصفا نموده بتیئساب صفر پرداخته راج را از تقسیم غریمت  
 ولایت خویش انگی فرمود و راج بنا بر خلوص محبت تخت ازین غریمت که خالی از خطر نبود  
 نمود چون اقبال شهریار مانع از پذیرائی متمسک او شد بناچار می رخصت داده خواست که بدر  
 خود و کتادری را باده هزار سوار و هشت هزار پیاده جهت مدد همراه رکاب سعادت روان  
 سازد اما شهریار جوان بخت لبوا بدید و دولتخواهان مثل سید جی و حمید خان اشتیاق  
 از خدای غر و جل نموده بمدد کفار راضی نگشته در ساعت نیک بغرم تسخیر خلعت مورد  
 نهضت فرمود و بعد از آنکه موکب اجلال بسرحد رسید وصیت اینخبر بجهت اثر باطراف  
 شهر گردید هر روز جمعی از امارا و اعیان دولت قطبشاهی بشرف آستان بوسی معزز  
 میگشتند چنانچه در اندک فرصت سه هزار سوار و خوار و پنجاه پیاده برقرار و در موکب اجل  
 مجتمع شدند درین اثنا ضابطه قلعه کوکلیکنده و نایکواریان عرایض مضمون استدعای توجه  
 موکب اقبال و ادای شرایط عبودیت خود با باقی انصاف و تسلیم کلید قلعه بدست اولیا  
 دولت بعد وصول رایات طفر آیت بدرگاه آن پادشاه شیرین صولت فرستادند شهریار  
 متمسک فدویان دولت خواه را بغیر اجابت رسانیده متوجه قلعه مذکور شد و چون آن  
 سرزمین بضایا طاعت مهر سپهر کشورگشایی روشنی پذیرفت هر روز جوخه جوخه مردم  
 از لشکر قطبشاهی بشرف آستان بوسی رسیده به تشریفات پادشاهانه سرفراز میگشتند و  
 بناصب فرخ و حال فایز میگردد و یو یو باقیو جمعیت لشکر طفر اثر متراشد سید سیف خان

عین الملک را از استماع این خبر و ذکر کبر که کجای دماغ راه بافته بود متبدل بخطبه شده  
 بر تنه منی او بادار السلطنت را جمعی از دولتمواریان مثل بحر خان و جکیتر او و حاجی خان  
 سرنوبت و اخلاص خان سپرده خود با بعضی سرداران که با او متفق بودند متوجه خدمت خان  
 حبشی و علم خان و سحر خان و قوتل خان و تاجان بغزم رزم پادشاه و دشمن شکن موضع  
 گنبد پوره رسیده و جگدیور او که حکم عین الملک در قلعه کوکینده محبوس بود خالی بود  
 دار السلطنت از وجود سردار با اقتدار منقش شده گشته اکثر نیکواریان و احشام  
 قلعه مبارک را بیدل درم و دینار از خود ساخته با ایشان مقرر فرمود که بمقام فرصت  
 با طهارت دولت خواهی شهریار جوان بخت دستبرد می باغادی نمایند در انشای این حال پادشاه  
 بلند اقبال بصواب دید و دولتمواریان پیاده از پیاده های کوکینده بجانب دار السلطنت فرستاده  
 قونامه با عیانت نیکواریان و احشام ارسال داشت و در آن درج فرمود که بر آوردن جگدیور  
 از قید موجب نوازش پادشاهی و باعث رفاه و ترقی خود با داند چون فرمان واجب الادعا  
 بنیکواریان رسید یکی از اطمینان که خویشی بنیکواریان قلعه کوکینده داشت با امیدواری  
 غنایات شاهانه فی الفور اکثر نیکواریان و احشام قلعه را یکدل و همزمان گردانید آنگاه ممکن  
 مسلح و مکمل گشته تخت محبس جگدیور را شتافته او را از قید برآوردند بعد از آن بمترل  
 جکیتر او که دولتمواریان شاهزاده سجان قلی و عین الملک بود رفته و او را گرفته بجای جگدیور محبوس  
 کردند من بعد بمترل بحر خان و اخلاص خان و حاجی خان شتافته همه را بقتل رسانیدند  
 و سرهای ایشان را بر سر نیزه ها کرده گرد شهر گردانیدند آنگاه شاهزاده سجان قلی را مقید نمود  
 تمام خزانه و اسباب سلطنت را ضبط در آورده در ساعت عرض داشت متضمن کیفیت حال  
 با سرهای سرداران مقتول مصحوب امین خان دبیر بدرگاه پادشاه کشور گیر فرستاده استعدا  
 مقدم جمایون بدار السلطنت نمودند امین خان بعد از شرف بساط بوسی و عرض کیفیت حال  
 مشمول عواطف خسروانه گشت و پادشاه کشورگشا در ساعت فرخنده با سوکب اقبال بجانب دار

نهت فرمود و جمیع عین الملک از اشتهار این خبر و تفرقه آورده بر روزگروه گزاف از لشکر  
 فایز سعادت آستان لوسی شدند بابرین عین الملک مضطرب گشته عرض داشتی بپایه میر ملک  
 کشور گیر فرستاده استدعای قولنامه نمود تا با ستیغام عقبه شرف اندویش شود و چون در جوار  
 چنان فتنه صدر یافت که انشا الله تعالی بعد نزول موکب اجلا در ستقر سلطنت  
 طلب حضور نموده خواهد شد خایف و بهر اسان شده با پنجصد سوار و چند سردار اکثر  
 اثاث سلطنت قطب شاهی برداشته از راه کولاس از سرحد مالک محروسه بدر رفت  
 و شاه کشور کشا با حشمت و شوکت عظیم نزدیک دار السلطنت بیک منزل رسیده بپای  
 ظفر آیات برافراشت و اعیان و اشراف دار السلطنت برسم استقبال سرودن شایسته  
 و جلدی و او را بکوی آریان کلبه قلعه همراه گرفته سعادت تقبیل رکاب ظفر انشاب فایز  
 گردید و هر یک با انواع عنایات و تشریفات خضرانه فراخور حال سرفراز گشتند و قدر جلدی  
 از جهت نیکو خدمتی و دوختن بپایه اعیان رسید صاحب تاریخ فرشته قصه توضیح بفر  
 معدلت شعرا از شهر بچا نگریدین آئین ترتیم نموده که مصطفی خان اردستانی و  
 صلاحخان و اکثری از ارکان دولت با اتفاق هم قرار دادند که ابراهیم قطشاه را از بجا ابراهیم  
 پادشاه سازند و کمیان واقف شده در استحکام خویش و بشیاری کوشیدند مصطفی خان  
 و صلاحخان که بر ازاده خو و راسخ و جازم بودند بر امراج عرضیه نوشته استدعای رواج  
 ابراهیم قطشاه بجانب کولکنده نمودند و امراج ملتش شان قبول نموده شهر بار را  
 ریخت ساخت و بعد وصول موکب اقبال ببرد تلنگ مصطفی خان پستیر از همه کس  
 بجازت شتافته خلعت میر جلگی یافت و از سوداگران هند و دوک هون قرض  
 بسامان امور سلطنت پرداخت و چون خبر میر جلگی مصطفی خان به کولکنده رسید همه  
 کس خوشحال گشته راعب پادشاهی ابراهیم قطشاه شدند و صلابت خان با  
 دوسه هزار سوار که اکثر غریب بودند در روز بدلاوری و ضرب دست از کولکنده



برآمده متوجه سرحد گشت و از دنبال او مردم دیگر نیز ترک رفاقت الحشید قطشاه کرده  
 آستان بوس او میشدند تا آنکه شش هفت هزار سوار مجتمع گشتند آنگاه متوجه دارالسلطنت  
 شده بجوای آن نزول اجلال فرمود و همه مردم نیز بجان و مال امان خواسته بسلامت عیبه  
 علیه شرف اندوز گشتند و در جلوس شاه خلایق پناه ابراهیم قطشاه  
 بر سر بر سلطنت و منسلک گشتن عقیقه زیان ده شیر که آن  
 شهر باز در سلک از دواج مصطفی خان و تقرر ملاقات با  
 حسین نظام شاه پادشاه کتوگشا چون بدولت و اقبال داخل قعه مبارک  
 گوگنده در روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع سنه خمس و ستین و شصت و سه بر سر  
 سلطنت جلوس فرموده امر او خوانین و فقرا و شعرا را بمناصب و انعامات خسروانه  
 سرفراز و مسرور القلب گردانید و بقول محمد قاسم فرشته در همان روز دوازده هزارمین  
 طلا بقر و ارباب استحقاق داد و آن شاه کیتیستان نشان کبود بابت عنبر خان  
 را که در بجایاگر به نیروی بازوی شجاعت گرفته بود بر خود مبارک دانسته خاصه پادشاه  
 ساخت و همشیره عقیقه خود را بجایاگر کالج مصطفی خان آفرود و احباب خستیدار سلطنت نمود  
 و امر او سیاه را با لطاف خسروانه متعال ساخته آیدمان بپاست و حراست مردان  
 که ولایت تلنگ که پراز دزد و حرامی بود تجار و غیبه بپافله و رفیق روز و شب آمد  
 میکرد و از دغدغه دزد و قطاع الطرق ایمن بودند و با حسین نظام شاه یکجست و یکدل  
 گشته تقرر فرمود که باتفاق متلعه کلبه که وایتگیر در حوزه تعریف آورد کلبه که متعلق  
 بحسین نظام شاه باشد وایتگیر متعلق باولیا یی دولت او تفصیل قصه تقرر ملاقات  
 بموجب نوشته صاحب تارخ قطب شاهی آنکه چون خبر جلوس فرخنده اثر شاه معدت گستر  
 بسلاطین و کن رسید جمله سلاطین رسولان با تحف و هدایا بموقوف سلطنت ابرار شد  
 تنهت جلوس او نمودند و حسین نظام شاه که خلوص محبت باین خاندان عالیشان داشت

سبقت نموده یکی از اکابر مقرر بان را برسم رسالت با تحف و هدایای شاهانه جهت تنبیت  
جلوس و تمهید قواعد اتحاد و ستاده از راه یکجتهی استعدا نمود که از ملازمان درگاه  
خردمندی امین کار دانی بای تشدید مبانی مصداقت و فحاصلت روانه فرمایند چون  
نظام شاه بشرف لیاط بوسی رسید شمول غنایات شاهی گشته متمسک نظام شاه بعض  
رسانید شاه معدلت گستر قبول نموده خان اعظم کن اسططنت مصطفی خان را با تحف  
و هدایای موفور محبوب رسول بخدمت حسین نظام شاه روان فرمود و بکن تقرر آن کن اسططنت  
صاحب تدبیر قواعد محبت میان آن دو پادشاه عالیه و بجهان استحكام یافته چنان قرار  
شد که ملاقات در ظاهر گلبرگ صورت ظهور گیرد من بعد باتفاق به تخییر قلعه گلبرگ و بیدر توجیه  
شوند بعد مفتوح شدن این دو قلعه حصار بیدر با توابع متعلق بکجاست کمان دولت قطبشاهی  
و گلبرگ بمضافات در تصرف اولیای دولت نظام شاهی باشد بعد از این قرار داد حسین  
نظام شاه وزیر باندیر قاسم بیگ شیرازی را با تحف و هدایای کثیر بجانب دار سلطنت  
گوکننده ارسال فرمود تا الیه بعد از سعادت ملازمت تحف و هدایا و مکتایب  
که زانیده پیغام و کیفیت حال زبانی نیز معروض گردانید القصد از جانبین قواعد فحاصلت  
و مصداقت بایمان شد گشته چنان تفریفات که هنگام ملاقات آن دو صاحب افسر کلماتیکه  
در انتظام مهمات امور مملکت و استحكام اساس دولت مفید باشد با المشافهه تیر مذکور  
گرد ذکر ملاقات نمودن آن هر دو پادشاه عالیه در ظاهر حصا  
گلبرگ و محاصره کردن آن قلعه و رسیدن امر ارج با لشکر  
فرزوان جهت اعانت عادل شاه حسب استمداد او و بیان بعضی  
وقایع دیگر آورده اند که آندو شهر یار حسب اقرار در سنه خمس و شین و تبعاه  
بطاهر گلبرگ نزول اجلال فرموده بملاقات بهمدیر متبع و سرور گشتند و تجدید استحكام مبانی  
اتحاد نمود و بمحاصره آن متبع پرداختند و مادوماه از صبح تا شام آتش بپا کردند و در آن

کارزار افروختند و افتند انجام کار چون اهل حصار از امتداد ایام محاصره و قلت  
 آذوقه تنگ آمدند از احوال محتر و زبونی و اضطراب خویش ابراهیم عادل شاه را اعلام نمودند  
 عادل شاه مستغرق بجزئیات و تفکر گشته التجار امر اج بر دو بخت و پدایای موفد را و از رفیق  
 بر سر آمد خود آورد آن کافر سید اگر بطمع مال بسیار با سپاه شیار و فیلان کوه پیکر لغزید  
 از مستقر خود حرکت نموده نزدیک کلبه که رسیده بنا بر رابطه محبت که با شاه محدث گستر  
 ابراهیم قطب شاه داشت کتابی بنجدت آنحضرت فرستاد مضمونش آنکه بضمیمه این نشاء  
 کشور گیر روشن است که میان نظام شاه و عادل شاه جهت تسخیر بعضی ممالک و قلاع اند  
 بهای دراز جنگ و جدال است که با نقطاع میانجامد اکنون که نظام شاه باند او  
 اعانت آنحضرت میجوید که تسخیر قلعه کلبه که نموده خود متصرف شود و فیما بین آن سلطنت پنا  
 و عادل شاه خصومت انداخته انواع خلل و فساد بمعرض وقوع آر داند او که منجر  
 بفساد است بعید از صلاح و از رای صواب نمایی آنجناب پس بدیع و عجیب بنمای  
 الحال نظر بر اتحاد و مجتبی نمایین مترقب چنانست که بسنجان ارباب عرض که شایان  
 شان آن سلطنت پناه نیست التفات فرمایند و طریق گنجی مسلک داشته بسعادت و  
 اقبال بدینجناب توجه فرمایند که اخلاص منزل بغرم ملاقات آن سلطنت پناه طی مسافت لیا  
 نموده خود را تا اینجا رسانیده است تا بعد ملاقات آنچه که صلاح جانین در آن باشد نظربو  
 رسد و همین مضمون بکاتب محبت اسالیب از جانب عادل شاه نیز رسید شهریار صلاح  
 اندیش از وزیر او امرای و دلخواه درخواست کنگاج نموده بصواب بدید و بیان و خواه  
 در صد و موافقت با عادل شاه و امر اج گشته رسولان را طلبیده و بالغات خسروانه  
 نواخته جواب دلخواه داد و درین اثنا بمسامع اقبال رسید که ملتراج برادر را امر اج و  
 دوست سرور عادل شاه بالشکر بسیار با اتفاق هم متوجه تجزیه ممالک محروسه شده  
 دست تطاول دراز کرده اند شهریار از استماع این خبر وحشت اثری از تقرب

خود را بخدمت نظام شاه فرستاده پیغام داد که خواص اینجا که هست معلوم آنجناب است  
و شاید هنگامه آرائی مخالفان بسبب اشرف رسیده باشد اگر در ملاقات طاهری با مخالفان  
تساؤل رود بحتمل که حادثه روی دهد که تذکر آن متعذر گردد و در برده ملاقات طاهری مآذ  
امداد و دستان نیز منظور در نیاب چه صلاح میفرمایند حسین نظام شاه باد و تخرابان و حوا  
که کاشش نموده تجویر ملاقات که مشتمل بر صلاح جانین بود فرمود بنابرین شاه خلایق پناه بعزم  
ملاقات متوجیه رود خانه کشانگشته و از آنجناب عادت شاه و راج با استقبال شرافت و درنگ  
کشو بهیمر اتفاق ملاقات هرست فرمائز و اشد و از هر دری سخن در میگویند تا اینکه  
حدیث فتنه نظام شاه رسید شاه خلایق پناه بر لال نصاح و کلمات صلاح آتش فتنه را  
اتفا نموده نوعی نمود که هر یک از آن فرمانفرمایان بمقتضایالت خویش روان شدند و صاحب  
تاریخ فرشته بقید قلم آورده که هنگام محاصره قلعه گلبر که چون ابراهیم قلی شاه  
دید که کار بر محصوران تنگ گشته نزدیک باز رسیده که قلعه مفتوح گردد از قوت و شکست  
برهان نظام شاه اندیشید که مباد اوقت او زیاده شود و غرور او بفرایند خیمه و خوابگاه  
و دیگر اسباب سنگین را گذاشته نیم شب کوچ کرده کوچ کوچ خود را بکو گنذر رسانید  
حسین نظام شاه چون تنها از عمده ملک گیری توانست بیرون آمد و نیز ترک محاصره  
نموده با حمد بگشتافت فضل دوکم از باب سووم در بیان وقایعی که در عهد  
سلطنت آن شاه خلایق پناه صورت وقوع یافت ذکر استمداد و راج  
از آن صاحب تخت و تاج هنگام فتنه انگیزی برادران او  
و اطفا یافتن آن بتائید آن شهریار هنگامی که راج جهت اعانت  
عادت شاه بجانب گلبر آمد برادران او بلمتراج و گویند راج که در قلعه ادونی اقامت  
داشت و غیبت او را مغتم آنکاشته با اتفاق جمعی از فتنه انگیزان خود سر هنگامه  
شده چند قلعه و بعضی از ولایت پچا بگرتقلب در قبضه تصرف آوردند و راج بعد از

از تمام امداد چون به بیجا نگر رسید بمشاهد فتنه خانگی متفکر گشته سخت با ستائش برادران  
 بنصایح و مواعظ و سختان خاطر داری و دلجوئی پرداخت بعد از آنکه برادران  
 او بغرور و شکرمو فور و استحکام اماکن خود هاگوش سخن آن برادر مشفق نکردند و  
 بیشتر از پیشتره نور در طریق مخالفت گشتند بصوابیدارگان دولت التجا شهریار  
 دشمن شکار بر دوسل و رسایل با تحف و هدایا فرستاده التماس امداد کرد و شهریار  
 نظر بر تلانی خدمات پسندید که در ایام سابق از و بطور رسیده بود قبول خان سه توبه  
 و ظهیر الملک و حمید خان و دیگر امارا را با شش هزار سوار و ده هزار پیاده باستعداد  
 تمام جهت امداد بصوب بیجا نگر نامزد فرمود چون سرداران اسلام به بیجا نگر رسیدند  
 راجع بعد ملاقات هر یک را بجلعتمای فاخره خوشنود ساخته و سدرج تیمار و نورا  
 و بجلی خان را با لشکر گران با ساز جنگ بجانب قلعه اوئی جهت رفع فتنه فادانگیران  
 فرستاد چون برادران راجع تاب مقابله خود با قلعه را بمجا و اوای خود ساخته و با ذوقه  
 و اسباب قلعه داری معمور نموده عازم بیجا گشتند مجاهدان اسلام چون بدان قلعه  
 رسیدند از اطراف مرکز و اردو در میان گرفته بجنگ در پیوستند و تا ششماه آتش  
 جدال و قتال متب بود و در روز ضعف و زبونی بحال محصوران راه میافت چون تنها  
 تنگ آمدند و دیدند که غریب قلعه مفتوح میگردد کس میش راجع فرستاده و غذای  
 خواسته اظهار اطاعت نمودند راجع از راه شفقت از سر تقصیرات در گذشته سزاوار  
 اسلام را پیغام ترک محاصره داد و سرداران با سپاه نصرت پناه از آنجا برخاسته پیش  
 راجع آمده با انواع تشریفات و اعزاز و اکرام خرسند گشته و ایلمی راجه  
 همراه گرفته با تحف و پیشکش بسیار سعادت عتبه بوسی شهریار اصرار شرف  
 نمودند و بخواطف خسروانه و مناصب ارجمند عزت یاز یافتند ذکر وقت  
 مخالفت و تردد جگد یور و جگد یور او که بواسطه دولت خواهی که هنگام

شهریار بستم بر سر سلطنت از او بمرض ظهور رسیده بود و مورد غیایات شاهی گشت  
 و در نام اختیار مملکت و سپاه و رعیت و رقبته اقتدارش در آمد و دست تطاول دراز  
 کرده کافه حسیق را از جور و ستم خود نالان گردانید و از غایت شقاوت اراده فاسد  
 در حق شهریار بخاطر خود راه داده میخواست که شاهزاده دولت قلی را که در قلعه بیونگیر  
 محبوس بود بر سر سلطنت نشاند و رای را و بهمنی را که محیل و بحار و فتنه انگیز بود  
 مشایخ و معتمد علیه خود گردانید و امرای شهریار را و امور کلّی و جزئی بدیض مطلق  
 ساخت و تقایم استیصال امرای نامدار مثل مصطفی خان و حمید خان در آمد نابین جمع  
 اعیان و ارکان همدستان شده از راه دولتخواهی بخدمت شهریار بعرض نشستند  
 که بگدایور او بفرط رغبت از جادو رفته بدون اطلاع حضرت تشیت مہمات علی  
 و مالی از پیش خود میکنند و رای را و را آنچنان فخر و صاحب اختیار گردانیده  
 است که جمیع ممالک محروسه را بر فتنه ساخته انشظام امور مملکت مطابق هوا و  
 میکند و حکمات بموقع نماید و معتمد اراده فاسد دارد و میخواهد که شاهزاده دولت  
 را بر سر سلطنت تشکن گرداند اگر از جانب پدر دفع اوسا به رود و آیه آتش فتنه  
 مشتعل خواهد شد آنچنانکه اطباء آن نیت دشوار خواهد گشت چرا که بگدایور او بسبب  
 غیایات خسروی بر جمیع قلاع و قری تسلط تمام دارد و بانا کواثریان اکثر قلاع تفریب  
 خویشی و متمبید دوستی عقد موافقت بسته نظر فرصت وقت است چون این  
 معروضات بسمع شهریار رسید نظر بر مراتب دولتخواهی که سابقاً از او بظهور رسیده  
 آتش غضب را بزالال اغراض اطفاء نموده بذیل مرحمت قبایح او و تبع او پوشیده و اتفاقاً  
 مقارن این آنکه او برادر بگدایور او بترک او بخرمت حضور بلایت و جاگیر خود رفت  
 از نیجت دریای غضب شهریار بموج آمده رای را و بعضی از انصار بگدایور  
 را غری و در طه پاک گردانید از اجتماع انجیر بگدایور و مخالف و هراسان گشته بجا

با دست هزار سوار و فیلان کوه پیکر و سایر اسباب حشمت و شوکت از محض برادر خویش  
 بجانب و یکنزدل قرار نموده و از آنجا دست تبارج اطراف ممالک محروسه دراز کرده راه  
 ولایت تبریزش گرفت عماد الملک والی آنجا نظر بر دلاوری و کثرت جمعیت و ثنائیه پیش  
 به مقام تعظیم و تکریم درآمده و او را پیش خود نگاهداشت و اقطاع لایق در وجه اخراجش  
 مقرر فرمود و ده هزار سوار مسلح و کامل بسپه سالاری جگد یوراه بجانب برهانپور که در آن دان  
 با والی آنجا نزاع داشت نفر دگر دجگد یوراد با لشکر عمادشاهی بسرحد ولایت برهانپور رسیده  
 تمام آن ملک را مات و ناراج نموده و والی برهانپور را که کبریات و مرات با لشکر عظیم مقابل  
 شده بود منهنم ساخته غنایم موفور و امانت سلطنت او بقبضه تصرف درآورده اگر ارجا  
 و گردن کشان آنخند و دراکو کشال داده مطیع و متقاد خود گردانیده اعلام حشمت و شوکت  
 برافراشت و موازی پنجه از سوار خرد از عرب و حبشی و دکنی و افغان در ظل رایت خود  
 فراهم آورد و از غایت غرور و نخوت بیجیک از والیان برهانپور و برابر را بنظر درنیامد  
 و یو مایو مان از اقتدارش میافرو و تا مسجد که والی برابر را اندیشتر آن شد که مبادا  
 مملکت برابر از دست تصرف خود اتساع نماید بنابرین با پیغام داد که اقتدارات مباد  
 با بجائی نرسیده که بودند در مملکت موجب تحفل و ارکان دولت مانگشته صلاح داشت  
 که ازین مملکت بیرون شوی جگد یوراد نظر بر اینکه حصنی نداشت که پناه تحولات خویش نموده  
 از عهده مجادله با عماد الملک برآید بناچار بی از آن مملکت بیرون آمده بعزم حیا نگر خود  
 بسرحد و یکنزدل رسانید و بر سر ولایت که در آشنای راه گذر میکرد آتش تاراج برآ  
 میزد و ذکر فرستادن شهریار مصطفی خان و غیره امر او سیاه  
 نصرت پناه راجعت دفع قتل و فساد جگد یوراد چون نمایان  
 بسامع اجلال رسانیدند که جگد یوراد با جمعیت پنجه از سوار و سید زنجیر قل بستند  
 تمام از راه و یکنزدل عازم حیا نگر است شهریار بنابر خرم و احتیاط مصطفی خان

و مجاهد خان عین الملک و دیگر سرداران را با پنجه از سوار جدا فاعه او ناخود فرمود و بعد از آن  
در حوالی کسمه مت مصطفی خان بنا بر مصلحت یکدیگر را و پیغام داد که پاس حقوق  
نمک را بر طاق نمایان گذاشتن و جاده کمرابی سپردن بس قبیح و مذموم است  
باید که بعد از تقصیرات پیش آئی تا جاگیر بدستور قدیم بر تو تقرر یابد و یکدیگر را و از شرط  
نخوت و غرور این پیغام را کمال سیمع انگاشته و بمحاربه آوردن بابرین مصطفی خان  
و غیره سرداران اسلام بدفع او برخاسته از یکطرف حمید خان و از جانب دیگر  
مجاهدان عین الملک بر لشکر او تاختند و مجاهدان برادر یکدیگر را و انکس را و را که  
سر کرده سپاه مخالف بود بضرر تیغ آبدار از یاد آورده و سرش از تن جدا ساخت  
بر سر نیزه کرده بفرمود تا غازیان اسلام ندای فتح یا دای کلمه طیبه داده که باشد  
کوفه از اطراف بیکدفعه بر لشکر یکدیگر را و خنثی شدند و ترنزل در بنای ثبات شان انداختند  
و اکثری از اعیان آن لشکر را مثل شیخ فاضل عرب و شیخ علی حلوانی و شیخ عبدالکریم  
و شیخ ابراهیم و مقدم خان را عالم جاودان روان ساختند و جمعی کثیر را اسیر  
و زخمی گردانیدند آخر الامر لشکر یکدیگر را و پشت بپوش داده و رو بفرار آورد و هر چند  
خواست که لشکر خود را برگرداند میسر نشد و غنیمت بسیار بدو دست زنجیر فیل و یک  
فیل نامی که باعث ببارضخامت حجت و خوبی رفتن در تمام مملکت دکن معروف بود  
بدست غازیان اسلام درآمد و یکدیگر را و با معبودی چند گر خنجه بجانب بجا نگر  
رفت و سرداران اسلام سعادت بساط بوسی استغناء یافته اموال و اقبال از  
نظر انور گذرانیدند بجز اقبال همه غنائیم حکم شهریار بر غازیان تقسیم یافت و امر انبیا  
از حبه و الطاف خسروی سرفراز گشتند و مصطفی خان به تشریفات شاهانه و کرم مرصع  
و اسب مازن اختصاص یافته علم اعتبار از اوخت ذکر موافقت شهریار  
معدلت گستر با علی عا دلشاه و راجع است بکام توجه شان



با حمد نگر چون ابراهیم عادل شاه در سنگم سنور او کشتن یعنی موضع التماس دور و دور  
 سنگم بزبان سندی موضع التماس دور و دور گویند با باد شاه خلاق پناه ملاقات نمود  
 و عهد کو مشاق مستحکم ساخته به بیجا و معاودت فرمود بعد پنج شش ماه بعلت شرب مدام  
 و اختلاط با زهره حبیبان کل اندام نظام مزاج عناصر او از هم سیخته امراض متعدد  
 متضاد همچو ناصور مقعد و بواسیر و زرق امعا و تب مطبقة و دوران اسهال عارض ذات النجم  
 گشت و معالجه حکمای هند که معتقد علیه بودند سودمند نشد از بیجهت بهم برآمده بعضی اگر کرون  
 و برخی را زیر دست و پای فیل انداخت و کاریجای رسید که حکمای قلم و اوجلا وطن کردند  
 و ادویه فروشان ترک نشسته خود نموده در وازهای دکا کین بستند و زمان ابتلاء او بامرا  
 قریب دو سال امتداد کشید و در سنه خمسین و ستین و تسعماء از ساغر دور شربت کل نفس  
 ذائقه الموت نوشید بعد از آنکه خلف صدق او علیعا دشا بر سر ریسایی نشست  
 و غبار نزاع فیما بین او و حسین نظام مرتفع گشت بصواب دید و التماسان با رسال تحف  
 و بقول صاحب تاریخ قطشاهی خود با معدودی از مخصوصان متوجه بیجا نگر شده رابطه  
 با امر ارج مستحکم ساخته با اتفاق او عازم احمد نگر شد و ز امر ارج با ظهار کجیستی شهریار  
 را بموافقت خود خواند شهریار رعایت جانب قومی ملحوظ داشته بر امر ارج و علی عا دشا  
 ملحق گشت و پسر فرمان روا با اتفاق هم لصوص احمد نگر نهضت فرمودند و ولایت  
 بعبور این لشکر از پرنده تاجبیز و از احمد نگر تا دولت آباد ویران مطلق گشت و کفار بیجا نگر  
 ناموس و عرض بسیاری از مسلمانان برده خاک در کاسه عیش متوطنان بختند  
 و مساجد را ویران کرده نقطه مصحف شریف بجا نیارند و حسین نظام شاه چون  
 تاب مقاومت در خود نیافت تحتکار خود قلعه احمد نگر را بدخیره و آذوقه و مردان کار  
 آزموده استحکام داده و مادر خود بی بی آمنه خاتون را در آنجا گذاشته خود با لشکر  
 و سپاه متوجه قلعه دولت آباد یا خیر علی اختلاف قولین شد و پسرته فرمانروا بمجا

حصار احمد نگر پرداختند و کفار چنانکه در هریم غارات بده تقصیر ناکرده انواع فدا نمود  
 رسانیدند و در مساجد فرو آمده و اسپهان بستانه سفه را هر چه چوین بودند و  
 سوختند شهر را بخرمیه بحسین نظام شاه و بی بی آمنه خاتون پیغام داد که زحف از شهر  
 نشوید و موافقت این جانب بحسین ظاهر باد شاه و راج بنا بر صلاح دولت جانین است  
 و انشاء الله تعالی بزلال حسن تدبیر انشاء آتش این فتنه بعل خواهد آمد و بقول صاحب  
 تاریخ قطبشاهی مقربان و مخصوصان راج را بانعام و اکرام فریفته بر سر آن آورد که  
 راج را بهر نوع معاودت راضی گردانید چنانکه مقربان او بضر رسانیدند که ایام محرم  
 ممتد گشته موسم برشکال نزدیک رسیده است و درین موسم معاودت بسبب طغیان  
 رودهای بزرگ که فیما بین حایل است مشکل و توقف از جهت نارسیدن غله و آذوقه و جمع  
 ما محتاج در ایام برشکال از آن مشکلتر غرض اشغال این سخنان چندان مبعوض بیان آوردند  
 که راج بر اجابت راضی شد علی عاقل شاه از استماع این خبر فی الفور ملاقات با راج کرد  
 خاطر نشین نمود که حال کار بر اهل قلعه تنگ شده نزدیک بان رسیده که مفتوح گردد  
 اگر راجی عظیم بکیاه دیگر استقامت را کار فرموده کوچ نفر نمایند قلعه اندکی را با توابعش بشکرت  
 خواهم نمود و رسانیدن آذوقه و جمع ما محتاج بذمه این جانب است که از ولایت خود طلب  
 خواهم کرد و نخواهم گذاشت که در شکرتگی واقع شود راج پیشتر از شهر در باب جنگ و  
 پیکار و تضییق اهل حصار ساعی گردید و شهر را مخفی غله و جمع ما محتاج قلعه داری تعلیم  
 میرسانید و خاطر داری میکرد که محصورین شکسته خاطر نشوند با وصف این اهل قلعه مضطر  
 گشته ملکه جهان بی بی آمنه خاتون از روی عجز و بیچارگی کس بخدمت شهریار  
 فرستاده التماس نجات مسلمانان از شهر محاصران بدگر دار نمود و ازین پیغام عرق  
 غیرت اسلام بحرکت آمده در یامی ترجمه بخوش بنابرین مصطفی خان را نزد راج  
 فرستاده پیغام داد که بهنکام برشکال بر سر رسیده و از ولایت رسد و غرض

نرسیده و تمام سپاه پارتشان حال گشته و همواره خون با نباحی ریخته میشود و درینوایلین  
 مسموع میگردد که نظام شاه از پادشاه بر پاپور و گجرات استمداد نموده است و آن پاپور  
 بحجت امداد او از جای خود حرکت نموده اند و اگر زیاده ازین توقف شود باعث پرتیانی  
 شاه و سپاه خواهد شد و نگارنده قلعہ و ولایتیکه عادت شاه قبول نموده قلعہ مصطفیٰ نکر معروف  
 بکوندیلی با مضافات تسلیم گماشتگان امی اعظم میامی راجا بعد استماع این پیغام از نو  
 قلعہ کوندیلی و نیز پاپس خاطر شهریار غم مر حبت مصمم نمود و چون عادت شاه حال برهنوال دید  
 لا علاج بار امراج در مر حبت متفق گردید و محمد قاسم فرشته در بیان این واقعه نوشته که چون  
 قلعہ احمد نکر شرف فتح شد ابراهیم قشقاہ بسفت سنیہ کنویش عمل کرده خیمه و خوابگاه و غیره اسباب  
 سنگین را گذاشته نیم شب از پای قلعہ احمد نکر برخاست و بسرعت برق و باد روانه گولکنده  
 گردیده خلل در اندیشه عادت شاه و راجا انداخت و علی عادت شاه بدلیل و براین بدی محاصره  
 احمد نکر و خوبی محاصره سولاپور خاطر نشین راجا گردانید و بهر عنوان محاصرون از آنجا  
 برخاسته کوچ کردند و محصوران بمن توجه شهر یار حیات تازه یافتند و چون علی عادت شاه و  
 راجا بخشش بنزل باراده محاصره قلعہ سولاپور رفتند کشور خان قوت بازومی کفار  
 پیاگوشت بده کرده بعدالت پناه عرض نمود که محاصره قلعہ مذکور درینوقت مناسب نیست چرا که مفتوح  
 گردد با یقین راجا در آن طمع کرده ما را داخل نخواهد داد بلکه طمع در مالک دیگر خواهد کرد و قلعہ  
 عظیم بر پا خواهد شد صلاح در نیت که فسخ این غرمت نمائیم و بامداد او در ندرک قلعہ لغات  
 استحکام بنا کنیم تا باستطاعت آن برود و در سچ قلعہ سولاپور را سخر سازیم علی عادت شاه  
 این رای را مستصوب شمرده بهر نوع راجا را بجانب ندرک برد و در جاییکه قدیم الایام  
 فرمانروایان پیشین قلعہ ساخته بودند و فی الحکله آثار و علامات آن ظاهر بود بتجوزیرام راج  
 طرح قلعہ انگذند و در موسم بهر کمال دیوار از گچ و سنگ بلند ساخته و آنرا موسوم شاه درک  
 گردانیده هر سه فرمان روایکد گیرا و دایع گردانیدند و فرمودن شهر یار چند نفر از دلیران

کارزار بغرم محاربه به تغال خان و نصرت یافتن سیاه آن خسرو  
 نامدار بر لشکر ایرار در خجلی که آن سه فرمان روادواع یکدیگر نموده هر یک بمقام خود  
 مراجعت میفرمودند همینان سبج رامراج رسانیدند که از جانب عمادشاه تغال خان که سردار  
 شجاع نامدار است مملکت تانگانه را از وجود شهر یار خالی یافته با چهار هزار سوار از ولایت برار  
 باندیار شتافته آتش بیدار فروخته است رامراج شهر یار را از نیجاده آگهی داده گفت که  
 اگر حضرت را احتیاج باعانت و مدد باشد لشکر جلالت اثر حاضر است بهر جانب که اشاره شود  
 فرستاده آید شهر یار بر زبان آورد که صد نفر از بهادران خجک جت گوشمال مغرور بتایید  
 اینزدی کافیت خاطر رای اعظم آیین مکر مطمئن باشد رامراج ازین سخن دلاوری ستعجاب  
 نمود شهر یار چون بفراست دریافت که این سخن در خاطر او بنوعی دیگر خطور کرده در همان مجلس  
 دستور خان ترکان را که در بهادری معروف و ممتاز بود بحضور طلبیده فرمود تا  
 صد جوان از دلیران کار آزموده انتخاب نموده بجنایع استعجال متوجه تنبیه تغال خان در  
 حدود پیکل بالشکر باز مقابل شد بجنگ در پیوست و اکثر اعیان و سران لشکر مخالف  
 را کشته و خسته کرده علمدار را از یاد آور و تغالخان چون دید که بهادران فیلست  
 را از پیش رانده بقلب درآمده شیرازه جمعیت فوج را پریشان ساختند و لشکرش  
 را و بفرار آورد و خود نیز زخمی شده بود راه نبرست پیش گرفت دستور خان و سایر  
 بهادران تعاقب نموده جمعی کثیر را قتل و اسیر کردند و یازده تن از ابرام و جوانان  
 نامدار و دیگر اکابرین و اعیان را بر لقه اسیری در آورده مجموع فیل خانه و پاگاه  
 و خیمه عمادشاهی و نشان ماهی مرتب عمادشاهی الغرض سایر امانت سلطنت عمادشاهی  
 را متصرف شده باستان بوسی رسیدند شهر یار آن غنائم را بر بهادران تقسیم  
 نموده و هر یک را فراخور حال بغایت خسر وانه نواخته رامراج را ازین فتح آگهی  
 داد و او را تعجب پیش از پیش روداد و فکر فقر و قربت فیما بین شهر یار

وحسین نظام شاه و بیان بعضی وقایع دیگر چون نظام شاه دید که اتفاق  
 علی عادل شاه بار امراج موجب خلل عظیم در مباحثی سلطنت او گشته چنانکه در سنه ۹۶۶  
 سه و ستین و تسعاه اتفاق بهم قلعه کلیان را از دست تصرف گنجاشتهگان او بقلب  
 انتزاع نمودند و بعد از آن تخریب مملکت کردند و عیقه اگر تأیید باطنی شهر یاریار بودند  
 زمام سلطنت از دست او میرفت چنانکه پیش در قصه محاصره احمد نگر مشروحاً بقید  
 قلم آمد خواست که اساس سلطنت بذریعه مودت با شهر یار استحکم سازد بنا برین  
 بصواب دید و لتخواهان مثل قاسم بیگ حکیم و شاه جعفر برادر شاه طاهر علیه الرحمه و نا  
 عنایت الله را که مرد فاضل و کامل و در آنوقت ارکان السلطنه و وکیل مطلق بود با تحف  
 خروانه نخبه دست شهر یار فرستاده مکتوبی نوشت بدین مضمون آنجیکه از امداد و اعانت  
 آن برادر بجان برابر معلوم خاص و عام گشته حاجت بتکرار و تدارک ندارد چون  
 از جانب عادل شاه کمال جور و ستم به سگان این ولایت رسیده و تمام مملکت اسلام  
 پایمال ظلم گفار گردیده است معتمد قلعه کلیان را انتزاع نموده انواع قبایح بطهور  
 رسانیده و میرساند متمسک آنکه محبت و مصادقت را بمصاهرت و مواسلت این جانب  
 موکد سازند تا سال آینده در ظاهر قلعه کلیان انشاء الله تعالی با هم ملاقات نموده بعد  
 از انقضای ایام حبس و طوی متوجه تسخیر قلعه کلیان گشته بشرایط مکافات انتقام  
 خصم بر داریم چون مولانا احرار شرف ملازمت نموده بحصول جواب باصواب  
 کامیاب گشت رسول دانا با مکتوبی بمضمون رضا و اجابت همراه گرفته روانه احمد نگر  
 شد بعد از آن به دیویدها اجتماع عساکر و ترتیب با ستیاج میزبانی و تهیه اسباب  
 کشورستانی پرداخته و حسب القرار در ساعت نیک متوجه ظاهر قلعه کلیان گشته به  
 ملاقات بهم گیر مسرت اندوز شدند و مدت یکاد در دوی آن دیوید شاه و طباطبائی سوزو  
 سرور گسترده محفل انبساط گرم بود و بعد از آن سادات و علما از هر دو جانب در ساعت سعد

بمقتضی عهد عصمت یعنی بی بی جمال بنت حسین نظام شاه را در عقد ازدواج سلیمان میر  
 سلطنت یعنی ابراهیم قطبشاه در آورند و جمیع امراء خوانین مراسم تنهت و مبارکباد بمقدم  
 رسانیدند آنگاه حسین نظام شاه مهد علیا را با اسباب تحمل و خدمت با جمعی از امراء و  
 دولت بجانب اردوی شهر بار روانه فرمودند و از آنجانب شهر پانزده هزار کارکن  
 دولت را با استقبال فرستادند و تحفه پاسبانان سلطنت بدولتخانه همايون رسیده مجدداً  
 اسباب جشن ترتیب یافت و لوازم تنهت و مبارکباد بمیان آمد و بامدادان پادشاه  
 سلیمان جاهد بر سر منبر و روی نشسته و سمت دریا را از امراء خوانین را خلعت های فاخره  
 مرحمت نمود و مقربان بارگاه نظام شاه را که مصحوب ممد زنگار آمده بودند بفریاد و  
 احسان نبواخت چنانچه قریب سه لک هون از نقد و جنس با ایشان مرحمت شد و محمد تقی  
 فرشته در بیان این وصلت چنان بقم آورده که چون راج و عادت شاه از احمد نگر گشتند  
 ابراهیم قطبشاه بار دیگر با حسین نظام شاه البواب خصوصیت مفتوح ساخته و دختر و مسماة  
 بی بی جمال را خواستگاری نمود حسین نظام شاه باین شرط که با وی همراه گشته قلعه کلیان  
 را از تصرف عادلشاه بیرون آورد قبول کرد پس در شش ماهی و سبعین و تسعة ماه  
 حسین نظام شاه از احمد نگر و ابراهیم قطبشاه از کلکنده روان شده در ظاهر قلعه کلیان  
 ملاقات نمودند و اول مراسم جشن و طوی بجا آورده عقد موصلت بستند آنگاه البواب  
 مصادقت مفتوح ساخته بتوجه تسخیر قلعه کلیان پرداختند و هر دو پادشاه عالیه قلعه  
 مذکور را مرکز و اردو در میان گرفتند و بعد تمادی ایام کار بر محصوران تنگ ساختند  
 اهل قلعه خبر موصلت مذکور و محاصره قلعه بسبح علی عادلشاه رسانیدند عدالت پناه -  
 باستصواب خیر اندیشان بارامراج و والی برابر و امیر برید عقد موافقت بستند ایشان  
 را بر سر انداخته خود آورد و باتفاق بهم متوجه دفع فرامحت شدند و نوک پتی برادر  
 راج و جگدیور او و عین الملک کنجانی و غیرهم با پانزده هزار سوار متوجه ولایت

تلنگ گشتند شهریار و نظام شاه از استماع این اخبار صلاح دولت جانین در مراجعت  
 بصوب مستقر سرسلطنت خود دانسته معاودت فرمودند و قایل عیبه بعد مراجعت  
 روداد چون لشکر سیاحی پور و سیانگه وقت مراجعت شهریار مرورگاه لشکر منصور بود  
 مرتضی خان نظام شاهی باده نشین هزاره وار در رکاب ظفر انساب شهریار شد و شهریار  
 بعضی از سرداران را مثل شیرخان حسن و غرنجان و دولخان را بادیگیر سرداران در  
 عقب لشکر ظفر اثر حیمت مدافعه دشمن نگذاشت امرای نامدار بکافیت و محاربت می پرداختند  
 و آثار اقدار بطور میرسانیدند درین اثنا دوسه روز سیاحی باران انجمن بارید که آثار  
 طوفان بر سطح زمین عیان گردید و کسی را مجال حرکت نماند بعد تسکین باران چون لشکر  
 ظفر اثر کوچ کرد و مخالفان و نبال شدند و مجاهدان تطبشاهی بدفع ایشان سیر و خنند و بنهار  
 آوان از لشکر فیروزی و غرنجان سرنوبت و شیخ محمد بهرت سپاه خصم گرفتار گشتند  
 الفقه شهریار جنگ کنان بمستقر سرسلطنت تروول اجبال فرمود علی عا دشاه و امر  
 در تاراپلی که شاتر ده کرده از دار السلطنت فرود آمده جنگد یور او و عین الملک کنگانی  
 را با لشکر بسیار حیمت تاخت و تاراج ولایت تلنگانه نافرد کردند شهریار از استماع  
 این خبر حیمت دفع چند امیر را تعیین فرموده بعد ملاقی عسکین در نزدیکی ولایت تیرکل آتش  
 جدال و قتال بافرخواستند و چند شبانروز فیما بین جنگ بود و آخر الامر جنگد یور او و وکت راج کس  
 پیش را مراجع فرستاده از حقیقت حال آگاهی دادند و امر راج سدی تیماراجه مرتضی نکر را  
 با سیاحی هزار سوار و پیاده بولایت مصطفی نکر و پندرو جو تیماراج خواهرزاده خود را بامپت  
 هزار سوار و پیاده بولایت اندرکنده حیمت مشتعل ساختن آتش نهب و غارت فرستاد  
 و مجاهدان لشکر ظفر اثر را بیشتر اوقات در چواره و باغ ابراهیم شاهی با سپاه خصم محاربت  
 دست میداد و امر راج و عا دشاه و ملک برید و تاراپلی با لشکر بسیار مقام نموده جمیع  
 ولایت تلنگانه را پر آشوب ساخته در صدد استیصال این نیزوال شدند و مدت

چهار ماه علی الاتصال ناسره جدال مشتعل بود و جگدیور را که پیش ازین احوالش مرقوم گردید  
 در وقت بواسطه دولت خواهی راج بادیه پای حرام خوار می گشته نایکواریان قلعه  
 کوکینده و کمپوره و پاگل و دیگر قلاع را بطبیع زرع غنایات راج بعلفیت  
 و یکنان طریق عصیان پیش گرفته تمام قلاع را بمقتلقات راج سپردند و میسور او  
 نایکوزی قلعه اندر کنده تیر سالک مسلک جنلات و کفران لغت شد و سدی تیمار  
 مصطفی نگر و شتابان و ویدیدار از راجمندی بولایت و یور در آمده قلعه را محاصره نمود  
 آتش بیداد و خرابی در آن هر دو مملکت افروخته چون تعدادی کفره از حد گذشت  
 و غلبه عظیم در مملکت راه یافت شهر بار راعرق غیرت نشای سحرکت آمده خواست  
 که بغیر مجاریه از دار السلطنت بیرون آمده بدافع دشمنان پردازد اما دولتخواهان  
 مجوز این امر نشده معروض داشتند که جناب سلطانی یکی از مقربان درگاه راجت اصلاح  
 رخصت فرمایند که بادشمنان ملاقی شده باب پاشی حسن تدبیر غبار فتنه فرو نشاند  
 از حسن اتفاقات در آنشای اینحال از جانب ملک بریدرسولی بدرگاه رسیده بعرض سیاه  
 که از استیلائی کفار عادالشاه و اینجانب بغایت مکرر گشته غرم مراجعت نموده ام  
 و راج را نیز مصالحت راضی گردانیده ام اگر مصطفی خان را که رکن رکن اندوخت  
 است بدخانب برسم رسالت فرستاده شود که بزلال گفتار گردد و رت از خاطر  
 شسته دشمنی را بدوستی تبدیل سازد هر آینه بصواب اقرب خواهد بود در ای صواب تمام  
 ملک بریدرسند خاطر انور آمده مصطفی خان را با تحف لایق روانه ساخته فرمود که  
 با جگدیور را که باعث فتنه و فساد است ملاقات نموده متوجه لشکر راج گردد  
 خان مشا اذیه حرب الامر سخت تر دجگدیور آورفته به بیان معقول خاطر نشین آنکافر  
 نمود که هر همیکه عاقبتش پشیمانی و بدنامی باشد اجتناب از آن نزد خردمندان واجب  
 و هشتم وظایر است که مخالفت با ولی نعمت در دنیا موجب داغدارسی به بدنامی و در



آفت باعث گرفتاری بعقوبت و ازین جهت آن سخنان گفت که چنگیز او از کردار زشت خویش بدست کشیده بمقام غدر خواهی و لاف در آمد و بهر دو واسطه مصلحت وقت اول نزد عاقل شاه رفته معاذیر و گداز میرش را در محبت را از خیرین خاشاک کلفت پاک ساخته عرض نمودند که سنارخت میان پادشاهان اسلام از طریق وینداری پس بعید و بدست اکنون متمسک که بسبیل لاف و امر ارج را برین مصالحت آورده بزودی مراجعت فرمائید ندی عاقل شاه قواعد و بیان را با علما و ایمان موکد ساخته در همان روز با امر ارج ملاقات نمود مصطفی خان را و آن مجلس طلب فرمود مصالحت بر آن متدار داد که قلعه گنبدوره و پانچل که از قدیم الایام داخل ولایت سیکان بود و همچنین در تصرف سیکان زری انظم باشد و دیگر قلاع تلکانه را متعرض نشود و بدستور قدیم رابطه محبت فیما بین برقرار داشته در سوانح امور عهد و معاد این یک یک با ستمد اجداد از اقرار مصالحت و امر ارج لشکرها را که با طرف فرستاده بود طلبیده متوجه سیکان گشت و علی عاقل شاه و ملک بریدستقر دولت خود مراجعت نمود و انست آنجکه صاحب تاریخ قطبشاهی در وقایعیکه بعد از مراجعت از محاصره قلعه کلیان روداده بقیه قلم آورده و صاحب تاریخ فرشته چنان منظم سلک بیان نموده که چون بهر دو پادشاه عالیجاه از استماع خبر توجبه عاقل شاه اتفاق فرمانروایان دیگر دست از محاصره قلعه کلیان بازداشتند شهریار گوکلنده مراجعت نموده و نظام شاه با حمد نگر شافت و عاقل شاه و امر ارج تا احمد غرلقاق او از دست ندادند و بار دیگر تخریب ولایت نظام شاه کرده چون گشتند قریب ششماه در سرحد مملکت قطبشاه در قصبه ارگی نرول نموده بمکمل تلنگ مراجعت و تشویش بسیار رسانیدند و انجام کار بحسن تدبیر شهریارا عنی ابراهیم قطشاه مصالحت بیان آمد و تفصیل قصه تعاقب آنکه چون بهر دو پادشاه اتفاق تمام بمحاصره قلعه کلیان مشغول گشتند و نزدیک شد که قلعه مفتوح گردانگاه

عادل شاه و رام راج و برهان عماد الملک که جانشین پدر شده بود از کشتن جهانگیر خان  
از نظام شاه رنجش داشت و علی برید با شکر فراوان متوجه آن حدود شد و حسین نظام  
شاه ترک محاصره کرده احوال و انتقال و اهل و عیال را با شاهزاده مرتضی خان و داماد  
خود جمال الدین انجو بجانب قلعه اوسه روانه ساخت و خود با مقصد اربابه توب و ضرب  
که عبارت از توب میانه باشد و با قصد زنجیر قبل بر قاف قطبشاه استقبال ایشان کرد  
بفاصله شش کرده فرو آمده روز دیگر بهمراهی قطبشاه متحد قبال گشته متوجه اردوی  
رام راج گردید قضا را در آن روز با آنکه موسم برشکال نبود بیک ناگاه ابری بهر سیده  
چنان باران بارید که صحرا پر از آب گشت چنانکه مردم و دواب زبونخا شدند و لشکر  
اسلحه افکندند و اربابه ها گسل فرو رفت حسین نظام شاه آنروز صلاح و جنگ ندیده با  
لشکر خود و چهل توب بزرگ معاودت فرمود مرتضی خان برادر شاه الوافقا سم انجو  
که از نوکران عادل شاه بود بهمراهی امرای برکی بدینجا رسیده تمام اربابه را که در گسل افتاده بود  
متصرف شد و بی توقف تا دایره قطبشاه رفته حمله نمود قطبشاه با جمعی از مخصوص گریخته عقب لشکرگاه  
نظام شاه با استاد و مصطفی خان اردستانی که میرچایه او بود با جمعیت خویش دامنه نواخته  
چندان پابر جایی داشت که نظام شاه بمد رسید و اردوی سلطنت ماند حسین نظام شاه  
ارکان دولت خود را حاضر ساخته گفت که من با ستظار تو پنجاه میخوایم که مواجبت امر  
نمایم و قطبشاه را با حاضرات عادل شاه مامور گردانم قطبشاه از مرتضی خان که یکی از امرای شاه  
است جنگ ناکرده گریخت و تو پنجاه بدست غنیمت افتاد قبال چگونه صورت خواهد پست ایشان عرض  
نمود که جنگ درینوقت صلاح نیست الحال مستقر دولت باید شتافت و وقت دیگر کافی باید نمود  
چون بطریق روز سابق مرتضی خان انجو و امرای برکی و بسیاری از سربان سپاه مخالفان بجزای ارد  
رسیدند نظام شاه سپاه جنگ سوار شده ناگاه بجانب سر بر سلطنت روان گشتند و دشمنان  
بعد از غارت اردو و تعاقب نمودند بحدیکه لشکر پریشان گشته زیاده از هزار سوار با نظام شاه نماند

لیک او چنان باختر و علم کمال ثانی و قاریقت و شیخش هزار و اقصم که از چهار جنت آن میرفتند  
 یارای آن نداشتند که حمل آورند گویند آنحضرت تنها بسیار مقید بود و در آن روز چون وقت نماز  
 ظهر شد اراده نمود که فرود آمده بگذارد ارکان دولت گفتند درین وقت بایا و اشاره نماز باید گذارد  
 هشتاد و یازده فرسختور قبول نمود و گفت خدا کند که من باین وضع فریضه ادا نمایم فرود آمده  
 در رعایت اطمینان و وقار بنماز مشغول گشت و افواج خصمان که اصغاف مضاعف بودند دور  
 ایستاده پیش نیامدند و نظام شاه از نماز فارغ شده چون کمر خود را از رکاب دید گفت در زیست  
 شیعیه با چنین لباس نماز درست نیست اعاده باید کرد پس کمر کشوده باز با عاده نماز  
 پرداخت و چون فارغ شد کمر بسته سوار گشت اهل تعاقب گفتند هرگاه در چنین وقت نساختم  
 بعد ازین نیز کاری نخواهیم ساخت پس بکلی غماز کشیدند و کس نزد ایشان فرستاده عرض  
 نمودند که شجاعت و مردانگی آن پادشاه مسلم است ما از تعاقب برای آن ایستادیم که کزندی  
 بذات اشرف نرسد حسین نظام شاه با دسه رسیده شتر زاده مر قرضی را همراه گرفته قطبشاه را  
 وداع نموده با جمعه گزشتافت چون شنید که عا دلتا و راج و عا دلتا و برید کوچ  
 کوچ متوجه انصوب اند قلعه ذخیره و مردم تنگی و آلات آتشباری مضبوط کرده بجانب ختیر  
 روان شد و خصمان کلهم اجمعین با جمعه رسیده کفار حیا نگه و او باش لشکر منازل و مساجد  
 و بران ساختند و نسبت بمسورات و فرزندان مسلمانان بی ناموسیها کرده آنچه از دست  
 برآید تقصیر کردند عا دلتا از شنیدن این خبر اندوگین گشته چون قدرت بر منع نداشت برابر  
 گفت بمهاجره این قلعه که مستحکمتر از ادرل شده مصلحت نیست بهتر آنست که کوچ کرده از بنابر  
 نظامشایم اراج با ضعی گشته عا دلتا و علی برید را خصیت معاودت داد و با اتفاق عا دلتا  
 کوچ کرده بجانب ختیر روان شد حسین نظام شاه بر توجیه ایشان واقف گشته دوازده امرا  
 مانند حسین رستمخان دکنی و او هم خان حبشی و سنا حاجی کولی و غیره نامزد فرموده که پیش و پس  
 مخاض باخته و غارت کرده بگذرانند که غله و رسد و دیگر اسباب معیشت بایشان برسد

خود با احوال و احوال از جنیه بجانب نعل ندی که در کوچهستان واقع شده روانه گردید رستم خان دیو  
 قصبه کائور بجانان رسید و به حسب فرموده بالغ وصول نمود و آذوقه شد درین اثنا روزی  
 از روزهای کوچ که علی عاوشاه بشکارسهغول بود و خانوی او همراه افواج بی پوری طی  
 مسافت می نمود رستم خان نیز خلبی نموده خلاف قرار داد بر افواج عاوشاه که اضعاف  
 مضاعف بودند حمله کرده خانوی عاوشاه را بقتل رسانید و خود نیز باده و نرگس کشید  
 و چون موسم به شکال هم نزدیک رسیده بود بقیه السیف سپاه نظام شاه پریشان و  
 بدجال رو بودی انهم نماند لیک را مراجع در کنار دریای سین و اطراف آن  
 فرو آمد و مراجع و عاوشاه در فتن بجانب مملکت خویش تردد و متفکر گشتند  
 درین اثنا در شمال احمدگر باران باریده و قوت شب سیل عظیم آمده بصدیاب  
 و فیل و گا و پیشمار و پست امرا و قریب پست و مخبر از سوار خنجرین بحر فاکر دیدند  
 اینمغنی بشکون خوب ناگرفته مراجعت نموده در مملکت قطب شاه هنگامه آرا شدند  
 چنانچه پیش ازین مرقوم شد و مراجع طبع در مملکت عاوشاه قطب شاه نموده بهای  
 غله و اسباب رحل اقامت انداخته و چند مکنه اندوخته و گرفته بجا گرفت و کمر استحكام  
 ساختن بنامی قلعه و السلطنت گذاشته چون جانب سلطانی از مسافت  
 مراجع فارغ البال گردید خان الشان مصطفی خان بعضی از شایسته که در اطراف و جنوب  
 اعدای ویشوکت بسیارند و هر سال جهت مصالح مملکت از استقرار بر سلطنت نهضت  
 واقع میشود و بنای دار السلطنت چنانکه باید استحكام ندارد صلاح در آنست که حصار را  
 از سنگ و کچ ساخته شود شهریار این عرض داشت را بقرین پیرائی رسانیده فرمود و مانند  
 صاحب هنر و مهارت این دانشور و عمله چاکدست در اندک فرصت حصار متین و استوار  
 و اندر و نش اسواق و دکانین و منازل و مساکن و اطرافش بسایر تیار گشتند  
 و امرا و خوین هر یک فراخور حال منازل و قصر با ترتیب دادند و در میان شهر و دیوار

بغایت جصانت واقع شده است و استحقاق آن حصار موجب استحقاق سلطنت آن شهر شد  
 و پناه عام شد ذکر توجیه مصطفی خان حکیم شهریار به قلعه اندرکنده چون بسط حال  
 رسید که هنگام آنجا آمدن راجه در ولایت تلکانه کیسیر و نایکوار می قلعه اندرکنده  
 زه نور و طسری ضلالت گشته فضایل باب مولانا محمد مومن استاد را که از جانب شهریار  
 ضابط قلعه مذکور و مضافات آن بود مقید ساخته مقصر آن قلعه مع مضافات شده  
 است غضب سلطانی بحرکت آمد و فرمود که متینا بهایون به انصوب برون زنند  
 مصطفی خان در آنوقت معروض داشت که لایق جناب عالی نیست که خود جهت این مهم بقیل  
 توجه فرماید اگر فرمان واجب الاذعان شرفصدور یابد بنده درگاه بدین خدمت قیام نمود  
 بعون الهی و اقبال شاهی تسخیر قلعه نموده بلاد را از لوث وجود کفار بکبر داریاک سازد-  
 شهریار نظر بر شجاعت و اصابت راجه خان مشارالیه را بخلعت خاص اختصاص بخشیده  
 باجمعی از سرداران و جمعیت ده هزار سوار و پیست هزار پیاده جهت تسخیر قلعه مذکور  
 و تنبیه متهمان نامرد و فرمود چون خان عالیشان یا قلعه رسید بجایه پر داخته حکم بقطع شجر  
 اطراف نموده و النک و سیب پیش برده در عرض دو ماه سحر و قهر آن قلعه را مفتوح ساخت  
 و مشرکان را قتل عام نمود و زن و فرزند آن مدبران را اسیر گردانید و کیسیر او دست  
 یکی از لشکریان گرفتار بند اسیری گشته حکیم خان رفیع المکان بقتل رسید و غنائم بسیار است  
 غازیان اسلام درآمد و خاموصف مولانا محمد مومن استاد را از بند رهایی داده و بفتح  
 قلعه و تحف و غنائم که لایق ارسال بود روانه حضور گردانید و یکی از معتمدان را بخلعت  
 و مرتب آن حصار که اکثر خالضرب توپهای صاعقه گردار در هم شکسته بود مقرر نموده به تسخیر  
 بعضی قلاع و بقاع دیگر که در دست متغلبان بود و تصفیه محالات و برگشت تلکانه از  
 وجود مفسدان متوجه گشت بعد تسخیر جمیع اماکن که قابل تسخیر بود هر جا که متهم دی و دزد  
 و حرامی دید او را بسیارست رسانید و رعایا را به تشریف و قول و دلاری سرور القلب

و بعواطف شاهی امیدوار گردانید و افتخ و نصرت با غنایم موفور با اتفاق امر و سمع و منصور و غریب  
بوسی مشرف و بعواطف خسروی مغر گشته بمصب پشوانی و وکالت مطلق بلند پایه گردید و گمر  
فتنه و فساد سار و را و نایکوار می دار اسطنته گو لک شده چون خان  
مصطفوی نشان بعد نکلن بر بسند وکالت و تسدید را و دخل از باب خلالت بر اراده فاسد  
سار و نایکوار می قلعه دار اسطنت و سایر نایکوار یان قلاع مکتب لنگانه فی الجمله آگهی یافت  
که در خفیه بغریب جلدیو را و چنان مقرر کرده اند که هنگام فرصت سر از حلقه اطاعت پیچیده  
قلاع را تصرف ر امراج داده از تسلط پادشاه اسلام و استیلا ی اسلامیان فارغ البال گردند  
همت بر دفع سار و و آشاعش گماشته میخواست که بر گریه بهانه دفع نماید تا فادی بطهور نرسید  
سار و انقصده مصطفی خان را از بی التفاتی او دریافت مجموع نایکوار یان قلاع لنگانه را با خود  
مقرر نمود که هنگام بیرون رفتن شهر یار از د اسطنت بغرم صید و شکار تمام خزانه و اثا  
سلطنت متصرف شود و روزه قلعه بسته سر از اطاعت خواهیم پیچید باید که شما در قلاع و بقاع خود  
بشیار و خبر دار باشید و بجزر استماع خبر مخالفت نایب و محمل را متعید و مقتول گردانید  
قلاع را استحکام داده محاطت نمایند تا آنگاه که از جانب ر امراج مددی برسد قلاع تسلیم  
کرده شود و بنا برین تدار داد وقت سه پرتیب که حسب فرمان واجب الاذعان در واره  
دار اسطنت کشاده امر او خوانین و سایر لشکر و حشم و نقاره چی در بیرون شهر مجتمع  
گردیدند و دامنه شاهی نواخته قطر بوبک بجا یون بودند که در رکاب ظفر انساب متوجه شکار  
شوند سار و را و و احشام قلعه بجان آنکه شهر از شهر یار خالیست بمقام حرام خوری در آمده  
شعار اتفاق و خلاف ظاهر ساختند و محافظان قلعه و قهرانه و دولخانه که ازین حال آگهی یافتند  
فی الفور و نفر از ایشان بالای برج قلعه برآمده فریاد و فغان بر کشیدند که نایکوار یان حرام غار  
گشته در مقام مخالفت پادشاه و آمده اند و از بیم جان خود را بریزند اختند شهر یار لکون  
وقت جهت غرم سوار می بجهت خود بیدار بود از استماع این خبر اصلا تغیر نمود و راه نداده قزو

آتشگیر نامدار که در حصار درآمد و مصطفی خان برخدا ع کفار و قوف یافته با دوست هزار مرد  
 دلاور و غلامان خاصه مسلح و کملی بدر بار حاضر گشته آهنگ تسخیر قلعه نمود سارو را و او  
 جماعت نایکواریان چون معلوم کردند که شهر یار در مستقر دولت است و دیران اسلام  
 از اطراف هجوم آورده تسخیر قلعه خواهند کرد از کرده خود نامدوم شته صفار و کبار بر بال  
 برچی که مشرف بر دو تخته بود انگشت زنه را برداشته مضمون رسا طلمنا انفسنا  
 بر زبان آوردند و از روی عجب معروض داشتند که موجب این تقصیر شتم مصطفی خان  
 است که بر نایکواریان نموده چند خواستیم که بعرض رسانیم اما بسبب مانعیت او تسامع  
 اقبال نرسید و چون کار دبر استخوان آمد انجیم از ما صادر گردید اگر دفع شر خان شایسته  
 نموده اورا باندگان سپارند بدل و جان مطیع و منقادیم و الا بدایع کفران لغت  
 حرام نمکی داغدار خواهیم شد شهر یار از استماع معروضات مخالفان کشتش مصطفی خان  
 را طلبیده کیفیت معروضات مفندان اقرار نموده پرسید که در نیاب رای صواب نایت  
 چیست خان مصطفوی نشان بعرض رسانید که اگر وجود بنده موجب اشتغال آتش فتنه  
 است بنده را که بصدق و اخلاص جان نثار و خیر خواه دولت فی الحال مقید ساخته بدست  
 شرکان باید داد تا آتش فتنه اطفا یابد و خطی در آرکان دولت راه نیابد شهر یار را  
 چون بخلوص و وفاداری آن زبده خاندان مصطفوی اعتماد کلی نبود فرمود که امانت داری  
 رسول اکرم موجب سخط الهی است بعونه سبحانه شرکان را در شنگجه سیاست خواهیم کشید  
 آنچنانکه موجب عبرت عالمیان گردد و آنگاه مملداری را پیش سارو را و دیگر نایکواریان  
 فرستاده میغام داد که اگر مقصود شما قید یا قتل مصطفی خان است ممکن و شیر است  
 و بجلد گرفت که تو از پیش خود بان مفندان گوید که فرزند سغیر را بی تقصیر با تهاجم حرم  
 بقتل آوردن قهر خدا را بجرکت آوردن است و من بعد شما بیج روی رو بروی  
 پادشاه خواهیم آمد و پادشاهان اسلام را چه اعتمادی بر جماعت نایکواریان خواهد

و باین کردار زشت جلوناکو اریان بی اعتبار خواهند شد صلاح درنیت که از سرکشی باز آید  
 چه فی الحال پست هزار کس از بهادران اسلام بر درگاه مجتمع و زود نفع شهابی رحل و آسان بار و  
 و تاباش ازین پیغام خان از سرکشی تافته متوجه خدمت شهباز گشتند و از سیاست سلطان  
 را و دارالبوار پیش گرفتند و کرامت فرمودن شهریار ملک نایب و بعضی  
 از سرداران دیگر را جهت تسخیر قلاع و بلاد را راجمندری و ایلیور  
 و سان وقوع محاربات و منظر شدن سیاه اسلام چون دیدار  
 و شتابان چنانچه قبل ازین مرقوم گردید بر سر قلع و دیوار آمده آتش غارت و آذوقه  
 زده قلع مذکور را محاصره نمودند انجمن خان نهانه دایر و لیور بحال مردی آن قلعه را از شر اعدا  
 نگهداشته آن کیفیت محاصره و استیلا کفار شهریار را اعلام نمود شهریار دو هزار پیاده  
 از تفنگچی و بانجاری بدالضوب روانه فرمود تا بصلاح دلاور خان برسمت آمد کفار قلع نزد  
 را که تا راجمندری چهار کرده راه است بستحکام تمام بسازند که مانع آمدن کفار بدین اسلام  
 باشند دلاور خان نزد دل رفته بنای قلع از سنگ و گچ با استحکام تمام نموده بعضی رسانید  
 که اگر از حضور دوسته امر اجبت امداد این بنده درگاه روانه شوند قلع راجمندری را  
 باقبال شهبازی از دست کفار انتزاع نموده آذوقه را و خیر تسخیر خواهیم آورد شهباز  
 بعد استماع این عرض داشت رفعت خان لاری را بن خطاب ملک نایب مشرف ساخته و آدم خان  
 و ملک شیرین و تاجخان و غیره الک که سرداران باشوکت بودند باده هزار سوار روانه آن قلع  
 نمود سرداران اسلام چون بحالی قلع نزد دل رسیدند و دیدار و شتابان و راجا و فیروز  
 ولایت قاسم کوٹ که جهت امداد آن دو سر کرده کفار آمده بودند باجمعت دو هزار سوار  
 و یک ملک پیاده و دو هزار تفنگچی و بانجاری مستعد جدال گشته باستقبال شتابان و بعد تلاقی  
 عسکین در موضع بارانی کار سجده و قتال انجامید و راجه او رکنده که کافر متهور بود با فوجی  
 از دلیران بر میره لشکر اسلام تاخته آثار اقتدار ظاهر ساخت ملک نایب چیره دستی کفار را



نموده بر قلب کفار حمله آورده جمعی کثیر را بر خاکِ هلاک انداخت و راجه آورکنده بضر شمشیر  
 اسلامیان بدلبوار رسید و کفار منزم گشته وید یادر و شتابان افتان و خیزان خود را  
 بر اجندری رسانیدند و غنیمت بسیار بدست مجاهدان درآمد و سرداران اسلام خبر فتح  
 بدرگاه و الافز ستاده متعاقب کفار بر سر قلعه و بی سرکه تار اجندری دو کرده راه است  
 رفته برضای ملک نایب متوجه تسخیر آن حصار گشته آتش قاتل برافروختند و قهر و جبراً  
 علم اقتدار را بر بروج آن حصار برافروختند و بسیاری از کفره را بقل رسانیده غنایم  
 بسیار بدست آورده خبر این فتح نیز بحضور نوشتند آنگاه بنه و بنجه و تپه‌های سرگزشته بجم  
 تسخیر قلعه تا تاک که ز سنگ را با سوار و پیاده بسیار در آن قلعه بود توجیه فرموده آن حصار را مژده  
 در میان گرفتند و بنا بر عتیق خندق تا کیمه تسخیرش میسر نشده سپاه منصور را بجزاف و خون آتش  
 بیکار کار دیگر نبود روزی ز سنگ را با دوسه هزار سوار و ده هزار پیاده در وقتیکه لشکر منصور  
 متفرق گشته در اطراف و جوانب بچنگ مشغول بود از حصار بیرون آمده جنگ عظیم نمود و آخر  
 خود اسیر گشت و اکثر کفار طعمه شمشیر گردیدند و بقیه السیف بصدمت خود را آن حصار  
 رسانیدند سرداران اسلام شرم و حقیقت حال عرض داشت نموده اسیران را روانه درگاه  
 عالی گردانیدند شهریار فرمود تا آنها را بر دراز گوشه‌ها سوار نموده یا بندهای گران بدار<sup>السلطه</sup>  
 درآوردند و بجهت امرای اسلام فراخو<sup>ر</sup> حال تشریفات خسرانده با اسپ و زین ارسال  
 نمودند و حکم جهان مطاع بان امر اچان شرفضد و ریافت که چون هنگام برشکال نزد  
 رسیده ولایات کفار را با آتش قهر سوخته و ترک محاصره نموده با سپاه نصرت پناه در  
 دیلی سر مقام سازند تا بعد برشکال بدینچه امرها یون شود عمل نمایند سرداران اسلام  
 اقبال امر نموده بعد از برشکال بار دیگر متوجه حصار تا تاک گشته نیروی باز و سه  
 شجاعت آنچنان حصار استوار را جبراً و قهراً مفتوح ساختند و اکثر ولایات و  
 پرگنات را اجندری بقبضه تصرف درآورده و تجمانه‌ها را کنده بجای آن تعمیر<sup>جد</sup>

کردند و چون شهریار را کیفیت این فتح از غرضیه ملک نمایم معلوم گردید شکر الهی بجا آورده زلفه  
وقیل و اسب و غلام بسیار بفقرا و اهل استحقاق کرست فرمود و چون در آن ایام همگی بهمت مجاهد  
تخت و تاج متوجه استیصال سر دقرا باب ضلال را مراجع مصروف بودند تنجیر را چندان  
و قاسم کوته در حیرت اخیر از خسته فرمان بایون با هم ملک نایب شرف نفاذ یافت که قتل  
و ولایتیکه سخن گفته بر سرداران و نایکواران مستند شده با اتفاق امر او خاتم شود و درگاه باید  
شد ملک نایب و دیگر سرداران حسب حکم قلع را برادران کاروان تفویض نموده احسار از شرف  
چندین نموده بنوازش بگریان سر فراز گشتند و ذکر موافقت شهریار و عدالت  
گتر با سلاطین و دیگر حجت استیصال سر دقرا باب ضلال  
را مراجع را حجت بجا نگر چون مراجع بنا بر کثرت اسباب حشمت و شوکت و وفور خزانه و  
دولت و وسعت مملکت که تا اقصای ملزب بود و دوازه که در مهن سالیانه ارتفاع داشت  
و در تخت و غرور بد باغ پیمیده خیال سلطنت تمام مملکت دکن بخاطرش راه یافت  
سلاطین دکن از حرکات ناپسندیده او برخیزند و با هم عقد موافقت بسته  
در صدور استیصال او گشتند تفصیل این اجمال بموجب ترقیم محمد قاسم فرشته آنکه در عهد  
اول که علی عادل شاه بنا بر راه یافتن فتور بارکان دولت از ستیره حسین نظام شاه  
برای قتل گلبرگه و سولاپور و کلیان تنگ آمده بناچار بی مراجع و طلبید مشروط  
آنکه کفار بجا نگر بسبب عداوت دینی ضرر جانی بابل اسلام نرسانند و اسیر گیرند و تخریب  
ساجد کنند و متعرض عرض و ناموس مسلمان نشوند و حال آنکه در پاره احمد نگر با انعکس  
عمل نمودند و در تعذیب اهل اسلام و تنگ حرمات شان دقیقه فرو گذاشت کردند و شاه  
عدالت پناه بنا بر عدم قدرت بر منع تغافل نمینمود و دیگر آنکه بعد مراجعت از آن سفر  
سلاطین اسلام را عاجز و زبون دانسته ایمچنان ایشان را بار میزداد و گاهی که بر سر  
عنایت آمده بار میداد و خلاف عادت رخصت جلوس میداد و چون سوار میشد در رکاب

خود ضعیفی از راه پیاده میبرد و بعد انتظار بسیار حکم سوار شدن میکرد و دیگر آنکه در کثرت  
 اخیر که از احمد نکر کوچ کرده متوجه ملرک بودند خاص و عام اردو می راج نسبت به سلطان  
 استنار و سخریت کرده بنظر حقارت میدیدند و چون بحوالی آب تنگبهدار رسیدند  
 توقف کرد چشم طمع به تنخیر حمالک عا د شاه و قطب شاه گشاده و ینکنا در می رانند  
 عظیم بنم بجانب سرحد آن دو پادشاه روان ساخت و آن هر دو پادشاه بنا بر زبونی  
 حالی نظام شاه تاخیر در تدارک مصلحت دانسته بتواضع و مصالحت پیش آمدند  
 علی عا د شاه ولایت اوسگری و ناگزیری کوٹ لوی داده صلح کرد و شاه خلایق پناه  
 ابراهیم عا د شاه قلعه کوٹ لکنده و پانچل تسلیم نموده بقیه محکمت خود گنبد داشت القصة بعد تباری  
 قلعه شاه در کج حال استحکام در باب جهاد کفار چنانکه از دانشوران و تنخواه مثل شورش خان  
 لاری و شاه ابوتراب شیرازی درخواست کمک داشت فرمود ایشان دلالت بر موافق ساختن  
 سلاطین دیگر نمودند علی عا د شاه زبان تحمیل می گشوده کفور خان را در آن امر مختار  
 گردانید و او سخت رسول از جانب عا د شاه نزد شهریار خلایق پناه فرستاده بآنها  
 مافی الضمیر پرداخت و آن قطب سلطنت که از تقدی راج زیادد از حد آزرده  
 و دلگیر بود جمیع مطالب را بحسن قبول تلقی نموده متهم گشت که من واسطه  
 شده میان عا د شاه و نظام شاه رابطه اتحاد و یکجبهتی بهم میرسانم و قلعه سولا پور  
 ماده نزاع بحسن تدبیر جهت عدالت پناه میگیرم پس مصطفی خان اردستانی را که کن عظیم سلطنت  
 و سید صحیح النسب بود به پچا پور فرستاد که اگر شاه عدالت پناه در آنچه پیغام نموده بجد  
 باشد از جاما بجا آمد مگر رفته به ترتیب مقدمات دوستی پردازد مصطفی خان چون  
 در مجلس عدالت پناه باریاب شده دریافت که آنحضرت در باب جهاد و عناد  
 با کفار و ایقاع دوستی با نظام شاه را نسخ و جازم است رخصت گرفت  
 باحمد گشتافت و بتهمید رباط محبت پرداخته در خلوت آنچیکه کمن ضمیر بود به بیان

و انفع معروض داشت و بدلائل معقول مدلل گردانید حسین نظام شاه از مقتول گوئی ادبغایت  
 خوشدل شده تخمین کرد و بتقسیم و تکریم خسر وانه بنواخت سید مغری الیه چون راه سخن  
 یافت بعد چند روز باتفاق قاسم بیگ حکیم تبریزی و طاعنات الله قاسمی که از اعیان  
 دولت نظام شاهی بودند حرف و صلت و خوشی میان آورده چنان مقرر ساخت که  
 حسین نظام شاه دختر خود چاند بی بی سلطان را بعقد ازدواج علی عادت شاه در آورده  
 و تلو سوراپور و جنیر بدیند و خواهر علی عادت شاه هدیه سلطان را با شهنزاده مرتضی که پسر  
 بزرگ حسین نظام شاه بود عقد بسته باطریق محبتی گسترده آنگاه هر سه پادشاه باتفاق هم  
 بر سر راج لشکر کشیده بنائید انیز دی و مار از روزگار کفار بر آورده پس طاعنات  
 همراه مصطفی خان از جانب نظام شاه بر سر رسالت به بیجاپور آمد لوازم عید و پیمان با میان  
 سوگند و شید ساخت و یک تاریخ برای بطریق احسن و طوی از جانبین مقرر گشت و شهر  
 بیجاپور و احمد نگر را در آن تاریخ انواع تحفات غریب اقامت تجلات عجیب آئین بستند  
 و بعد از آنکه مجلس حسن با تمام رسید هر یک از آن دو اختر سپهر عفت و  
 عصمت یعنی چاند بی بی سلطان و بی بی هدیه سلطان به بیت الشرف خود که کنایه از بیجاپور  
 و احمد نگر باشد حرکت نمودند و در ساعت سعد وصول شان به بیت الشرف محصول بیعت  
 و اقران سحرین در آئینه ظهور جلوه گزید و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی بدایت عقد موافقت  
 بستن سلاطین از جانب حسین نظام بوقوع پیوسته چه آن شاه عالیجاه تخت  
 عمده الفضلا مولانا غنایت الیاد را بکتوب محبت اسلوب جنت تمهید بمقدامات امداد  
 و اعانت و موافقت در تسلیع و قمع شجر دولت راج نذر شهر یار و ذوالاقدار فرستاد  
 بعد از آن شهر یار جواب با مواب بقید قلم آورده و نیز مکتوبی مشتمل بر دعیات حسین نظام  
 که عین مقصود او بود بپادشاه عدالت پناه عادت شاه نوشته مصحوب خان عظیم انان  
 مصطفی خان بیجاپور و احمد نگر ارسال فرمود و خان مصحوب اول بیجاپور و احمد نگر

به احمد گرفت و حکمت پناه قاسم بگ که رکن اعظم سلطنت نظام شاه بود و همراه گرفته ان نظام  
 جمیع مقدمات بطریقیکه رستم پذیر جامه تحریر شد نمود بر تقدیر خواه بدایت و تمهید مقدمه وقت  
 از جانب عاوشه باشد و خواه از جانب حسین نظام شاه مقصد و احداثست که تاسیس مباحی  
 اتفاق پادشاهان در استیصال نهالی دولت را بهراج پیشوای ارباب شرک و ضلایل همین  
 توجیه شهر را بهر سیر عز و جلال حسن سیدی سید بزرگوار مصطفی خالص صاحب حال صورت  
 ظهور گرفت ذکر ملاقات پادشاهان اسلام و توجیه شان بمجاری بهراج  
 و خیمه انعام و بخت و نصرت معاودت فرمودن مهر کدام مستقر سر بر  
 سلطنت صاحب تاریخ فرشته آورده که علی عاوشه چون از جهت کمبختی آن دو پادشاه  
 دوی لافند و طعن خاطر گشت در صد استر داد بر گنه او تنگور و پاکری و استخلاص قلع  
 ریچور و مدکل شد و ایلمی تردد را بهراج فرستاده محال مذکور را طلب نمود را بهراج با ایلمی  
 در شتی کرده از چا بگر بدر کرد عاوشه جهت استیصال آن کافر مغرور با اتفاق نظام شاه  
 و قطب شاه و علی برید رایت غرمت برافراشت و سلاطین اربعه در ۹۷۲ هجری انشی و حین  
 و تسعانه در حوالی قلعه سیچا پور بموجب قرارداد با هم ملاقات نمودند و در بستم  
 جهادی الاولی از سال مذکور با اتفاق از آن موضع بنصرت فرمودند و بعد از طی منازل و  
 مراحل بانگور که در حوالی آب کشند واقع است محل نزول اجلال موکب پادشاهان  
 منصوب گشت چون آنچند و متعلق بعضی عاوشه بود آنحضرت میربان سرد و پادشاه گشته  
 مهانیهای شاهانه نمود و رای می چا بگر چون از اتفاق سلاطین نامور و توجیه شکر حضرت  
 خبر دار شد از زنده منی ادا بار صلح و آشتی نگرایید و حرف تواضع و فروتنی بر زبان نیا  
 اگر چه سلاطین اسلام راضی بودند که آنچه از ولایت عاوشه گرفته است  
 واپس دهد و عهد کند که من بعد منوحت و توفیق نرسد اندا آن کافر مغرور را ایشانرا  
 در مقابل صولت و سلطنت خود لان لم یکن انکاشته بعزیم محاربه با جمعیت صد هزار

هفتاد و پنج هزار سوار و نه لک پیاده جنگی رو آورد و سخت برادر کوچک خود ایتیمراج را کشت  
 و مردانگی معروف بود با بیت نزار سوار خوشخوار و پادشاه قیل غفریت کردار و حمد نهر سیاه  
 جزار مقدمه سیاه خود گردانید به تعجیل هر چه تا متر روانه نمود که کنار آب کشتار قتل  
 مسدود سازد و گذارد که لشکر اسلام عبور نمایند و متعاقب او برادر میانش و نیکوادر  
 را بچشم و شوکت و تجلی بسیار روان کرد و بعد از آنکه ایشان گذر پاسد و کرد  
 اهل اسلام را از عبور بازداشتند و امرای خود نیز با لشکر گران و سیاه بکیران چون  
 پیل دمان و دریای حوشان از عقب برادران روان گشته در کنار نهری کمر  
 فرود آمد و چون معبر انبکشدین دیوار استوار بر کنارش و نصب کردن اربها  
 آنچنان مسدود ساخته بودند که عبور از آن لغایت معتبر بود پادشاهان اسلام جمعی  
 از ارباب وقوف راجعت تفحص و تعیین معبر دیگر مامور گردانیدند آنجا عت بعد  
 تفتیش بعضی رسانیدند که گذر ازین آب منحصر در سه موضع است و بهتر ازین  
 معبر دیگر که پایابی آب باشد نیست بنا برین سلاطین اسلام بعدشاوره چنان قرار  
 دادند که فردا علی الصبح لشکر اسلام از معبر که اهل ظلام گرفته اند کوچ نموده بهانه  
 عبور از گذرهای دیگر بکرت آید و چون کفار نیز فریب خورده جهت مقابل از آن معبر  
 کوچ کنند سلاطین اسلام به تعجیل تمام معاودت کرده از آن معبر عبور و بمیدان جنگ  
 شبانده قصه حسب اقرار روز دیگر از آنجا کوچ کرده بعد طی قدری از مسافت نزو  
 نمودند و روز دویم و سوم نیز همین دستور عمل کردند برادران را امرای باند ایشان  
 مبادا سپاه اسلام از معبر دیگر گذر کنند از آن مقام برخاسته بر سبیل استحصال  
 در آن طرف آب مقابل موکب اقبال روان شدند و چون اراده ازین بزوالت  
 را امرای تعلق گرفته بود شریط خرم و لوازم احتیاط از دست داده احدی را  
 بضبط آن معبر نگذاشتند و سلاطین اسلام تیر تدبیر بر دلف مراد دیده عنان معاود

بصوب معبر اول منعطف ساخته بسرعت تمام مسافت سه روزه درگیر و طی کرده پیش  
 از وصول لشکر را مراجع بدان معبر رسیده باسید واری حضرت باری باجمعت قلیل  
 عبور نمودند و چون لشکر پس مانده نیز کوچ کرده و در شب از گذرگاه گذشته ملحق گشت  
 رایات ظفر آیات برافراشته علی الصباح بجانب لشکر را مراجع که پنجگروهی بود روان  
 شده نردول اجلال نمودند ازین تدبیر سراسر مقیاس بر کفارستولی شده همانروز  
 برامراج پیوستند و در آن شب از شیخون مسلمان خائف گشته سرداران ایشان  
 با قوهای آراسته مقابل لشکر اسلام باستاند بامدادان سلاطین اسلام بقصد غزوا  
 و جهاد کفار کمر قان بمیان اجماع توار ساخته بتویه صفوف پرداختند مینه بعلی عادل شاه و میسر علی  
 و ابراهیم قطبشاه و قلب بحمین نظام شاه انتظام گرفت و اراهای آتشباری برنجیرها  
 مضبوط ساخته پیش صفوف بازداشتند و فیلان جنگی را بدستور در مواضع مناسب ایستاده  
 کرده و هر یک از سلاطین پاک اعتماد دوازده علم بنام دوازده امام مرتفع ساخته و تبار  
 جنگ نواخته متوکل علی الله الاکبر و متوکل بالله فی خیر البشر و الایمة الاثنی عشر جیستی و میستی که  
 زبره فلک از دیدن آن آب شدی و بهرام خون آشام از بیم آن در اضطراب افتاد  
 بجانب سپاه اعدا روان گشتند و از جانب دیگر رای چاکن نیز سران سپاه را خوا  
 و با انواع شفقت و رحمت مستمال گردانیده و قورخانه را کشاده و اسلحه بر خیل و خشم  
 قیمت کرده بار استن لشکر پرداخت در مینه التمر اج را با بیت نهر اسوار و دوک  
 پیاده و پانصد برنجیر فیل در مقابل قطب شاه و علی برید مقرر نموده در مسیر و نیکمادری  
 با بیت و پنجاه اسوار و دوک پیاده و پانصد برنجیر فیل بمواجه عادل شاه تعیین کرده خود  
 باسی و پنجاه اسوار خاصه و ده نهر اسوار کمکی را جهای اطراف که در روز جنگ با پیوسته  
 بودند و پنجاه پیاده جنگی و کمز و بقولی دو نهر ارفیل نامی و یک نهر اراربه توینخانه به  
 تریب و قاعده نگهداشته قلب را مستقر خویش گردانیده بمواجه نظام شاه اختیار کرد و از غارت

کتبه و تخریفات را در میان نادیده و از بازی روزگار غافل گشته به برادران خود حکم فرمود که عاقلان  
 و قطب شاه را زنده دستگیر سازند تا مدت الحیات در قید آهنی کرده محبوس گردانند و به هر اول  
 و امرای یمن و سیار خود امر کرد که نظام شاه را سرش از تن جدا کرده پیش من آورند پس در  
 هنجامی که شمسوار مضارب ملک قدم در لصف النهار نهاد در سکا سس نشسته بغرم جنگ بمیدانیکه  
 کنار دژی ماکری و ابعثت شتافت هر چند مقربان التماس نمودند که بر اسب سوار گرد و از غار  
 غرور و کبر قبول ننموده گفت در بازیچه اطفال احتیاج سواری نیست همین ساعت سران این  
 جماعه خواهند گریخت القصد دلیران بهر دو لشکر بتقدیر ملک داد گریزی از اهل خیر و یکی از اهل شر  
 بازوی جلالت برگشادند و در میدان مبارزت آثار تهور و شجاعت بطهور رسانیدند پیادگان  
 پیچانگر صفها ایستاده قریب پنجانه اربابان و تفنگ و توپ و ضرب زن هر دفعه سر میدادند و  
 ایشان که اکثر راج بیدره بودند تیغ هندی از غلاف کشیده و سپر حرأت پیش رو کرده حمله های  
 نمودند و کاریجائی رسانیدند که چشم زخمی بسپاه نصرت پناه اسلام رسد و از ریات نظام قوی  
 بارکان دولت سلاطین اسلام راه یابد که ناگاه راج بمیامن حسن سعی حسین نظام شاه و  
 برکت ثبات قدیم او گرفتار یکی از مردم نظام شاه گردید تفصیل این احوال آنکه حسین نظام شاه  
 شش صد ارباب توپ و ضرب زن و زنبورک بدین ترتیب که دولیت ارباب توپهای بزرگ را  
 پیش از همه اربابا و عتقب آن دولیت ارباب ضرب زن که عبارت از توپهای میانه باشد  
 و پس از آن دولیت ارباب زنبورک از تفنگ بزرگتر و ضرب زن کوچکتر پیش افواج خود گاه  
 و چلی رومی خان را که در فنون آتش بازی بی نظیر بود سر کرده مردم توپخانه گردانید و درین آتش و هیول  
 غریب تیر انداز افواج نظام شاه پیش قدمی نموده افواج راج را آهسته آهسته بدوش قائده  
 سپاه گری بر سر توپخانه آوردند و میان اربابا را به ترتیب سر داد و جمعی کثیر از سوار و پیاده را  
 کشته شدند چون راج جنگ مسلمانان را خلوت آنچه تعقل کرده بود مشاهده نمود در حساب شده  
 در آشنای حرب از سکا سس فرود آمده برگری می و جمع زیر شامیانه محل سرخ زرد و زرد



که چهار طرف آن جالرو و علاقہ های مر و ارید بود مربع نشست و از دو طرف او از نقود احمد و بنی  
و مرقع آلات و مر و ارید خرمها ساختند چون وقت تنگ بود از سپر و دامن بر امر او رؤسای  
سپاه قسمت کرده بجنگ ارباب اسلام ترغیب نمود و وعده داد که هر که مظفر نژاد من آید او را  
بطبقهای طلا و در چهارپا از جوهر نفیس خواهیم نواخت امرای کفار خوشدل گشته بار دیگر یکبار حمله  
آورده مقدمه و مینه نموده سلاطین اسلام را پریشان گردانیده آثار قیامت پدید آوردند و  
سلاطین از فتح ایلس گشته شوش و متزلزل گردیدند اما نظام شاه ثبات قدم ورزیده از  
جای خود ننجد و چلبی رومی خان سجرات و سرعت تمام ارباب توپهای کلان و ضربن را بجای  
گلوله خورده مس بار کرده بدستباری رومیان و میواریان مجراد دست نموده بر شکوه امر ارج  
سرداد که بکینه پنج شش هزار آدمی و چندین فیل و اسب سجان گشتند و در آنوقت نظام شاه  
با افواج خود از عقب ارباب آمده با اتفاق کشور خان لاری که اعلام نظام شاه را بر جای خود  
دیده بقصد ملک بافر با دغان جیشی و هشت یا هفت هزار سوار حادثه ای بعزت برق و با  
خود را آنجا رسانیده بود مجدداً بر فوج خاصه امر ارج که اطراف شامیانة او بودند حمله ور گشته  
خلل در جمعیتش انداخت امر ارج اجل گرفته که عمرش به بقا در سیده بود سر اسیر گشته باز  
بر سکاسن سوار شد و دینجمن کی از فیلان مست نظام شاه که اعلام علی نام داشت قریب  
سکاسن رسیده جمعی را پایمال و هلاک ساخت و حملان سکاسن که با صطلاح دکن ایشانرا  
بهوئی میگویند سکاسن را معه امر ارج بر زمین انداخته فرار نمودند و چون جنگ مغلوبه بود  
پیکش با جانشین پرداخت درین اثنا جمعی از مردم نظام شاه ای آنجا رسیده او را نشسته  
بر دشته چلبی رومیخان که سر کرده توپخانه نظام شاه بودند رسانیدند و بروایتی فیلبان  
علام علی او را گرفته پیش رومیخان بر دهر تقدیر رومیخان بی توقف امر ارج را تر و قتل  
برده بموجب فرمان سرکش از تن جدا ساخته بر سر نیزه کرده پیش افواج باز داشت  
و بقول صاحب تاریخ قطب شاه چون کفار بار دیگر تطمیع را امر ارج حمله قیامت آشوب

بشکر اسلام آوردند و میمند سپاه خفراثر شعار حضرت شهریار یعنی ابراهیم قطشاه متفرق گشت  
 و نیکمادری فرصت غنیمت دانسته بالشکر خویش بر قلعه گاه آن شهریار حمله آورد شهریار ستم  
 کرد و در مشاهد جرات کفار بر آن گروه شقاوت آثار مانند شیرینی که برگله آهوجله آورد  
 حمله آورده اکثری را طعمه ننگ شمشیر ساخته تزلزل در ارکان جمعیت و شکیب کف  
 انداخت و و نیکمادری که استظهار سپاه کفره بود در آشای گرمی کارزار به تیغ مجاهدان  
 نصرت شعار از پا درآمد و از جانب میمند و لیبران لشکر عا دلشاهی به ملتیم راج تاخته جمعی کثیر  
 را بر خاک پلاک انداختند و از خواص حسین نظام شاه شمسواری خود را بر امر اراج  
 رسانیده کشتان کشتان او را بخدمت حسین نظام شاه آورد و حسب الحکم شمشیر از تن  
 جدا ساخته بر سر نیزه بست چون کفار را نظر بر آن سرافقاد دست از جنگ باز داشته  
 گریان و نالان راه فرار پیش گرفتند و اسلامیان تا ناگذدی که ده کردی چپ نگر است  
 تعاقب نمودند بر وایت اصبح قریب صد نفر کافرازیاده و سوار از روز جنگ تا رسیدن  
 با ناگذدی بقتل رسیدند و از نقد و جنس آنقدر نصیب خاص و عام گردید که از حیطه تحریر  
 و تقریر بیرون است و سلاطین غیر از فیل طمع در هیچ چیز ناکرده هر چه بدست هر کس افتاد  
 ارزانی داشتند و حسین نظام شاه پوست را امر اراج پرگاه کرده و این بیت نوشته  
 طبع جویشته تی کرده از نره شیر در آینه شغالان در آنجا دلیر مصحوب روزگار  
 سرخ التیر نزد مخالفان که شریک اسلامیان گشته بتحرک راج تا حوالی احمد نگر مرا  
 رسانیده بودند فرستاد و نشان بلاغت نشان قحطامه های این فتح عظیم که روز جمعه  
 بتاریخ ستم شهر جادی الثانی ۱۰۲۹ هجری و سبعین و شصته بود نوشته  
 مصحوب قاصدان قمر سیر با طراف روان ساختند و سلاطین کامکار بقول صاحب تاریخ  
 قطبشاهی بعد از آن فتح قریب ده روز در آن مقام ظفر فرجام توقف فرمودند تا سپاه اسلام  
 از غارت و تاراج اردوی کفار فارغ گشتند من بعد بفروری و اقبال متوجه شهر گاه

گردیده دست بتاراج گشاده نیاو آن شهر و بتخانار که رشک افزای بخار خایه صین بود  
 بازمین برابر ساختند و بتلافی خرابی که سپاه رامراج در احمد نگر نموده بود شکریان نظام شاهی  
 آتش در اکثر عمارات و اسواق و دکا کین بجا نگر و جمیع قریات اطراف انداخته و بران مطلق  
 و ونیکندری که از معرکه گریخته و در جاباهای دور دست قرین حیرت نشسته بود بناچار می  
 جمعی را نزد پادشاهان اسلام فرستاده بزبان تضرع و زاری البواب سلامتی بر روی برگردان  
 خود گشوده قلاع و پیرگنات سلاطین اسلام را مثل قلعه رایچور و مدگل و پرگنه اوئنگری تا گری  
 که رامراج بغف گرفته بود و سپس داد و نظام شاه را نیز بهر عنوان راضی ساخت و از جانب  
 شهریار مصطفی خان و از جانب حسین نظام شاه مولانا غنایت الله و از جانب علی عاوشا  
 کشور خان با سپاه گران بجانب قلعه مدگل و رایچور روان شده قلاع رابع مضافات  
 از تصرف کفار بیرون آوردند و مصطفی خان بی اطلاع ابراهیم قطبشاه و حسین نظام شاه  
 کلید قلاع را با ولایات کشور خان سپرده متوجه خدمت پادشاهان گردید و هر دو پادشاهان  
 چون برین کیفیت آگهی یافتند بهم برآمدند و حسین نظام شاه بخدمت شهریار سخام داد  
 که اگر مصطفی خان نوکر و دولتخواه شماست بغیر رضای جانبین چهرا کلید قلعه را به کشور خان  
 داد و اگر دولتخواه عادل شاه است بچه رو او را امقرب و مقصد درگاه باید دانست صلاح دولت  
 در آنست که او را بقصر سلطانی از یاد آورید شهریار نظر بر سیادت و خدمات شایسته  
 او که از و بطهور رسیده بود از سر قتلش در گذشته او را رخصت رفتن بکه مخطئه از زانی  
 فرمود و مصطفی خان عرض نمود که امر و آسپه از زر و جواهر و اسب و فیل که در تصرف بنده  
 درگاه از خوانان الغام شهریار است بهر که فرمان شود تسلیم نمایم فرمان شهریار بنام  
 عمال دار السلطنت شرف صد دریافت که تمام اسباب و اسوال او را همراه مردم معتبر  
 روانه بند گردانند گویند مقصد را به بار بردار و پنجهزار مردم سربار جهت حل اسباب  
 او از سده کار اشرف امداد شد خان عظیم الشان فی الفور کوچ کرده بمشکر عادل شاه

ملحق گشت و منصب و کالت و پیشوائی سر فرار گردید و چند سال سجدت علی عاده شاه بسر برد  
 و بعد از انتقال علی عاده شاه به ترکیه جمعی از مفسدان آن سید عزیز در شش ماه و نهمین و تسعه  
 در ولایت لیوا بر وجه شهادت رسید الغرض سلاطین کا نگار مدت شش ماه در ولایت کتار پرتو  
 نزول افکنده نهایت اقتدار بطور رسانیدند بعد از آن از آنجا منت فرموده چون بوالی را رسید  
 رسیدند یکدیگر را ضیافت کرده و دوا نمودند همچنان فتح و ظفر بدین سلطنت معاودت فرمودند  
 ذکر تو که شاهزاده بلند اقبال ابوالمظفر محمد قلی قطب شاه آذربایجان  
 که در شش ماه و تسعین و تسعه چهاردهم رمضان المبارک روز جمعه در صدر بنهار بطور  
 آن مهر سپهر اقبال از افق ولادت ساحت گیتی منور گردید و فلک پیر از محال خرمی بسر حد جوانی  
 رسید و شهر یار را روشنائی دیده امید افزو و دو شکر الهی بتقدیم رسانیده حیدر روز بوار  
 جشن و طوی اشتغال فرمود و سادات و علما و مساکین و فقرا و اهل تخیم و شعرا از دفر النعام  
 شهر یار فیض بخش عالمیان همچو بحر و کان تو نگار گشتند و منجان از زیچ طالع هالوش استخراج  
 نمودند که وجود فائض الجود او باعث از دیار رفاه خلق و اعلیت رعایاست و موجب شادابی  
 ریاض ملک و ملت و شاعری در تاریخ ولادت آن شاهزاده جوان بخت چه خوش گفته قطعه  
 شاد ادا خدا فرزند بی که شد از دیدن او دل خرم بی شکرانه شد در یاد دل  
 که در با خلق بسی لطف و کرم بی سال مولودش را یافت فلک بی باعث روزی اهل  
 عالم بی ذکر قصه ادا و شهر یار مر تصنی نظام شاه ابن حسین  
 نظام شاه را هنگام ارتفاع غبار مخالفت میان آن شاه عالمی  
 و علی عاده شاه چون حسین نظام شاه بعد استیصال امر ارج بمشقر سر سلطنت  
 خود معاودت فرمود و قول محمد قاسم فرشته پس از یازده روز بعلت افراط شرب و کثرت  
 مباشرت باطل طبیعی این جهان فانی را وداع نمود و این مصرع تاریخ فوت او است  
 آفتاب و کن شد بهان بی یعنی شش و تسعین و تسعه در روز وفات بقول مبارک

تاریخ قطبشاهی چهارشنبه منتهی قمری قمری است از سنه مذکور و بعد از آن ارشد اولاد آن  
 شاه غفران پناه مرتضی نظام شاه مشهور بدولت بر سر پشته ای نشست و چون بنا بر حدیث سن  
 بامور جهان بینی نمی پرداخت والدۀ ماجده او بی بی خوزه هایلون بنت میاخی ابن خواجک  
 که پسر زاده جهان شاه قراقرق پادشاه اذربایجان است تا شش سال مقصدی جهات پادشاهی  
 گشت بنا برین فی الحقیقه قوری بارکان دولت نظام شاهی راه یافت و علی عادت شاه با خواجک  
 کشور خان که پیشوای آن دولت بود بغیر متغیر احمد کر متوجه ولایت نظام شاه گردید مرتضی نظام  
 شاه با ستماع این خبر از خواب غفلت بیدار گردیده از ارکان دولت در باب رفع این خلل  
 درخواست کنکاج نمود و بصواب دید و دستخواهان مکتوبی شتمبر استدعای امداد مصحوب رسولان  
 سخندان نزد شهریار ارسال فرمود و متعاقب ارسال رسولان منبیهان خبر رسانیدند که  
 علی عادت شاه بمرحد احمد گرد رسیده است بنا بر صنعت حال با والدۀ خود و امرا می دیگر در برابر  
 نزد تانخان که در آن ایام سلطنت آن دیار بقفنه تصرف در آورده فرزندان عادت شاه را  
 محبوس ساخته بود رفت و با اتفاق متوجه حدود کولاس گشت و ازین جانب چون فرستاده  
 نظام شاه بدرگاه شهریار رسید بعد دریافت احوال خاطر هایلون از بی مروتی عادت شاه بخبر  
 اعانت نظام شاه پیش نهاد مهمت ساخت و امر با حضار امر او مکر فرمود و دین آنرا رسول  
 دیگر از جانب نظام شاه رسیده بعرض رسانید که بامید امداد آن سلطنت پناه از در السلطنت  
 خود حرکت نموده با تفاق خان اعظم تانخان بمرحد کولاس رسیده ایم ترصد از الطاف آنکه خود  
 را از توجه بدین صوب معاف نخواهند داشت شهریار با ستماع این پیغام از مستقر سلطنت  
 منصف فرمود و باین قند بار کولاس ملاقات دست داد و با اتفاق هم متوجه تسخیر سجاو گشتند  
 عادت شاه از استعمال این خبر صلاح در جنگ ندیده عمان بصوب کوکن تافته جمعی از امر و لشکر  
 خود را با فطرت سجاویر با مرص ساخت و سیاه آن پادشاهان بولایت سجاویر آمد و لشکر با  
 مرتضی نظام شاه دست تباراج بر آورده تمام برگزانت و قریات آن ولایت را ویران ساختند

عا د شاه از بیم شکر ظفر از چرخ کرد باد دور کجا آرام گرفته سر روز بکافی و هر شب هدجانی اسیر شد  
 و ازین جانب شهر یاران شهر بجا پور را محاصره کردند و بعد از آنکه ایام محاصره استدا یافت  
 و خرابی بسیار بولایت بجا پور رسید عا د شاه با ظهار مراتب کجبتی بخیرت شهر یار نیام  
 داد که عجب است از آن سلطنت پناه که در خرابی ولایت هداستان گشته مانع میشوند و طغیان  
 محبت آنکه نوعی نمایند که رفع مواد عدا د شده فرمانروایان بممالک خود با مراجعت فرستاد  
 شهر یار با تقاضای مروت شاهانه جهت بقای دولت عا د شاه مرتضی نظام شاه را بر سر  
 رضا آورده تجدید مبنای مصداقت را استحکام داد و رقیق نمود و من بعد آن پادشاهان  
 بمشقر سر سلطنت خویش مراجعت نمودند اینست آنچه صاحب تاریخ قطبشاهی تعلیم آورد  
 اما محمد قاسم فرشته استمداد نظام شاه از شهر یار بعد مقید ساختن مادر خود و دختره هما یو  
 در ایامیکه ریایات نصرت آیات نظام شاه بهی بصوب قلعه دهار و رجسته استیصال کشود  
 خان بجزکت آمده بود نوشته که درین ایام حسین نظام شاه کس نزد شهر یار فرستاده  
 استمداد نمود اما پیش از وصول او کثور خان کشته شد و قلعه دهار و ربطر غریب مفتوح  
 گشت چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد و بعد ازین واقعه عین الملک و نور خان که از  
 نظام شاه باغی گشته با عا د شاه ملحق شده بودند باده دوازده هزار سوار جهت تخریب ولایت  
 نظام شاه بجانب ولایت احمد نگر روان شدند امرا ی نظام شاه مثل خواجه میر که وفادار  
 خان و اخلاص خان با بخشش هزار سوار متوجه دفع اینها شدند و نهایت داده نور خان را شکست  
 کرده منظره و منظر در حوالی دهار و ربطر آستان بوسی رسیدند و چون شهر یار در آن  
 آوا ن بنظام شاه پیوسته اظهار کجبتی نموده هر دو پادشاه متوجه ولایت عا د شاه شده  
 بظاهر شهر بجا پور رسیدند شاه ابوالنجن میر حمله عا د شاه سید مرتضی سوار ی را نزد نظام  
 شاه فرستاده پیغام نمود که اخلاص و عقیدت این دو پادشاه نسبت بان دو دمان مورد  
 است و محتاج به تمهید و گواه نیست اگر حکم شود انمخلص از و فور خیر اندیشی بشرف باطل است

مشرف گردیده آنچه صلاح دولت باشد معروضدارد از ذره پروری عجیب و غریب  
 نخواهد بود نظام شاه جواد باد که شاه ابوحنس پسرزاده ماست و کجحتی تمام دارد اگر  
 اینجا تشریف آرد از صلاح او تجاوز نخواهم نمود شاه ابوحنس امیدوار گشته روانه  
 گردید و بواسطت خاننحمان تبریزی از احراز شرف ملازمت مشرف گشته در وقت  
 و مهلت بعضی رسانید که دوستی با عاقل شاه فتح قواعد کلیست و فیما بین نسبت قربت  
 نیز متحقق و چندگاه که غبار نزاع در میان بواسطه نظران کوتاه بین مرتفع گشته بود  
 آنهم الحمد للهِ باب شمشیر حضرت فروشت اکنون موافقت ظاهری قطبشاه اعتماد  
 کردن و با عاقل شاه در مقام خشونت بودن از خرم و دور اندیشی بعید مینماید اگر چه  
 بحسب نظام ما حضرت است اما بجنفیه با دیگران زبانها دارد پس کتابتی نفاق نیز  
 که در آن اثنا قطب شاه بجاد شاه نوشته بود و آنرا شاه ابوحنس همراه داشت  
 بنظام شاه نموده بر دعوی خود شایع عادل گذرانید و خاننحمان تصدیق کلام او  
 پرداخته سبحان و حشت انگیز آتش قهر نظام شاه نبوغی برافروخت که در همان روز  
 امر او سرداران سپاه راجت محاربه با قطبشاه نامزد فرمود قطبشاه ازین مقدمه خبر  
 یافته فی الحال سوار شده جریده بجانب گولکنده راهی شد نظام شاه میان اردوی  
 او را تاراج نموده تا سرحد تنگ تعاقب کردند و هنگام تعاقب پسر بزرگ ابراهیم  
 قطبشاه موسوم به عبد القادر که بشجاعت و علم و حسن خط آراسته بود در خدمت  
 پدر معروض داشت که نظام شاه میان اعلام حرات افراشته و لیر و بیابک دنباله  
 دارند و خرابی بسیار مردم ما میرساند اگر حکم شود این کمین فرزند بابرخی از  
 امر اکمین رفته و از عقب ایشان درآمده بشمشیر قهر نوعی نماید که موجب تنبیه دیگران  
 شود عین سرفرازی این فرزند خواهد بود قطبشاه پسر اصحاب داعیه قیاس فرمود  
 و این اراده را از تحریک امرای کبار و اتفاق ایشان با وی دانسته متوهم گردید

و در آشنای راه اصلا ملتفت جواب نشید و چون بگو گنجه رسید او را در یکی از قلاع  
 مجوس ساخته بعد از چند گاه بشریت مسموم ملاک ساخت القصة مردم نظام شاه فیلیان  
 بسیار گرفته برگشتند آنگاه نظام شاه با حمد و تکریم اجبت فرمود و از انیم که نظام شاه پیرونی  
 کرده اردوی قطب شاه را تاراج نمود و خاص و عام از نظام شاه متفرگ شدند و متعارف این  
 قطب شاه نیز بر بعضی نظام شاه نوشت که ما را از آن برادر کامکار این توقع نبود که بگنجه  
 مفسدان طمع با سببان و فیدان نمایند از مردم اصیل بزرگ بعید نماید ما انبر که خوا  
 فبیده میشود از وکیل آن سلطنت است که درین ایام در و تختی میگوید و این کت  
 بکنکاش او سرزده نظام شاه باند نشسته آنکه مبادا قطب شاه بعد از شاه ساخته دعوی فیلیان  
 نماید خانخانان را از منصب و کالت عزل نموده شاه جمال الدین حسین را خلعت منصب  
 و کالت اختصاص بخشیدند اما فی تاریخ فرشته و الله اعلم بحقیقة الحال  
 ذکر توجه علی عادل شاه معاومت نظام شاه و محاصره نمودن  
 قلعه کاویل و بعضی از وقایع که در آن آوان روم نمود -  
 صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون شهریاران آفاق معاودت نمودند  
 علی عادل شاه با رسال تخف و بدایا و زر نقد نظام شاه و بمقریان دولت او را بنور  
 ساخته اسناد عای ملاقات نمود و حسین نظام شاه بصواب بدی مقریان قبول این معنی کرد  
 پس هر دو پادشاه در حوالی قلعه اوسه بملاقات هم خوشنود گشته بعد تشدید مساف  
 عهد و پیمان معتد نمودند که اول تسخیر برار نمایند و بعد از آن لتخیر لنگانه حسب این توار  
 اول متوجه ولایت برار گشته و قیقه از تحریب آولایت فرو نگذاشتند و قفال خان  
 چون تاب نیاوردند است در قلعه کاویل متحصن گشت سپاه سرد و پادشاه بمحاصره  
 آن قلعه پرداخته جنگ در پیوستند و بعد چندی که نوبت آن رسید که قلعه مفتوح  
 کرد و قفال خان کس بخدمت عادل شاه فرستاده دولت یون و پنجاه سیه فیلی



و دیگر تحف و هدایا پیشکش نموده استدعای نجات از آن محکمه نمود عاقل شاه بنگران لیدیر  
 حسین نظام شاه را بفروغیت پس هر دو پادشاه دست از محاصره بازداشته بجانب تلکانه  
 متوجه شدند و بیشتر از جانب نظام شاه اخصاص خان و غیر الملک بادوسر دار دیگر بجانب  
 کولاس روان گشتند اتفاقاً روزیکه آن دو پادشاه از کاویل کوچ نمودند پنجهزار مری عاقل شاه  
 که در کیمنگاه نشسته بودند دست تباراج و غارت بنگاه نظام شاه برآوردند و منصور خان  
 نظام شاهی بدافع پیش آمد و خلع بسیار از جانبین کشته شد و منصور خان نیز کشته گردید و کار  
 بان انجامید که آن هر دو پادشاه صف آرای جلال و قتل گردید آخر الامر جمعی از دو تنخوا  
 جانبین بمیان آمده قرار دادند که اول عاقل شاه کوچ نموده متوجه ولایت خویش گردد  
 بعد از آن نظام شاه روانه احمدگر شود پس بدین دستور عمل نمودند و این امر باعث  
 فحاح شهر یار شد و محمد قاسم فرشته لقلم آورده که چون خواجه میرک مخاطب بچنگلیر خان  
 منصب و کالت از جانب نظام شاه سربندی یافت علی عاقل شاه از ملا خندان  
 نموده داعیه نمود که با برهیم قطبشاه ملاقات کرده او را از خود سازد چنگلیر خان  
 بکن تدبیر انمقدمه را برهم زده مانع ملاقات شد و علی عاقل شاه و نظام شاه را با یکدیگر  
 در سرحد ملاقات داده چنان مقرر ساخت که علی عاقل شاه از مالک کرناٹک آنقدر که در محصول  
 برابری مملکت برآوردید کند متصرف گردد و رضی نظام شاه ولایت برار و بیدرا از قبضه  
 اقتدار تالغان خان علی بریدیر آورد و قطبشاه بخود و پوئج جا کاری ندانسته باشد پس هر دو پادشاه  
 یکدیگر را وداع کرده بستمرا کامرانی خویش معاودت نمودند چنگلیر خان در ترتیب خیل و حشم کوشید و در  
 ثمانین تسمه روانه تسخیر برار شد و بعد وقوع محاربه با نمایان آخر الامر تالغان خان قرار نموده قلعہ پیر ناکه که بر فراز  
 کوه منبع واقع است متحصن شد و پیر و شمر الملک در قلعہ کاویل قرار گرفت و در شهر سونه اثنی و ثمانین تسمه قلعہ پیر ناکه را  
 مفتوح ساخت و تالغان خان با جمعی از مخصوصان روزانه قلعہ کشته راه فرایش گرفت چنگلیر خان سید حسن ستراب در اجنبی انیسرا  
 قلعہ پیر ناکه که در خود ملازمت پادشاه بدر و ن قلعہ رفت و بقود و جوا همسر نفیس را رقم

رقم اخضا ص کشید فاتح ملک براتبارنج فتح یافت و بعد از آنکه سید حسین قفال خان را گرفته بدرگاه  
 آورد و چکشینه خان آن سید را قلععه کاویل که آن سید در مجاوره بود فرستاد تا شمشیر الملک اباباک  
 برآورد و قلععه را متصرف شد نظام شاه بران غدا الملک را در قلعه زمانه گرفتار شده بود مع  
 قفال خان و فتنه زدنش و جمیع و ارثان مملکت برادر یک چهارم جوهر کرد و ایند و بعد از  
 آنکه زمان همه آنها با جل طبعی یا نظر دیگر ازین عالم رفتند و از آنجا نام و نشان نماند  
 ذکر **تتمید مصاحبت میان شهباز و مرتضی نظام شاه و ملاقات**  
**نمودن آن دو صاحب انصهر و ملتراج را می بیجا نکر و بیان بعضی سلاطین**  
 صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون علی عادل شاه و مرتضی نظام شاه بنابر وجهی که  
 مذکور شد بمقام خویش مراجعت نمودند شهباز را انتقام عادل شاه را کمون خاطر اشرف ساخته  
 بواسطه رسل در سایل کجی و وفاداری خود و بیوفائی و ست عدهی عادل شاه و نهیمن  
 حسین نظام شاه نموده استدعای ملاقات نمود تا تجدید مبانی اتحاد و محکم ساخته در دفع عادل شا  
 باتفاق سعی بعمل آید و پیغام داد که هر چند نزد و در مقام دفع دشمن در آیند بمصلحت اقربست و طیفه  
 کشور عثمانی آنکه از مستقر سیر سلطنت نهضت نموده و متوجه کنار آب کشنا گردند و در آ  
 یتمراج والی بجا نکر که با نیجانب متفق و متحد است از استماع خبر توجه شایان با سپاه بید بغیر ملاقات  
 جا بنین توجه نخواهد نمود پیش از آنکه رسول شهباز را با حمد نکر مد مرتضی نظام شاه را نیز اتمین  
 داعیه در سرفرازی رسولی بدرگاه کیتی پناه فرستاده استدعای ملاقات نموده بود تا  
 مبانی اتفاق مستحکم ساخته در دفع ارباب افتاق کوشند و چون سولان جا بنین بشفرت لازمت  
 پادشاهان نایز شدند و مدعیات محسوس رسانیدند مقرر شد که در کنار آب کشنا ملاقات شود  
 بنابرین هر دو پادشاه با حضار امراد سپاه امرند نمود از مستقر سیر سلطنت حرکت نموده در  
 کنار کشنا ملاقات همید که مسرت اند و زکشتند و شهباز را بمصدا بدید مرتضی نظام شاه بتمراج  
 نیز بوقت خواند و تمراج با سپاه و حشم خود متوجه کشنا گشته بشفرت ملازمه آن دو پادشاه

مشرف گردید و بعد از غلبه قوای عده خود مقرر شد که با اتفاق بجانب بجای آورده توجه نمود و توجیهش  
 پیش نهاد دعت سازند در انشای این حال مقدمه ظهور رسید که موجب نفی و باعث رجوع  
 هر یک بولایت خویش گردید و توجیهش اینک چون مرتضی نظام شاه بن ابراهیم پسر پادشاهی امور  
 نداشت و والد او خود نزد بهایون که کشیت هجرات سلطانیه پیش خود میگردید بار خفا و مخفی  
 مفسدان کس پیش بلیغ فرستاده و دو کس بمنزل بهایون چون بلیغ قصیه بنکس تمنای خود دیدند و او را  
 تمنای آن بود که همین امدا و این دو پادشاه ولایت خود را که علی عادل شاه همگام قتل راج تصرف  
 آورده بودند شروع نماید فی الفور کس بخدمت شهباز فرستاده عرض کیفیت حال نمود و شهباز استعجاب  
 نمود که کس بخدمت مرتضی نظام شاه و والد او فرستاده پیغام داد که نقض عهد و پیمان شایان  
 پادشاهان نیست حالا چون مصلحت در پیش است و با انضمام قوی پنجمه و کار و قلیج باده هرا  
 سوار و پیاده اعتماد بر قول نموده آمده است صلاح در آنست که وصیت از طلب باز داشته و  
 بمقام خاطر جوی در آمده نوعی نمایند که رفع کدورت خاطر وی شود و نظام شاه و والد او را  
 طبع بگذاشت که نصیحت شهباز را صفا نمایند تا کار بجای رسید که بلیغ مستعد جدال و قتال  
 که دید شهباز جهت اطفا نایره فساد بلیغ را بپا کرد که چون خلاف عدا از جانب نظام شاه  
 ظهور رسید باید که با سپاه شهاب متوجه ولایت خویش شوی که اینجا بن نیز متوجه سیر  
 سلطنت میگردد چون چنان کرد و نه پنهان خبر کوچ شهباز و بلیغ را رسانیدند از کردار شهباز  
 ندامت کشیده غریقی بجز خشم و تخریر گردید چه سپاه بیکران علی عادل شاه از یک طرف  
 سر راه گرفتند که عبور از آن طرف محل صدیم و خطبه بود و لا علاج متعاقب شهباز کوچ نمود  
 بولایت که بلیغ گشته و کهنه متوجه گردیده دست غارت دراز کرد و نه شهباز را از استماع  
 این خبر صلابت خان و مقرب خان و عالم خان را با دو همسر از سوار جهت ممانعت  
 نامرتضی و و بنو اران و جوالداران شهبازی در بناب شرف صدور یافت و سواران  
 و جوالداران از اطراف گرد آمدن بوجعی کار بر سپاه نظام شاه و بنو اران ساختند که شهباز

بیم حوالی رودی خود خندق کنده پیادهای قفقچی و کمانه را بهت خاطر خود کمانه می‌داشتند  
 و صلابت خان و غیره سرداران نیز در صدد دفع درآینه نظام شاه کامل خان و  
 مقصد خان و میان بخارا بهت کمک لشکریان خود نامزد نمودند و آخر الامر تشکار را طلب  
 کردند و مقصد خان سه نوبت نظام شاهی قتل رسید و کامل خان زخمی گردید و مقصد خان نیز  
 شربت درک چشید و جمعی کثیر از سپاه نظام شاه مقتول گشتند و چون شب رسید سپاه نظام  
 بعد خوف و هراس آن شب باز در آورده و صبح روان آن مقام کوچ نمودند و در هیچ  
 توقف نمانده بهر جدید رسیدند و کرمانا فرود آمدند و در آن شهر مار ملک  
 نائب ابا سپاه منصور بخارا و ولایت احمدی غیری بیان فرمودند که در آن روز  
 چون شهربار از غریزی کف بریجا کردار اساطنت مراجعت نمود بعد از گذشتن یک سال که  
 سپاه اسوده حال گردید ملک نائب را آنیکفار احمدی در اختیار آن ولایت باده را  
 سوار و چند سردار نامی مثل عین الملک و صلابت خان و ملک شیرین و غیره همراه نمود  
 آنها اول قلعه بتلی سر رسیده و تهیه اسباب جنگ کرده صلاح وقت در آن دیدند  
 که اول بدفع شتابان که پناپور و احمدی در تصرف او بود و با جمعیت ده هزار  
 مرد در آنجا اقامت داشت و همگام دشواری کار بر اهل قلعه را چندان داد  
 بفرستادن آذوقه و کمک میکرد و پرازدن بنابرین متوجه تسخیر پناپور شدند شتابان  
 از اجتماع این خبر با سپاه خویش باسعتال شتافته بجنگ در پیوست و بعد گشتن  
 بسیاری از مشرکان پشت بمرکه واده راه نهم پیش گرفت غازیان غنایم بسیار  
 بدست آورده و به تسخیر قلعه پناپور که شتابان در آنجا متحصن شده بود آوردند  
 و طباها بالارفته جبر آوردند آن حصار را مفتوح ساختند شتابان با اهل و عیال  
 از محضر مخفی از آنجا فرار نموده خود را به قتل رسانیدند که بر قتل کوهی واقع است  
 رسانیدند و در آن اسلام پناپور را بجای از محمدان سیرده با سپاه منصور عصب

شتابان به سرعت برقی و با دودول گردیدند و چون راه اطراف آن قلعه و شوار بر از  
 اشجار بود و پیاده های تفنگچی و کماندار از جانب کفار سواره گرفته بودند ملک بآب  
 و غنیمه امرایان به پیشه در آمده همسر روز و گروه را بقطع اشجار و از وضع آتش  
 تصفیه نموده طی مسافت میگردند تا اینکه نزدیک قلعه رسیده سبیل پیاده را  
 طعمه تنگ تفنگ گردانید کمان بر اهل میشه و قلعه تنگ ساختند و شتابان  
 بنا بر خشکی کشته کفار در خود تاب مقابله ندیدند با فسر زندان از جانبی که متصل  
 بچکل بود به قلعه رجسندری رفته به دیدار دلمنجی گردید و قلعه راج بوندی مفتوح شد  
 ملک نائب اموال و اسباب شتابان را ضبط نموده آنچه لایق ارسال بود  
 مصحوب فتح نامه ارسال حضور نمود یکی از بهادران را بمحافظت آن قلعه  
 متعین کرد و شتابان را بر اجندری رفت و دیدار در غنیمه کفار از اطراف و جنوب  
 و راجه های قاسم کو طر را بدو خواند تا اینکه سه هزار سوار و سی هزار پیاده  
 نیزه گذار و تفنگچی بسیار مجتمع شدند انگاه در مقابله میان آمده جنگ در  
 پیوستند و جلهای کوه شکوه بر سپاه منصور آورده امرای میمنه لشکر اسلام را  
 تنه زل کردانید رسید محمود و سید مبارک بمشاهده جرات کفار باقیه سپاه  
 حمله در گشته صفوف دیدار و شتابان را از پیشین برداشته رایت فتح و نصرت  
 برافراشتند و کفار را در گیر نیزه سپهر بر کردند و بدو در و شتابان در مقابل  
 را بر اجندری متعین شدند از غازیان اسلام متعاقب رسیده بمحاصره پرداختند و سه چهارم  
 علی الاتصال شب دروز جنگ و جدال بود آخر الامر قوی ابراهیم شاه را محاذی قلعه  
 محصر گرفته بضر آن قوی در حد آشوب بخواه که دیوار حصار منهدم ساخت کفار بر اسبان  
 کشته کس بخدمت ملک نائب و مولانا خیاالی که معتمد و مقرب درگاه بود فرستاده التماس  
 نمود که بگویند تا به قلعه فرستند که بایندگان بعد عرض معصود صفت خود تسلیم کلیه قلعه نمایند

صلاح در فرستادنش دیده پندت مذکور بجانب قلعه روان نمود و دید یادر شتابان  
 بصدع غر زاری باو گفته بهر حیل و تدبیر که ممکن باشد ما را بانه زنده ان ازین کرداب  
 بابرستل نجات باید رسانید یون پندت بسبب محبتی که کفره را با هم می باشد  
 دید یادر شتابان امتهن خاطر گردانیده مقرر نمود که باندر زندان بهر طریقه  
 خواهند بروند و کلیه قوه تسلیم بندگان درگاه نمایند بدین دستور قول داده  
 کرده بشکر منصور باز شده کیفیت حال بدینگونه مذکور ساخت که کفار دل بر حرکت و جلی  
 پناه اند و فرزندانی تنه قلعه میسر نخواهند شد صلاح در آنست که سه داران کفار را  
 باندر زندان و متعلقان قول بایزد و تا کلیه قلعه تقویض نمود و بهر طرف که خواهند  
 بروند و درین باب چندان مبالغه نمود که ملاحظای راضی گشته ملک نائب کار را  
 کرد این قول نامه بجهت کفار فرستاد سه داران کفار باندر زندان و متعلقان بیرون  
 آمده و دید یادر بطرف قاسم کوثر رفت و شتابان بطرف بیجا نگر شتافت ملک نائب  
 و امرا عریض مشتمل بر کیفیت حال بحضور فرستادند شهریار بسبب که آشنی دید یادر شتابان  
 بلو پندت و ملاحظای زامقید و مواخذه گردانید و ملک نائب و غیره امر را به شیر قات  
 شاهانه سر فرستاد ازین بخشید و فتح قلعه را جندری در ششمه شعبه و سبعین و تسعانه روداد  
 مصرع مسد کافران بدست آمد تا پنج فتح قلعه مذکور است ذکر توجه ملک  
 نائب حب الامر شکر یار بغرم تسخیر و لایت قاسم کوثر  
 چون خبر فتح قلعه را جندری صبح اجلال سید فرمان همایون بنام امر اشرف فافزید  
 که با سپاه منصور متوجه ولایت قاسم کوثر گردید جمیع آن محکمت را منجر سازند و داران حب الامر  
 متوجه آن ولایت گشته تصفیة جنگی که پراز اشجار و پناه کفار بود برداشتند و کفار از آمدن لشکر  
 اسلام خسته و ارگردیده لبان بوزوخ فراهم شده باو کج راج که جمعیت بیت نیز پناه  
 همراه اولو عقد موافقت بسته آتش جدال و قتال در اطراف بیشه را فروختند و سپاه

منصور بفرسب تیردله و زو تفک آتش نسو و زلزله در بنای ثبات کفار انداخته و اکثر سرداران  
و لیسران اسیر و قتل نموده راییت نصرت پرا فراختند و نمک راج با بقیه السیف را  
فرار پیش گرفت و قلعه کوپال و ارکو ثم منو اولیای دولت قاهره که دید بعد از آن سرداران  
اسلام عنان یکران غریبت بجانب قلعه قاسم کو طه بر تاختند و راج و برادرش بابلیندر  
که خبر کفار را شنیدند از استماع خبر توجه ملک نائب و کیفیت تشخیر قلعه را جهمندری و  
دیگر قلاع عاقبت اندیشی از ده کس بخدمت ملک نائب فرستاده طالب امان کردند و  
ملک نائب قول امان داد و سردار راج از درگاه عالی نمود و برادر او را که بدل و جان مطیع  
و متقا شده بود سر کرده جمعی از سپاه گردانیده متوجه کوپال و برای که را بفرستیم بود کردید  
آن کار از استماع صورت و سطوت سپاه اسلام پراسان گشته بطرف بنگاله فرستاده  
و تمام قلع و ولایت او منسرب سپاه منصور شد ملک نائب مردم و لیسر کاردان و در آن دیار  
متعین نموده بی توقف بصوب ولایت ویداوی متوجه شد و لیسر راج حاکم ولایت مذکور چون این  
خبر شنید و در خود تاسف مقابل ندید قلعه دیوربور را که در فتنه کوهی واقع بود پناه برده  
سپاه اسلام متوجه آن قلعه گشته بجای رسیدند که کوه پایش سر فلک کشیده و پیرامون آن جنگل  
که از تنابک اشجار گذار باد در آن دشواری نمود یک طرفش بجزا خضر پیوسته و از جانب دیگر  
پیاده بچی مستعد نزم و پیکار گشته بودند و با آید و دند و لیسران اسلام بفرسب تیغ آتش بار و  
خندک خار اکر از اخر من حیات دلیران آنها را سوختند و باقی ماندگان راه گزینش گرفته  
بالای آن کوه آسمان شکوهر آید و تا چهار ماه با سپاه اسلام جنگ و جدال می نمودند آخر الامر  
دلب راج با سستی لای عجب و پراسر سپاه خود بخایف و پراسان گشته نزد ملک نائب  
فرستاده تسلیم دیدای نمود و مطیع و پاک گذار گردید ملک نائب آن لایت را با ثبات گردان  
سپرده بجانب لایت جنت بار روی توجه آورد و با کج آن لایت زسنگ و سورسنگ که  
دو بار در دند از استماع این خبر جمعیت دو هزار پیاده با استقبال شتافته در راهیکه میان دو کوه

واقع بود دیوار کشیده و خندقی کنده بر توپ و تفنگ استحکام داده آماده رزم و پیکار گردیدند  
مجاهدان اسلام چون بان محل صعب رسیدند بضرع توپ و تفنگ کار بر آن نمودن تنگ ساخته و  
از جانب رستنگه و سورسنگه در صدد مدافعه درآمده حرب عظیم نمود و خلق بسیار را کشتند و  
اکثر کشتند و آن ولایت بجزیره تسخیر درآمده مردم متحده منقض کردید ذکر توجه ملک نائب  
بغرم تسخیر ولایت و سناد دیو و بیان محاربات و قو حاتی که مجاهدان اسلام دست  
چون ملک نائب با قبال شهباز اکثر طالع و ولایت قاسم کوٹ را در مدت دو سال حبس و قهر  
از دست تصرف کفار استخراج نمود استیصال و سناد دیو را که میان اجده بابو و خنجرین بسیار پیاده  
و فیلان کوه شکوه و صوبت را بملکوت ممتاز بود پیش نهاد بهمت ساختن متوجه آن ولایت گردیدند  
قلعه پوتنور را که در تصرف برادر و سناد دیو بود محاصره نمود و بجهت تهر متوج ساخت و برادر و سناد دیو را  
وزن و نسبه زند کفار را اسیر گردانیده و معابد آنها را از بنج و بنیاد بر انداخته غنائم بسیار بدست آورد  
و بعد از آن قلعہ کنده دیو پولی را که استظهار و سناد دیو و سپاهش بود منسخر گردانید من بعد متوجه تسخیر قلعه  
که متفرق و سناد دیو بود گردید و سناد دیو با پنجاه هزار پیاده و تفنگچی و کماندار و پنج هزار اسب  
و پانصد رنجبیر خیل جنگی بمهرم محاربه بر آورد و از جانب مجاهدان اسلام نیز صفرا کشتند  
بعد محاربه عظیم کفار بهزیت یافته راه منرا پیش گرفتند و سپاه منصور تقابله نمود و دست قتل  
و غارت دراز کردند و محاصره قلعه که و سناد دیو در آن متحصن شده بود در دو اکتشاف و سناد دیو  
کس بخدمت ملک نائب با تحف و هدایا فرستاده با عذر ابر پیش آمد و پیغام داد که اگر ملک  
موروثی بر من سلم دارند هر سال مبلغ سی هزار مومن و چهل رنجبیر خیل روانه درگاه خواهیم نمود  
ملک نائب که در باب صلح و جنگ از جانب شهباز رخسار بود بنا بر صلاح وقت طعنت از  
را مقرون با حاجت ساخته فرستاد و ارباب تشریفات لایق نزاحت الجاصل در اندک مدت  
جمع طالع و بلاد ولایت قاسم کوٹ و اڈیه تا کنفر در ریاض اخضر منظر سپاه ظفر پناه  
گشت و ملک نائب در هر مکان ایمنی مقدر نمود و عزم داشتی مثل بر کیفیت فتح بحضور فرستاد



مشمول عطف خسروی گردید و در مخالفت عادل شاه با نظام  
 شاه و کشنده شدن کشور خان و فتح قلعه و باز و رابط  
 غریب موافقت نمودن مرتضی نظام شاه با شمشاد و رسیدن  
 شدن و دستبرد منشی بسخن سازی بعضی مردم و بیان بی مروئی نظام  
 چون والده ماجده مرتضی نظام شاه بی بی خوزنه بمایون که تثبیت جهات مملکت از پیش خود  
 میکرد و اکثر ارکان دولت را ساقط الاعتبار نموده برادران و متوسلان خود را بر سر  
 کار آورده بود ازین جهت اکسیر و اتحادهای منقش گشته مرتضی نظام شاه بر آن داشتند که والده  
 خود را مقید ساخته قبضه دولت آباد فرستاد و عین الملک و تاج خان برادران آن عصمت پناهی  
 که اسیر سرداران بودند و جمعیت ده هزار سوار شایسته داشتند از بیم جان راه فرار  
 پیش گرفتند و تمام لشکر و بنگاه آن در سرحد از بغارت رفته و بنی عظیم سلطنت نظام شاهی  
 راه یافت علی عادل شاه از استماع این خبر فرصت غنیمت دانسته در اوایل سنه ۹۰۰  
 خمس و سبعین و تسعین کشور خان لاری را با جمیت هزار سوار و چند یازا مراجعت  
 تسخیر ولایت نظام شاه بجانب احمد نکر نامزد نمود کشور خان اکثر برکنات که بر مر  
 لشکر بیابان و پور و تاخت و تاراج نموده و برخی از برکنات سرحد را قبضه تسخیر در آورده  
 امرای نظام شاهی که بمداخه او اعلام جدال برافروخته بودند در حالی مقبضه کج جنگ کرده  
 و در همان موضع جهت جنوب برکنات قلعه در نهایت استحکام بنا نموده مسمی به دیار و گردانید  
 در اندک زمانی تیار ساخته و محو از آتش شهابی اسباب قلعه داری نموده و محصول از آن مالک برداشته  
 اراده تسخیر قلعه و قبضه و دیگر نمود و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی کتبتی از روی  
 کتب نظام شاه و ثبت بدین مضمون که دولت آباد را دیده و دانسته بشما بازگشته است  
 اولی و انب بلکه متوجه آن حد و گردند و با ستم را باز گردانند و الا مصراع  
 آنچه سیند ز خویش خواهد دید نظام شاه بدریافت این مضمون بمسم برآمد و در باب

و در باب صلح و جنگ با ابراهیم و مقربان درخواست گفتن نمود و بخواهد بدید و بگوید که در  
اصفهان که در آن لایحه کشیده خان مطالب شده بود و همنه از سوار و واسعه از سپاه انتخاب  
نموده در ششم هجده و هفتاد و هفت متوجه دفع وی شد کشور خان اقامت و حسیه و بدر و  
قلعه کشیده مردم جنگی و آلات اشکباری استحکام آن قلعه نموده با اتفاق عین الملک و  
اکس خان و نور خان و غیره امرای عادل شاه می غارم جنگ شد لیک آن امر از اجتماع خبر  
نظام شاه بیک ناکاه بعثت یافت با کشور خان بی ارنگاب جنگ که نتیجه متفرق گشت  
و به کشور خان پیغام دادند که چون با راتاب متا بله نظام شاه نیست با جگر گرفته تاخت  
و تاراج مینمایم تا نظام شاه مضطرب گشته دست از تسخیر قلعه باز دارد و از جهت خط  
ولایت احمد کرد نبال ما شتاب و نظام شاه را که بستصال کشور خان و تسخیر قلعه  
اهم بود کس نزد ابراهیم قطبشاه جهت استمداد فرستاده خود با جمعیت انتخابی  
بسرعت برق و باد بجای قلعه دمار در روان شد و کشور خان با جمعیت قلیل در  
قلعه محصور شده علم مدافعه برافراشت و بقول صاحب تاریخ فرشته چون در  
نظام شاه نزدیک دمار و ریزش منزل رسیده در کنار آبی نزول اجلال  
فرمود در اینجا قاصد می از پیش کشور خان کاغذی مهربانه آورد و نظام شاه  
آن را و کرده بخواند و از عبارت بی ادبانه آن مکتوب برآشفته فی الحال  
سوار شد و قسم یاد کرده پیش بود که پای از رکاب بر نیارم تا قلعه را سرسازم چون  
نزدیک قلعه رسید و بدروازه آورد خانانان و مرلقینی خان و سایر مقربان دولت  
متر و دشمن معسر و ضعیف شدند که طریق قلعه گشائی این چنین نیست که بجز دو دیدن و اراده  
نمودن فی الفور این چنین قلعه مستحکم مفتوح کرد و نظام شاه که بغتة ملهم شده بود قبول این معنی  
بوجه من الوجوه نموده گفت که دروازه را بتیغ و تبر در هم شکسته داخل می شوم اگر اهل  
نرسیده آسیمی نخواهد رسید و اگر رسیده کنار گرفتن فایده ندارد و باز و دلتوانان اهل

سلاح پوشیدن نمودند تخت ابا بنمود چون عرض کردند که سلاح پوشیدن سنت نبوی  
 است جوین در بر کرده و تیر و کمان بر سر دست گرفته رانند درین اثنا توپچیان و تفنگچیان  
 و بان کاربان شمع برودان توپ و تفنگ و بان نمودند و در هر دهه و ده هزار توپ  
 و تفنگ و بان سیمی انداختند و در هر دهه و ده هزار توپ و تفنگ و بان سیمی  
 آیینی بذات پادشاه مرقضی خصال رسید و غنائ را رانده کشیده بجای رسید که  
 از دیوار چهار پنجاه کرختها فاصله ماند و یکس را یارای آن نمود که در باب مرجهت  
 سخنی بر زبان آورد و درین اثنا بنیان نظام شایسته به تیر اندازی مشغول شدند و  
 بچنگ عظیم در پیوستند که یکبار شور و غوغا و انداختن توپ و تفنگ بالکلیه بر طرف شد  
 مردم منیر و متعجب گشتند جمعی در یکدیگر کوچک را شکسته بقلعه درآمدند و ندیدند بیری از پشت  
 فضا به کشور خان سیده جان بختی تسلیم نموده افتاده است و در قلعه احدی نمانده سرش  
 از تن جدا کرده برکنکرده و بختند و نظام شاه از مشاهده آن حال خوشوقت گشته سجده  
 شکر برگاه و نفع الابواب بجا آورده شادمان نشست و بعد ازین انچه که روداد و بوجوب  
 نوشته محمد قاسم فرشته پیش ازین قبیده قلم آمد الحال انچه که صاحب تاریخ قطعه  
 بعضی بیان آورده مستظلم ملک بختی بریکرد و چون خبر گشته شدن کشور خان بجا دل شاد  
 رسید بتمام انتقام درآمد و نور خان و عین الملک و ظریف الملک را با سپاه استوار  
 جهت تخریب ولایت احمد نکر فرستاده خود با پنجاه هزار سوار بصرم استیصال نظام شاه متوجه شد  
 استماع این خبر نظام شاه متروک گشته بصوابید و لقا با خان خلی مستظلمه بفرست و طلب غنا  
 با تاخت بسیار صاحب رسولان سخندان بخدمت شهربار فرستاد و شهر بار بعد دریافت کیفیت حال  
 که اعانت بر میان بسته پس از اجتماع سپاه رایت نصرت آیت بجانب معرکه نظام شاه  
 برافراخت چون توکب اقبال بوالی حوض گشت از نزول اجلال نمود ملک برید بخدمت اشرف  
 شهر بار شتافت و با تفاق کوچ کرده چون موضع واکه رسیدی که موعده طاقان بود رسیدند و

نظام شاه حسین را استقبال متوجه کابل چون که بجهت ملاقات طریح انداخته بودند که دیدند  
این جانب نیز شرمسار با جمعی از مخصوصان توجه نمود و در آنجا استادان مسیرین و اجتماع سعیدین  
دست داد و به شستن غب که ورتی که فیما بین بود آب دو او مرتضی نظام شاه مصحفی که مشهور  
به خط حضرت شاه ولایت مآب بود میان آورده میان اتحاد و کجی را که در جمیع سوخته  
مرد و معاندان بکلیک باشند بایمان غلامو که ساخته بعد عهد و پیمان چنان مفر کشت که  
که با اتفاق بکلیک کرد و دفع فتنه عادل شاه کوشیده در تخریب و بیجا پور و سایر آن مملکت  
سعی نمود و بطور رساند عادل شاه از استماع این خبر مضطرب گشته و اتفاق این دیوانه  
محمول بر تحریک شاه ابوالحسن و شاه طاهر علیه الرحمه نمود و شاه ایلر را از منصب پیشوایی  
و دکانت معنیه دل ساخته به جس قیدش منتهی نمود و او رسید مرتضی که در آن آوان پس از  
اسباب از نزد نظام شاه که نخواست پناه بعد از شاه برده بود و بشاه ابوالحسن نهایت محبت  
داشت از ده گشته بخدمت عادل شاه رفته تقدیر نمود که بار دومی نظام شاه شافیه <sup>طریق</sup>  
که تواند در تهمید مصاحبت سعی نماید بشرطیکه شاه ابوالحسن از قید باطنی بخشد پس در شب  
از بیجا پور بیجا آمد و دومی نظام شاه روان گشت و چون نزدیک آن شهر رسید مرکب  
یراق خود را در گوشه که گشته تحف و هدایای بسیار از جواهر و نفایس اجناس با خود برداشته  
بهراچهار حسین که در آن ایام بخلاب خانخانان سر فرار گشته پیشوایی نظام شاه می نمود و در  
تحف و هدایا که از این خاموش نداشت هر چند خانخانان پرسید که بوج آمدن چیست هیچ  
نگفت بجز آنکه مرا در حضور نظام شاه برده تا پاره از روی کار بردارم خانخانان بطبع تحایف که  
که که را نیند و بود در ساعت بخدمت نظام شاه رفته فوعی نمود که او را در حضور طلب منتهی نمودند  
چون بشرف بها طوسی رسید برادرین بناد و هر چند مفران مبالغه می نمودند که سر بردار و مستماع  
می نمودند تا اینکه نظام شاه انجاء دعوات او را مقبل گشت انگاه سر برداشته عرض نمود که حقوق  
خدمت شاه طاهر علیه الرحمه بر بن دولت خانه بسیار است و اکنون پسر و شاه ابوالحسن را

به دولت خواهی این درگاه بهم ساخته مؤسسه کرده اند اگر شخصه یار از رزم عادل شاه باز نیاید  
آن سید بکجا بقیل خواهد رسید و اگر نوید رحمت از جانب حضرت شود بنده متعهدم که آن  
سید را از قید برآورده و در همین منزل بمکب اقبال برسانم مرتضی نظام شاه مال اندیشی کرده  
فرمود که هرگاه شاه ابوالحسن متوجه درگاه کرده مرا حشامه شامل عالی او کشته مجموع درعیات او  
باجابت مستردن خواهد کرد و سید مرتضی بعد حصول جواب بر وفق مراد فی الفور بر عت تمام  
به بیجا پور رسید گفتی که گذشته بود بنشاه ابوالحسن اعلام داد من بعد بخدمت عادل شاه رفتم  
حقیقت حال عرض نمود متعهد گردید که هرگاه شاه ابوالحسن را از قید نجات داد و با تحف لایق نبشت  
نظام شاه روانه فتنه نمایند با یقین مراخت و دوستی آن دو پادشاه بعد اوت و دشمنی بدلی  
خواهد کرد و عادل شاه که خوانان این امر و دوامی دانست بخرمصاصت با نظام شاه را بهائے  
ازین تنگه غیر ممکن شاه ابوالحسن را از قید نجات داد و با تحف و نفایس بسیار بخدمت نظام شاه  
روان کرد اینده و مشارالیه نوعی که احدی برآند نش اطلاع یافت در شب داخل اردو  
نظام شاه گشته بواسطه خانخانان در میان شب احراز مشرف ملاقات نموده مدحیات  
خویش بعرض رسانید و از جانب عادل شاه در مقام مدح خواهی و تلافی مافات درآمده با  
نظام شاه شادمانه داد که بجه حلیه و تدبیر که ممکن باشد شهریار یعنی قطبشاه را با ملک برید  
و شکر نموده مملکت تلکانه را با شهر بیدار و لیای دولت بی منازعی و مشارکی تصرف نمایند  
و خانخانان سایر اعیان با او عهدستان گشته نوعی نمودند که مرتضی نظام شاه عهد و پیمان اکرمی که  
به سوگند کلام مجید کرده بود بر طاقی نیسان گذشته ره نور و طریق بی مروتی و به عهدی گشت و پیمانی  
ازین معنی آنگاه که گشته با جمیع قلیل موازی یا بصد سوار راه ولایت خویش پیش گرفت سپاه بکن  
بر لشکر او تاخت و حادثه عظیم روداد و شهریار چون به شکر بیدار رسید ملک برید پیشکشهای  
لایق کرد انب و بعد از آنکه باز ماندگان شکر از عقب رسیدند متوجه دارالسلطنت  
کردین ستاد رک مافات متوجه احوال امرا و سپاه گشته

در اندک فرصت بعون ایزد متعال شکر طفله اثر را با ستفنم آورد  
 ذکر مردایکها سیف خان عین الملک خلف صدق  
 فتحی خان عمر زاده ملک غفران بنیاه و کشته شدن او و یزید بنیاه  
 صاحب تاریخ قتلشاهی آورده که سیف خان عین الملک بعد از ارتحال پادشاه مغفرت پناه جمشید  
 قطشاه مدت یک سال جمیع جهات سلطنت را در قبض و تصرف خویش در آورده تمام ارکان  
 دوات را بی اختیار و ساقط الاعمال کرده بود و بسکام توجه بخیر بدار سلطنت بنابر عدم باب  
 مقاومت با جمیع خویش بمحکمت برز رفت و عاود شاه دلی بران نظر بشجاعت و دلاوری جاکیر  
 بنابر سوار بدو کمرت نمود و در چند محله که آثار شجاعت و مردانگی از او بظهور رسید و روزی  
 حشمت و شوکت او متراکد گردید تا اینکه عاود شاه متوجه کشته با امری خویش قرار داد که چون صبح  
 بقصد سلام آید او را گرفته مقید سازند و صبح زود و کس نزو او بطلب فرستاده پیغام داد که خبر ده  
 با معدودی چند بسلام آید و غافل از ترور عاود شاه با معذره جوان متوجه سلام گشت مردم  
 عاودشاهی حسب القرار او را در میان گرفته خواستند که دستگیر کنند او را و روزی شجاعت بآن  
 بنده جوان مخالفان را از حوالی خویش متفرق گردانیده بمحکم خویش پوشت بعد از آن هر چند در  
 عاودشاه در مقام اعتذار آمد مفید نیافا و پس از آن عین الملک با جمیع خویش متوجه احمدگر  
 گردید و در بسکامی که ابراهیم عادل شاه و راجع و عاودشاه و ملک برید با اتفاق هم که بمطابق  
 بته لشکر نظام شاه را احاطه نموده بودند راجع کس بخدمت نظام شاه فرستاده پیغام داده بود  
 که تو چنانچه بد نظام شاه تهر و کشته عین الملک را بطلبیده در باب راهی خود درخواست کنی نمود  
 عین الملک معذرت داشت که هیچ اندیشه بخاطر شرف را نداده متوجه احمدگر باید شد  
 که این بنده سر راه مخالفان گرفته تو چنانچه را بسلامت با احمدگر میرساند فی الفور بیرون آمد  
 امر منسوب بود که تو چنانچه را پیش اندازند نظام شاه کوچ نموده متوجه دار السلطنت گردید  
 و عین الملک همه جا هست کرده از عقب سر راه بوشمنان گرفته بتبع آید جواب داده

تو پناهیها چنانکه رسانید و بعد از آنکه نظام شاه اقتدار یافته و مراجع را در مخالفت  
 با عادل شاه با خود متفق ساخته دست او داده که مملکت او را با یکدیگر بکربالنت صفت تقسیم سازند  
 و باتفاق بجانب بیجا پور متوجه گشته عادل شاه را محصور نمودند و کشته در معابد و مساجد  
 اهل اسلام آتش زده علم خدا را فرستادند عین الملک پاسبان اسلام در بار عام بخدمت <sup>نظام شاه</sup>  
 آمده عرض نمود که در عهد سلطنت شما کار بجای رسید که تجار و باجی مساجد تعمیر یافت اکنون بایست  
 خویش که غر و حصار بر میان جان بسته اطاعت شما که مستلزم اطاعت کائنات است و بموجب  
 تسلیل دین مبین نخواهم نمود هر چند نظام شاه کلمات محکم انجیر را دانوده مفید نیفتاد و خوشنمای  
 از مجلس شاهی برخاسته فی الفور عجز نمود و عادل شاه کوچ نموده بر امواج پیغام داد و که اکنون  
 من بجز آن هیچ کس حمایت دین اسلام بر میان بسته ام پیش از آنکه هم از قیل و قال  
 بقتال و جدال آنجا مدترک محاصره بیجا پور نموده بصوب مملکت خویش مراجعت نمائید  
 الا استد مقابله باشی که اینک رسیدم را مرجع از غایت جلالت و دلاوری او است  
 گشته بصوب بیجا پور مراجعت نمود و بر مان نظام شاه قرین یاس و حرمان بجانب احمد  
 باز گردید و چون عین الملک تربیت یافته این دو دمان عالیشان بود و شهریار از  
 استماع مرد انجیرهای او قولت مشتمل بر اظهار مزحم و عیایات شاهانه با تشریفات و  
 انعامات خمر وانه فرستاده طلب نموده بعد از آنکه بعبادت بوسی مشرف گردید  
 شهریار محمد علیا همشیره خود تانی بی بی را در سبک از دو اجتن کشید و یکسندل را با توایف  
 در وجه جایگزین مقرر نموده و بعد انقضای دو سال از جهت سرکشی و سبک سری  
 که در حجت او بود کرد و ملال بر خاطر او نوشته مشارالیه را مرخص ساخت که از دولت  
 و یکسندل بهر طرف که خواهد بود و عین الملک بجانب بیجا پور متوجه گشت و عادل شاه  
 که بر توج او اطلاع یافت و ملک هون جهت او ارسال داشته به بیجا پور طلبیده  
 چند پر کفایت همور در وجه اقطاعش مقصد فرمود و صاحب تارنج فرشته آورده که بعد

از وفات برهان نظام شاه سبغی ارکان دولت میان ابراهیم عادل شاه و حسین نظام شاه  
 ابواب مصادقت مفتوح گشته در سرحد ملاقات کردند و لوازم عهد و پیمان در باب  
 اتحاد و دوستی بآورد و بدست حکومت مراجعت نمودند ملک در پیمان زد و می باز حجت بنحوت  
 مبدل گشت و بسلسله جنبانی خواجه جهان و کئی که در آن ایام از ترس حسین نظام شاه کرخیه بیچاره  
 آمده بود و عدالت پناه و فک استخاض سولایور افتاده بر این طرح مصادقت و دوستی  
 افکنده و سیف خان عین الملک سپه سالار برهان شاه که از حسین نظام شاه متوهم گشته نزد  
 برهان و الملک بولایت برار رفته بود و حسن تدبیر و غذای دل فریبند و خوشتر آورد  
 جای اسد خان بوی تفرین نمود و خطاب و القاب سیف الدوله القاب و عضد السلطنه الباهر  
 امیرالامرافیه عین الملک سرور از کرده انیده ولایت مان و مابین و دیگر پرکحات و دست  
 و پنجه را چون نقد غایت نموده و در پیمان زد و می با سقواب او و نواجه جهان و کئی که  
 سلطنت بر سر شاه علی ابن نظام شاه که پناه با آورد و بود و مرتفع ساخته اراوه  
 نموده که او را بر تخت احمد کو تمکن سازد و بعده قلعه سولایور و کلبان را بخوره و تصرف  
 در آورده و حجت شکستهای سابق نماید پس با سپاه رزم خواه از بی بی پور بنضت نمود  
 شاه علی را باد و سه هزار سوار نظام شاه که در آن مدت از سوت و خطبای نظام  
 کرخیه بیچاره آورده بود و بدیشت از خود بجانب سرحد روانه ساخت و ناگاه می شنبه  
 مواعید خضر وانه نزد اکابر و اشراف احمد نکر ارسال داشته ایشان را بتبیین  
 سلطنت شاه علی تحریص و ترغیب نمود و چون احدی از مردم نظام شاه می بجانب  
 شاه علی میل کرد نظام شاه از استماع آن خبیر بالشدک ملک برهان نظام شاه  
 متوجه سرحد کرد و بدعدالت پناه بخلاف عادت که کج گشته قریب شش ماه  
 بر سپاه قمت نموده با سقواب عین الملک در افروختن آتش جنگ عازم  
 و جازم گردیده که کج بکج متوجه سرحد گشت و عین الملک را بهر اول ساخت



و حسین نظام شاه نیز به ترتیب صفوف پرداخته خازان و مجری خان و اخلاص خان  
 را معامرای شاهی هراول گردانیده ارا به های آتش بازی پیش لشکر بازداشت  
 سیف عین الملک بواسطه اظهار شجاعت و مجرای خدمت تجلیل بجانب خصم روان  
 شده از فوج قلب و ورافت عادل شاه زردا و کس فرستاده پیغام داد که قاعده  
 هراول نیست که از قول بسیار و در کرد و سیف عین الملک جواب داد درست است  
 لیکن پیش آمدن و باز پس کردن مناسب نیست که موجب جرات خصم می گردد و دیگر  
 آنکه انچه خصم را انتظار نیست که مثل من هراول را بجای نماند پیش قدمی کنند و  
 عثمان نیز جنگ در پیوست و بجای نخستین توپخانه را بدست آورده و میجهای آهنی در آتش  
 و ضرب زن کوفه و خاطر از آتش بازی نظام شاه جمع کرد و پیشتر شد و هراول او را که  
 عمده لشکر بود در هم شکست زده زده ب فوج قلب رسانید نظام شاه با لشکر خاصه  
 خیل و فیلان مست نامی که جهت مقابله قول عادل شاه می مستند و هیاداشت بر سیف  
 عین الملک حمله آورده جنگ صعب نمود و جمعی کثیر از طرفین کشته شده زردا و دیگر  
 که افواج نظام شاه می تفرق گشته گزندی ایشان برسد که ناگاه بعضی از امارانند  
 رستم خان و کنی و جهان کبیر خان جیشی و غضنفر خان شیرازی که بامیسره عادل شاه  
 جنگ کرده منفرم شده بودند سپاه خود را گردآوری نموده بمدد حسین نظام شاه رسیدند  
 سیف عین الملک بمشاهدت قوت نظام شاهیه مشرف بر فرار بود که ناگاه حیره و علم دولت  
 عادل شاه نمودار گشت و سیف عین الملک بنابر عادت خود که در هنگام سختی معرکه میکرد  
 اسب بزرگ را بدو تارها دران و ترکش بندان به اندک سوار داعیه گیرندار گشته باید شد  
 یا فتح باید کرد کوتاه میان نا عاقبت اندیش برض عدالت پناه رسانید که سیف عین الملک  
 چون پرورده خاندان نظام شاهیه است درین وقت دو کاک هوای حسین نظام شاه  
 گرفته مطیع و منقاد شدند و انیک از اسب فرود آمده برادر اسلام کرد ابراهیم عادل شاه

که از پیش رفتن او بدکمان شده بود این حرکت را بر حرام خوری سیف عین الملک حمل نموده  
 بجانب بیجا پور عطف خان منسود و چون سیف عین الملک افواج قول و چپتر و علم را  
 بجای خود ندید دست از جنگ باز داشتند و خواهرزاده خود را صلابت خان نام که زحم  
 منکر برداشته از اسب جدا شده بود در پاره چکر پاس پیچیده از معسکه که بیرون آمده متوجه  
 بیجا پور شد و بعد وصول بمقصد در ظاهر آن بله و منسود آمده یکی از معتقدان خود را بنحمت  
 عدالت پناه فرستاد معسکه و ضداشت که سباب و اموال باخته با اسب و قتی  
 آمده ام خصم و خواجگاه ندارم که در سایه اش بنشینم اگر چیزی نقد از خزانه مرحمت فرماید  
 سامان خود کرده در ملازمت خود هم بود عدالت پناه چون از و نا خوش شده بود  
 جواب داد که ما را مثل تو نوکر سخن نماند در کار غیبت هر جا که خواهی برو سیف عین الملک  
 که با تقوا و خود قنصیری کرده بود از این جواب بدریای حیرت غوطه خورده باز پیغام نمود که من  
 از روی صدق و اخلاص کمر جان سپاری بر میان بسته ام و پانصد شش صد شش  
 و قرابت خود را درین معسکه فدای پادشاه کرده ام و سینه ام روی آن ندارم که با چنین  
 پریشانی بجای دیگر بروم اگر عدالت پناه خواهند یا نخواهند ما چاکر و غلامیم و بجای  
 دیگر نمی رویم چون ازین سخن خلوص ادبوی از سر کشته بشام نزد می رسید عدالت  
 پناه لعنه نمود که گذارنده پیغام را بطبیخه تا دیوبند بنوازند سیف عین الملک مایوس گشته  
 با صاحب حل و عقد خود مشورت نموده با اتفاق مر قلی خان باجو و مرزا بیک خان سیستانی  
 و میان فتح اسد و علخان از ظواهر بیجا پور کوچ کرده ولایت مان رفته بقدر امکان دست اندازی  
 نموده مالی منهدادان کرده و در مردم خود تقسیم کرده ایشان را صاحب سامان گردانید و پناه  
 بعد اطلاع بر خیال یکی از امرای خود را با پنج هزار سوار بدفع و حمله او مامور کرد و بکنار ندی  
 مان جدال و قتال بمیان آمد و لشکر عادل شاه منهنم کردید عین الملک دندان طمع تیر کرده  
 محمول بر پنج آن ولایت و خارج آن از سایر پکنات دیگر مثل مرج و غیره نیز متصرف گشت و پناه

بار دیگر جهت قلع و قمع دلاورخان جنبی را که در او خسر و کسب السلطنت شده بود بجهت  
 ده هزار کس نامزد فرمود درین دفعه نیز سیف عین الملک با اتفاق صلابت خان بمقابل  
 شایسته دلاورخان را شکست داد و افواج عین الملک تعاقب نمودند و هر که ایستاد کشتند  
 اموال و اسب و فیل بدست آوردند و خنجر شکستگی خود نمودند و پنج هزار سوار خوب  
 دو اسبه سه اسبه نمود و عین الملک فراهم شد عدالت پناه کرت سیوم بامیت و پنج هزار  
 سوار و فیل و توپخانه بسیار متوجه ولایت مان شد و سیف عین الملک سپاه خود را فرهم  
 آورده در مقصد مان مقام نمود عدالت پناه بنا بر توقف او در مان چند روز در  
 کنار ندی مان رحل اقامت انداخت و سیف عین الملک که لشکر خود را فراهم آورده  
 متعده که سخن شده بود از اقامت عدالت پناه خود را حجاب وجود و بسته فسخ  
 غریت نمود و قرار داد که بدون جنگ دست از ان ولایت باز ندارد پس سه روز  
 پی در پی فوجها ترتیب داده آوازه می انداخت که امروز صف جنگ خواهم کرد و  
 سه کرت بجانب لشکرگاه عدالت پناه آمده باز می گشت بنابراین تمام لشکرگاه  
 درین سه روز از صبح و شام مسلح بر پشت اسبان می ایستادند چون خبر مر حبت  
 می شنیدند مانده و کوفه وقت شب بنخیه و خوابگاه خود می رفتند و در چهارم سیف  
 عین الملک چون صفها را رست متوجه اردوی عدالت پناه شد امرای عادل آنروز در منزل  
 روزهای دیگر دانسته هر چند می گفتند که انیک سیف عین الملک آمد ایشان باور نکرد و توجه  
 کارزار نمی شدند و از خیمه و خرگاه بیرون نمی آمدند تا آنکه آثار و علامات لشکر سیف  
 عین الملک مشاهده گشت عدالت پناه ناچار خود سوار شده بی آنکه بهیئیه اسباب  
 حرب کما سینغی پردازد بجانب ایل لغی متوجه گردید سیف عین الملک اندیشید و با اعیان و  
 اشراف مردم خود مشورت نمود و یکی گفتند با فوجی که پشته پادشاه در آن باشد جنگ نمی کرد  
 اما مرتضی خان که سید مغرور بود و عین الملک مریدانه با وی سلوک می نمود گفت چرخ جنگ میکند

ظاهر برای حیت عین الملک این اقبال نیکو گرفته بغیر قتل اسب راجو داد و پنج هزار  
 سوار که همراه بودند بیک دفعه اسپهای خود جهاننده متوجه افواج خاصه عادل شاهی شدند  
 در دم قول تاب آن حمله نیاورده بی اختیار خان گردانیده به بجای پور رسیده به قلعه درآمدند  
 در آن درجسته و فیل و توپخانه و کشته اثاثه سلطنت نصیب عین الملک گردید و خلل فاحش  
 در آن دولت خانه پدید آمد عین الملک اکثر محاکم محروسه را متصرف شده در موضع  
 تورا که دو کر واهی بجای پور است نزول کرد و عادل شاه صلاح در جنگ ندیده متحصن گردید  
 و ایل بنی کافر لغت هر روز تا تحت پرچمه آورده انواع مزاحمت میرسانیدند و میگفتند  
 که غله و آذوقه بغیر اغت برسد بنابرین عادل شاه برای دفع شر آن جماعت استلج از  
 رام راج نموده هفت کک بن تقدیر سول داشت را مراجع برادر خود و سیکه دری را  
 بامیت هزار سوار و پنجاه هزار پیاده جهت دفع عین الملک روانه گردانیده  
 عین الملک خواست که بر لشکر بجای کمر شب چون نزد و سیکه دری این معنی را دریافته  
 حکم کرد که صفیه و کبیر بلوازم بهوشیاری پرداخته هر یک پارچه چوبی که بطول دو کز و نیم و  
 سه کز باشد بهم رسانیده بر سر آن پارچه را و غن چرب کرده به بند و وقت شب چون غوغا  
 بلند شود همه را بر افروخته شب را بسجور و ز روشن سازند عین الملک خاغل ازین معنی  
 و و نه ار کس از لشکر خود انتخاب کرده باتفاق صلابت خان در سه کر واهی بجای پور برهبران  
 شبی چون نزد و چون زده و همیان اردوی ایشان در آمد خاصه عام بر پنج مذکور  
 چراغان افروخته شب را مانند روز کرده اسیدند و پیادهای بجای کمری بضر بشتک و  
 چوب و تفنگ بیک طرفه لعین پافیه کس معتبره او را پلاک ساختند عین الملک در صلاتحان  
 راه فرار پیش گرفته و از کمال اضطراب راه لشکر خود غلط کرده بجانب دیگر افتادند و چون  
 از وقت گذشت و عین الملک پیدان شد و او از گذشته شدن آذوقه گشت لشکر او متفرق  
 شده هر یک بجای رفت و عین الملک و صلابت خان با دوست کس قریب و میدید

نزد یک تو دو آمده چون آنرا بخت مشاهده کردند و از لشکر خود اثری نماند پیاده کمریز  
 بناده از راه مان بجای ولایت نظام شاه کمر بستند چنین نظام شاه که از دل پر خون  
 داشت بسبب ظاهر قولنامه در و مال خاصه بستمه مصحوب قاسم بیک حکیم فرستاده  
 بعه ملاقات آنچه شرط گفت و شفقت بود حکمت پناه بجا آورد عین الملک بدو شرط  
 قبول ایراد نموده یکی آنکه نظام شاه باستقبال او از قلعه احمد نکر بیرون آید دوم آنکه و روز  
 ملازمت قاسم بیک در ادوی و بطریق زمین باشد قاسم بیک هر دو امر را مقید شد و عین الملک  
 بادو همه سوار متوجه احمد نکر گشت و در دو کوهی احمد نکر فرسود آمد و قاسم بیک جهت تفر  
 وضع ملاقات رخصت گرفته با احمد نکر رفت و چون در آنجا رنگ مجلس حضور در کون بدین منزل  
 خود رفته دروغن بلا در رسد و روایده بهانه اما مس بر بالین بیماری کنیه نمود حسیل نظام  
 جمعی از عیان ابا اطعمه و اثر بنه اوان نزد عین الملک فرستاده اعلام نمود که فلان ساعت  
 جهت ملاقات برگزیده ایم و چون قاسم بیک بیمار است لهذا را کنی او بعل نیاید باید که زود  
 روان شوند که اینک مانیر باستقبال شما سوار می شویم عین الملک کسان محسب و مقید نزد قاسم بیک  
 برای دریافت حال فرستاد ایشان حال او را چنانکه بحسب ظاهر دیده بودند معضیان  
 آوردند عین الملک لا علاج گشته همراه صلابت خان بشرفه قلیل روانه شد و مقبول خان که غلام  
 بود و هر چند از رفتن منع نمود و گفت بیماری قاسم بیک جعلی می نماید اصلا موثر و مفید نیاف و قول خان  
 اندو یکمین گشته از او جدا شده به لشکر عین الملک رفته گفت که خداوند من چنان فرمود که تمام  
 لشکر کوچک و به شهر بیاید پس آسپان ازین کرده مستورات را لباس مردانه پوشانیده با جنیل  
 و حشم مستعد سواری گشت و چون عین الملک نزدیک هتبه بنگار رسید دید که نظام  
 در صحرای مطح بدین وضع ایستاده که بر اسب سوار و در خود فیضان را ایستاده بود  
 که چه کوچ ما خسته اند چنین نظام شاه جمعی از مجلسیان خود را پیش فرستاد و فرمود تا او را  
 و صلابت خان را سواره با درون آورند و از عتب جمعی دیگر رسیده تکلیف نمودند که

که پایده باید شد لاچار پیاده کشته بیشتر شدند و در آنجا سلام کردند و هر دو را گرفته  
 بالائی ضیل سوار ساختند نظام شاه صید را بدام آورد و در پشت و چون درون  
 قصبه بنجار رسید فیلبانان چنانکه کسی واقف نشود هر دو را بموجب اشارت خد کرده  
 کشتند و اجسادشان زیر انداختند حسین نظام شاه گفت که بیچاره ما از ترس مردند  
 پس جمعی را نامزد خدمت نمود تا عورات و اموال ایشان بحضور آوردند متبول خان  
 که گوش برآورد از بود اهل و عیال عین الملک و صلاحیت خان را سوار ساخته  
 و قریب پانصد سوار که من المهدائی العهد در ملازمت عین الملک بودند همراه  
 گرفته و با اسب و فوجی متوجه ولایت شهبه بازگشته و چند جا با مردم نظام شاه  
 که دنبال کرده بودند جنگ کردند و در قلعه دار السلطنت کوهکنده مملکت  
 رسانید و بقول تاریخ قطب بشاهی بجلدوی آن نیکو خدمتی بمنصب وزارت رسید  
 ذکر موافقت شهبه یار با عادل شاه و تغال خان و ملک برید  
 بجهت دفع مرتضی نظام شاه و بظهور رسیدن خلاف از جانب  
 عادل شاه و اتفاق گردیدن نظام شاه و آمدن شهبه یار و تالیعی بداران  
 صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که چون مرتضی نظام شاه نقض عهد و پیمان نموده  
 و طریق بی مروی سلوک داشته کرد و بچپک پیش ازین بقید غم آمد از آن روز شهریار  
 تدارک و تلافی آن مرکز خاطر انور می داشت و چون تغال خان دستنهاد داد  
 بنابرین تغال خان را بار سال رسل و رسایل بموافقت خود خواند تغال خان شهبه الملک  
 پسر خود را با دو سه هزار سوار جهت تاسیس مبانی دوستی و اتحاد نزد شهریار فرستاد  
 شهریار بنابر مصلحت وقت بهانه لشکار با جمعی از مقربان از دار السلطنت بیرون آمده مابین  
 کولاس و بیدر ملاقات شهبه الملک نموده خاطر از موافقت تغال خان چنانچه بود  
 ملک برید نیز از استماع این خبر بملاقات شهبه الملک و بعد شنبه مبانی عهد و پیمان

و باب دفع مخالفان با میان موکد با اتفاق کس پیش عادل شاه فرستاده است <sup>ملاقات</sup>  
 نمود عادل شاه این معنی را فور عظیم دانسته قبول نمود امر با حصار افواج متفرقه منسوخ  
 مرتضی نظام شاه از استقلال این خبر اندیشا که گشته بصواب چکنه پسر خان بقصد که در میان  
 حایل شود بر سبیل استیصال بالشکر بسیار بجانب بیجا و بهیست منسوخ و چکنه خان براری  
 مصاحبت با تحف و هدایای خرد و نه روانه خدمت عادل شاه نمود چکنه خان در ظاهر  
 قلعه ملوک بهلازمت فایز گردیده و بعد از ورنه پذیر رنگ که ورت از آئینه خفیه عادل شاه  
 زوده و ازین محضه مقربان بارگاه را خورسند ساخته مایل بصلح گردانید تا اینکه حکم آن  
 ملاقات آن دو پادشاه با هم منسوخ نمود چون این خبر بمسما مع اقبال رسید صلاح  
 در مراجعت دانسته ملک برید را در محافل و تقصیر قلعه بیدر تا کید نموده و غمخیزان  
 بخلجهای پادشاهانه نواخته خود بجانب دار السلطنت توین منسوخ و بهیست اسباب جنگ  
 پرداخته در ظاهر دار السلطنت رایات ظفر آیات برافراخت و از انجانب مرتضی نظام  
 علیه عادل شاه بعد ملاقات با اتفاق هر یک متوجه ولایت تملکانه و بیدر گشتند بعد  
 از قطع منازل علی عادل شاه در کنار حوض کتخانه و مرتضی نظام شاه قریب بمجا  
 بیدر نزول کردند و دقیقه از وقایع تحریب مملکت فرد کداشت نکردند شهریار از استماع  
 این خبر قلعه دار السلطنت را به آلات آتشباری و اسباب قلعداری استحکام داده  
 صلابت خان و حبشی خان را که دوسر دارپسا و زنا دار بودند با ده هزار پیاده  
 چهار هزار سوار بر سر مخالفان نامزد نمود که متزاتی نموده لشکر مخالفان را بتنگ آورند  
 پیاده های بسیار در هر شب تا رکین نموده موازی دولت سید نصر را از لشکر مخالف  
 که کوشش می بریده بالشکر ظفر اثر معاودت می نمودند هر که بسینی می آورد یک هون و  
 هر که کوشش می آورد یک پرتاب انعام می یافت و در روز صلابت خان و حبشی خان  
 دور لشکر بطرف خواتی سپاه را می گشتند و راه آمد و شد بر مخالفان مسدود می کردند

ازین جهت آن حرم و پادشاه تنگ آمده و دست از خا حمله شهریار باز داشته و رضی الله  
 بصوب مملکت برار و عیله عادل شاه بجانب بنگاپور جهت تسخیر آن ممالک عن  
 یکران غنیمت معطوف گردانیدند و بنا بر خرم احتیاط که مبادا شهریار به حکام غنیمت  
 تسخیر احمد مکر یا بیابان توجه فرستد باید هر یک از این دو پادشاه پانزده هزار سوار را پیش  
 از جانب عادل شاه کامل خان و دیار قلی بیک و از جانب نظام شاه مرزایا دکار و  
 خیدر سلطان ابیسه سالاری نصب کرد بصوب کوناس ناخونده و دند بعد  
 از آن بجانب مملکت برار و بنگاپور نهضت نمودند و کوناس ناخونده و دند شهریار  
 امر او خوانین اجیت بنیه جوت را و دیونایک و هو جل نایک  
 و غیره سرداران برکی و نصرت یافتن سپاه منصور بر ایشان  
 ضاحب تاریخ قطیضا ہی آورده که عیله عادل شاه هنگام توجه به تسخیر ممالک بید  
 و لکانه قولنامه و تشریفات فرستاده جوت را و دیونایک و هو جل نایک را  
 بمعاذنت خویش طلب نمود و آنها باده هزار سوار جهت امداد متوجر و عیله عادل شاه  
 گردیدند و چون پیش از وصول آنحضرت منازعت بمصالحات بدل شد و عادل شاه روانه  
 بنگاپور گشت سرداران برکی بی کامل بولایت شکر یار در آمده خرابی بسیار ببلور شدند  
 شهریار با پنج هزار سوار از عسکر منصور انتخاب نموده فیرداری صلابت خان حمید خان  
 و جیشی خان بجهت مدافعه آن قوم نافرمانه و چون شکر منصور قریب به شکر برکی  
 رسید سرداران لشکر برکی بغرم محاربه پیشتر آمدند و کار بجبال و قتال انجامید  
 بهادران جانبین دادمردی و شجاعت دادند در اشای گرمی بازار محاربه صلابت خان  
 بر قلب شکر کهار زو و با جوت را و جربی در غایت شدت بوقع آمد متعاقب این حال  
 سرداران دکر محمد آوره و تزلزل در ارکان ثبات کهار نا بکار انداختند و با جوت را و  
 و هو جل نایک که حرم عادل شاه همراه آورده بودند بعد عنت حرم را بر کسی سوار نموده بسلامت



بر روی فتنه و غارتیان سلام تعاقب کرده فیل فتح لشکر و فیل فتح جنگ و نشان ماهی بر آب  
 که علی عادل شاه از نهایت قبح بکوت و اوارزانی دہشتہ بود بدست آورده و چند کس  
 از رؤسای آن قوم را اسیر کرده و بفتح و فیروزی مراجعت نمودند و غایم را با اسیران  
 بنظر میایون در آورده و امر او به او دانیکہ در آن محله کہ آثار شجاعت بطور رسانیدہ  
 بناصب بلند و انعام و اکرام ارجمند متناظر کردند و ذکر نامزد فرمودند  
 بشیر امیر شاہ محمد انجور ایماں بشکر نظام شاہ عادل شاہ بیان حاتیکہ سپاہ منصور  
 دست او بکشتن قطبشانی رود کہ سرداران مرتضی نظام شاہ و علی عادل شاہ کہ  
 با جمعی سی ہزار سوار بہرہ کولاس بہت حراست ولایات آن دو پادشاہ چنانکہ سابقاً  
 مذکور شد نامزد شدہ بودند چون بحالی کولاس رسیدند دست تخریب ممالک بیدرو  
 سرحد کولاس کشودہ و قیقہ از دقایق بیداد فرو گذاشتند شہر باراز استماع این خبر بہت ہزا  
 سوار انتخابی بسپہ سالاری سیادت پناہ امیر شاہ محمد انجو بہت مدافعہ آنها نامزد شد  
 و شجاعت و امارت پناہ مزارحین بیک ترکمان اکہ از بنی اعظام ہسپار بود با چار صد  
 جوان غریب و ترکمان بہرہ امیر شاہ محمد انجو روانہ نمود بعد از قطع مراحل چون سپاہ منصور  
 مابین کولاس و دیکور رسید سید حیدر نامی از سرداران نظام شاہی کہ با و سہ ہزار سوار  
 و سہ ہزار پیادہ در قلعہ دیکور بود از استماع خبر رسیدن سپاہ منصور از آن  
 قلعہ بیرون آمدہ در مقابل لشکر منصور صف آراشت مزارحین بیک با جوانان ترکمان  
 و غریب حیدر سپاہ مخالف آورده جمعی کشیر را قبل رسانیدہ ترزل در بنای ثبات  
 سید حیدر و اتباعش انداخت و آنها را ہر میت دادہ و روی ہمت بہ تسخیر قلعہ دیکور آرد  
 جبراً و قہراً آن قلعہ را مستحق ساخت روز دیگر سپاہ منصور از آن مقام کوچ نمودہ مابین دیکور  
 و قندہار قریب لشکر مخالف لشکر گاہ ساختند و چون مخالفین بحال اطلاع یافتند نیوستان  
 بسو سردا و کولی را و را با شش ہزار جوان دیران سوار پیش فرستادند و از پنجانب امیر را و

حسن بیک و علی قلی خان و شاه قلی بیک و عزیز بیک و دیگران و ران غریب و ترکمان توجه  
 محاربه مخالفان کردند و مخالفان ایشان اینبار قتل جمعیت و حساب نیاورد و پیش دستی  
 در جنگ نمودند و چهار صد جوان لا ورنامدار با شش هزار سوار و غروب آفتاب کارزار  
 نموده جمعی کشیر را بر خاک پلاک انداختند و بعد غروب آفتاب بغرض به لشکر منصور پیوستند  
 روز دیگر سپه سالاران نظام شاه و عادل شاه موازی نشست هزار سوار از تمام لشکر خود  
 انتخاب نمود و معبره که جدال فرستادند و امیر شاه محمد بنجو امیرزاده حسین بیک و علی قلی خان  
 را با چهار صد جوان غریب و ترکمان در مقابل فرستاده صلابت خان افشار را باد و نهر را و  
 بر سبیل و متعاقب ارسال نموده خود با بقیه سپاه و قلب لشکر تدارک گرفته متعقد کارزار  
 کردند و آن روز ایران هر دو لشکر را و مرد می و مرد انگی داد و به نیروی ماند و بی شجاعت  
 تیغ در یکدیگر خنند و بهادران لشکر منصور تیغ آتش بار را بنجر من سوزی حیات و شمعانی خنند  
 نموده فوج مقابل را متزلزل و پشیمانی ساختند و مخالفان از هر اسب بتیاس شباشب کوچ نموده  
 یک منزل عقب نشستند و سپه سالاران نهر یار تعاقب کرده در برابر آنها خیمه و حرکات را فرستادند  
 روز دیگر مرزایا و کار سپه سالار منقعی نظام شاه بتدارک مافات موازی ده هزار سوار  
 از غریب و حبشی و کنی از لشکر نظام شاه می عادل شاه انتخاب نموده صف آرا قتال  
 کردند و از پنجانب امیرزاده حسین بیک و علی قلی خان و باقی بجا دادن غریب و ترکمان  
 بی رخصت سپه سالار لشکر منصور از روی جلالت و معبره که جدال آورد و ند و سپه سالار  
 بعد اطلاع بر توجه ایشان بزم کاه صلابت خان افشار را باد و همه سوار از عقب بدو  
 فرستاد و لا و ران جانین جنگید و پیوستند و پای ثبات بر مقرر مجادله استوار داشتند تا  
 هنگامیکه شهسوار سپهراز هول آن واقعه بجمار مغرب شتافت فجا بین آتش قتال ملتهب  
 باز از جدال کرم بود و دست قابض ارواح از کار نمی آسود و ران روز از آمد و سرداران نظام  
 امام قلی بیک و یاقوت خان حبشی و یوسف آقای ترکمان با دیگر جوانان نامی و از لشکر منصو

شاه علی یک افشار داماد علی یک ترکمان با چند جوان دیگر بجان ملک الموت سپردند و علی قلی خان  
 زخمی گردید آخر الامر سپاه منصور غلبه و سپاه مخالف مغلوبیت روزی معمر که پیشتر کاه خود آورده  
 و تا مدت یک ماه بدین طریق هر روز میبارید و جنگ بود و دست حادثه ابواب عساکر بر روی لاوران  
 می کشید و اکثر اوقات لشکر شهریار بجا بلیت اختصاص می یافت و لشکر مخالف بکشتنهای مغلوبیت  
 می کشید و قتلچ بختاران اخبار هر روز به حضور میفرستادند و چون اکثر فوجات بسعی و کوشش  
 امیرزاده حسین یک و بهادران ترکمان و خراسانیان ظهور پیوسته بود و سرداران و دلیران  
 و کهن در آن صردب پا در می آمد که قتال ننهاد و بودند فرمان جایوان با اسم امیر شاه محمد انجو و سایر  
 سرداران دکنی شش فرساده و ریافت که بهادران غریب تا این زمان چنان مشغول عواطف شاهانه  
 نگریده اند که سرداران و سواران دکنی معجزا در اکثر معارک و لاورهای ظهور رسانیده مخالفان را  
 در هم شکسته اند و امر او خوانین دکنی که از عهد چند پرورده و غنیمت این درگاه اند پایی در  
 معرکه قتال ننهاد و از مراتب جان سپاری بقدیم نرسانیده اند در برابر این تقصیر  
 هر آینه غضب ملطانی شامل حال ایشان خواهد شد چون مضمون فرمان معلوم آمد  
 و سرداران دکنی گردید از غضب شهباز اندیشید و مجموع بخدمت شاه محمد انجو  
 رفته خاطر نشان نمودند که در جمیع معارک طایفه غریب و ترکمان پیشین دستی نموده با مخالفان  
 در مقام محاربه در می آیند و بجای کوی طغیان از میدان نبرد می ربایند ملقب آنکه ما  
 مانند کان نیز بجانب دیگر نماند و شویم تا بجاده پیش آمده بکمال سعی و کوشش دشمنان را  
 منکسر می سازیم تا در حضور پادشاه آبروی پیداکشیم امیر شاه محمد انجو امیرزاده حسین یک  
 و علی قلی خان و سایر جوانان غریب و ترکمان را طلبیده گفت که فرمانهای یونان بگاید  
 تمام شرف صدور یافت که طایفه ترکمان و غریب روانه سرحد ولایت عادل شاه گشته  
 آتش تاراج در آن ولایت افروزند و چون ایشان حسب احکام متوجه ولایت و تهمان  
 گردید و دست بقتل و تاراج برکشیدند که ناگاه جنبه بدیشان رسید که سبب فرستادن

جهت تاخت آنست که امر او سجداران دکنی دست بر روی مخالفان نموده فریدآبر و درگاه  
 پادشاهی پیدا کند امیرزاده حسن بیک و سایر بهادران غریب از استماع این مقدم  
 و پیچ و تاب شده فی الفور به باد پایان برقی رفتند و سوار شدند و بصوب محله که حرب و قتال  
 توجه نمودند و ازین جانب امر او سروراران دکنی را در مقابل چاه دران غریب خاطر جمع نمود و مسلح  
 و مکمل قدم در میدان مبارزت نهادند و مخالفان را طعنه و طعنه از اطراف حمله آورد  
 بجنک در پیوستند و امر او بجا دران لشکر منصوره دست بر تیغ و تبر برده و بتسلیم میخواستند  
 در غین که می بیند که سپاه هر دو پادشاه جهت تدارک شکستها که سابق برین از لشکر منصوره  
 با آنها رسیده بود و دل بر مرکب آنها و با موازی می بیند از سوار فیلهای گوه پیکر را پیش انداخته  
 از اطراف سپاه منصوره را حمله کرد و در میان گرفت و جنگ عظیم روداد و چون خصمان اضعاف  
 مضاعف بودند و نزدیک بان سبده بود که چشم زخم به لشکر نظر اثر رسد که درین اثنا امیرزاده  
 حسین بیک و عی قلی خان با بهادران دیگر رسیدند و بشاهد جنبه کی لشکر دشمن مانند  
 شیر تریان میان آن و لشکر گینه گسترده آمد و در حمله اول بسیاری از دلاوران و  
 بهادران لشکر مخالف را از پا در آوردند و یک فیل نامی جنگی را پیش انداخته متعوف مخالفان  
 را از هم شکافته خود را بحمل مخالف رسانیده آن علم را قتل ساختند و سروراران و بهادران  
 لشکر نظر اثر از اطراف بر سپاه خصم حمله آورد و لشکر مخالفان را منهنز کرد و اندک  
 درین واقعه بسیاری از معارف و سران مخالف اسیر و دستگیر گشتند و قریب سه هزار  
 اسب عربی و عاتقی و غیره با چند سلسله فیل مت و غنایم و اموال بسیار بدست سپاه  
 نصرت شکار درآمد و بعد ازین فتح سپاه عادل شاهی و نظام شاهی را دیگر تاب مقابله نماند  
 و اکثر زخمی و پریشان حال گردیده متوجه ولایت خود گشتند و امیر شاه محمد انجو حقیقت فتح  
 فیروزی لشکر منصوره مفصلاً مستظرف ملک بخیر نموده روانه حضور گردانید و ذکر توجیه شهریار  
 بر سر حد بیجا نکر و مشرف گشتن لشکر راج بملازمت شهنشاه

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون مرتضی نظام شاه و سید عادل شاه چنانکه قبل ازین مذکور شد در سازعت نمودن با شهریار کاری از پیش برده مراجعت نمودند علی عادل شاه بنی استرهای شهریار بقصد تسخیر مملکت بجای نکر و قلعه آن با سپاه پیروز و عه تو جهنم مود و بجای آن قلعه پرداخت سه کراج والی بجای نکر چون قوت مقامت با عادل شاه نداشت از روی اضطراب عرض داشت با تحف لایق بخدمت شمس یار فرستاده است دعای امداد نمود شهریار با سپاه کینه خواه بر جد بجای نکر نهضت فرموده فخرمان پیاوین با میر شاه محمد انجو فرستاد که بانکه خویش از ولایت عادل شاه که متصل بهر حد مالک محروسه است مرور نموده و آتش غارت در آن ولایت افروخته بر روی خود را به لشکر ظفر اثر ملتی گرداند و چون فخرمان واجب الاذعان بدور رسید حسب الحکم عمل نموده در فاین سه جد بجای نکر بشرف پایا و مستسعد گردید و از آنجا نب سز کراج بانکه منصور ملتی شده بغیر ملازمت فایز گشته و پیشکش لایق از نظر انور گذرانیده بنوازش شاهی سز خرازی یافت علی عادل شاه از استماع این خبر از محاصره قلعه بجای نکر که گشته و ولایتیکه بدست آورده بود باز که گشته متوجه بجای نکر گردید چون نهیان این جنبه بمساعی جلالت رسانیده شهریار سه کراج را مشمول عواطف خیر و آ ساخته رخصت انصاف ارزانی داشته مبتقر جا و جلال معاودت فرموده مذکور نموده بن شهریار اولایه حضرت شعار را بجهت تسخیر ولایت کونذیر سپید سالار ملکی حیدر الملک شیرازی و بیان فتوحاتیکه در آن آوان نمود و بعد از آن با فرونده مودن امیر شاه میر را برای تسخیر آن قلعه و مفتوح شدن آن بسعی امیر صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که و یکصد در می پوری تراج و زرسنگ را و در عهد سلطنت ملک غفران پناه سال بسال مبلغ دو ملک چون برسم باج و خراج از ولایت کونذیر بخبر آنده عامه ارسال می داشتند و در اوایل سلطنت شهریار نیز جا و پیمای طریق متابعت بودند و چون شهریار را

ابواب منازعت بانظام شاه و عا در شاه مفتوح شد کفار فرصت نغتم دانسته باب متابعت مژد  
 ساختند بل بقدیم حرات از کنار نندی کشنا بجانب کونذیری عبور کرده دست تسلط بولایات  
 کونذیری و آنخ و دود را زود و فراحت بحال رعایا و ساکنین آن سرزمین میرسانیدند لاجرم شهر  
 بعد اطمینان خاطر از اندیشه منازعت آن دو پادشاه عاجبانه یکی همت بر محو کردن آثار کفر و اسلام  
 مقصور گردانیده بعد چند سال که سپاه آسوده حال گشت بر توانقات بر اجتماع سپاه ظفر پناه انداخت  
 و در اندک فرصت سپاه بسیار از پیاده و سوار فراهم آورد و سیادت پناه میر غلام الدین شیرازی  
 را بخطاب حمید الملکی سرفراز گردانیده و سپاه و امرای دیگر را همراه داده و سپاه سالاری  
 غرانتیاز بخشد به تشخیر قلعه کونذیر ناخره فرمود و او سرداران و دیگر باحکام مقصور بولایت  
 کونذیر در آمده اول مستلحه و نیک کننده را محاصره نموده باقبال خداوندی سخن نموند و بعد از آن بصوب  
 حصار گرج کوه که ستوری رنگیای و ده بانی چنیا که جمعیت بیست هزار پیاده و آتشی افروخته  
 متوجه شدند و بجز در وصول آنرا مفتوح ساختند و بعد بصلب توابع و لواحق انحصار عنان کیران همت  
 بصوب تشخیر قلعه که هم معلوف داشته انحصار را امر کردند و در میان گرفته در همان روز بجز تشخیر کردند  
 و بعد جمعیت خاطر از تشخیر قلاع که در حد و کونذیر بود متوجه تشخیر قلعه فلک نظیر کونذیر گردیدند چون  
 بجوای آن قلعه رسید و شروع بمحاصره نمودند در خلال اینحال از جانب شهر بار بار فغانی تمام حمید  
 و سایر امر و خوانین رسید که بعضی اشتیای باغی و راجه های طاعنی مثل کوهی تپینا و ده بانی چنیا و  
 ستوری رنگیای با یکدیگر متفق شده موازی سی هزار پیاده فراهم آورده اراده شبنجون بر لشکر  
 ظفر اثر دارند باید که بجز در وصول فرمان ها باین دست از محاصره قلعه کونذیر باز داشته متوجه آنها  
 کردند و بعد اطفای نایه شش آنجا نهد آب شمشیر به تشخیر قلعه کونذیر برپا دارند حمید الملک  
 و سایر سرداران چون بر مضمون اطلاع یافتند ترک محاصره نموده بجانب خمالقان  
 متماثل کفار بعد از اطلاع بر توجیه سپاه نصرت یاب و بمقام جدال و قتال درآمدند  
 بعد وقوع محاربه کفار پشت بفرار کرده راه هزیمت پیش گرفتند و غازیان تعاقب

نموده اکثریر مقتول و مجروح ساختن فتح و فیروزی معاودت نمودند از اینجا هم بسیار  
و خبرداری شهر بار را که لازمه کشور است ثابت قیاس باید کرد که در چه پایه بود که سی  
پایده در جنگی فاصله نبشت که و سی از لشکر مضبوط جمع شد انتظار فرصت میکشیدند  
سیه سالار و کسی دیگر از لشکر یا نرا اطلاعی بر آن حاصل نشد و آنحضرت از ده روزه  
فاصله براراده فاسد لشکرکان واقف گردیده امر فرمود تا سپاه حضرت پناه پشیدی بمن  
دما را از روزگار آن مبران بر آوردند با بجه بعد ازین فتح غنیمت حیدر الملک و س  
سرداران قلعه کتورم را محاصره نموده بیک یورش مفتوح نمودند مردم قلعه و قلعاع  
در سرحد واقع بود از طنطنه دلاوری سپاه حضرت پناه مطیع و متقاد گشته حصا  
را تسلیم اولیای دولت نمودند بخلاف مردم قلعه پلیم کننده که باستظهار حصانت حه  
و وفور اعوان و انصار غر و گشته الگذاز گردیدند بنا بر این حیدر الملک و غیره هر دارا  
همت به تسخیر آن گماشته در اندک زمانی مفتوح ساختند و بعد از این حیدر الملک آن قلعه  
تعمیر نموده و جمعی از دلیران کاروان سپرده با سایر امر اسباب قلعه کشانی همراه گرفته  
قلعه گوند بگری دید پس از وصول بدان قلعه بمحاصره پرداخته و سیمبهاش برده بجه  
در پیستند و چون مدتی مدید تسخیر گوند بگریا نظیر که بر قلعه گوی در غایت ارتفاع واقع  
صورت نبست شهر یار زبده آل طه و سین میر شاه تعی معروف بمیر شاه حیراجبت  
آن قلعه روانه فرمود و بعد وصول آن قدوة السادات نیز تسخیر آن قلعه چند روز درج  
تاخیر افتاد امیر شاه میر امر او خوانین و بهادران طرفین را از غضب شاهی ترسانیده بفرمود  
تا توپچیان توپها در مقابل حصار نصب کرده از ضربات توپ حیدری و حسینی اس  
آن حصار را در هم شکستند و امیر شاه میر با جمعی از بهادران مثل علی قلیخان و غریزخان  
و نور بیگ بیجان دروازه شرقی حصار شافته محب ابدان را بر جنگ و جدال تحریص  
نموده متحارن اینحال هزار سوار دلاور از قلعه بیرون آمده بقصد مخالفت متوجه سپاه پیشرو شدند

فیل بر دنام را پیش انداخته یک حمه کوه شکوه آن مدبران را منویم ساخته تا در وازه  
 قلعه تعاقب نمودند و فیل بهره بقوت تمام کشف در وازه را از جابر داشت و متعاقب علی سلطان  
 و غمر بگ و لونر خان و دیگر غازیان قدم در اندرون در وازه نهاد و بفرستاد شیر در وازه قلعه  
 را از قبضه تصرف کفار بر آوردند و مجاهدان از اطراف متوجه گشته بر بر و فرج خروج نمود و قلعه را  
 بعون این دی در شهر صفر سنه ۹۸۶<sup>هـ</sup> سبع و ثمانین و تسع موقوف ساختند سر دار کاغذ تراج دادند  
 را امراج را اسیر گردانیدند و او ایامی دولت قاهره و در اندک زمان جمیع قلاع و بلاد کومد میرا  
 سرحد بجا نگه میدار تصرف در آوردند و بعد ازین فتح امیر شاه میر علی امرا و سرداران  
 بجا داشت قلعه و ولایات مقرر نموده خود با غنائیم بسیار تراج را همراه گرفته بصوب دار السلطنت  
 متوجه گشته بفرستاد بوسی سر فزاد و بواسطه خبر دی همت از گردید - ذکر آمدن میر  
 ابوالقاسم از جانب مرتضی نظام شاه بحکمت متبذره موافقت و  
 فرستادن تسکین بر سر و مقبول شدن علی عادل شاه بنحیر سبب داد  
 خواجه سرای بدینسان آوردند و اندک مرتضی نظام شاه بعد از فتح برابر بواسطه خط و  
 یا از علو همت قریب شش تری سال کوشه غزلت اختیار فرمود و غیر از یک یاد و خجسته کار  
 نزدیک خود نگذاشته مهمات پادشاهی را بارکان دولت مثل اسد خان و صلا تاجان هموم  
 نمود و ایشانرا هرگاه کار عده پیش میآمد عریضیه نوشته بجنور می فرستادند و آن دانی گوشه نشین  
 جوانی در کمال عقولیت بقلم می آورد و هرگاه همی بخاطر مایلونش میر سید رقه بدست خود خالص  
 و فرین اصبا و کرده نزد ایشان میفرستاد و مهمات بر حسب دلخواه میخرید و میافت و  
 بقول صاحب تاریخ قطشاهی در ایام غزلت تسخیر ممالک بیدریش نهاد ساخته و رقه بطریق  
 موصوف قلمی نموده با جماع سپاه فرما داد و چون با سکنان ظاهر بود که بدون موافقت  
 باشهرار تسخیر پذیرفته است قدوة السادات میر ابوالقاسم را بخدمت شهریار  
 فرستادند تا بخاطر ملال بر لال معذرت شسته مهم مصداقت را بر وجه دلخواه رسانند



آل رسول عاظم ثبت بعد فایز شدن بشرف ملازمت بحسن تقریر گردید و درت از خاطر سهاوین  
 رفته نوعی نمود که شهریار امیر شاه میرا امیرشک ساخته باده هزار سوار بخود از جانب  
 مرتضی نظام شاه میرزایا دگارد و محمد خان و شاه وردیخان باده هزار سوار پیش از رسیدن لشکر  
 منصور بجوالی بیدر رسیده نزل در اساس استقامت ملک بریدند اقتدار ملک برید سر اسیمه  
 شده استمداد از خدمت علی عادل شاه نمود عادل شاه ده هزار سوار بکام او فرستاده او را از  
 نقضین محاصره دشمنان رها نمود گویند عادل شاه با وجود القاف بجمع صفات حمیده و خصل  
 پسندیده کثیر المباشرت بود و به سپهران صبیح الوجه طبع العذار میل تمام داشت خیا نچه و خواجه  
 سرامی صاحب جمال را که در سر کار علی برید بودند طلب فرمود علی برید بناچار می آمدند  
 خواجه سرار را روانه سجا پور گردانید و چون آن بهر و خواجه سر محصور رسیدند و بر سبب  
 طلب واقف گشتند یکی از آن دو خواجه سر که بزرگتر بود و بهتر کار دمی دشور و ال پنهان  
 کود و بعد از ملاقات پادشاه را ابوصالح خود امیدوار ساخته بملایمت و چاپلوسی تمام وعده  
 کار شب انداخت و پس از انتظار بسیار چون روز عمر پادشاه بپایان رسید با اتفاق خواجه  
 سرامی دیگر بجزیره خالی از اغیار درآمد و چون طالب وصال گشت آن کار در نمی کاری به  
 علی عادل شاه رسانیده بعالم عقی فرستاد و این حادثه غلطی و واقعه کبری در تاریخ شب  
 خشنوبیت و سوم ماه صفر سنه ثمان و ثمانین و تسع مائه و نود و مولانا محمد شمس  
 التلاص برضائی مرثیه و تاریخ شهادت آتشاه عدالت پناه بدین پنج در سبک نظم کشیده است  
 قطعه آه که دست اجل و چون عدل و داد به نخل فوت کند شلخ مروت برید پد بر  
 فلک خسروی گشت ازین ماجرا به مهر کرم محقق ماه سخنانا پدید به خسرو عادل لقب شاد علی  
 نام آنکه به ظلم دوران او کس نشنید و ندید به وقت وداع جهان تاز و تلکام به از کف سار  
 دور شد شهادت چشید به فتنی دوران غیب از بی تاریخ آن به بر سر دفتر نوشت شاه جهان  
 شد شمسید به ذکر جلوس ابراهیم عادل شاه ابن طماس ابن ابراهیم عادل شاه

بر سر بر سلطنت چون علی عاقل شاه لاولد ازین پنجاه سنی فانی بخوار رحمت یزانی انتقال نمود ارکان دولت  
 برادرزاده آن خسرو در یادل ابراهیم بن محمداسپاس ابراهیم عاقل شاه که این ده سال  
 نرسیده بود بر سر بر سلطنت نشاندند و آن بهرام رزم و پیر و بر بزم با وجود صغر سن  
 صید و بهای خان و عام کسین کلام و وفور العام فرمود و چون مقتضای سن بهرام  
 ملکی و مالی نمیتوانست پرداخت در ابتدا حی سوس چند کس از امرای درگاه نوبت نبوت بخت نقد  
 یکی برد دیگر غالب آمده زمام حل و عقد سلطنت بقصد اختیار خود آوردند و چون اجداد کاغان کنی از امر  
 عاقل شاهی که سابقا نسبت به علی عاقل شاه غایت اخلاص ظاهر ساخته از حمران امور سلطنت گردید  
 بود در بنوقت بر جماعت ملکی و مالی استولی گشته متعلقان عقده خود را در حوالی و خوشی پادشاه بهت خدمت و بجا  
 بازداشت و تمانه دار قلعه نیز از جانب خویش نصب نموده سلوک سخن پیش گرفت و پرورش و تشویق  
 به چاندلی بی سلطان زوجه علی عاقل شاه بازگذاشته و فرامین استمالت به سپاه و اشرف مملکت مرز  
 داشته در تلی خاطر کشید و هر روز غیر از چهارشنبه و جمعه وقت چاشت پادشاه را از محرم سبزه  
 بیرون طلبیده بر تخت کاهرانی مانند پادشاهان عظام و خسروان و الامقام متمکن میکرد و اندر بار  
 عام داده خام و عام را بر زمین بوس و سلام شرف میاخذ و حضور پادشاه هرگز افزوده  
 حال بنامد و نوازش هادی نواخت و چون دو ماه مریمینوال گذشت مقتضای این مصرع  
 بونی ز نسیم باده بس ستار از استشام شراب استقلال دوروزه بخود و مغر و گشته نسبت  
 به چاندلی بی در مقام بی اولی شد و آن عقیقه دوران آتش غضب و انتقام افروخته در صدور  
 قبیح وی گشت و بجای کشورخان که از امرای متمیز آن درگاه بود بخیف میخاید که کامل خلایق  
 منضرب و کالت نیست صلاح و آن می بینم که دفع تسلط دی نموده آن امر بوقبولی نمایم باید  
 بهر نوع او را از میان برداری و ابطال و تاخیر که موجب از دیاد قوت اوست روانداری حاجی  
 کشورخان بدان نوید مستطیر گشته برخی از مردم اشرف را با خود متفق ساخته با چهارصد  
 سوار خاعه تمام براق و قستیک کامل خان در سبزه محل نشسته بود و دیوانه ای میکرد و یک ماه

به قلعہ درآمد و دروازه را از اندرون مضبوط گردانیده تهاونه دار را عقیدہ ساخته متوجہ سبیل محل شد  
کامیابی کن از بازی روزگار غافل بود در آنوقت آگاه گشته اسیریم بجانب عمارت محرم سر روان گردید  
بدان امید که چاند بی بی سلطان حمایت نماید خواجہ سہ رایان کہ در آنجا حاضر بود زرباوی دہم بمذاقت  
بیزدید پیش آمدہ در گوشش گفت کہ این امر تحریک چاند بی بی سلطان واقع شدہ پناہ باو جستن  
خلاف عقلت کامنان غریب تجر فکر گشتہ چون میدانست کہ دروازہ قلعہ بدست خضم است از پس  
عمارات پادشاہی خویش ابدیوار قلعہ رساندہ بجان لطیفی آتش فتنہ جانسوز مضطرب حیران  
خود را د خندقی کہ علواز آب بود انداختہ و شنا کردہ کبار رسانید و چون اندک مدت در زند  
او بود یکس از مردم شہر او را ساخت و کامنان بیاب دوازہ امام کہ در کنار خندقی قلعہ  
اراک واقعست درآمدہ در پناہ دشتان بسرعت تمام بجهار شہر کہ ارتفاع آن قریب دوازہ  
گز شرعیست رسانیدہ بی امداد احدی عارض نہ شد و آمدن شدہ دستار و کمر بند و شال و دوش  
انداز خود را بیکدیگر بستہ بطریق کند بنگرہ دیوار مضبوط کرد و بدست تیری آن پائین آمدہ در آنوقت  
بیرجس اسیر وقت او نز سیدہ پیادہ و مضطرب بمزلی خویش کہ در برین شہر داشت رفتہ در  
تند و ستعداد گریزند حاجی شورنمان غیرہ چون انجین جلدی نسبت بہ او بجان نکر دہ بودند  
قریب یک ساعت بخوجی درون عمارات قلعہ و جاہای تاریک شرایط تنخص بجا آورد و در بالآخرہ  
چون معلوم شد کہ کامل خان از نیم جان خود را از حصار قلعہ و شہر نریزیدہ اختہ و بسلامت  
بطرف منزل خود رفتہ است بکمی اتفاق کردہ جمعی کثیر بر سر وی نامزد گردند کامل خان  
بر آن مطلع شدہ بارہ از جواہر و نفوذ برداشتہ باہفت ہشت گن بجانب احمد نگر راہ فرار  
بشگرت لیکن ہنوز دو کردہ راہ زفتہ بود کہ بدست مردم کشور خان اسیر و دستگیر گرد  
و ایشان توہم آنکہ مبادالشکر یاغ مولداران او از عقب رسیدہ خلاص کنند در عت  
سرش از تن جدا کردند و اموال و جواہر تباراج بردہ اثری نگذاشتند حاجی کشور خان بعد معاملہ روشن  
کامل خان پیش گرفتہ بمعاونت و التفات چاند بی بی سلطان نامحل و عقد سلطنت بقبضہ اختیار دآورد و رایت

استقلال افراشته در غایت استیلا تسلط بمهمات دولتی و در آن شاهزاده ملک ترک فرستاد  
مقتضی نظام شاه و اتفاق سرداران بگریز عاقلان و تنگانی خان بایزیده هزار سوار بقصد تسخیر  
بعضی از پرگانات سرحد عاقلان شاه از احمد نگر کوچ بر کوچ روانه شد و حاجی کشور خان کیفیت اراد  
مقتضی نظام شاه و که بسبب گنگ کردن علی عاقلان شاه ملک برید راغبان خاطر داشت اجراض پادشاه  
رسانید و بموجب حکم عین الملک کنگانی و خونده میر و انگر خان و دیگر امرای حبشی مانند  
اخلاص خان حمید خان و دلاور خان باشکر مستعد قتال و جدال بمداغه سپاه نظام شاه  
روان سرحد گردانید و بعد از آنکه امرای عاقلان و بچالی شاه درک رسیدند جهت آسایش خدای  
مقام کرد بشکر نظام شاه که بفاصله پنجاه و بی فرود آمده بود و تحویل تمام باراد جنگ روانه شدند  
و بقول محمد قاسم فرستاده هزار ملک از رسیدن سپاه کینه خواه عاقلان آگاهی یافته صف  
جدال و قتال گردید و جنگی بنهایت صعب بیان آمد و آثار قیامت نمودار گشت عاقبت الامر جمیع  
دولت عاقلان بنسیم فتح و فیروز و اخصاص یافت و هزار ملک خسته و مجروح و رود  
وادی انزرام نهاد و این اولین فتح است که در عهد سلطنت ابراهیم عاقلان ابن طهماست در  
نظر مکنان جلوه نمود و صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که هزار ملک از غرور جوانی و عدم تجربه  
در امر محاربه صبر نکرد و که سید مقتضی و دیگر امرای برابر بدو ملحق شوند و تعجیل را کار فرموده بولایت  
عاقلان و آمده آتش بسید او در آن مرز بوم برافروخت و امرای عاقلان و شاه از استماع  
این خبر با جمیع هیئت هزار سوار بقصد دفع او از سچال پور روانه شدند و هزار ملک حزم و  
احتیاط مرعی نداشته اکثر اوقات تجرع با ده غفلت افزا مشغول می بود و چون متابعت  
هزار ملک سید مقتضی را ثقیل نمود در آمدن آنقدر درنگ کرد که سپاه عاقلان که  
نامزد بیدار بودند بشکر سچال پور ملحق گردیدند و سرداران لشکر مخالف از عدم حقوق سید  
آگاهی یافته و فرصت غنیمت دانسته در موضع دار اسنابین مدرک و سولا پور بر سر آن  
غافل تاخت آوردند و هزار ملک فرصت سلاح پوشیدن در نیافته ناچار رو بولادی فرار آورده خود را

به لشکر سید مرتضی رسانید و لشکریان عادل شاه تلقیب آن لشکر نموده جمیع اسباب اموال و فیل و اسب  
 را بدست آورده متوجه بیدر گردیدند که ملک بیدر را از قید محاصره نجات دهند امرای نظام شاه  
 از استماع خبر فرار بنزد ملک و توجیه امرای عادل شاهی بجانب بیدر دست از محاصره باز داشت  
 به لشکر سید مرتضی پیوستند و چون خبر شکست بنزد ملک بمصلحت آن رسید فرمان سپاه  
 لشکر بنام سید مرتضی از حضور نظام شاه حاصل کرده فرستاد و بنزد ملک جمیع امرای  
 متابعت آن سید عالی ثرا و مأمور ساخت و سیادت پناه امیر شاه میرا امر او سپاه  
 قطب شاهی بدیشان ملحق گردید امرای نظام شاه باستظهار ایشان متوجه ملوک گشتند و چون  
 سپاه عادل شاه بغرم محارب با استقبال شتافت و لا دران نظام شاهی و قطب شاهی کشتن  
 یکدیگر بر آن سپاه حمله آورده منظم ساخته قلعه ملوک رسانیدند و چند روز بنمایان کشید  
 جدال و قتال فروزان بود و چون امیر شاه میرا رسید مرتضی دیدند که عادل شاه میان دریا  
 قلعه خنک میکنند و اکثر سپاه عادل شاه اینجا متراکم اند و در اینجا پوچندان لشکری نیست صلاح وقت  
 در محاصره پچا پور دانسته در نصف شب بجانب پچا پور کوچ نمودند سرداران عادل شاه از میخفی آگاه  
 یافته در آن شب از راه دیگر بهریت تمام خود را بجوانی پچا پور رسانیده در کنار خندق نزول نمود  
 و سید مرتضی و میرا شاه میرا که بکین امرای حش لبته باز تمام متوجه آورده نگاه گردیدند و از  
 جانب اندلس خان و لا در خان با لشکرهای پچا پور فوج فوج از دروازه بیرون آمدند و  
 در پیوستند و از توأتم حمله های زرم آرمایان عادل شاهی نزدیک آن رسید و بود که لشکر قطب  
 شاهی انضمام یابد درین اثنا جمعی از لا دران لشکر شیریار یعنی قطب شاه علم مردانگی برافروخته  
 لضر ب شمشیر آیدار مخالفان را ازجا برداشتند و دو فیل مست که استظهار لشکر عادل  
 بود بخارت برده دشمنان اتاد و از قلعه روانیدند و مردم نظام شاهی را قوتی دست  
 بفتح و فیروزی یار و وی خود مراجعت نمودند و دیگر امرای و خوانین بدستور محمود آمده  
 گردید و صفرا گشتند و امرای حش فوج فوج از دروازه بیرون آمده از اندیشه جلدت سپاه پچا پور

روز گذشته معاویه کرده بود و انداز حوالی حصار قدومش نهادند درین اثنا جاسوسان بخوابن چشم خبر رسانید  
 که سیادت پناه میرز بنیل که از جانب شهریار بتسخیر ولایت کاکن غیره نامزد شده بود آن ولایت را منحرف نموده  
 با خزانه و آذوقه بسیار بجانب سپاه افشرد و شعار توجیه است امرای بخش میرزا نورالدین نیشاپور را با پنجاه سوار  
 جهت آنکه بشیخون نهند بر سر جمعیت امیرز بنیل فرستادند و محمد قاسم فرشته ترقیم نمود که بنزد انکسار  
 شکست یافتن چند منزل بجانب سرحد نظام شاه رفته بود و چون خبر وقوع هرج و مرج در بجایان پیش  
 رسید با اتفاق سید رضی امیرالامرا مملکت بر امر عاودت نمود و ذکر مافرد کرد و بدین امیرز بنیل  
 بتسخیر ولایت ناکامی و کاکن و کلکو و فتح آن محال و فتنه مشکوک منصوص و محال  
 و آن بین رفتن و تین انقیال بموجب نوشته صاحب تاریخ قطعی شاهی آنکه در ایاسکیه غبار  
 اختلاف میان سرداران حادثاتی تفرقه شد شهریار تسخیر کپنه کاکن و ناکامی و قلعه کلکو  
 با چند محال دیگر که ملک غفران پناه بعضی شمشیر از کفار گرفته بود و عاودت و عید سلطنت  
 شاهزاده سبجان قلی متصرف آن ولایت گشته پیش نهاد محبت ساخت و عالم خان کشورخان  
 وحیدرخان سرنوبت را با جمعی از بهادران بسپه سالاری میرز بنیل با تتراع آن مملکت  
 موردی مافرد نمود و ضیاء و دلچنان و میان بدو که در آن حین از جانب کشورخان حادثاتی  
 ولایت را متصرف بودند از استماع خبر توجیه سپاه منصور بعزم جلیل باستقبال شافتند و بعد  
 مقابل و بادی نهریت نهادند و تمام ولایت مذکور بتصرف اولیای دولت درآمد و امیرز بنیل در  
 بر قصبه تپانه داری مقرر فرموده متوجه قلعه کلکو گردید و بجز در رسیدن آن حصار را استحرا ساخت  
 و بعد از آن چون خبر یافت که کبیده و پنجاه زنجیر فیل حادثاتی که در ساغر بود بجانب بجای او میرز بنیل  
 امیرز بنیل با اتفاق امرای دیگر بقصد گرفتن فیلان بجانب ساغر لغیر نمود و امرای حادثاتی  
 چون بر توجیه او اطلاع یافتند فیلان را بر گردانیده به قتلعه ساغر بردند و سید اشرف  
 بادوسه و اربکی و سه چهار سوار بر عزم محاربه از قلعه بیرون آمده صف آرای قتل  
 شد و جمعی کثیر از برکیان را بقتل داده گرفتار بند اسیری گردید و مندر در آن لشکر منصور حکم

بهوشن قصبه ساغر نمود و متوجه دلگیر گردیده آنرا نیز مفتوح نمودند و بعد از آن بر سر قلعه اشکیر  
 رفت با سرداران عاقلشاهی بجنگ در پیوسته بفتح اختصاص یافتند و جمیع ولایات توران  
 شهر را را انشراح نموده حقیقت قوت حاکمات بخضر عرشد داشت نمودند شهریار کهنه را از امر ارا  
 بشمول غواطف خسر و نه ساخت و فرمان بهایون با هم میرز بنیل شرف صدر ریافت که مبلغ  
 یک لک هون و ده هزار کندی غله از ولایات مفتوحه بمرسانیده با امر او سرداران خود را با  
 سپاه نامزد و سپاه پور لمحق گرداندا میرز بنیل حسب الامر با خزان و غله بکامپاشکر منصور توبه نمود  
 عاقلشاهی از پنجر آگاه گردیده موازی پنجاه هزار پیاده از غله که و ساغر و بنیل کند و گرد آورده  
 در موضع المده راه بسپاه منصور گرفتند سرداران اشکر منصور علیخان کشور خان طاهر محمد  
 و حسیم و اویشان و حیدر خان سرنوبت متوجه درم کفار گردیده موازی دو هزار پیاده بقبل آورده  
 بفتح و نصرت از آن مقام کوچ نمودند مرتبه دیگر سی هزار پیاده بغیر شمشیر و دست بردار طرف  
 هجوم آورده کار بر پیشک منصور دشوار ساختند امر را بتغیب و دلدارای امیر بنیل بفتح آن  
 تیره بختان متوجه شد جمعی کثیر را از پا در آوردند و چون این اخبار در بیجا پور با امرای حبش  
 رسید میرزا نورالدین مستدرا با پنجاه هزار سوار نامزد گردید که بر پیشک میرز بنیل شمشیر و ده هزار  
 که زر و غله بسپاه منصور رسانند و میر شاه میر و سید رضی بعد از اطلاع بر این کیفیت فی الفور  
 پنجاه هزار سوار از هر دو سپاه انتخاب نموده بر عقب میرزا نورالدین محمد روانه نمودند و در شب  
 دوم آن دو سپاه برخورد و جنگ در پیوسته و بسیاری از دلیران جانشین شده  
 و مجروح گردیدند و سپاه عاقلشاهی به اسان شده به چالپور معاودت نمود  
 و میرز بنیل بغیر وزی به اشکر منصور لمحق گردید و بهادران ایام کشور خان و عین الملک  
 که از امرای معتبر عاقل شاه بودند از خوانین حبش آزرده خاطر شده و از شاه میر  
 و سید رضی قول گرفته داخل اشکر منصور گردیدند و بدین سبب قوت عظیم شکست  
 امرای حبش را راه یافت بغیر ورت حلقه بود و گرد و حله زده بغیر کس پیش سید رضی

فرستاده تعهد نمودند که شاه ابوالحسن و لشکر شاه طاهر اگر در یکی از قلاع محبوس بود  
 به سپاه پور طلبداشته بدستور قدیم منصب پشوائی را بدو رجوع ننهند مابین شروط و پانگه قضی  
 در مقام قید میر شاه میر و خرابی سپاه منصور در آید سید مرتضی را چون لشاه ابوالحسن محب  
 و خویشی بود و برای ربائی و پشوائی او سعی و جد بسیار می نمود فریب مردم سپاه پور از راه  
 رفته مقصود ایشان را بمعرفه رضا اصغافرمودگی از اهل وفاق که بر تدریس از باب  
 اتفاق اطلاع داشت مضمون معاهده را با میر شاه میر تقریر نمود و سید شاهراب را چون بر  
 تدریس مردم سپاه پور و توقف یافت کتابی مضمون صد گونه امید و بیم بخوانین جنبش نوشته  
 ارسال داشت و از موافقت با سید مرتضی تحویل و تحذیر نموده اختلاف در میان ایشان  
 ظاهر گردانید و چون خاطر از ممر اتفاق و اتفاق امیران سپاه پور جمع گردانید با سید مرتضی  
 ملاقات نموده حقیقت اتفاق را بمبالغه تمام استفسار نمود سید مرتضی چون دانست  
 که امیر شاه میر بر آن فکر باطل اطلاع یافت لا علاج سخنان فریب آمیز مردم سپاه پور را  
 بخدمت میر شاه میر بیان نمود میر نکور سودای فاسد و دشمنان را عبارت و لذت  
 خاطر نشین سید مرتضی نموده بدست و پشیمانی عاقبت آنرا بدلائل و براین اثبات  
 رسانید چنانچه سید مرتضی از معاهده با خوانین جنبش ایشان گشته تعجب دیدم بانی محبت  
 را با امیر شاه میر با بیان غلط نموده و شدید ساحت و چون امرای جنبش از مقدمات  
 خبردار گردیدند ظایفه برگیان را که موازی ده هزار سوار بود ندانند و نمودند و برگیان  
 راه آمد و شد و آذوقه بر سپاه منصور بستند بدین سبب تنگی قطعی لشکر ظفر اثر پیدا  
 شده کار بغایت دشوار شد و چون سپاه سالاران محلیت و ترک محاصره دیدند متوجه تخریب  
 ولایت گشتند و اکثر شهرها و پرگانات را مثل گلبرگه در میج و رای بارخ و چوگری و سیاه پشته  
 و اکثر قصبات متبر و ماضی که بر گداز شکستند و روی اثر بود زیر و زبر گردانیدند و غیرت تخریب کردند که را  
 مصمم ساخته اعلام ظفر انجام البصوب و فرستادند سید مرتضی امرای نظام شاه ای صلاح در آن دیدند که



متوجه دار السلطنت گردیده از حضرت شهریار التماس نماید که چون فتح قلاع بغیر نایب اقبال را طلب  
 که ظل الله است رویند بدایم جهان کشای در کتاب آورده بجانب ندرک رایت نصرت آیت برآورد  
 و چون بموضع ننگان نون نزل سپاه واقع شد فرمان هایلون پادشاه سکندر نشان اسطه امرایان  
 ابوالنظر محمد قلی قطبای مینی برضیکه و رت اثر حضرت فردوس مکانی و نشتن برآورنگ  
 سلطنت و جهانبانی با سیم امیر شاه میر داماد خوانین رسید امیر شاه میرضیون آنخبر را از جمیع  
 امرای و سرداران مخفی داشته سید مرتضی و حمید خان و خداوند خان و مجرب خان و بنزد  
 را طلب نموده در مجلس خاص بر زبان آورد که اگر مدعا مقصود شما اینست که متوجه خدمت  
 حضرت شهریار گشته التماس توجه رایت بنصوب نمایم باید که خاطر مرا از مکرید مخفی افغان  
 جمع فرموده قسم یاد نمایند که اصلا سخنان اهل فساد در مقام دشمنی با لشکر منصور رویند  
 سرشته محبت را از چشم ننگسند تا مطمئن خاطر گردیده متوجه دار السلطنت شوم سید مرتضی  
 و باقی امر از روی صدق و اخلاص بخوبی که مرضی امیر باتدبیر بود سوگند مغضبه یاد نمودند بعد از آن  
 امیر شاه میر خیر انتقال شهریار جنب مکانی و بر تخت نشتن مهر سپهر سلطنت اقبال را اظها  
 نمود امرا و خوانین در رسوم و عیود پیش و حال کمال مباحثه بجا آورده و تجدید محبت با شهباز  
 زمان تازه گردانیدند و میرک معین سبزواری از جانب سید مرتضی جهت مرخصی  
 تنبیت متوجه درگاه و الاجاه گردید و محمد قاسم فرشته زبان زد قلم و قایع رقم گردانید  
 که سید مرتضی با عاقل شاه در مقام دو اتحوا همی آمده با انواع تدبیر خیل در اراده امرای  
 قطبای انداخت و امیر سید زبیل در عهد سلطنت محمد قلی قطبای که محکم بعضی از  
 ولایات عادل شاه را بجزیره تصرف در آورده و دست مار و زگار بکام دل گذرانید و چون  
 سپاه عادل شاه بروی تاخت بعد محاربه برزیمیت یافته اثاث سلطنت قطب شاهی  
 را با تاخت و تفصیل این بموجب نوشته صاحب تاریخ مذکور در باب چهارم رقم پذیر  
 خامه بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی **فصل سوم از باب سوم در**

ذکر انتقال شهریار به رحمت پروردگار و سنین عمر شریف و مجلسی از احوال اولاد  
 امجاد و شمه از خصایص ذات قدسی صفات صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که  
 شهریار بعد روانه فرمودن سیادت پناه میرشاه میرجهت امداد افواج نظام شاهی رای را  
 و نام برین را که بحال صورت معروف بود و بحال معنی موصوف در امور مملکت مطلق القاب گویند  
 عزیز الملک و شریف الملک و برلاسخان و افضل خان و جمعی از مردم معتبر را باده هزار پیاده و  
 هزار نفر شعلی و نوب و نقاره نغین او فرمود و هر روز پاؤ سیر شک و عنبر و عود و دمن  
 صندل و انواع خوشبوئی و چند هزار برگ قبول برای او کمر می شد و قریب او اما انتقام  
 رسید و در اواخر ایام حیات آن برین با سپاه و لشکر در سرحد مرتضی نگر بر سر تخته که تنها  
 بسیار از نقره و طلا بگوناگون صور مرین و مرصع بلالی و جواهر در آن تخته بود رفته و باو  
 غلور پرستش و ثمان جهت اظهار و تلخوایی و مجرای خدمت و ثنائی بآتش قهر سوخته و مواز  
 یک کهون و تمام بت های طلا و نقره به قبضه تصرف در آورده و سه کهون دیگر از ولایات  
 تحصیل نموده با تحف و هدایای بسیار بخدمت شهریار آمده مجموع را از نظر انور گذرانید  
 و مشمول عواطف خسروانه گردید قضا را در همان روز مزاج مبارک از جاده اعتدال  
 انحراف یافت و عارضه تب محرق پیدا شده سر بالین تا توانی بخداد و روز بروز زمین  
 در تزلزل بود و معالجه اطباء می سیح و دم سود مندی افتاد تا آنکه در روز پنجشنبه صبت  
 و یکم شهر ربیع الثانی بقول صاحب تاریخ قطبشاهی مطابق آنچه که بر لوح حجب مزانش  
 منقور در ششمان و ثمانین و ستمان بعد از نماز ظهر ندای اجمعی الی هلبک را لبیک  
 اجابت گفته از پنجهان بر وضه رضوان خرامید و تمام شاهزادها و امرا و خوانین بادیه  
 گریان و دلهای بریان تبخیر و تکفین پرداختند و بیخ لنگر که مدفن و روضه منوره این  
 دو دمان خلافت نشان است مدفن ساختند و عمر شریفش پنجده و کیال رسیده بود و مدت  
 سلطنت بقول صاحب تاریخ قطبشاهی سیال و نه ماه و بقول محمد قاسم فرشته سی و دو سال

چند ماه بود ذکر او را در امجاد آن سلطان جنت مکان از ذکروا ناث بقول  
 تاییح قطب شاهی آن پادشاه مغفرت پناه و راحی سبجاه سی فرزند کرامت فرموده و نامش  
 پیروز سیزده دختر از آن اولاد بسرحد بلوچ رسیدند از ذکر او قل عبدالقادر المعروف  
 بشاه صاحب دآن شهر یار و دختر کی از مشایخ را در سلک ازدواجش کشیده جشن عظیم  
 داد و جمیع امرا و خوانین بل سائر لشکر را بجلعت خسروانه خواست و بنا بر مصلحت ملکی آن شایان  
 را در ستعه دیو کندة نظر بند ساخت و چون آن شاهزاده بتین بست سالگی رسید باعل طبعی  
 مرضی مبتلا گشته از تیجان درگذشت و در روضه منوره این دو دمان عالیشان مدفون  
 گشت دویم میرزا حسین قلی که بزیور علم و فضل آراسته بود و از علم حکمت و منطق بهره تمام  
 داشت و در وقت وفات شهریار بیست ساله بود بعد از آن شش سال دیگر بهره از زندگی  
 یافت روز در شهر محرم سنه ۹۹۴ اربع و تسعین و تسعمائه پادشاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شر  
 باجمعی مخصوص با راده سیر از شهر بیرون آمد و آن شاهزاده را هموس شنادت و او را قضا  
 و انگیر شد و در حوض نامم بی مشغول بشنا شده غریبی بچرخا گشته در نگر فیض اثر مدفون گردید  
 سیوم پادشاه گیتی پناه ابوالمظفر سلطان محمد قلی قطب شاه که باب چهارم متکفل ذکر احوال هاپوز  
 اوست چهارم مرزا عبدالفتاح که در وقت انتقال شهریار سیزده ساله بود و بعد از آن  
 در علم تجوید تمیل زمان گردید و چون سن شریفش بیست و هشت رسید در سنه ثلاث و الف  
 بعلت صرع درگذشت و تولد آن شاهزاده در سنه خمس و سبعین و تسعمائه بوده و یکی از شعا  
 در تاییح تولدش گفته رباعی ایزد بشه زمانه فرزند می داد و شد خاطر شه از ان بسی خرم  
 از نخل مراد چون گل تازه گفت و تاییح طلب کن از گل نخل مراد و پنجم مرزا محمد خدا بنده که از  
 بطن والده ماجده شاه گیتی پناه محمد قلی قطب شاه متولد شد و هنگام رحلت پدر بزرگوار خویش دوازده  
 سالگی رسیده بود و در زمان سلطنت برادر خود مدت سی سال بعیش میسر و در گذراند و فراغین

او را دست داد و هیچ یک از ایشان بر او با عظمت را عشر آن میسر شد آخر با غوای بعضی مسلمان  
 از جاده مستقیم بکتهی او خلوص منحرف گشته مگر کین برادر بر میان بست و چون مستیدان ارت فتنه شده  
 بود در شانۀ شان عشر و الف در قلعه کولکنده محبوس گشت و بنحوای من جفر پیرا لایسته و قمع فیما  
 در شهر محرم شانۀ عشرین و الف در چاه پاک افتاد ششم مرزا محمد امین که آخرین پسر پسر پیر بود  
 و نهایت تعلق و محبت بوی داشت چنانچه در شانۀ غنۀ او که رسم هند است جشن عظیم ترتیب داد  
 قریب بدو یک هون صرف نمود و آنش هزاره کجب عقل و غراست و دیگر اوصاف ستوده  
 که لازمه سلطنت است در میان اخوان ممتاز بود و شاه کیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه بنابر فرط  
 توجه و الفت اکثر اوقات بمنزل او تشریف فرما میشد و آن شاهزاده در وقت رحلت والدین بزرگوار  
 هفده ساله بود و چون سن شرفش به بست و پنج رسید در شهر شعبان شانۀ اربع و الف با جل طبعی  
 بساط حیات نور دید و ذکر شمه از خصایص ذات قدسی صفات آن شاه معفرت پناه  
 آورده اند که آن شاه و خلائق پناه پادشاهی بود شیعه مذہب ضابط و همشمار و سخنی و مدبر  
 و دانا و جهت ضبط سیاست پیش از حد می نمود چنانکه بانگ جرمیه سیاست غریب کردی و فرمود  
 که ناخنهای پای مجرمان را بضرب تازیانه جدا کرده در ظرفی نهاده بیاورند و به عسل  
 تانیخ و فستل و حکایات پادشاهان پیشین رغبت وافر داشت و چون تحت سلطنت  
 از وجود همایونش زیب و زینت یافت با وجود حدیث سن نفس اقدس بکلمات  
 و جزئیات امور خلائق پرداخته در ترفیاح احوال سپاه و رعیت به نوعی می کوشید  
 که فریدے بر آن مقصور نمی شد و بنوعی در تفتیش احوال و ولایت سعی می نمود و که  
 اگر شخصی در بستر خود با زن خویش سخنی گفتی همان لحظه به سمع شریف او رسانید  
 و در عهد او نوکران بزرگ بهم رسیدند و در سفر و حضر همواره اهل فضل و هنر در  
 خدمتش می بودند و در مجلس همایون به مباحثه علوم دینی پرداخته و تحقیق سایل  
 یقینی شرایط اہتمام بجای می آوردند و از دیار عبید که غرباد تجارت و تقایس آورده

از نظر انور میگذرانند همان وقت به تشریفات شایسته سرفراز شد و مقصود  
مراجعت می نمود و اگر تا جریا حیوانی در راه تلف می گشت قیمتش از سرکار فیض  
مرحمت می شد و عدالتش بر تبه بود که اگر ضعیفه طشتی پراز زهر نهاده از دارال  
توکلند تا اقصای احمد نگر و جیا پور و بنگاله رفتی احدی را زهره آن نبود که سر راه  
بگیرد با وجود آنکه مردم تمکانه در فن و زدی از راه زنان مالک و دیگر ممتاز اند  
آنچنان بود که نام دزد و بر زبان کسی از بیم سیاست نمی گذشت و در تمام ولایتش  
طریق از کسی چیزی فوت نمی گشت و از فرط سخاوتش طعام بسیار در رغابت و  
در سیلان می کشیدند و بر خوان الوان نعمتش تمام روز خاص و عام طعام می  
داد از جمله فتوحاتیکه آن خلایق پناه را دست داده فتح قلاع و حصون قاسم  
و راجندری و کوندری است و همین اهتمام آنحضرت تعمیر عمارات رفیع قلعه دارال  
گول کنده و مساجد و مدارس و نگر دوازده امام و ریاض مثل باغ ابراهیم شاهی و  
نگار و حوض حسین ساغر و کتوره کتوره و کتوره بدو و لیل صورت تمام یافت کذا  
تا این فرشته و تاریخ قطب شاهی باب چهارم در بیان احوال سلطان  
معدلت نشان سایه لطف آله ابوالمنظرف سلطان محمد قلی قطب شاه ششم  
فصل اول در جلوس آن پادشاه صاحب شوکت و مکنیت بر  
سلطنت و ذکر توجیه آیات نصرت آیات بجانب قلعه ملدرک  
ذیل این بیان بعضی وقایع دیگر چون شهریار معدلت شعار بجوار رحه  
پرو و گار انتقال نمودار شد و اولاد او سلطان محمد قلی قطب شاه که در حق خلایق آبر  
آله بود با جماع ارکان دولت و اعیان حضرت در اسعادات بر تخت جهانبانی و مسند  
جلوس نمود و امراد خواین و ستاد و علمای دین را با انواع عنایات پادشاهانه و صفای عطف  
سرفرازی بخشید و تمهید بساط عدل و کافور عایاد و عامه بریار افانج ابلال و مرفه اسحال گردانید

امام از غرض غایت تمام زبان تنهیت کشوند و با دای مراسم دعا و شایع نمودند و  
 بدینجهت در بلا خلاف توجه بر ایستاد عالیهات جهت امداد لشکر نظام شاه بجانب  
 قلعه ندر که استحقاق افتاد و انجام کار مراجهت مدار سلطنت کوکهند و صوت  
 نذر گرفت و اختلاف کرده اند از باب تلویح درینکه توجه بدان صوب بعواید یکدم  
 اندوید و دشواری بود و صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که بعد جلوس بهریر قندهار و  
 خرمین و سایرین مشغول بر غایات شاهانه با تشریفات خروانه بنام امیر شاه میر و امرا و  
 خرمین که برای امداد و لشکر نظام شاه و حاضر و قلعه ندر که نموده بودند در شرف صدور یافت  
 چون میر و صوفی و قندهار و مضمون آن مطلع گردید هر یک از امرا و خوانین را  
 تشریف شایانه پوشانید و بنوید مرحمت از جانب سلطان فوجان امید و ارساخت  
 و بحسن تدبیر سپه سالار و امرا و خوانین نظام شاهیه را با تلبعت و انقیاد در غلبه نمود  
 مبنای وفاق را بتجدید عهد و پیمان مشید گردانید و از جانب نظام شاه میرک معین سبزواری  
 که با خلق حمیده و اوصاف پسندیده القاف داشت جهت مراسم تنهیت  
 و لوازم تنهیت مقرر گشته بعد از طی منازل بسعادت طارعت سعادت اندوشتند و  
 معاقب میر شاد میر سببار صلاح دولت لشکر مضور را در حوالی ندر که گذشته متوجه  
 استان بوسی گشت سلطان معدلت نشان بعد رعایت جانب تقسیم و توقیر میر و صوفی  
 حل و عقد امور سلطنت را برای صواب نمای او موقوف ساخته از کیفیت محاربات و  
 فتوحات لشکر بر سید میر موصوف بعد از رسانیده که از روز غریمت تا این زمان چند  
 ولایات و قلاع مستحکم که بسده حد محاکم محدوده نزدیک است تصرف ادیبای دولت  
 در آمده است و ولایت کاکن و ناگویی مستوح گشته و این فدوی بنابر صلاح وقت  
 بعواید امرا و خوانین نظام شاهیه لشکر طغند اثر را در حوالی ندر که گذشته متوجه درگاه  
 گردیده تا آنچه در تاسیس مبنای دولت و استیصال ارباب مخالف صلاح و اندیشه

این همه وضو داشت درین وقت که ابتدای آوان جلوس اعدا را متهور گردانیدن و  
 در توسیع ولایت کوشیدن موجب استحکام مبانی سلطنت است و با فضل الهی اقبال  
 خداوندی خلافت بدل و جان مطیع و مفاد اند و امر و خوانین سپاه و دولخواه و خدمت  
 درگاه و امرای نظام شاه شریط بندگی بجا آورده دیده امید بر شاه را درایت نصرت  
 آیت دارند که در رکاب ظفر انتاب خدمات شایسته تقدیم رسانند و چون همت قضا  
 قدرت بستیصال مخالفان کاشته که در عروس فتح چهره گشوده اولسای دولت بخت  
 و ظفر اختصاص خواهند یافت و چون این همه وضو و خدمات محض از راه دولخواهی بود خرد و زان  
 نظر صلاح وقت بسیع رضا اصفا فرمود و با حضار امر او سپاه فرمان داده در اندک  
 فرصت لشکر کشید و آن فراهم آورده عنان گیران غریمت بصوب قلعه نادر که معطوف  
 گردانید و سید مرتضی و جمشید خان و غیره امرای نظام شاهی و عادل شاهی از توجرات  
 علایات حیات تازه یافته و در مسند استقبال شتافته بسعادت پای بس  
 فایز گردیدند و خرد و زمان سید مرتضی و اغیره امرای نظام شاهی را بغیایست شاهی  
 نواخته بختها و که مرصع و اسپ با زین زرین نهند و خورمال اختصاص بخشیده سپاه  
 و کشت و بسند تمیز قلعه نادر که توجیه نمود و بعد محاصره و نصب نمودن توپهای بزرگ  
 مثل توپ محمدی و حیدری و نه گزی نظام شاهی و توپ لیلی و مجنون آتش جلال و قال  
 از جانبین مشتعل گردید خنده الامر توپچیان حبش همان واجب الاذعان بصرب توپ  
 قیامت آتش بزلزل در بنای آن حصار انداختند و بروی که مانند سدی حاج بود  
 همچو خانه عینکوت شکست و منهدم گردانیدند بمشاهده این حال سید مرتضی سیال  
 نظام شاهی ترحم بر زن و فرزند مسلمانان را که در آن قلعه متوطن بودند نمود و کتب و مشایخ  
 مواجید و مواعظ وزیر الملک سره دار آن حصار فرستاده او را از وقامت مخالفت تخویف فرمود  
 وزیر الملک سخن آن صاحب مشفق را شنیده باب موافقت مسدود نمود و در مخالفت زیاده

بر روی خود کشد و خسرو زمان بعد از اطلاق برین کیفیت بیشتر از بیشتر ساعی متغیر آن قلعه گشته اند و سرود  
تا توپچیان باقی حصار را بفرساید و بپایان رساند و تمام چشم به انباشتن خندق است و حال بود  
کار بر اهل حصار تنگ سازند حسب انکسار توپچیان یوار حصار را مستهلزل گردانیدند و بسیاری از  
بجای آورده خود را بر خضای حصار رسانیدند و نزدیک بآن رسیده بود که قلعه مفتوح گردد و در  
اشناجا سوسان خبر رسانیدند که چند سرداران شاهل شاهی موانعی نیست بهر اسوار سوار  
سواران یکی اراده آن دارند که بر سرینجا و رسیده دست برد می نمایند باین در آن روز امر  
نظام شاهی و باقی سپاه تغییر قلعه را در خیرت اختیار انداخته در کاب قلعه انتصاب متوجه گردیدند و  
کردیدند چون وزیر الملک و اهل حصار برج و باره قلعه را در هم شکسته دیدند و تاب مقاومت  
و قلعه داری در خود ندیدند بمقام حیل و تدبیر در آمده گشته امر ای نظام شاهی ابسیم و زلفیقتند  
تا در وقت گرمی کارزار و یورش بهانه پیش آورده و محاربه را در توفیق اندخته سعی در تحریک  
نمایند بعد ازین تدبیر وزیر الملک عرض داشتند مشتمل بر کیفیت حال و استعدای و مصوب  
قاصدی بر سبیل استیصال بجانب بیجا پور روانه کرد چون بر مضنون علفیه ارکان دولت  
عادل شاهی را اطلاع دست داد با اتفاق شاه فتح احمد شیرازی که سمر آمد و دشوار  
زمان بود و حقیقت حال مباح اجلال ابهرسیم عادل شاه رسانیدند و معروض کردند  
که چون خسرو زمان گذشته ولایات سمر حد را منفر ساختند با تمام تمام متوجه تحریک  
قلعه نادر که است و غنای است که آن قلعه نیزه مفتوح کرد و صلاح دولت در آنست که  
باظهار موافقت از صوب حضومت بجانب مصالحت گردانید ابهرسیم عادل شاه را که  
صواب نماید و دلخواه مان پسندیده مکتوبی بخدمت حضرتان ارسال داشت حاصل  
مضمون مکتوب آنکه حق سبحانه تعالی جل شانه سلاطین را که اشرف انواع مخلوقات اند و واسطه  
نظام عالم و رفاهیت بنی آدم ساخته است و موافقت شان باهم موجب نریز انتظام لغت  
باعث عزایب و در محاربات که هزار بار مردم تلف می شوند جواب این در روز جزا پیش خدا عده



ایشان است پس دست از غار باز بسته بختن موجب تیات عباد و باعث استرخاشی ثانی لها  
است مگر از ششم مرقیه آنکه غایت از بود فانی که موجب نظام آفاق است مبدل ساخته  
بنوعی نظر لطیف و رحمت بر حال ساکنان قلعه اندازند که موجب توفیق را ببله و داد و بسبب رشو  
نسبت اتحاد کرد و چون رسولان عادل نگاه این منورن مکتوب بوسیله مقرران درگاه بسا  
اقبال رسانند و ارکان دولت و همایان حضرت نیز مصلح در مصالحت و راسته  
انجیکه در نیاب عرض کردنی بود و بسبب غرض نمودند خسرو زمان سید مرتضی و اهر  
و خوانین نظام شاه را طلب حسم و در تشریفات مشایخ سرسبز از ساخته رخصت نصرا  
ارزانی داشت و بر جان و مال و این عیال ساکنان قلعه رحم نموده و ترک محاضر  
فرمود و عیان گیران فریست بصوب مستقر سرسلطنت منتطف ساخت و صاحب  
تاریخ فرشته بقید قلم آورده که چون سلطان محمد علی قطبشاه جانشین پدر بزرگوار خود  
و قمرشاه پسرزای صفهانی را که سادات صحیح القب طاب طب بود سالهای سران  
منصب میرجلگی ابراهیم قطبشاه باو تعلق داشت در سلک از دواج خود کشید و  
به تکلیف و ترغیب او جهت اظهار کینه و کینه با نظام شاه خود بدو سید مرتضی  
سزواری سر لشکر احمد کریم خان و لایت عادل شاه روان شد که سخت قلعه شاه  
در که را تخریب نموده و بعد از آن متوجه خیمه بیجاور شود و چون بظاہر آن قلعه رسید اتفاق  
فوج نظام شاہی بجا صره پرداخت و نهاده دار آنجا خود آقا رحمان با وجود دخل در شکار بیجا  
و عدم و مولکک اعلام مدافعت با داشته جمعی نیز از مردم نظام شاہی و قطبشاه را  
بتریب کشتن ضایع ساخت هر چند قطبشاه و نظام شاه مکتب فریب سالیب مشبه مواهیم  
پادشاهان و نوید خسرو انپیش آدمی فرستادند اصلا از جای در نیامده جواب می داد که صاحب  
ولی نعمت من اعتماد کرده چنین قلعه سرحدی بمن برده است از دولت و مجاری حوالم مستوجب و  
است اگر من خیانت ورزدم در چنین وقت این قلعه را بشما سپارم و دفاعی دخل منقضی و مواخذ خواهم بود و توفیق از خدا

چنانست که این خیرخواه بادین امرمند در داشته بار کتاب چنین عمل ناشایسته ماسور سازند  
 قطب شاه چون امر را محمداقابر محافط قلمه پیش از پیش دید و امتداد محاصره و جنگ  
 قریب چهار ماه کشید و مردم غریب بسیار کشته شدند جنگ آواره شاه میرزای اصفهانی را  
 که باعث نهفت او بود سرزنش فرمود و بنهراو الملک و سید مرتضی بر آن کیفیت مطلع  
 گشته چون ایشان نیز در باطن از آن محاصره و جنگ بسیار روز و متاوی بودند با قطبشاه  
 نهستان شده عرض نمودند بهتر آنست که دست ازین قلمه بازداریم و بنا بر آنکه امتیاز  
 در احوال مردم خشکاه نیست بد آنجناب شتافته مشقتی که در بنیامی کشیم و ترخیز و اراک  
 بیجا پور خود قرار دهیم قطبشاه که جهت کوچ بر سر بهانه بود قبول این سخن کرده روز دیگر با اتفاق  
 سرداران نظام شاهی از شاه و درگ بر خاسته و در ملک عاقلشاه شش روز غارت  
 و رسم پیدا و بجا آورده با چهل هزار سوار تمام براق بطاهر قلمه بیجا پور رسیده خیمه و خورگاه  
 در اطراف و جواب آن مرتفع ساخته طرح جنگ انداخت و چون در آنوقت زیاده  
 از دوتنه هزار سوار خاصه نیل و در شهر بیجا پور جمعیتی نمانده بود حبشیان متحصن گشته بجز  
 برج و باره پرداختند و بموجب فرمان پادشاهی عین الملک و آنکس خان و دیگر اربابان  
 هزار سوار با استعداد تمام تحویل هر چه تمامتر بجمالی بیجا پور رسیده بجانب دروازه الله پور فرود  
 آمدند و اکثر اوقات میان مردم عاقلشاهی و سپاه نظام شاهی و قطبشاهی جنگ واقع شده  
 از طرفین مردم بسیار کشته میشوند و غلبه از جانب مردم عاقلشاهی بطه پور میرسد و در  
 چنان وقت اکثرت باران و ضرب توپهاست که زیوار قلمه میقتاد و در همان شب  
 عین الملک و آنکس خان که از حبشیان امین نبودند با قطبشاه و سید مرتضی  
 و بنهراو الملک ساخته خوانند که صبح آن روز طرح جنگ سلطانی انداخته بر قلمه پور لشکر کشند  
 سید مرتضی که از سپه سالاری بنهراو الملک بغایت آزرده بود با انواع حمل و ران و زغل و ران  
 ایشان انداخت و بیجا پور بان فرست یافته فی الجمله زیوار قلمه و دست کردند بنا بر آنکه اگر آن دولت

غلامان حبشی را رضی نبودند و اعتماد بر قول و فعل ایشان نداشته به بیجا پور نمی آمدند حبشیان  
 صاحب دخل بفرست میبختی را در یافته بنا بر مصلحت وقت بعضی چاند بی بی سلطان  
 رسانیدند که ما غلامانیم و اشراف و اعیان مملکت از حکومت و ریاست ما از رده  
 صلاح و دولت عدالت پناه در آن می بینیم که کلمات علی و امالی بیکه از مردم اصیل نجیب  
 حواله نمایند تا امور سلطنت نظام و رونق پذیرد و چاند بی بی سلطان تصدیق کلام نموده  
 بصلاح ایشان شاه ابراهیم و لد شاه طاهر را بجایست منصب امیر حکمی اختصاص بخشید  
 و سید مشارالیه بکلی همت برد و فتح مخالفان مصر و فداشته فرامین باتشرفیات مخصوص  
 مصحوب سلطان جهت طلب امرای برکی بولایت کرناٹک روانه ساخت و به سید مرتضی که  
 اخلاص و ارادت تمام بخاندان شاه ظاهر داشت پیام داد که کاخ اقبال شاه فریدون  
 منزلت ازان رفیع تر است که کمند تنخیر و هم و خیال به شرفات تحفیضش توان رسید  
 بایکه انیمضورا بعبارت دلپذیر خاطر نشان قطبشاه و بهزاد الحکام نموده نوعی نمایند که  
 لوازم صلح در میان آورده بمسکن خود مراجعت نمایند و الا غمگین که از مالک محروم  
 جهان جهان لشکر متوجه درگاه خواهد شد و امرای برکی نیز که در عهد علی عادل شاه بواسطه بعضی  
 مقدمات خایف و هراسان جلاد وطن کرده پناه به رای بیجا نگریه بوده بدیجر وصول فرمان  
 طلب سلطان عدالت نشان بسرعت هر چه تا متر متوجه آستان بوسی خواهند گشت در آنوقت  
 کار بر شما نهایت دشوار شده راه مراجعت مسدود خواهد شد سید مرتضی که از تابع  
 بودن خود دلگرمی تمام داشت و میخواست که قطبشاه و بهزاد الحکام را کارهای از پیش نبرد  
 در مقام دولت خواری عدالت پناه شده شروع در مقصود نمود و اول بعین الملک انگلستان  
 که از حبشیان رنجیده بقطبشاه و سرداران نظام شاه ملحق شده بودند پنهانی کس نزد  
 ایشان فرستاده سرزنش بسیار کرده پیغام داد که قاعده مردم اصیل نه آنست  
 که بواسطه خشونت و منازعت بعضی ائمه را با صاحب خود حرام خواری نمایند و چنین

وقت ترک ملازمت صاحب خود کرده خواهند که نوکر می دیگران اختیار کنند شرط  
 نیکو بندگی آنست که چون حبشیان بیدخل گشته شاه ابو الحسن جمله اسلک شده است  
 اعتماد بر او کرده خدمت صاحب قدیم را موجب حصول سعادت دارین دانند همین  
 واکس خان را این سخن پسند خاطر افتاد وقت شب کوچ کرده باز نزدیک دروازه انداپور  
 فرود آمده بپادشاه خویش اطاعت نمودند همچنین اکثر امرا و مالک و امرای برکی از  
 شیندن این خبر بیجا پوچشتا فتند و میاسن جن تدبیر شاه ابو الحسن در مدت یکماه قریب  
 بست نه را رسوا بجمع گشته رواج و رونق دیگر در محلات سلطنت پدید آمد و نخست امر  
 برکی الحاکم تبخت و تاراج لشکر خصم پرداختند و در اندک زمان نوعی نمودند که قحط و درو  
 ایشان پدید آمده از محاصره بیجا پور نیز مانند محاصره شان در کپشیمان شدند و شروع  
 بشاوری نمودند ارکان دولت قطبشاه که از تحریک شاه مرزا ناخوش بودند فرصت  
 یافته بعرض رسانیدند که قاعد و اب سلاطین و کن آنست که هرگاه یکی از ایشان نفس  
 نفیس خود بجانب مملکتی توجه نماید او را احتیاج ملک شده بادشاه دیگر را بدو طلبند و  
 مروت و آشنائی بر او واجب که خود مرکب سواری شده بدوا و شتاب چنانچه پیش  
 سان نظام شاه و ابراهیم قطبشاه همین شیوه معی بود اصلا مناسب و ملت نبود که خسران  
 بگفته شاه مرزا خود بنفس اقدس بدو امر از نظام شاه تشریف آورد این سخن بسیار  
 موثر افتاد و خسرو زمان بجانب گولکنده عازم و جازم گردید رسید مر قاضی انیس را فهمید  
 پیش دستی نمود پیش از آنکه بادشاه اظهار کند عرض نمود که صلاح وقت در آنست که  
 ما بجانب ولایت خود رفته بسیاری از پرکنات سرحد عادل شاه را بجزه تصرف  
 اولیائی دولت نظام شاه در آوریم و خسرو زمان بجانب مملکت خود توجه فرمود  
 حسن آبا و گلبرگه را منسخر گردانند قطبشاه این را عین مدعا دیده قبول کرد قطبشاه در  
 نظام شاه از نظام قلع بیجا پور کوچ کرده بجانب ممالک خود روان شدند نظام

شاهیه از راه کلهر و میچ تا راج کنان کیسرا با جندگن شتافتند اما قطبشاه چون بخوالی حسن آباد رسید امیر سید زینبیل استرآبادی را بخطاب مصطفی خان سرفرازی بخشیده با هفت هزار سوار و فیل بسیار بتبخییر بعضی از ولایت عادلشاه باز داشته و خود با مقربان و مخصوصان بر جنباح استعجال بدار السلطنت گوکنده تشریف برده شاه فرما را که باعث نهضت بود مقید گردانید و بعد از چند گاه از سرگناه او در گذشته حکم نمود که او را در کشتی سوار کرده با اموال و اسباب ضروری باصفهان که وطن مادرش بود روانه سازند و شاه مرزا در کشتی بپا رفته پیش از آنکه بمنزل مقصود رسد فوت شد و مصطفی خان در خوالی حسن آباد اقامت نموده بسیار از مضامین آنرا متصرف گشت و چون این خبر به بیجا پور رسید و لا در خان حبشی سر لشکر شده با سپاه بسیار بمقابله و مقاتله او شتافت و مین الفریقین جنگ سخت واقع شده مصطفی خان منکر و منهنم خسته و بد حال جلوریز خود را به مشقت فراوان بر سر حد تلنگ رسانید و قریب بکسید و بیت فیل قطبشاهی و دیگر چیزها که مالیت داشت تبصره عادلشاهیان در آرد و نیز حساب تاریخ فرشته می گوید که از آن تاریخ تا حال که قریب بیست و هشت سال است میان عادل شاه و قطبشاه ابرار بکدورت و مخالفت مسدود گشته طرق مصادقت و موافقت مسدود است و خسرو گیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه بعد مراجعت ازین سفر بدار السلطنت گوکنده بعیش و عشرت مایل گردید و به سر و شمار اشتغال و رزیدگی محاربه امیر زینبیل با اتفاق بعضی سرداران نظام شاهین سرداران عادلشاهی بموجب نوشته صاحب تاریخ قطبشاهی چون امیر زینبیل استرآباد در اوایل سلطنت شاه مغفرت پناه ابراهیم قطبشاه حکیم ولایت کلان و غیره بقبضه تصرف در آورده امداد لشکر فیر دزی اثر که متوجه بلاد بیجا پور بنعم محاربه بود بار سال نقد و غلّه می نمود و در عهد سلطنت خسرو زمان بخطاب مصطفی خان

اختصاص یافته بعضی از پرکنات و قصبات سرحد را تخیر نموده علم اقتدار برافراشت  
 دلاورخان حبشی که از امرای عادلشاهی خبرد و موثندی ممتاز زمان بود در کن دولت  
 عادلشاه رانی انجام استیقامی داده و جهت بر استیلا پس آن ولایت کماشته و مبت  
 سوار انتخابی و عین الملک و انگل خان که موازی ده هزار سوار داشتند و ماورای ایشان  
 سرداران برجی را همراه گرفته بجماریه آن سید ولایت را متوجه گردید و چون از قدیم لایم  
 میان دو دمان نظام شاه و خسرو زمان رابطه اتحاد و دوستی حکم بود و منیان اخلاص  
 از توجه دلاورخان حبشی حقیقت حال را بمساعی اجلال مرتضی نظام شاه رسانید مقرر فی  
 نظام شاه مرزا یادگار و رستم خان و شمشیر خان را باد و سکه هزار سوار با مداد سپاه منصوب  
 فرستاد و پیش از رسیدن دلاورخان به لشکر منصوب پیوستند و از انجانب دلاورخان  
 از رز و غور طی مراحل نمود و در و کرد و دیگر لشکر منصور مقام ساخت و مدت مدید لیران جانبین بر فر  
 در معرکه تیز داد و دلاور میبندد اما لشکر عادل شاه با وجود کثرت از بیم حاصم خون آشام بهادری  
 لشکر منصور صف آرا قیال نمی گردیدند تا اینکه جماعه برکیان از امتداد آیام جنگ تنگ آمده بی اطلاع  
 دلاورخان با موازی ده هزار مادیان سوار با طرف لشکر منصور آمده آتش قیال برافروختند و  
 جمیع ادیبهان و طایفه محمد خان با بعضی از دلیران بفرموده سپه سالار رایت محاربه برقرار  
 و جمیع از برکیان را بضر تیغ ابدار از پا در آورده منہزم ساختند و تا کنان لشکر دلاورخان  
 تعاقب نموده جمیع را دستگیر کرده مراجعت نمودند دلاورخان چون بر بریت برکیان اطلاع  
 یافت لا علاج صف آرا گردیده بمعمر که کارزار شتافت و از وقت طلوع آفتاب نایز قتل  
 ملتهب شده بر لخط شتعلتر گشته تا قریب زوال فرو نشست و از خطهای علمیان  
 و طایفه محمد خان پنهان میشد لشکر اعدا که بوجود آنکس خان قایم بود متزلزل گشت و از صدای  
 کوه شکوه صلابت خان میسر و مخالفان متفرق شده مجموع سپاه عادل شاه نیز میت یافت و  
 از سپاه منصور بعضی تعاقب نمودند و برخی با خذ غنایم مشغول گشتند و بعد از ساعتی صورت

عجیب و حالتی غریب و نمود بایش آنکه دلاور خان که باد و ستم نهرا سوار و یکجا منتظر  
وقت ایستاده بود چون مشاهده نمود که تمام لشکر متفرق شد اکثر با خنجر و نیزه مشغول آمدند  
راه اتفاق پیش گرفته و میرزا فیل و مرزایا دگار و شیرخان با هم در معرکه رایت نصرت  
برافراخته آن فرصت غنیمت دانستند و بسپه سالار لشکر منصور آورد و میرزا فیل و مرزایا دگار  
با جمیع قلیل پاسبانان که با او داشته بمقامه آمدند اما چون سیلاب ما و شد  
بنوعی طغیان نموده بود که بتیاری کوشش نجات توان یافت لا علاج دست و پا زده  
خود را یکسو کشیدند دلاور خان چند زخم فیل بست آورد و لشکر بایش تابخت و تاراج بجا  
آوردند و صلابت خان و بعضی دیگر از امرای آن تقابل لشکر عا و شاه نموده بودند چون امر جمعیت کرد  
از سپهسالار و لشکر خود اشرعی نزدیک صلابت خان فرار را عا دانسته با وجود قلت انصار و کثرت اعدا  
رو بپنهان آورد و جنگ در پیوست و تاریخی از جان داشت دست از جنگ باز نداشت اعدا با  
جرات و دلاوری و در دست از نجات و تاراج نگاه باز داشتند سرخوش گشتند و چون این خبر به خسرو  
زمان رسید امیر فیل را با سپاه بدرگاه طلب داشتند مگر که او آن معرکه رایت نیکامی برافراخته  
بود و باز شاهی سرفراز فرمود و هر که بدلی موسوم گشته بود او را غضب سلطانی  
گزارند و فصل دوم از باب چهارم در بیان وقایع دیگر که در عهد سلطنت آنخو گیتی پنا  
لوی بیست ذکر می یافت علیخان لرو نامزد کرد و پدین امراد خوانین بدفع او  
و نصرت یافتن بر او صاحب تاریخ قتلشاهی آورده که چون علیخان لرو را شنید  
منصور بواسطه سجاقت و جلالت که از او در حرکت کارزار بطور رسیده بود از مرتبه  
سلحشوری پائین سرداری رسانیده بطبل و علم و خطاب ملک نابی سرفراز فرموده  
بمحافظت ولایت مرثضی نگر فرستاد و رای او برین حواله دار آنجا که صاحب اختیار بود  
دو دادن جاگیر مرغوب اجمال و در زیده اعتبار بحال او حسب دلخواه نمود و علیخان غبار  
خاطر پیرسانیده با جمعی از اشرار کفار بارای بیجا نگر ملاقات نموده تسخیر ولایت مرثضی نگر

را در نظرش سهل و آسان دانمود و موازی سی هزار پیاده و سوار بر سوار می گیتیاداماد  
 رای مذکور و پنجاه زنجیر فیل همراه گرفته بطرف کوه نمیر توجه نمود رای را از استماع این خبر  
 سرداران آن طرف را فراهم آورده و بمقدمه بخار به باستقبال شتافت و در وقتیکه قلعۀ کوه هم  
 را بمحاصره نمود و کار بر اهل قلعه تنگ ساخته بودند مجاهدان اسلام بر سر ایشان رسیده جنگ  
 در پیوستند و کفار را بزمیت داده و تعاقب نموده هزار پیاده به قتل رسانیده چهار زنجیر فیل  
 و تقاره دست در آورده و علیخان و میکرتیا فرار نموده خود را به بیجا نگر رسانیدند و بعد ازین  
 رای بیجا نگر کوش به سخنان آنکا فرغت نکرد و چون او از آمد کفره مایوس شد قوسه از اهل کفره  
 و فساد را گرد آورده بعد از مدتی در وقتیکه خسرو زمان به محاصره قلعه ملدرک مشغول بود  
 عازم ولایت مرتضی نگر گشته آتش بیدار در آن بلاد برافروخت و بعد از آن چون خسرو  
 برای خیال آگاهی یافت بهمت شاهانه بفتح او کجاسته جمعی از دلیران کار آزموده را به سردار  
 رحیم داد و ظاهر محمود خان پنهان بطرف مرتضی نگر فرستاد و فرمود سپاه منصور یکماه راه را به  
 روز طی نموده چون به موضع زندگانون رسیدند شنیدند که آن کافرعت بولایت کوه پلای در آمد  
 زندگان خدا را تشویش بسیار میرساند بهر دفعه او بدان صوبه توجه شدند و از استماع  
 خبر توجه ایشان با جمعی از شیاطین رده وادی مسرار آورد ایشان تعاقب نمودند و  
 قلعه اولی را به مردان کاروان سپرده کوه و بیشه را پناه خود ساخت و دلیران اسلام  
 آن قلعه را بتأیید ایزدی متقوی ساخته و اثری از صغیر و کبیر در آن قلعه نگذاشته  
 بقصد گرفتن او به کوه پیشه درآمدند کفار که در کمین گاه نشسته بودند از اطراف هجوم آورده  
 بهادران اسلام را در میان گرفتند و چون دلیران نامدار مجتمع نبودند و جلوریز از پله  
 یکدیگر بشتاب میرفتند چنانچه رحیم داد با اکثر دلاوران از آن ورطه گذشته بود و ظاهر محمود  
 بامعدود که در عقب مانده را باب ضلال که در کمین بودند آثار شجاعت به ظهور رسانیده  
 نهایت سعی و کوشش نمودند اما نابارنا مساعدت تقدیر بهریت یافتند و هزار نفر اسیر گردیدند



و سزا قاتل و درین اثنا افضل خان حواله دارد موضع سنتر اول با هزار سوار به لشکر عفر اثر  
پیوست و عیلیان از استماع خبر تحریک قلعه و قتل و اسیر کشتن بیاد با بجانب بندرتظام مین فرار نمود  
و جمعی از سوداگران را که ساکن و متوطن آنجا بودند گرفته از نقد و ضمیمه آنچیز در تصرف آن پنجگان  
بود نیز جریستند در آنحال جاسوسان خبر بدو رسانیدند که رحیم داد و طاهر محمد خان در جستجوی  
پویان اندو کشور خان متصل بدروازه قلعه مرتضی نگر فرو داده بخواب غفلت و سستی افتاده است  
عیلیان فرصت غیبت دانسته به ایلیار بر سر کشور خان تاخت و تمام بنه و لشکر را غارت نمود  
چون افضل خان تمام مردم خود را به همراهی رحیم داد و در تعاقب مخالفان روانه نموده خود باند  
مردم غافل از کمردشمن نشسته بود عیلیان بعد از تاراج لشکر کشور خان بر سر افضل خان تاخته  
تمام بنگاه لشکر او را نیز غارت نموده بجانب سرحد متوجه شد رحیم داد و طاهر محمد خان از استماع  
این خبر سراسر راه بر آن مخدول گرفتند و چون آن اجل گرفته و تابا عیش گرداب بلار بر خود محیط  
یافتند بکمان آنکذا شاید بستیا ری تهور خود را با صلح مراد رسانند قدم ثبات بر مقرر مجادله استوار  
داشتند و فدائی و ابرجنگ و جدل در پیوستند آخر الامر بشاست کفران نعمت عیلیان و مقربان  
او کشته گشتند بعضی از سپاهش قتل و برخی اسیر گردیدند و سر بر سوائی علی خان را عبرتاً  
لنظارین بهر دیار گردانیدند و بعد ازین فتح سرداران با دلاوران که بیایه سریر رسیدند  
رحیم داد به خطاب علم خانی و هر یک از سرداران دیگر به اضافه منصب و زیادتى مشاير  
غزایا زیافتند و در منظم کشتن در شاهوار درج سیادت و  
عصمت نبت امیر شاه میر در سلک از دواج ملک  
کشور گیر صاحب تاریخ قلب شاهی آورده که چون چند روز مان از سفر نذر رک مراجعت  
نمود و به دار السلطنت رسید خاطر مبارک به منطوق تناکحو اتنا سلوار راغب باز دواج  
گروید و هاسته التفات بر خدق محمد راس عفت نبت امیر شاه میر سیادت  
مرتبت پر تو انداز شد بنا برین فرمان واجب بالادعان پیه سیاه

میرزبانی و ترتیب مجلس طوی و شادمانی شرف صدور یافت - نظم - غلامان  
 شایسته کاروان ثبتند بر رسم خدمت میان یکی جشن شادمانه آراستند چنانکه بود اندران هر چه  
 میخواهند و نایکاه علی الاطلاق لوازمشادمانی و مراسم میرزبانی بجا آورده و درین هنگام  
 فرح انجام نمجان و قافیه شناس ساعتی که شایسته عقد فرخنده و اساس بود اختیار نموده  
 اصحاب علم و فضل در برج عصمت و سیادت را در سلک ازواج گوهر معدن سلطنت کشید  
 و بعد از اتمام آن جشن سعادت فسر جام خسرو زمان دست دریا نوال بیدل اموال کشاده  
 اکابر و اعیان و سایر خدم و حشم را با نعام موفور و رفاه و سرور گردانید و مقربان را  
 به تشریفات شادمانه و مناصب ارجند بپایه بلند رسانید و ذکر آمدن خواجه علی شیرازی  
 آنحضرت بملک التجار با جمعی از مردم اعیان و اخبار از جانب  
 سلطان عالیجاه ابراهیم عادل شاه بجهت تمهید مواصلت چون  
 دلاور خان امور سلطنت ابراهیم عادل شاه رانی ابله رونقی داده و تمام ملک و مال تصفه  
 آقا را خود در آورده خواست که از دغدغه مخالفت نظام شاه مطمئن خاطر بود و بفرمان  
 بال روزگار گذرانده صلاح در آن دید که رکن دولت عادل شاهی را سنجیشی و مواصلت  
 شاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه استوار سازد و بنابرین در سنه ۹۹۰ خمس و تسین و ست جان غلام  
 علی ملک تجار را با جمعی از مردم اعیان بجا پور مع تحف و هدایای موفور جهت تمهید مواصلت  
 بجانب دار السلطنت کوکنده روانه نمود چون ملک التجار بشرف ملازمت خسرو زمان رسید  
 گردید بعد تصفه شاه راه محبت از خسرو و خاشاک کرد و رت بعاویر و پس زیر کون نیمه ایستاد  
 عادل شاه را بعرض رسانید خسرو زمان بسع رضا و صفا فرمود و چنان مقرر شد که  
 عالیحضرت ابراهیم عادل شاه با شکوه و حشمت تامل درک توجه نماید و از پنجانب امر او  
 ارکان دولت پاکی مبدعیا ملکه جهان خواهر اعیانی خسرو زمان را با تحف و استعداد  
 طوی و میرزبانی بجانب نادرک برده رسوم مواصلت بجا آورد ملک التجار بعد از حصول

مقصود توجیه بیجا پور گردید و در بجانب و کلاهی درگاه بسامان و سرانجام میربانی پیرداختند  
 و بعد از آنکه مدتی جمعی از اعیان بیجا پور معروض داشتند که ابراهیم عادل شاه تانکر  
 رسیده است پیش و شادمانی در داده است خسرو زمان سیادت پناه امیر زبیل النما طلب  
 مصطفی خان و ملک امین الملک و اعتبار خان و ملک فخر الملک و امین خان و بیراهه  
 پادشاه غفره زمان ملک جهان بجانب تانکر روانه گردانید و بقول صاحب تاریخ فرشته  
 ابراهیم عادل شاه تانکر متوجه نشده بود بل اعیان بیجا پور را و از مژمن و طوی  
 بجای آورده پاکلی ملک جهان را در ساعت مسعود بجانب بیجا پور بر دزد بهر صورت چون  
 بشارت مقدم ملک جهان بابر ابراهیم عادل شاه رسید مقرران خود را به استقبال روانه  
 ساخت و به تهیه اسباب سرور و اسباب پرداخت و تادیت یکجا هواز مژمن و شادمانی  
 و مراسم خدایافت و میربانی هر روز در تضاغف و ازدیاد بود با بجمه چون اسباب پیش  
 و طرب ساخته و پرداخته شد و انایان اسطراب فلکی و وقیعه شناسان تقویم آسمانی  
 ساعتی اسعد جهت عقد موصلت اختیار نمودند و علما شریعت در آن ساعت عقد موصلت  
 بستند و بعد اتمام ایام مژمن و طوی امرا و اعیان جانبین به تشریفات فاخره سفر از  
 گشته بحضور خداوند خویش شتافتند و کبرنای دار السلطنت حد را آباد آورد  
 اندک سال دهم از جلوس مینت مانوس خسرو زمان حصار قلعه گوگنده که در آن چهل هزار  
 سوار می گنجید پای تخت بود و چون در آن سال بسبب کثرت آبادی و از دهام مردم  
 هوا آنجا تغییر یافته بفساد گردانید موجب ابتلا می مردم بالام و اسقام گردید و نیز شهر گوگنده  
 فراور جا و دمنزلت آن خسرو زمان نبود خاطر قدسی ماثر مایل بان شد که شهر دیگر احداث فرماید که  
 در لطافت و وسعت نما آئین ختالما و باشد اتفاقا در آشنای این فکر و خیال بر آشکار سوار شد و حسب  
 وجوی صید در چینی صبا کرد و اطوف می کرد که ناگاه در آشنای سیر گذر مینت اثر بصحرای افنا  
 که در وسعت و حضارت و صفای لطافت و رنگ آن خضر و فردوسین بود و با اعتبار خوبی آنجا بود که

با مسافر و شمیم سازگار باشد خوشتر و پاکیزه زمین و در میان آن مرغزار خشت آثار نه آب چون  
 آب حیات روان و مانند سلبیل بهشت روح افزا و دستان انقضای آن زمین که قریب به چهار  
 گرو به از گوشت و دانه واقع خسرو زمان را خوش آمده بخاطر آنرا گذرانید که برای شهر چنان  
 بهتر و خوشتر ازین خواهد بود پس بنحمان و قایق شناس را طلب نموده فرمود ساعتی که شایسته  
 بنای شهر باشد اختیار نمایند بنحمان و هندیسان حسب کم ساعتی بغایت نیک استخراج نمودند  
 و طراحان و معماران و آن ساعت مسجد و منبر و درخت شهر و شش چار بازار و وسیع و چهار طاق  
 رفیع و در هر بازار چند چهار سو که بهندی چو راه گونید مساوی الاضلاع و سوا آن بازار را  
 دیگر و در اکثر بازار باد و طرف جدا و آب روان و در کنار جدا و اول درختان سایه دار  
 و دکالین چهار ده هزار گشته اند و در پیش هر دو کان ایوان و ماورای این از محله با و حمام  
 و خانقاه و مدرسه و مسجد و لنگر و مهمانخانه و از ده هزار مکان بر لوح مهارت کشیده  
 و جانب شمالی را مرکز دولت و مستقر سلطنت قرار داده ایوانهای عا و قصرهای رفیع نمود اگر در  
 و در احسن ساعات زمین اوقات بنا این شهر فرخنده اثر نهاده و مجمع عمارات کوچه و بازار و غیره  
 را از سنگ و آهک تکلف هر چه تمامتر آوردند و منازل پادشاهی نبوغی ساختند که ساقی  
 اقالیم سبج نظیر آن در هیچ ملک نشان نمیدهند با بجز چون خسرو زمان چنان شهر را  
 که در تمام مملکت هندوستان شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً باعتبار مطبوعیت عدلی ندارد  
 طرح افکند و از آنکه پادشاه در آن ایام بزنی بهاک متی نام قسطنطنیه خاطر داشت چنانچه  
 هزار سوار ملازم او گردانید تا همچو امرای کبار بدر بار آمد و شد می نموده باشد  
 لهذا تخت آنرا به بهاک مکر موسوم ساخت و مستقر سریر سلطنت خود گردانید و بعد چندی  
 که بهاک متی ازین جهان درگذشت متبینه شده تبدیل آن نام بحیدر آباد نمود و لیکن مدتها  
 بر آنند خلایق نام نخستین جاری ماند بشرقی این شهر سکر بهوگیر است و شمالی میدک  
 و غربی سرکار مظفر مکر محمد آباد و بیدر جنوبی سرکار گویند که قلعه کوهی است و از کوچه

یک شهر قریب به بیست و نه کوره تنگ شده و در آنجا پادشاه و شاهی میرو و بار و دوا لسی که منع کوههای باطل  
 است پوخته از غرنی بلور حیدر آباد و شاهی آن شده شرقی میرو و شمال رویت نام که کوه ای گفته که کوه  
 است که از آن رو و دوی شرقی برآمده قریب از حیدر آباد و یک تنگه کوه ای گفته بود و ایستاده  
 شاهی شهر حیدر آباد شده شرقی میرو و در سرکار ایله رکب شتا و بهیله و غیره می پوند و شهر حیدر آباد  
 بعین اقبال خداوندگار آن در اندک مدت مجمع ارباب کمال جهان و کعبه سافران و حاجتمندان  
 و سکن دامن اکابر و اعیان گشت و ارکان دولت و اعیان حضرت منازل و ساقین بهشتین  
 بناموده در اندک زمان با تمام رسانیدند و معمور آن بدرجه رسید که ساحت کوه و دشت سمعیاتی  
 پذیرفت و از او از اسطفت حیدر آباد تا قصبه نرگوره و ابراهیم پین و بهونگیر و پین چرو و چهار چیت  
 بقدر چهار فرسنگ مسافت مجموع قضای دشت و صحرا باغ و بستان شد و از کثرت معموری سواد  
 هر ساله مبلغ چهار لک پون که قریب چهل هزار تومان باشد از حاصل قریه با و قصبات عالی آن  
 بخزانة عامه واصل می گشت و مجموع این مبلغ در وجه اخراجات مطبخ سرکار و انعام عبا و سادات  
 و علماء و دی الا اعتبار مقرر شد و در عهد سلطنت پادشاه دین پناه سلطان محمد قطب شاه معموری آن شهر  
 از هر روز در تریایه و تضاعف بود و مصداق این شعر نظم شهری چو بهشت در کوه ای یابی تو در آن هرگز  
 بوی گریه بدینش شتابد و عمر گذشته باز یابد و هر چه نکوست کم نیاید یابی همه چیز و غم نیاید  
 و نعم پذیرفت نمی نماید که حیدر آباد را حصار می که پناه شهر باشد در عهد سلاطین قطب شاهیه  
 نبود ازین جهت مکرر دست خویش تاراج میان گشت چنانچه بعد ازین به وضوح خواهد پیوست  
 چون سار زخان صوبه دار حیدر آباد گردید جهت حیانت از دست انداز غنیم و شهر حیدر آباد  
 که میسایم بکوره است طح شهر پناه انداخت و تکی تیار شده بود که اجلش فرصت نداد  
 و در مصافد و آب مغفرت آب آصف جاه مقتول شد بعد از آن تمة آن حصار به حکم  
 تو آب آصف جاه مرتب گشت و کیر تعمیر مسجد و حمام و چهارمینا و رودار شفا  
 و دیگر اماکن خیر آثار بموجب نوشته صاحب تاریخ قطب شاهی

چون چند زمان را همیشه نظر بر تزیین اسلام و رفاهیت خاص و عام بود بفرمود تا در جمیع  
 قری و قصبات مالک محروسه ساجد بنا نموده فرش و روشنی خام و مؤذن متعین گردانیدند  
 و در بلد طیسبه حیدرآباد بموجب فرمان مسجد جامع بسیار رفیع که در اکثر بلاد اسلام  
 انجمن مسجد بنظر در نیامده و در جنب آن حمام مرتب نمودند و در آن حمام از سه کار  
 فیض آثار زکهای لطیف و کیسه های نظیف جهت صادر و وارد و االکان چرب دست  
 برای خدمت مقرر گشتند و قریب بوسط شهر چهار طاق در نهایت ارتفاع از سنگها  
 تراشیده در غایت تکلف پرداخته سقف آنرا گنبد آسما بر سنگ گنج بستند و بر  
 چهار گوشه آن چهار منیار نهایت استحکم و مرتفع و در آن چهار سینا رحبه با جهت  
 سکونت طلبه علم و در وسط آن حوضی با فواره بزرگ و در برابر هر طاقی راسته  
 بازاری طویل و عریض ساختند و ماورای آن به تعمیر دار الشفا و حمامی قیاس  
 بآن پرداختند و در مدرسه علم و طلبا جهت افاده و استفاده و در دار الشفا  
 اطباء جمیع بایحتاج ایشان بر کمک معالجه بیماران مستدر شدند و هر کدام را وظیفه  
 از سر کار فیض مدارعین شد تا فارغ الالبال و مرزاحال بکار خود مشغول باشند <sup>صفت</sup>  
 درگاه و کیوان رفعت خاقان زمان و بیان محل های دیگر که جای خدمت ملازمان  
 درگاه است چون همین خسرو زمان تعمیر شهر فرخنده بنیاد حیدرآباد با تمام رسیدن بایان و  
 شماران ندرت کار حسب کم شهریار درگاه و الادرفضای وسیع که طول و عرض آن بموازی  
 هزار ذرع بود قرار دادند و در اطراف آن فضا صفا و ایوانهای عالی و در هر ضلع  
 طاقی در نهایت ارتفاع و استحکام و در طاق شرقی دروازه دولت خانه و بالائی آن  
 عمارتی رفیع و در دو بازوی آن دروازه دو سنگ خارا هر یک در طول مبتدع و در  
 عرض پنجاه و دو ذرع و بر بالائی آن تخت سنگی به طول دو اذره و در نصب کرده مرتب نمودند  
 و بالائی طاقیکه در مقابل دروازه دولت خانه واقعست عمارتی رفیع جهت تقارن ساخته

و حسب کم چنان مقرر شد که هر باد و امر و خوانین و سرداران و نایکواران بایان با پیا و دو  
اشام جوق جوق با فیلان آراسیه بشکوت تمام هجرت بحر و سلام و دیار گاه فلک اشتباه  
آوردند و چون بدرد دولت سرار شدند خدم را حاجی گذاشته فردا و وحید آبار را بجنور  
کردند و ایم الاوقات چندیل کوه پیکر در د و طرف درگاه نگاه دارند و موازی هنر پیاده  
از دو جانب صف کشیده و از بنندگان خاص و دو نفر شبشی با هزار نفر از دلیران و ایم الاوقات  
در صفه و ایوان متصل بدرد دولت سراجهت پاسداری حاضر باشند و در اندرون درگاه صفه  
وسیع واقع که در جانب جنوبش دفتر خانه پادشاهی و در جانب غربی جا دار خانه و بعضی  
کارخانه های عامه و بجانب شمال دروازه و دیم و دستار واقع که در فضائی آن چهار  
صفه وسیع بجهت مقام جمعی از لشکریان و حوالداران و فیل سواران و سب نویسان ساخته  
و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی در درگاه پادشاهی محل بای رفیع متعدد واقع یکی از آن  
لعل محل که صفه و ایوان عالی مرتفع پادشاه نشین است دیگر چندین محل که عمارت رفیع و کثا  
است دیگر لکن محل که ایوانهای بارفت و کوشکهای فرج افزا در آن ترتیب یافته و این  
هر سه محل نشست گاه سلاح داران است از ترک و عرب و دکنی و دیگر بعد صفه که منازل  
با صفا و ایوانهای دل کثا است مقام جمعی از سلاح داران مقرب و مردم معتبر و  
نوکران قدیم دیگر سخن محل که عمارت عالی با صفاست مکن جمعی از اعیان و اکابر و فضلا  
و در جانب شرقی این محل صفه طولانی تخمیناً صد دبع که برای نعمت خانه مرتب شده  
و خوان الوان نعمت در آن جاکشیده می شود و هر روزه موازی ده هزار کس از  
مجلسیان و سادات و علما و سرداران و سلاطین و غیر هم از آن خوان نعمت  
بهره یاب می گشتند۔

**تعریف واد محل و سب بنا و وجه**  
تسمیه آن چون مشهور است که انوشیروان ابن کیکاووس که اعدال کار  
بود به خیال اینکه شاید مظلوم دل نگاری یا سیاسی پریشان روزگار خواهد که احوال خود معروف کند

بواسطه مانعت حجاب نتواند که به ساحت اقبال رسد از زنجیری تعبید نموده یک سر آن را  
 در بیرون بارگاه مستحکم کرده و دیگر را نزد یک بسریه خود بسته بود تا هر که دادی میخواست  
 زنجیر را حرکت میداد و از تخرک آن انوشیروان بر حصول داد خواه آگاه گشته غور  
 رسی می نمود و خسرو زمان از غایت ترجمی که نسبت به عامه خلایق داشت معماران را فرستاد  
 عالی که یک ضلعش متصل به میدان و بازار باشد و تملک چند طبقه و در هر طبقه کوشکهای عالی که از  
 هر خانه دایوان آن دروازه بجا نبه میدان و بازار کشوده بود با تمام رسانند تا اگر منظومی و بختی  
 را احتیاجی رونما میدی پای قصرهای یون رسیده به واسطه آکا برو اعیان و نیز احمیت پرده دار  
 و دربان عالی خویش معروض دارد پس حسب فرمان واجب الادغان محل موصوف در غایت  
 ارتقاء و اعلا و در پیش این قصر خبت سرشت ایوانی عالی و در پیش ایوان حوضی عمیق و وسیع  
 شصت فرع و چهل فرع صورت تعمیر یافت و چون علت غائی از تعمیرش داد رسی بود و موقوف  
 بداد محل نموده و خسرو زمان اکثر آن در آن قصرها بر سجدات تکیه فرموده ابواب  
 عدل وجود بر روی عامه خلایق می کشود و ذکر توجیه را یات نصرت آیات بغیر  
 جهاد با کفار بیجا نگر و تسخیر قلعه مسلمانان و حصار نند یال و کلکو  
 صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که خسرو زمان بعد از تسخیر از ضبط امور سلطنت از شصت  
 خاطر سپاه و رعیت جهاد با کفار بیجا نگر پیش نهاد بهمت عالی ساخت و بعد فراهم آوردن  
 لشکر نظراثر بصوب کشور بیجا نگر متوجه شد و بعد از طی سافت بر نظامت مسلمانان  
 موبد اقبال نزول اجلال نمود جماعت کفره بجهانت تسلمه مغر و گشته راه ترویش گشته  
 و جمعی از تسلمه بیرون آمده آتش جدال برافروختند مجاهدان اسلام حسب کم رایت نصرت  
 برانداخته و دست بر تیغ و تبر و کمان برده در باب کفران منهنم ساخته  
 خود را به پای حصار رسانیدند و بنا بر عالی شدن باره و پائی حصار از مردان جنگی  
 دلیران دین از اطراف کمند با برنگره مانداخته بالا حصار بر آمده قلعه را مفتوح کرد



است یکتا کفره شود. چون فریاد پنهان زن و مرد به سامع اجلال رسید و پادشاه  
محدث شاهانه به توجیه درآمده بر بقعه السیف بخشایش فرمود لاجرم بقعه السیف باستان  
بوسی رسیده در رقبه اطاعت و فرمانبرداری درآمد خسرو زمان قتلعه را به یک  
از مستیمان تفویض نموده جمعی از سرداران را به سپه سالاری ملک امین الملک  
جهت تنبیه سم راج داماد رانج و ترسم راج خواهرزاده او که از سرکشان  
کفار به تهور ممتاز بودند و قتلعه ندای و کلوگر که نهایت مرتفع و اقصی و قریبه  
تصرف خود داشتند نامزد فرمود که عساکر منصور آتش بیداد در آندیا و بلاد  
افروخته بسیاری از ان بیدیان را به قتل آورده آثار اقدار به ظهور رسانیدند و متعاقب  
خسرو زمان رایت کشور کشائی افرخته غنان غریت بصوب تسخیر آن و قلعہ محطوف  
گردانید سرداران کفار از سطوت و صولت سپاه لشکر فیروزی خایف و دهرسان  
گشته زبان باعذار گشوده طالب آن گشتند و فرمانبرداری و مالگزاری را وسیله  
نجات ساخته سفایح قلعہ را تسلیم بندگان درگاه نموده امان یافتند بعد از ان جمعی از امر  
و خوانین الحاکم با طراپ روان گشته و آتش نهب و غارت در دیار کفار زده بسیاری  
از مشرکین را قتل و زن و فرزند آنجا عت را اسیر کردند و چون رایان و سرداران  
و مقدمان و نایکواران آن ولایت از توجیه لشکر ظفر آگاهی یافتند آنکه بهر از خود  
روی التجار درگاه شاه گیتی پناه آورد و هر که از حلیه فرد عارسی بود راه تخریش گرفت  
سرباد فناد و در اخی کل موری و چو دهری چرول و تندنا کوث و دول چور و بیک  
کوتی با منافع تند و پیش کش بسیار بخدمت شتافته بشرف آستان بوسی مشرف شدند و طرا  
و توجیه نصیحت کارکنان روانه گشتند و رسوم کفره و ضلالت را منهدم ساخته امین دین مبین  
آشکارا گردانیدند ذکر نامزد گردیدن امین الملک با امر و سپاه بجانب کندی کوته و توجیه رایت  
عالیات به تسخیر آن قلعہ چون چند روز قلعہ معظم و دلایات بیجا نگرفتند خسرو زمان جهت تسخیر

بقیه سرکشان آن مملکت مصروف داشته ملک امین الملک را که میر حمله و صاحب اختیار بود  
 با جمعی از خوانین و سرداران به تنه رای کندی کوته نامزد فرمود امین الملک و غیره سران  
 بعد از قطع مراحل اطراف آن قلعه را مضرب خیام ساخته روی توجیه بتسخیر آن قیام  
 ترسم راج خواهر زاده را مراج آوردند و مجاهدان موجب حکم سرداران انقضاجل  
 و قتال ملتهب ساخته و جمعی از دلیران کفار اطراف آن ولایت را به قتل رسانیده و فرزندان  
 آنها را با سیری گرفت مراجعت نمودند و متعاقب رایات نصرت آیات به صوب قلعه  
 نذکور ب حرکت آمد و چون حوالی آن مستلحه محل نزول موبک اجلال گردید توپچیان حسب حکم  
 در برابر حصار توپها نصب کرده ب ضرب توپ قیامت آشوب برج و باره حصار را در هم  
 شکستند و بتخانه که بر بالای قلعه در نهایت ارتفاع بود و از سالهای دراز از ارباب  
 ضلال و تفسیر آن کوشید و پیکرتی از طلا ساخته و بانواع جوهر تزیین داده در آن  
 بتخانه نهاده بودند و هر سال از اطراف و جوانب صد هزار کافر راه دور و دراز  
 نموده جهت طواف آن جامه آمده نذورات بسیار از زر و جوهر می آوردند ازین قبل  
 خسرو زمان ب ضرب توپ حیدری بنجاک راه یکسان گردید و مجاهدان دین همچو موج دیا  
 در حرکت آمده رو به تسخیر قلعه آوردند و فرسوج به مشاده اینحال و استماع خبر تسخیر دیگر قلاع  
 آن سرزمین دست اعتدال در دامن استغاثه زده پیای عجز و انکسار از حصار بیرون  
 آمده بوسیله تحف و هدایای بسیار طالب امان جان و فرزندان خود گردیدند و سران  
 از راه مرحمت بر عجز و زاری او ب بخشید و حسب فرمان واجب الامان ملایک  
 معابد اصنام را خراب ساخت بجای آن ساجد بنیان نمودند آنگاه خسرو زمان  
 آن مستلحه را به ملازمان مستد سیرده متوجه تسخیر قلاع دیگر گردید و ذکر متوجه شدن  
 خسرو زمان بتسخیر قلعه نیکنده و بیان بعضی وقایع دیگر چون ویک تپه راج  
 فرمانروای کشور بنجاک و حاشمه را را استقامت متعاقب بعد بر شایان که

رایان نشین با سلاطین تباہیه بود و آمده از شهر بجای نگر پایی غنا و بیرون نهاد  
 قلعه نیکند که نزدیک بولایت خسرو زمان بود مقر و موطن خود ساخته اثمارت قنہ  
 می نمود و بعضی از دیار سرحد را آسیمی میرسانید خسرو زمان بفرم استیصال  
 او بصوب قلعه مذکور متوجہ گردید و نیک پتی با وجود غرور به شکر موفور در آن  
 واقع تحسین گشت و چون سپاه منصور بدانجا رسید و در آن قلعه اسباب قلعداری  
 فیل بود و نیک پتی بکر و حید پیش آمده کویراج تیما و پادیاختی را که پیشوا و رکن  
 و مقرب و مقتدا بودند با تحف و هدایای بسیار روانه خدمت شهریار گردانید  
 و آن میلان رو ببارخاه معلی آورده سر بر بسم مندا و پانهاد به مکر و تزویر قبول  
 فرمانبرداری و بندگی از جانب دیک پتی عرض نمودند و جهت تسلیم قلعه همت سحر روز  
 درخواست خسرو زمان حکم حمت جلی تمس دیک پتی را مقرون با جابت گردانید  
 فرمود تا مجاهدان دست از محاصره بازداشتند کفار فرصت غنیمت دانسته آذوقه  
 و غیره با محتاج ضروری را به قلعه کشیده اسباب قلعداری را در مدت سه روز حسب  
 دلخواه سامان دادند و جلد پوراؤ و دیگر سرداران کفار با نسی هزار پیاده و سوار و  
 چهار هزار تنگی بامداد و نیک پتی آمده داخل قلعه شدند و ز چهارم اثمارت مکر و ظاهر  
 ساخته تکل از قول خود نمود خسرو زمان چون بر جلیه او آگاهی یافت سرداران را  
 با فروختن آتش بیکار و تخمیر صارما مور گردانید مقر بان و و و لخواهان زمین عبودیت  
 بوسیده بعضی رسانیدند که چنین جوار متین را بر زم و بیکار گرفتن دشوار است  
 بل شصت و بر تقدیر امکان تسخیر آن به امتداد زمان توان نمود و موسم بر کمال  
 نزدیک رسیده و بالفعل در شکر منصور آذوقه رو به کمی آورده و در موسم بر کمال و  
 خاصه رو دشنا طغیان خواهد کرد و راه آمده شدند و گشته از هیچ بانبا آذوقه  
 بشکر منصور نخواهد رسید و بفضل الهی چندین تعلق و بقلع مسخر و بیای دولت گردید

است و رای بیجا نگریستن عظمت و شوکت از بیم حسام خون آشام مجاهدان اسلام کشید  
 و سر و حصا کشیده و دیکگاه مکر و فریب نشسته منتظر فرصت است صلاح و دولت در آن است  
 که شجاع و ولایتی که بخیر تسخیر و آمد و ببردان کار و سود داران نامدار سپرده به مستقر سریره  
 مراجعت صورت نگیرد و خسرو زمان معروضات مقربان را که عین صلاح و محض صواب بود  
 بکوش قبول اصفا نموده و متاع مکنی کوته را به سنجیدگان سر نوبت و موصول و کماله بر سر  
 و نند یال را بیکتیر او و ناکواریان بمقتضای تقویض نموده و حیدر خان و خانخانان و مساجد  
 و جمعی از سرداران معتبر را به سپه سالاری مرتضی خان در آن ولایت گذاشته بصورت <sup>سلطنت</sup>  
 پدید آید و نهضت فرمود و کفرستان و تنگ تپه رای بیجا کشید کبریا  
 مرتضی مکر و متوجه شدن افضل خان حواله دارانجا بدفع مشرکان و  
 نسبت باقتن برایشان در قیاس که خسرو زمان تسخیر ولایت مشرکان متوجه شده  
 بعضی از ولایت سرحد آنها را بتامید نزدانی متفق گردانید و تنگ تپه رای بیجا مکر متفق  
 بجهت تفکر گشته بصواب دیده و امتحان جمعی از دلیران را با پیاده و تنگ تپه بسیار با داد  
 کسبند راجه او دگیر فرستاد که با اتفاق بولایت مرتضی مکر در آمده هنگامه آراشوند راجه  
 نذکوار و ریاس رای داماد خود را با بست هزار پیاده و سوار بر جد ملک شهریار روانه  
 مشرکان تا بولایت مرتضی مکر در آمده دقیقه از قتل و غارت فرو گذاشت نکردند افضل خان که  
 در آنوقت حواله دار و صاحب اختیار بود چون برینجا و شد اطلاع یافت جمعی از جاگیرداران  
 آسمند و رافراهم آورده و بولایت او دگیر در آمده تمام مواضع و پرنکات را از صدمه  
 قهر زیر و زبر گردانید و ریاس رای از توجه افضل خان آگهی یافته و به چهار پاه آورده و وقت  
 عهد اتفاق مقابل افتاد و جنگ صعب میان آمد و بنا بر کثرت جمعیت کفار نزد یک بان رسید  
 بود که چشم زخم عظیم به لشکر اسلام رسد و درین اثنا از خان پانصد سوار کماندار رسید مجاهدان  
 با اتفاق حمله بر کفار آورده و بیش تا و ک رگ جهان مشرکان کشودند و دوسه واری نامی را با شمشیر

شرارت شعا قتل رسانیدند بقتله اسیر ره نورداد و بایه فرار گشتند و غازیان غنیمت بسیار  
 بدست آوردند و ذکر آمدن و نیکبختی بغرم محاربه امر او و خواتین خسرو را  
 و نامزد کردیدن رستم خان به معاونت امر او و رسیدن خیمه  
 باسلامیان بسبب بدلی رستم خان چون خسرو زمان چندی از قتل  
 و ولایت بیجا نگر منقوح نموده و بدلیران نامی سپرده چنانکه پیش ازین مذکور شد به مستقر  
 سلطنت معاودت فرمود و ایام برنگال رسیده بسبب غلیان رود کشنار او آمد و شد  
 مسدود گردید و نیکبختی فرصت غنیمت دانسته لیتیج و کالک پتی و منویراج را با خود متفق  
 ساخته با یک لک پیاده و سوار بقصد محاربه اسلامیان متوجه گشته قلعه کندی کوئه را که محاصره  
 سخر خان سرنوبت بود محاصره نمود تا اینکه کار بر محصوران تنگ گردید و درین اثنا مرتضی خان  
 با مجاهدین که انتقام بمیان بسته و بولایت بیجا نگر در آمده آتش قهر در آماکن و ساکن کفار  
 انداخت و اکثر قصبات و پرکناات را خراب و ویران ساخت اتفاقاً لذر لشکر اسلام به شهر کنا  
 که نهایت معمر بود و قفا و غازیان آتش قهر در آن کفر آباد زده و اموال بدست آورده و تنجا  
 عظیم را که در آتش شهر بود نیز و زبر ساخته بسیاری از شرکین را قتل رسانیدند چون و نیکبختی  
 ازین حال آگاه گردید عرق حمیت جاہلیت او بکرت آمده لیتیج و منویراج را باده هزار سوار  
 بمحاربه مرتضی خان فرستاد و بعد رسیدن کفار مقابل لشکر منصور محاربه و رعایت صعوبت  
 دست واد آخر الامر باب ضلال رو بادی فرار آوردند و اسلامیان بتاسد نیز و متغافل  
 منظر و منصور گشته حقیقت حال مفصلاً معروض و رگاہ گردایدند نظم چو از دشمنان آگاهی  
 یافت شاه پگرا نیدر ایش به خطب سپاه بسیار است لشکر بآئین و سار به همه جنگ جوان  
 دشمن گدازد و در آن حال رستم خان که خود را رستم زمان میدانست و از جانب احمد نگر بقول آمده بود  
 بموقف عرض رسانید که اگر رضا اشرف باشد بنده بدین خدمت قیام نماید و چون در آواغنج میماند  
 بسیار کرد و آن مجلس به شرفیات شاهانه و کم موضع سر فراز گردیده و ماغضبه خان سرنوبت و خیمه او

بهجت دفع کفار و امداد امرانما دارنا فرود شد و بعد ملحق کشتن بر ترضی خان با هم در جنگ  
 مشورت نمودند مرضی خان که از طریق جنگ با مشرکان واقف بود و بهر طور که مناسب میدانست  
 جدال و قتال با کفار نمود و محافظه و ایالتی نمود و گفت که جنگ مصاف با کفار که جمیع افراد  
 دارند بهر چه صلاح وقت نیست بل صلاح در آنست که شاه جانی و من با سرداران از جانب دیگر  
 بنیای نگر آورده و آتش هب و غارت در آن بلاد فروخته گذاریم که غلبه بشکر را باب فضیلت  
 برسد و شجوه نهایی بشکر ایشان زده و مرق تر و دسد و گردانیم تحیل که اعدا تنگ آمده  
 عنان گیران غریمت بسوب مراجعت معطوف گردانند رستم خان به غرور و دلوری خود  
 جواب داد که حالا سپه سالاری لشکر من تعلق دارد تو بحال خود باش و بدانچه می فرمایم  
 عمل کن مرضی خان این خواب آزرده خاطر گشته دفع کفار برای او باز گذاشت و رستم خان  
 شرایط حرم از دست داده و بفرم محاربه از روی که فیما بین حاکمین حایل بود و عبور نموده  
 در میدانیک کل ولای بسیار داشت آتش قتال بر افروخت کفار سحر نموده گما و زرد را  
 بگوناگون رنگها آراسته و طلمها بر بدن و شاخش نقش کرده و راشای محاربه به جانب لشکر  
 اسلام را نمودند مجروح و بدن آن کا و رستم خان را حال دیگرگون شد و گردیز برستیز گزیده  
 مسلمانان را بدست کفار بگذاشت سواران در میان کل ولای گرفتار گردیدند و پاد  
 های کفار از اطراف احاطه نموده سواران را از پشت زمین بر زمین می انداختند و رستم  
 خان از عارضه رپای ثبات استوار نموده خود را با جمعی از دلیران بر قلب لشکر  
 دشمن زده و جمیع اعدا متفرق ساخت و سپاه اسلام را از گرداب تلارمانی و ادبانه بر  
 ضرورت از معرکه ستیز بیرون آمد و تمام غیمه و خرگاه و اسباب بدست کفار رفت  
 چون این خبر به سامع اجلال رسید فرمان بهایون بنام مرضی خان و غیره سرداران  
 شرف نفاذ یافت که رستم خان را بواسطه تقصیری که از وی ظهور رسیده نهایت بیحرمتی  
 از سر حد اخراج نمایند حسب کلم محل دار پادشاهی نزد رستم خان رفته و عارض او را

به سرخی و سفید آب آرایش داده و لباس زنانه پوشانیده از سر حد ممالک محروسه اخراج  
 نمود و مرضی خان و دلیران دیگر را که آثار مردانگی بظهور رسانیده بودند به تشریفات  
 شاهانه میرزا گردانید و گریه و گریه دیدن اعتبار خان و علیخان خانخانی  
 و بهالیرا و جز او تخریب بلاد افغان بجا نگر و بیان فتوحاتیکه مجاهدین منصور  
 را روم و چون منهای اخبار کیفیت غده و محاربه و نیکبختی باسلامیان چنانکه مذکور  
 شد بمساح اجلال رسانیدند از افضلیت جهاد انگلیزیمت عالی خسرو زمان گشته فرمان  
 همایون بنام اعتبار خان نیردی که در آن هنگام حواله داری مرتفعه نکرده و عهده پست  
 بود شرف نفاذ یافت که به اتفاق علم خان و خانخانان و ساباجی و بهالیرا و جمعی از  
 سلاحداران غریب و ترکمان که جاگیر ایشان در آن ولایت است شوجیه تسخیر ولایات کفار  
 کردند اعتبار خان حسبکم با امراد خوانین تسخیر ولایات دارالحرب بجا نکرده و آورد  
 و غازیان بهسوده و قصبه که میرسیدند آتش نهب و غارت در آن میزدند و کفار و خیم انجام  
 از بیم خام خون اشام مجاهدان با اهل و عیال و اموال پناه بقلل جبال و بشیها بر دند و از  
 استماع خبر اقتدار اسلامیان را بجهت سلمه او دگر که از معظمت تسلیم بجا نکرده است و  
 نهایت مرتفع و شش و پنج دور آنت موازی پنجاه هزار پیاده و دویست هزار  
 سوار و چند هزار تفنگچی و با کجاری گرد آورده و ده هزار پیاده با کجاری از آن جمعیت  
 جدا کرده باراد و شنجون و نصف شب بر سر لشکر منصور فرستاد چون با کجاریان آن جا رسید  
 و گرد اگر دشکر با نهانچیده خواستند که سر دهنند که ناگاه عیالت ایزدی سائل حال  
 اسلامیان شد و قطرات باران ریزان گردید انچه آنکس بیداد اصلا افرودخته  
 نگردید و دلاوران اسلام که همچو بخت خسرو زمان بیدار بودند بهمت بروی کفار کاشته  
 اکثر آنکس را بضر تیغ و تبره اسفل اسفلین فرستادند و چون معلوم سپه سالار لشکر  
 منصور شد که پنجاه هزار کفار بغیر محاربه بسته گشته اند فی الفور علیخان و خانخانان و ساباجی

را با پنجه اسوار و جمعی از سلاحداران مثل ابو انجیر یک و مهدی قلی بیگ و اسکندر قاضی خان  
 فردوسی و کلب علی بیگ بجهت تنبیه سپاه کفر و نامزد کردن و بعد از آن آتش جدال و قتال  
 ملتهب گردید و بسیاری از کفار قتل رسیدند سردار کفار به مشامه مردانگی غازیان اسلام  
 و دلاوران خود را دلدار می نمود و فرمود که از اطراف فدائی و بارکوشند کفار چون از  
 چهار سو محیط لشکر اسلام کشته بفرسب نیزه و تفنگ بسیاری از دیرین را مجروح می ساختند و بهادر  
 پای ثبات و رزیده آدم را می میدادند سپه سالار لشکر اسلام از استماع انجیر باقیه  
 سپاه بر عترت هر چه تا متر با دلاشکر نظر او توجیه نمود و بمحدر رسیدن تیغ در عبده و ثانی  
 نهاده جمعی کثیر را از پا در آورده کفار مهران گشته راه فرار پیش گرفتند و موازی سه  
 چهار نفر را کافر و اصل جیم شدند و غنایم بسیار بدست او یای دولت قاهره درآمد و  
 سرداران اسلام یکیا به راه از سرحد ممالک محروسه تا شهر کالیس که از بلاد مظم بجا نگر  
 بکشت سموری اقیانوس تمام داشت رفته تمام ولایات را با آتش تهر سوخته و چند نفر را کافر را  
 از پا آورده و آن شهر و تنجیهائی قدیم را با زمین کیسان ساخته و دستکام معاوضت  
 نمودند و علم اقتدار اسلام گیرد و اراده ستیز نماید و بعد از آن چند سال علی الاقبال به همین  
 منوال اسلامیان بولایت و اراک حرب بجا نگر در آمده دقیقه از قتل و غارت نامری نگذاشته  
 کامیاب مراجعت می نمودند ذکر مخالفت علیمان و خانخانان و بهالیر او و  
 بعضی سرداران در جانب مرضی نگر و ناغزو گردیدن ملک  
 امین الملک بجهت دفع ارباب فتنه و شر و نصرت یافتن بر ایشان  
 بعضی که اعتبار خان کفار بجا نگر را گوشتال به سزاده مرضی نگر را از دست کفار  
 مامون کسر گردانید و عریضه بدرگاه و الا فرستاد که علیمان پنهان و خانخانان و سبای  
 و بهالیر او قدم از جاوده اطاعت برون نهاده و متوسل برای بجا نگر گشتند و حقوق



نعمت و آبادی منت خسرو زمان را بر طاق نسمان نهاده فتنه و آشوب در بلاد مرتضی  
 نگر برپا کرده اند و موجب سلوک در بادیه خوایت اینکه ملک امین اسلک میر حمله جمعی از  
 محمدران را بجهت تحصیل بعضی مال و یوانی که در ولایت و جاگیر امر او سرداران با  
 بودند تعیین نمود محمدران بطلب زر آمده تشدد بسیار کردند و علیمان و بهالیر او باعث فتنه و فساد  
 شده باقی سرداران را با خود متفق ساختند و هوای سروری در دماغ بغیرشان راه یافته  
 با طاق دست تخریب بلاد کشته در صدد قتل و قید بنده گردیدند کمترین درگاه لا علاج  
 بمقام دفع در آمده صف ارامی قتل گشت و در عین گرمی پنجاه کارزار جمعی از سلاطین  
 و لشکریان از قوم پنهان و غیره ره نور دیو فانی و نافرمانی گشته بمخالفان در پیوستند و  
 چون اکثر سپاه را و بفرار آورد و از تنیزد آویز عاجز گشته لا علاج از آن مهلکه جانستان خود را  
 یکبار کشیده حقیقت حال معروض پایتخت سرگردانید خسرو زمان بعد اطلاع بر بنیضمون است  
 بر دفع شرمسندان کماشته با حضار سپاه فرمان داد و بعد تهیه اسباب محاربه بر کار  
 دولت را بحضور طلب نموده کیفیت بیوفانی سرداران و تقریر فرزند ملک امین اسلک که  
 در آن آوازهات سلطنت برای او منقوض بود و خلاف امر اجالت فرستادن او محمدران را  
 جهت طلب زربطور رسیده زمین ادب را بوسه داد و عرض نمود که اگر فرمانهای این باشد  
 بنده درگاه بدین خدمت کمر بسته حرام خواران را گوسفال به سراد بخسرو زمان او را  
 بتشریفات شاهانه فرستاد از گردانیده باده هزار سوار بجانب مرتضی نگر روانه فرمود  
 و چون امین اسلک را همی گشت بهر قصبه و دیه که رسید وزدان و فتنه انگیزان را بقوت  
 گوناگون بقتل رسانید چون وارد سردمد مرتضی نگر شد چو دهریان و مقدمان غایب و پرا  
 گشته بنجمنش حاضر شدند آنها یک باعث فتنه و فساد بودند مثل کسلیند چو دهری مرتضی نگر  
 بمجد و نصیحتن ایشان را بردار سیاست کشید سرداران حرام خوار مثل علیمان  
 و خانان و سلاطین و بهالیر او از استلغ خیر توجه و غضب امین اسلک غریب بجز

گشتند بآنکه هفت هزار سوار و ده هزار پیاده همراه داشتند و قلعه و کی را با سباب  
 قلعه داری استحکام تمام داده بودند پائی ثباتشان تزلزل گردیده تمام اسباب  
 و اموال را گذاشته رو بولایت بیجا نگر آوردند و بناسبت کفران نعمت لای بیجا نگر  
 نیز متوجه احوال ایشان گشته بخواری و فلاکت گرفتار گردیدند و امین اسلک در تعاقب  
 متهمان بولایت بیجا نگر آمده و اماکن کفار را با آتش قهر سوخته و بسیاری از  
 مشرکین را قتل و اسیر ساخته بفتح و فیروز می مراجعت نمود و در سرحد مرتضی نگر  
 جمعی را که با مخالفین عقد موافقت بسته بودند جزا و سزا داده خواری و دوست  
 نفر از سرداران و نایکواریان را بقتل رسانید و معاملات مرتضی نگر فصل نمود و متوجه  
 درگاه و الا گردید و تحف و هدایای بسیار که از مال کفار بدست آورده بود از  
 نظر انور گذرانید بیشتر از بیشتر مشمول عواطف حسروانه گشت و کفر خرمج  
 نمودن شخصی که خود را بقریب مشهور بشاه صاحب کرده بود در  
 سرحد بیجا نگر و محسار به نمودن اعتبار خان با و نصرت یافتن  
 آورده اند که پادشاه مغفرت پناه ابراهیم قطبشاه را فرزند می بود شاه صاحب  
 نام که عقیقه را از خاندان شاه خلیل الله پیرزاده بیدراز نسل شاه نعمت الله  
 ولی خواستگاری نموده در سلک ازدواج خود کشید و بعد یکد سال با حلیه  
 از نیهان در گذشت و بعد از رحلت آتشا هزاره محرم محترم مشرا حسب التماس  
 پدرا و بجانب بیدر فرستادند و چون مدت بیست سال برین بگذشت شخصی که خود  
 سالی بخدمت شاهزاده مغفور بود و بر جمیع خصوصیات و حالات آتشا هزاره اطلاع  
 داشت در شهر بیدر ظاهر شده و عوانمود که من شاه صاحب ام و بنفون و شاه  
 انجیل شاه محب الله از راه رفته کمال اعزاز و احترام او بجا آوردم و پیرزاده  
 سخنان قریب آمیز او را باور نموده شهرت دادند که این شاه صاحب است از بیجا

در هر سری سودائی راه یافته فتنه و غوغا بلند گردید و چون خسرو زمان برین حادثه  
عجیب اطلاع یافت جمعی از مردم معتبر را که در روز وفات شاهزاده مقفور بجهت تسخیل و تکفین  
حاضر بودند بحضور طلبیده استکشاف حال فرمود مجموع شهادت دادند که در حضور ما بندگان  
شاهزاده رحلت نمود خسرو زمان بسبب مکر و حیل آن منفرد در تاب شده مکتوبی بتاکید تمام  
در حبس آن محیل بکلب برید نوشت ملک برید بیاس خاطر خسرو زمان در مقام قید و حبس آن  
محیل در آید پیرزاده های بیدر چون بر بنمقدمه آگهی یافتند فی الفور انجیل را روانه سرحد  
بیجا نگر گردانیدند و در آنجا جمعی از اکابر و ادبаш مثل خدا بنده خان حبشی که صاحب شجاعت  
بود و خیرات خان و لرد دلاور خان با جمعی از دلاوران بدو پیوستند و بعد اجتماع دوازده  
سوار و پیاده متوجه سرحد ممالک محروسه گردیده در کنار کشتنا چتر سلطنته و لواحقان  
برافراخت و در خفیه کس بدار السلطنت فرستاده امر او سرداران را بخود دعوت  
نمود بتمام نایکواریان قتل و بقلع ناها ارسال داشته فتنه و آشوب در بلاد ملکانه  
غالب ساخت و جمعی از امرای ماد و لختوا به خفیه عراض فرستاده اظهار اطاعت نمودند  
چون منہیان را خبر کیفیت حال به مسامع اجلال رسانیدند خسرو زمان جزا و سزای  
او را از واجبات دانسته ابتداء اعتبار خان را با جمعی از دلیران به جهت محافظت بر  
ولایت بجانب پانگل نامزد فرمود و از انطرف آنخذول باستظهار جمعی از ادباش از رود  
کشنا جور نموده بولایت محروسه در آمد و چتر پادشاهی برافراخته رسولی بنحیث خسرو  
فرستاده استدعائی چند نمود که غیرت سلطنت تن در ذل اجابت آن ندهد و هیچ غفلت  
از استماع آن استکشاف نماید خسرو زمان ازین حرکات ناپسندیده غضبناک گردید  
فی الفور جمعی از امراد و والد در آن مثل حسین محمود خان و عبدالکریم و غاریخان و علی قلیخان  
و کچمتخان و اسد قلی بیگ و بعضی از سواران را بجانب پانگل روانه فرمود و پیش از رسیدن  
ایشان اعتبار خان چون مشاهده نمود که مخالفان دست تجاوز و تجاوز کرده اند بهمت

بردن آنکس کاشته از کثرت لشکر دشمن و قلت سپاه خود به منظوق کریم که من فیه  
 اصلاً اندیشه را بخود راه نداده در برابر سپاه خصم صف آرا گردید و از آنجانب انجیل  
 باش نهرا سوار آراسته در مقابل سپاه اعتبار خان که زیاده از دویست هزار سوار نبود  
 صف کشیده نزدیک بغروب ناره قتال را مشتعل ساخت و دلیران جانبین در میدان  
 نبرد داد مردمی و مردانگی دادند اما اخراج الامر باقبال خسرو زمان خدا بنده خان حبشی  
 اسیر سربسته تقدیر گردید و بدین سبب جهان فرخ در چشم آن مفید تگتیه از مطلقه گشت  
 با جمعی طلیل رو بودی فرار آورده خود را بقلعه سمبل رسانید و از بیم سپاه منصور  
 از آن متلع با چند نفر سرباز بیجا پور گریخت و التجا با بر اہم عا دشاہ برد و من بجایال  
 سلطنت را بخود راه نداد ذکر آمدن ملک در راج ولد بہائی ملین در بکلو  
 والا و منصب موروثی سرفراز گشته مراجعت نمودن و راه مخالفت  
 پیش گرفتن چون بہائی ملین را ای کستکوٹہ کہ پیوستہ مطیع و منقاد و باج گزار و مشمول  
 عواطف شاهی بود بہ قضای الہی از نیچان در گذشت مرحمت شایانہ شایال فرزند او  
 مکندر راج نام کہ دو از دہ سالہ بود گشتہ فرمان ہمایون بنام امر او را جہائی کستکوٹہ  
 شرف نفاذ یافت کہ حکومت آن بلاد بہ مکندر راج مرحمت فرمودیم باید کہ از اطاعت  
 او تخلف نورزند چون امر او سرداران اطاعت او نمودند و امر حکومت استقلال یافت  
 با تحف و ہدایای لایق رو بدر گاہ والا آورده بشرف آستان بوسی شرف گشت و بہ  
 تشریفات شایانہ و اسپان بازیں زر و کلاہ کرد آفتاب گیر سرفراز گردید بشوکت نام  
 مراجعت نمود و چون بہ کستکوٹہ رسید بنا بر اغوائی دید یا در کہ از اقوام آن گمراہ بود  
 رہ نور و طریق تفاوت گشتہ دیو راج را کہ خویش او و مطیع و منقاد و خسرو زمان بود  
 بقتل رسانید و در ادائی مال مقرری کہ از مدت سی سال پیرا و بجزانہ عامہ میفرستاد عذر  
 تعلل نمود و باستظهار کوہ و جنگ و جمیع بساط طرق عصیان مش گرفتہ در صدد قتل و لایسائی

شد و کمر رسیدن عرضداشت بر لاسنجان در باب مخالفت  
 مکن در لاج و رفتن امین الملک با سپاه بجبهه گوشمال او و به سبب  
 رسیدن آن کافر نعمت چون عرضداشت بر لاسنجان مشتمل بر کیفیت ترمود و مخالفت  
 مکن در لاج مشروماً از نظر آنکه گذشت خسرو زمان میرزین العساکرین را سر لشکر ساخته  
 با عبد الکرم حواله دار و جمعی از امر او سرداران بصوب کتکوئه نامزد فرمود که آتش  
 قنده و شر او را بر لال و اعطای پذیرا طغیان نماید اما چون بجوانی کتکوئه رسیدند حسب حکم  
 کس نزد آن ترمود فرستاده از غضب و عنایات پادشاهی تهریب و ترغیب نموده  
 مراتب نپذیرد و عظمت تقدیم رسانیدند چون او بار رهنوش بود و نصایح سوئند  
 نشد و در مقام ترمود مخالفت ثابت قدم گشته مستعد جدال و قتال گردید و خسرو زمان  
 را چون کیفیت حال از عراض امر اکامی معلوم شد و به یقین پیوست که علاج سوداگر ترمود  
 و کفران نعمت منحصر در کشودن رگ جانست غریمت توجه بد انصوب فرمود اراکان  
 دولت معروضداشتند که این مهم مختصر لیاقت آن ندارد که غریمت بهایون بآن  
 تعلقی گیرد بهر یک از بندگان درگاه که اشاره شود سنرای آنکا کافر نعمت خواهد بود  
 مقارن آنحال ملک امین الملک زمین عبودیت بوسیده بعرض رسانید که اگر فرمان  
 باشد بنده درگاه با نچند مت اقدام نموده ترمود را از ابواجی گوشمال و بد خسرو زمان  
 معروض او را بغیر قبول رسانیده سنکر لاج برادر زاده بهائی بلند و علم خان  
 مجاهد خان و بعضی سرداران دیگر را در مرافقت امین الملک نامزد فرمود مکن در لاج  
 از استماع خبر توجه لشکر منصور از جمیع رایان و راهباده و کمک طلبید و کس نزد و نکست  
 پتی رای بیجا نگرفتاده پیغام داد که اگر لشکر رای معظم بجانب مرتضی نگر مرخص شود  
 که قنده و فساد ظاهر سازد اغلب که سپاه اسلام را ترمود بهیرامون حال گشته ضعیفی حاصل آید  
 خوابی سبب پراپاده و سده نهر رسوای نیرم محاربه استقبال لشکر منصور قنده در حدود راجند با سپاه اسلام مقابل

شد ملک امین الملک نخست بهقام نصیحت انکار فرغمت در آمد و بعد پند و موعظت چون داشت  
 که آن شقی در بادی جهالت و ضلالت نبوی سگ روان نشده که مو غطت کسی بدایت  
 یا بدلا علاج بخت بر وضع او گذاشته صف آرای قتال گردید بعد از آنکه دلیران بجای  
 جنگ در پیوستند علخان و سنگ راج در عین گرمی هنگامه کار را از جمله بر سپاه دشمن آورده  
 جمعی کثیر از ضرب شمشیر خون ریز بر خاک پلک انداختند کفار بنشاند و اینحال دل از بهستی  
 برداشته و کمر دامنگی بر میان بسته آن دو شمسوار هر که دلاوری را بضر بنان از پا  
 در آورده و زردی بود که چشم زخم عظیم بشکر اسلام رسد که امین الملک با فوجی از دلیران  
 بر قلب لشکرکان تاخته بضر بجمام خون آشام بیاری از لشکرکان را بقتل رسانید و از  
 حمله بای سپاه اسلام ترسید و در بنای ثبات لشکر کفار افتاده اکثر سپاده و سوار و بودای  
 فرار آورده و مکن راج لا علاج فرار نموده افغان و خیزران بستمکوه رسید و غصه فغان  
 و پر لاسنجان و چندی از مسلمانان را که بکرو حمله بام قید در آورده بودند شهید گردانید  
 متعاقب اینحال جاسوسان خبر بان ملعون رسانیدند که امین الملک با سپاه منصوونیک  
 رسید آن لعین هراسان گشته و دل از ملک و مال برداشته با اهل و عیال بجانب واد  
 و سیکا کول بدر رفت و امین الملک تعاقب نموده و در هر منزل جمعی از کفره را بقتل  
 در آورده نهایت اقتدار در آن بلاد و دیار ظاهر ساخت مکن راج از استماع  
 خبر توجه سپاه منصوونایف و هراسان بجانب پیاپوش تافت و چون تا مقاصد  
 نداشت و هر روز در بیشه و هر شب در کوهی بسر می برد امین الملک در پید نمودن  
 او نهایت سعی و تجسس بجا آورده چون دهنست که او جنگل پست پور را که از  
 تشابک درختها گذر با و در انجا دشوار است پناه خود ساخته فرمود تا سپاه  
 جنگل را بریده و سوخته تعاقب آن لعین نمایند مکن راج از اندیشه آنکه  
 اسیر سپاه اسلام گردد و پناه برادر چندی که از رایان منظم آن بلاد بود و تاهان

حقیقت حال را باد و سنگ که از امرای معتبره جلالت الدین محمد اکبر پادشاه که در حدیاب  
 راجت مقام داشت نوشته استید نمودند و سنگ با سپاه بسیار را بدو کفار آفرود  
 و نزد راج ب فضلال بابا داد و جمعیتی موفور فراهم کرد و بدین ملک بعد استماع انجیر  
 با اتفاق میر زمین العابدین و امرای دیگر ولایت را چندی در آمده اکثر دیه  
 و قصبه را با بش نهیب غارت سوخته اعلام تسلط بر افراشت از استماع انجیر ما و سنگ  
 و راجه را چندی رخايف و هراسان گشتند و و سنگه اسب فرار را تک بر کشید بجانب  
 جنگاله مراجعت نمود و راجه را چندی راز روی عجز اظهار طاعت نموده متقبل باج و خراج  
 که سال بسال میفرستاده باشد کرد و بدو کند راج رو بطرف جنگاله آورد و چون خاطر امین الملک  
 از طاعت را چندی مطمئن گشت مراجعت نمود و برای محافظت سرحد ملک نایب اسیر او را  
 باد و سردار و دیوار گذار گشته متوجه کسکوئ شد و بمن اقبال خسرو زمان اکثر ولایت  
 کسکوئ بقیضه اولیای دولت درآمد و تمام سپاه و رعیت در محاد امن و آمان آساید  
 یافت و ذکر آمدن و کمش پتی را می بیجا نگر مبر حد مرتضی نگر و نامزد کردن  
 عا دل خان بدفع او و بکنند راج از توجه سپاه منصور خايف گشته استدعای  
 کمک از رای بیجا نگر نمود و کمش پتی را جمیت جا بلیت دهن گیر گشته بخاطرش رسید  
 که چون شاهزاده شاه مراد فرزند ارچند جلالت الدین محمد اکبر پادشاه خان خانان بخت  
 تنجیر ولایت احمد نگر بالشکر سید و عدد توجه نموده فتنه و شور در آن بلاد انداخته اند و خسرو  
 زمان مهدی قلی سلطان را با امر او خوانین و لشکر فراوان بخت انداد سلسله نظام  
 نقابیه نامزد فرموده و در گاه خسرو گیتی پناه از لشکر و سپاه خالیت فرصت غیبت ته  
 در تحریب بلاد اسلام اجمال نباید و زرید بنا بر این با موازی و و لک سوار و پیاده  
 و هزاره زنجیر فیل کوه شکوه علم عنا و بر افراشته بجانب مرتضی نگر آورد و حال مرتضی نگر  
 حقیقت حال مباسع احوال رسانیده استدعای امداد نمودند و خسرو زمان از استمار

این خبر را بنام امیر و سپاه فرمان داد و بهداریان اجتماع عساکر و دل خاندان بخوبی را به پیکار  
 امتیاز بخشیده با سپاه فرمان و دو ولایت سلمه قیل و توپخانه صاعقه آشوب  
 بدفع از باب غصه و قهقهه و فرموده تا زبان بعد از قطع منازله بخواهی عرضی بگو و رسید  
 چند روز حجت که رسیدند بعضی از اعدای آنجا مقام کرده اند و گفتند که از استماع خبر حصول  
 سپاه نظیر سپاه انزلی نماند که گویند و در حال حرج و آن داشت که تحت و در یابی و نیت بخوبی  
 فرستاده آنها را طاعت و موافقت نمایند تا بر این رسولی با شعله و افشانه نفس و  
 فیضان کوه پیکر و اسپان تازی بدرگاه والا ارسال داشته معروض گردانید که به آئین  
 بجانب رضی بگر محض ویدن حوض که بر دو که در یابی بیکران و جنب عمق آن چشمه است  
 والا بدو جان مخلص و بهر خواه هم چون مضمون بعضی از اینها بگر سپاه اقبال رحیم  
 فرمانی باسم عاقل خان شرف نفاذ یافت که چون رانی بجا بگر شیوه اخلاص و بهر نیت  
 خود بدرگاه والا معروض داشته باید که بجا بدان و میر رضی بگر مقام نموده معروض ولایت  
 او نموده ذکر فتنه و مخالفت رد و بار و رسیدن عرایض عمال  
 راجمندی و نامزد گردیدن امر او خوانین و استیصال آن قوم  
 بیدین چون امین الملک و میرزین الصابین و لشکر بقدر قلع و قمع کمند راج از  
 راجمندی متوجه ولایت که شکویده گردیدند کفار و یواری آن ولایت را از سپاه  
 منصور خالی یافته سرافقت نموده و فساد را آوردند و در ولایت یلور و نردول و بهار طر  
 هنگامه آراشته طریق آمد و شد خلافت مسدود و ساقط عمال راجمندی چون دیدند  
 که بسبب فساد آنها را عایا خائف و بهر اسان کشته بشیه و جنگل را بنه خود ساخته اند  
 حقیقت حال را شمر کاظمی نموده بپایه سر بر ارسال گردانیدند خسرو زمان فرمان جاون با هم  
 عاقل خان سپه سالار رضی بگر و چنگیز خان بهر نوبت ارسال فرمود که با سپاه منصور ولایت  
 راجمندی و کامور آمد و متوجه دفع شرار رد و بار گردیدند و در آن فک و چون حکم متوجه



دفع آن بپایانگید و بدینجهت بیاید و در حلقه اول آن کفار را چون نباتات الغش متفرق ساختند  
 بعد از آن چون کفار را بسبب جنگ صف و خور و برادران و عیال و عیور که ده و بیست هزار کس  
 برای دستبرد و غارت و غنای آن طرف و ده و بیست هزار کس در طرف دیگر و در آن طرف  
 کشتند و چون از روز در کنار آب هنگامه حال گرم میشد و اسلامیان را بنا بر سده و ده  
 معابر عبور می شد عادلخان عریضه مشتمل بر کیفیت حال و تضرع اینک که علاج کفار  
 منجمه در توپ و ضرب زن و بان است اگر ارسال یا بدینمیان قبایل خسرو زمان  
 گوشمال کفار بواجبی صورت ظاهر خواهد گرفت بیارگاه و الا فرستاد چون مضمون عریضه  
 معلوم فرمود زمان شد فرمان عالی باسم سیادت پناه پیر زمین العابدین شرفضند  
 یافت که باتفاق حواله دار عبد الکیم و جماعتی تفنگچیان متوجه لشکر منصور گردیده ملک  
 عادل خان مانید و آن قدر توپ و ضرب زن که در کار باشد از قلعه راجندری  
 همراه برده و در دفع کفار نهایت سعی ظهور رسانند میر و صوف حسب فرمان و حبیب  
 الاذعان عمل نمود و چند شبانه روز اسلامیان کوشش بدفع کفار نمودند اما عبور  
 آب میسر نشد پس جمعی را باطراف و جوانب جهت پیدا کردن عبور دیگر فرستادند  
 با حاجی شربت و دیگران و ده و دوازده که ده راه رفت گذرگاهی پیدا کردند  
 و چنگیز خان و جمعی از سواران اسپان در آب انداخته بگشتند و دلیران  
 لشکر نیز از عقب ایشان عبور نمودند و مشرکان که بقدامت پیش آمده بودند  
 پایی نبات شان از حلقه های غازیان از جا رفته بعضی یار الیوار فرستند و برخی  
 راه فرار پیش گرفتند و بعد از آن پناه بدیواری که میان دو کوه الونداز سنگ و آبگ  
 برآورده و توپ ضربان و آتش بازی بسیار در آنجا آماده ساخته بودند برده مستعد  
 و تمام کشته چنگیز خان و جمعی از جوانان متوجه دفع آنها گشته بعد از آن که کوشش بسیار  
 دیوار را از آن خمدولان گرفته بسیار را بقتل رسانید کفار چون بنجمیچ الوجوه خلوت گشتند کس به گاه

عالی فرستاده بعد بخروازی اظهار اطاعت و مالگذاری نمودند خسر زمان در باره آن  
 زنها ریان تمحم کرده عادل خان را در حضور طلب نموده و میزین اعیان و چنگیز خان را  
 بجانب کتکوه جهت دفع سرکشانش آنولایت نامزد نمود ذکر تعریف و توصیف  
 ندی محل و میدان و لکشايش خسر زمان بعد اطمینان خاطر از بهات مالکیده  
 حیدرآباد را مستقر سریر سلطنت گردانید و معمور آبادان ساخته مائل بساختن  
 عمارت عالی محبت مجلس و دیوان داری کردید پس معماران را با تمام قصر رفیع در کنار رود  
 موسی که فضای وسیع متصل بآب باشد مامور گردانیدند و بنایان چابک دست بانک  
 مدت قصری تعمیر نمودند که در توصیفش صاحب تاریخ قطبشاهی گفته قصیده اینست  
 خوش که مستغنیت از نقش و نگار هست بانبات تجری تحت الالهاریار فرخ  
 آن منزل که شاهی را بود در وی نشست روشن آن محفل که ماهی را بود بروی گذار  
 بقراران را قرار دل فراید چون و رآن جای آن دارد که باشد نام او دار اقرار  
 چون دل و نام او در و پیداست صورتهای غیب لبکه مقبول است دیوار و درفش آئینه و  
 ما عینش است چون فردوس را در وی کشد نوع و سبک در بر شاه جمشید اقتدار  
 خسر و عالی گهر سلطان محمد قطب شاه شهریار و کامیاب و کامبخش و کامگار  
 آسمان غرور رفت آفتاب غرور جا به بجز جو و مکرت کان سخا کو و دستار  
 یابد از عدلش دخت میوه اسد بزم بیند از جو دشمنهای دولت جاوید بار  
 دولتی با بخش قرین در مسند شاهی کنان پایه ادنی نماید تخت ملک پایدار  
 ذکر ساختن عمارت کیوان رفعت بناات گماث و اتمام باغ محمدی  
 که مابین مستقر سلطنت و عمارت بناات گماث واقعست روزی خسر زمان  
 با جمعی از مقربان متوجه شکار شد و از هر گونه جانور شل آموگون و بطور دلچسپ شکار نمود  
 تا اینکه آفتاب بسمت الراس رسید و هوا از اعتدال بگرمی گراید آنگاه دست از شکار باز داشت

جمعی را با طرف رستا و با یکدیگر لایق استراحت و آسایش باشند بنظر آورده پس از  
 ساعتی یکی از رستادگان ببعثت باز آمده بعرض رسانید که در نزدیکی این سرزمین کوشت  
 و در یکجانب آن جایی بس خوش است و مرغزاری دلکش و چشمه‌ای آب زلال به طرف  
 آن می‌چشد و انقباس بادشمالش دل‌نرم‌ده را حیات تازه می‌بخشد خسرو زمان مرکب صبا  
 جولان را بجانب آن کوه گرم‌خمان ساخته چون بدان سرزمین رسید کوهی دید بنام صندو  
 کروه از مستقر سر بر سلطنت و در اطراف آن فضای درنهایت وسعت بنظر آمد پس  
 خطور نمود که این سرزمین قابل استراحت است و نایق عیش و عشرت فرمود و تمامه‌اران در عتبات  
 نشایسته بر بالای آن کوه بتعمیر قصرهای رفیع و ایوان‌های منیع پرداختند و در دامن کوه  
 تا دار السلطنه باین خت آیین که در طول چهار کوه و در عرض دو کوه باشند ساختند  
 و بعدا تماشا در حسن ساعت طبع باغ دیگر موسوم بباغ دلکش انداخته در هر ضلع  
 دروازه‌های عالی نصب نموده بر بالای آن کوشکی مرتب نموده در اندک فرصتی با تمام  
 رسانیدند و چمن‌های عریض و طویل ترتیب داده اطراف آنرا با انواع اشجار  
 و درختان میوه دار و گل‌های خوشبو و ریاحین و بجا آشته جداول آب صاف  
 و شیرین در اطراف آن روان گردانیدند و کمر فرار راوت را و وهر بخید را و لشکر  
 منصور و فتنه‌ای کجختن و کشتن راوت را و شرح انی قصه که راوت را و که از گردن  
 کشتان کفار بفرید جلالت و دل‌آوری و کثرت جمعیت پادشاه ممتاز بود و چندین باشکر  
 ظفر اثر بر سر برده طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک می‌داشت بسبب بغض حکامات امین الملک  
 آزرده خاطر شده هنگام شب از اردوی سپایون فرار نموده بمقام عناد و بدخواهی درآمده  
 بنحیه کس نزد هر بخید پادشاه را و ده‌های بلند فرستاده بنحمان لاف و گداز او را از  
 راه برده بهادشاهی و فرمان‌روایی نویشت و او هر بخید را که با تفاق شگلج هنگام هنگامه  
 آرائی کند راجع به او لشکر منصور متوجه دفع شر آن شقی گردیده و بعد از شستن سنگراج

درین محاربه بچندت خسرو زیان بود و حقوق موافق نعمت و ایادی منت بر طاق نیایان نهاد و ده  
 نور و طریق فرا گزیده بر اوست و چون هر دو آنکه از نعمت اتفاق جمعیته هزار  
 کافر و اهل کفر آورده با ستمها رکود همیشه و اهل بهای و شورش و شورشهای بیایان بشکر منصوری  
 آورده و درین ملک دفع آن تمدن کافر نعمت را بهم دانسته اتفاق جمعی از سرداران و اهل  
 به دره کوه درآمد غازیان و امن بهت بر کمر شجاعت استوار ساخته و از اسپان پایش آمده بالای  
 کوه آسمان شکوه که پناه کفار بود برآمده و با فقه پرداخت که ناگاه از پشت کی از بندگان برگاه  
 تیری کشا یافته بر سینه راوت را و نشست و او را و اصل دارا الهوار کرد و این نجات  
 بشا به اینحال رو بود ای فرار آورده و اکثر از آن خدو لان آید که پند چون سپیان  
 خبر فتح مباح اقبال رسانید غازیان فرار و حال مشمول عواطف خسروانه گشتند و در  
 مخالفت و سنا دیو و بر بچید و آمدن بحار به سپاه منصور و نصرت یافتن  
 لشکر اسلام چون راوت را بر دست سپاه منصور قتل رسید بر بچید از آن مهر که گزیده  
 بوسنا دیو که از رایان معظم آن بلاد بود و بچید گردید و بنحان فرسید باین نوعی نمود که و سنا دیو  
 بهائی بلند را راجه جلور و دیگر راجه های و مینواران اطراف را با خود متفق ساخته بر ستم  
 جبره که در تصرف ملک نائب بود جهت تسخیر فرستاد و خود با هر بچید بخوی و سرداران دیگر  
 قوم کفار بغرم محاربه متوجه سپاه اسلام شدند و چون از تضیق محاصره کار بر ملک نایب تنگ کرد  
 و این خبر به یزید العابدین و امین الملک رسید چنگیز خان را با لشکر فراوان به در ملک نایب  
 فرستاد و در وقتیکه کفار نزد بان بر حصا تعلقه مذکور نهاده خواستند که متفرق سازند  
 بیک ناگاه چنگیز خان به در رسید به بجه کوه شکوه کفار را متفرق ساخته ملک نایب را  
 از ورطه هلاک استخلص گردانید و اینجانب به یزید العابدین متوجه دفع و سنا دیو گردید و سنا دیو  
 از استعاضای انجیر با پنجره سوار و سی هزار پیاده بغرم محاربه با استقبال شتافت بعد اقبال  
 فئتن دلاوران جانبین بیکدیگر پیوستند و در حله اول مجاهدان فتح نظر اختصاص نمیشد

و مخالفان روز معرکه بسوی دیره کوتم که قلعه حصین بودند و بهائی بلند راجه  
جلوه که قلعه قطب شاه آباد را محاصره کرده بود از استماع این خبر بصوب جلوه که اطراف  
آن تمام پیشه کوه است و آن قلعه نهایت مرتفع است تا هفت پیه سالار لشکر منصوب چون  
بر کیفیت فرار او آگاهی یافت چنگیز خان سرنوبت و عبد الکریم حواله دار و بجالی را و  
و مردم دهر مارا و رابوس را و نامزد کرد و لیران دین متوجه آن مقام گردیده اطراف و  
جوانب را با تالش قهر سوخته شروع جنگ کرد و دو ماه هر روز تالش جنگی بجا بین  
منتقل بود آخر الامر بهائی بلند تنگ آمد که کس نزد و سناد دیو فرستاده استمداد  
نمود و سناد دیو از راجها و کرگنشان استمدای مدد نموده و شکری فراهم آورد  
هر چند را سر لشکر گردانیده بول باتر سوختی برادرزاده اش را با دو هزار سوار سوار  
پیاده و صند بخیر فیل بغرم محاربه لشکر منصور روانه نمود غازیان با جمیع این  
پنجهار سوار و ده هزار پیاده که هر چهار بر میان بسته با استقبال یافتند کفار از صولت  
و سطوت اسلامیان در مقامی که از تراکم اشجار کذا را باد در آن دشواری نمود و از سه  
طرف کوه های بلند سر فلک کشیده و عمیق در تالش تحت اثری رسیده بود و قرار گشتند  
مجاهدان پیرامون جنگل محیط گشته کفار را درون بیشه محصور نمود و چون محاربه بطول  
انجامید و بسبب انبوهی جنگل عبده اسنام یکبار متماصل نگشتند و از وقت بختی پذیرفت  
و راه بامسد و دشت سپیه لاشکر اسلام امرا و سرداران را طلبیده درخواست کنگاش نمود  
شاه رضا ولد ملک نائب که چند سال در آن بلاد صاحب اختیار بود گفت من سپاه منصوب  
را از راهی که کسی دیگر واقف بر آن نیست بر سر کفار میرم سپه لار و امرای دیگر  
با لشکر منصور از آن راه بخونی شاه رضا بر مخالفان رسیدند بعد وقوع محاربه بجهه کوه شکوه  
غازیان تر زلزله ریبای ثبات کفر افتاد و هر چند روس و سرداران و دیگر راه فرار پیش  
گرفتند و اکثر کفار در بند سیری گرفتار گشتند و سناد دیو و دهرم را در تفریح خود سانه و کمال

موازی پنجاه هزار تومن و پنجاه زنجیر نیریز سپه سالار لشکر منصور فرستاده و همین قدر  
 بلخ و خراج سال بال قبول نموده و بول با تر که ماده فساد بود مقید ساخته پیش سپه سالار  
 فرستاده و خویشان خود را مستخلص گردانید و اگر توجه نمودن سپه سالار  
 لشکر منصور بعزم محاربه بهائی بلندروا نصرت یافتن بر آن  
 بانی سوره و شرحون سپاه بعد از محاربه و سناد دیو و غیره کفار چندی  
 آسایش و استراحت یافت میرزین العابدین دفع بهائی بلندروا که در قلع حلب  
 با جمعی از مفسدان ممکن گشته دست بجور و بیاد بر آورده بود پیش بنیاد مهمت ساخته  
 چنگیز خان را با جمعی از امر او بهادران بجهت اطفای نایره شدن استعمار وانه نمود  
 مخالفان از اجتماع انجمن در دره کوه که شعرو هم از وافتان و خیزان زنتی از فر  
 برون عقل از و ترسان و لرزان داد آرد و امیر نشان قرار گرفتند و دلیران اسلام  
 تعاقب نموده در برابر آنجماعت کفره صف آر گشته جنگ در پیوستند و در آن روز  
 جنگیز خان بر سپاه مخالفان حمله آورده جمعی کثیر را بدار البوار فرستاد و چون شرب آمد  
 دلیران هردو جانب دست از جنگ باز داشته هر یک بجز است لشکر خود مشغول  
 گشتند روز دیگر سپه سالار لشکر منصور با جمعی از غازیان نصرت شعار بر سپاه کفار تاخت  
 آورده بسیاری از مشرکین را بقتل رسانید بهائی بلندروا تمام لشکر کفار پست بفرستاده  
 رو به نصرت آوردند و غازیان بالایی بروج حلبور که بر قلعه کوهی در نهایت ارتفاع صعود  
 نموده قلعه را فتح کردند و بسیاری از مشرکان را بقتل در آوردند بهائی بلندروا حیا را غنیمت  
 دانسته دال از ملک مال برداشته خود را بر حد نکاله رسانید و صیت این فتح با طرف  
 و اکناف عالم تشکر گردید و ذکر مخالفت کتمراج ولد راوت را و  
 و نصرت یافتن لشکر منصور بر او و سفر از کشتن حسین  
 سپه سالاری استمکونه و بیان بعضی وقایع دیگر که در آن اوان

و چون بعد فرا بهائی بلند ر بصب بنگالہ و سخر کشتن مملکت کستکوته  
 لشکر منصور را آسودگی دست داد از سر نو فتنه دیگر پیدا شد که ستمراج ولد راوت را و ک  
 تپهای بلند فرستاده او را از ولایت بنگالہ طلب نمود بعد وصول او هر دو با اتفاق  
 استخلاص کستکوته بخود راه داده اکثر گردن کشان کستکوته را با خود متفق ساخته قلا  
 و پوشنورا بتصرف خود در آورده دست تخریب قصبات و پیکناات کشان و مذ چون قلا  
 شان از حد گذشت و لطف و عطف و وعده و وعید کشت ستمراج مفید نیامد سپه سالار ک  
 و امر دیگر مثل چنگیز خان و سید تاج و رضا خان و مجاهد خان و دهر مارا و و اسیر او با قلا  
 هم متوجه دفع مفسدان کشتند بعد تقابل فتنین جنگ صعب از وقت طلوع آفتاب تا قریب  
 میان آمد آخر الامر به نیرودی بازوی شجاعت چنگیز خان و باقی دلیران نایره جدا  
 از زبان تیغ آشبار شعل گشته بود بآب خون دشمنان خاک را منطفی گشت و ب  
 از شرکان راه وادی عدم پیش گرفتند و بقیه السیف رو بواو فرار آوردند و بهاء  
 با اتباع خویش در حصار مدواریه متحصن شدند و لا در آن در اطراف آنکوہ نزول نمود  
 بمبت شجر آفتله کما شتند و چون بنا بر کثرت اشجار که پیرامون آنحصار تا بهشت  
 تنیر آفتله در خیر تاخیر افتاد و تمامی آن بلاد پر شور و فساد گردید و دهر مارا و صلاح و  
 وید که بعضی از ولایت کستکوته را بهائیی بلند رو اگزارد و بدستور قدیم بحلقه آفت  
 در آورده چون میرزین العابدین سپه سالار با او درین امر عهد استمان نکند  
 خواست که تمام آن ولایت را منسخر سازد و دهر مارا و حقیقت حال معروض درگاه ا  
 و چون صلاح او پسند خاطر همایون آمد سعید حسن ابن مصطفی خان سپه سالار ک  
 بد آنصوب روانه گردید و میرزین العابدین را بدرگاه و الا طلب شد و چون سید  
 کستکوته رسید هر ی چند برادرزاده بهائیی بلند که از لشکر منصور فرار نم  
 متی مدید با سپاه اسلام محاربات نموده بودند از کرب و در خود نادم گشته قوا

از سپه سالار گرفته با جمعی از سرداران آن بلاد بسید حسن و دهر مارا و پیوست و در تلافی  
 مافات بمقام دولتخواهی در آمده بخدست سپه سالار گفت که علاج بهایی بلند است  
 که در سرحد و عینیه سرهای راه که گذرگاه آن کمره است قلاع مستحکم بسته بمردمان کار  
 پیرده شود تا خاطر از فتنه مخالفان فراغی یابد چون صلاح به ریختن دشمن بدو نتوانست  
 بود در اندک فرصت قلاع متین با تمام رسانیده یکی را مصطفی آباد و دیگر را قبلش آباد  
 و سیدی راجه آباد نام نهادند و ملک نائب سپرده از اطراف راه آمد و شد بر سپاه مخالفان  
 سد و کرد ایند چون کار بر کفره بغایت دشوار گردید بهایی بلند کستراج را که باعث  
 فتنه و فساد بود سپه سالار نموده باد و سه هزار پیاده حصار و چینه از تفنگچیان بر سر  
 قلعه محمد آباد فرستاد و در اشنای دار و گیر تقدیر حی قدیر کستراج نیزخم تیرگی از مجاهدان  
 از پا در آمد بهایی بلند از استماع این خبر بغایت اندوگین گشته رسید انیر را که کافر  
 متهور بود سردار نموده بجای او فرستاد و بمجد رسیدن از جانب قلعه کلوله تفنگ بر پیشانی  
 رسیده او را بر خاک هلاک انداخت بقیه سپاه نزدیک بهایی بلند آمد نگاه الین راجه  
 را باده هزار پیاده بر سر قلعه مصطفی آباد فرستاد بعد از وقوع محاربه او نیز بضرر جسام  
 خون آشام مجاهدان قتل رسید و در آن آوان بحیل راج مشرکی قومی پیکل دلا و پانچ  
 نفر بر سر قلعه که در تصرف ملک نائب بود رفت او نیز بضرر تیرگی از بهادران از پا  
 در آمده اکثر اتباعش قتل رسیدند و چون خبر این قوحدات به سید حسن رسید سمیت بر  
 دفع بهایی بلند رگهاشته و از چهار جانب تمام آن جنگل را بریده بادلا و ران متوجه  
 دفع شرکان گردید بعد وقوع جدال و قتال کفار هنرمیت یافته سردار  
 ایشان فرار نموده بجانب ولایت نکاله رفت و سید حسن حقیقت محاربه و  
 کیفیت فرار سردار کفار را بمابع اجلال معروض گردانید و سیرا و  
 جهت نظم و نسق آن ولایت از حضور نامزد شد جمیع آن ولایت ضمیمه ولایت اسلام



کرده قضات و پرکنت آن بجا گیر امر اقرار گشت ذکر تفویض وزارت  
 و حمله الملکی سیادت پناه مرزا محمد امین چون بمقتضای عادت مرضیه  
 جناب باری جل جلاله و عم تواله رونق سلطنت منوط بوجود وزیر نیک محضر باد بر است  
 که انتظام امور جهان داری بنوعی نماید که موجب رفاهای خداوند حقیقی و مجاری و باعث  
 بهبودی خلایق باشد و اینچنین شخص همچو اسیر عزیز الوجود بنا برین مدتی خسرو زمان زمام  
 وزارت و حمله الملکی را در کف کفایت جمیع از مسلمانان و هندوهند و این دولتخواهان مدتی  
 مدید فصل معاملات جد و جید نموده در سرانجام بهام مملکت سیعیهای موفور بنظر ررسانیدند  
 اما چنانکه باید و وسایده از عهد تشیت آنهاست بیرون نیامد و چون همت خسرو زمان مصروف  
 بر فاسیت حال خلایق از سپاه و رعیت بود بامرا و ارکان دولت فرمود شخصی صائب  
 تدبیر که شایسته منصب وزارت باشد پیدا نمایند و دولتخواهان زمین عبودیت بوسیده  
 بعضی از سادات عالیدرجات را که از اکابر ایران بعقل و کیاست معروف بودند و بنزد فیم  
 و فراست موصوف جهت کفایت منصب وزارت بنظر کیما اثر خسرو زمان در آورده و چون  
 زبده آل طویسین میرزا محمد امین از آن برگزیدگان بنزید فضایل و کمالات بنی نوع انسان  
 امتیاز تمام داشت و بالای سرش از عقل و هوشمندی ستاره بلندی یتافت در نظر  
 اشرف مقبول آمده قامت قابلیتش خلعت وزارت و حمله الملکی آرایش یافت و چون  
 باین منصب عالی فایز گردید در تهسید قواعد عدل و انصاف و استیصال اصول  
 جو رواج یافت بغایت کوشید و هر که بآن اختبر برج سیادت و عدالت افتاد  
 مثل سوریرا و از مشایر پیامنه که بفرط کاروانی از ارباب قلم مستثنی بود برافا و اینچنانکه  
 هرگز برنخواست و بمن خلق خوش و حسن تدبیر خیم غرضش در ترقی بود تا با وج دولت رسید  
 و هر سال دو ملک هون با و عاید شده با نواع تشریفات فاخره و اسپان با زمین زر  
 و فیلمان کوه پیکر مغر و ممتاز می گردید و مستندان مرصع در هیچ آوان از پادشاهان

عظیم الشان بوزرای بلند مکان مرحمت نه شده از خزانة الطاف خسرو زمان بآن عام مرتبت  
مرحمت شد غرض خسرو زمان آن جمع صفات حمیده و اخلاق پسندیده را آنچنان شمول  
عواطف گردانید که شمت و دولت او باقصی المداوح رسید ذکر آمدن اغزلو  
سلطان از جانب شاه عالم پناه مفتح عالمیان ابوالمظفر شاه عباس  
پادشاه ایران برسم رسالت صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که در سنه  
اشنی عشر و الف بادشاه حجه مظفر لوازیده و دومان آل عباس مفتح ناس ابوالمظفر شاه عباس  
امارت پناه اغزلو سلطان را که از مقربان آن درگاه بود بجهت ازدیاد اطهار و داد و احکام  
مبانی اتحاد بخدمت خسرو کیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه روانه فرمود و مهنیان اخبار  
چون خبر رسیدن او به بندر گوه بمساح اقبال رسانیدند خسرو زمان سیادت پناه  
امیر خمیارالدین محمد نیشاپوری را که مرد صاحب تمیز و خردمند بود با تشریفات شاهانه و مدد  
خرج لایق جهت آوردن امارت پناه مشارالیه به بندر گوه روانه نمود سیادت پناه  
موصوف بعد از ملاقات مراسم تعظیم و لوازم مکرم بجای آورده با اتفاق متوجه درگاه عالی  
گردیده در هر منزل و مقام وظایف خدمت و رسوم ضیافت بتقدیم رسانید و بعد از وصول  
بسرحد ممالک محروسه خسرو زمان امر او خوانین را با استقبال فرستاد چون نزدیک  
بدار السلطنت رسیدند پادشاه تا کالاجو توره محمد نکر استقبال نموده امارت پناه را  
بشرف ملاقات مغرور و ارجمند گردانید اغزلو سلطان بعد از اظهار مراتب موافقت و  
مصادقت از جانب اعلیٰ حضرت مکتوبی شعر باظهار صدق و صفاء نهایت مهر و وفا  
باتحف و هدایای بسیار بنظر اشرف گذرانید منجمله هدایای مرسله تلخ غرغره و قبل  
مشحون بلالی ابدار و کمر خنجر مرصع مکرل بجوهر نفیس و چهل سراپ عری نژاد  
بازین دلچام مرصع و جبابای زر بفت بود و بعد گذرانیدن تحایف اغزلو سلطان  
بارفحای دیگر که صدس بود مذبح خلعت های فاخره و قین منازل و لکش جهت سکونت

بر سر ساری یافت و مدت شش سال بواسطه فتنه و آشوب سپاه مغول که در ممالک و کن  
 حادث شده بود رخصت انصراف اغزلو سلطان در توقف افتاد و هر سال و و هزار  
 تومان مادی انعامات به مشراییه میرسید و پیش از رخصت او حاجی قمبر علی که معتمدان  
 درگاه بود با تحف و هدایای شاهانه از جواهر ابدار و اتمه نفیسه هند بجهت تجدید مراسم  
 اخلاص روانه شده عرش فرسار گردید بعد از آن همدی قلی سلطان را که انقربان درگاه بود در  
 مراقت امارت پناه اغزلو سلطان با تحف لایق از انواع مرصع آلات مشحون بجاوهر  
 گران قیمت و قمش نفیسه مین که مدت پنج سال کار فرمایان درگاه بر انجام آن اشتغال  
 داشتند بخدمت پادشاه ایران روانه فرمود و صاحب نایب فرشته می گوید از جمله عنایات  
 یزدانی که شامل آن شهریار محب اهل بیت اظهار یعنی شاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب  
 شده انیت که از آن زمان که خورشید اسلام از افق هندوستان طالع گشته پیچیده  
 از سلاطین سابق دلائق اندیاز را نسبت و صلت با پادشاهان عظیم الشان صورت  
 نیسته و در نیمه میمنت اثر شهنشاه و قباد بخت جمشید تخت شاه عباس پادشاه ایران یکی  
 از معتمدان درگاه و عرش اشتباه خود را بکن فرستاده پیغام خواستگاری محضر  
 از محضرات عصمت یعنی دختر سلطان محمد قلی قطب شاه جهت یکی از اولاد امجد خود داده  
 و چون آن خسرو زمان اخلاص و محقق امور و ثنی نسبت به دو دمان عالیشان  
 صفوی داشت قبول نموده در صد و آن شد که آن عقیقه سعادتمند را بر و ش  
 سلاطین کامکار روانه ایران سازد و ذکر منظم کشتن و در و ریای عظمت و  
 شهر یاری با کوهر معدن سلطنت و کامکاری چون برادر زاده  
 خسرو زمان شاهزاده سلطان محمد ولد محمد امین مغفور از بد و طفولیت که پدر بزرگوارش  
 ازین جهان فانی رحلت نموده در کف لطف و مرحمت خسرو زمان نشو و نما  
 یافت بود و از جنین های پویش اثار جهان کشائی و اطوار شرمناز و انسانی

جلوه ظهوری نمود بجا طراف مائت حسد و زمان خطور کرد که در دریای عصمت  
یعنی دختر نیک اختر خود حیات بخش بپایم را در ملک از دواج آن گوهر سعدن سلطنت  
منظم گردانید پس در سنه ست عشر و الف بترتیب مقدمات جشن و سور و اسباب  
عیش و سرور فرمان داد تا مجلس نشاط و خورمی و محل انبساط و سنجی بسان بهشت  
برین و نکار خانه چین بپاراستند و دار السلطنه حیدرآباد و آئین بسته در تکیه  
بزم سست و عشرت کرم ساختند و حسد و زمان دست دریا نوال ببدل اموال  
کشوده خاص و عام را سرشار از فرمود گویند که درین جشن سی هزار خلعت بامرا  
و خوانین و اکابر و اشراف و سلاطین اران مرحمت نمود با بکله چون اسباب عیش و طرب  
ساخته شد نهان و قایق شناس ساعت اسعد اختیار نمودند و علمای دین عقد موافقت  
بستند و میرک معین سبزواری در تاریخ این عقد مبارک که در ایام مولود مسعود  
حضرت خاتم انبیا علیه و آله التمجیه و التثانی جلوه ظهور یافت گفته قطعه ووش کرد  
خیالم ره بر من چه بهشت و اهل آن بزم چو حوران همه نورانی پسر به بزم عیشی که  
طایک به تماشا شده چشم به حیر برون کرده چو انجم همه از حبیب پسر به کشم این بزم  
که و عیش چه تارخیش چیست که ز افلاک بر ایام می بارد و هر عقل گو بود چون سست  
می حیرت گفت عید مولودی و بزم شد و عقد به و مهر چارینی بکن این قطع معین  
میشاید و چنین نظم ترا بگذر و قافیه سحر و ما و فلک هفت را قرین مهر سپهر غنیمت گردانند  
و قصری که تزیین و آرایش آن نموده بودند با غزاز و اکرام تمام در آوردند نظم  
و اختر را اوج سعادت نشان به نمودند بر تخت شاهی قرار و یکی محسب برین  
پسر طلال به دیگر گوهر درج حسن و کمال و ذکر تقسیم خدا و محل چون بنایات  
ربانی خاطر اشرف از جهات ملکی اطمینانی حاصل کرد و پسر و زمان یکی بهشت شایسته  
تبعیر عمارات رفیع و قصرهای بدیع مصرف گردانید و بفرمود تا هندسان و معماران

متصل بعمارت واد محل در ساعت خجسته اثر طرح عمارت عاشره هفت طبقه در وقت  
 هجده هفت کشور و در وقت مانده هفت طبقه آسمان افکنده و بمن توجه و اهتمام خمر و زما  
 در اندک مدتی با تمام رسانیده مجموع آن هفت طبقه را بخداداد محل موسوم کردند و چون  
 دل آن خمر و زما را بنور ایمان منور گشته بود آن طبقات را منسوب بخداداد رسول و حضرت  
 ائمه دین نموده با سببی تبرک ممتاز و مخصوص گردانید چنانکه طبقه هفتم را که نهایت مرتفع بود  
 بآلهی محل و طبقه ششم را بمحمدی محل و طبقه پنجم را که زرا ندود نموده بجوهر گوناگون مزین کرده  
 بودند بکجی درمی محل و طبقه چهارم و سوم و دوم و اول را بحسنه و حسینه و جعفری و موسوی  
 محل مشرف و ممتاز ساخت و چون از ائمه اثنا عشر سیه امام سببی خیر البشر اند و سه امام سببی فاتی  
 خیر لمجا ط انمعنی اسمای تبرک که دو از ده امام پر تو شرف بر سر این قصرهای مبارک اند  
 باشد و بعد اتمام این هفت قصر خمر و زما را بنشین خسروان در ترتیب داده ارکان دو  
 و ایمان حضرت و امرا و مفریان و فضلا و شعرا را بحضور موفور السرو و طلب فرموده  
 با انواع احسان و انعام و خصلتهای فاخره و اسپان با زین زر و کمرهای مرصع ممتاز  
 و سرفراز گردانید و در آن مجلس میرک معین پسر داری از ملازمان نظام شاهی که در بخند  
 نظیر خود داشت این تاریخ را بداهت در سلک نظم کشیده بعرض اشرف رسانید و باین  
 این قصر که هست رشک افزای بهشت : ایام باب زندگانش نوشت : تاریخ مرتبه  
 کلک قضا : بر لوح بهابنای جان بخش نوشت : نوکر توصیف عمارات و اوقات  
 باغ محمد شاهی چون خاطرهایون با فتن عمارات فردوس قرین مایل بود و احاطه  
 مانی آثار و معساران ندرت کار را فرمود تا قصری که سزاوار عیش و عشرت و شایسته  
 سرور و بهجت باشد بآنک فرصت با تمام رسانیدند و باغ و بستان در اطراف  
 آن ترتیب دادند و احوال آن قصر عمارتیت که تا مهندس روزگار بر سرند هنوز مندرجی مانده  
 مثل این قصر در ربع مسکون ساخته صفهایش از فیض باطن انبسیا صفا یافته و انوار

غایت این روی از روز بهایش تافته و هر یک از باغ و بستان که بر اطراف آن قصر  
 واقعست چو کوی که چیت بهشت روی زمین است و خسرو زمان اکثر اوقات درین باغ  
 فردوس نشان با پری چهر کان و لربا و دلبران ماه لقا اوقات زندگی بشاد کامی بسر می برد  
 و فرصت عیش غنیمت می شمرد و ذکر تو صیقل عمارت بنا کوه طور جای عیش و  
 سرور و رچون عمارت کیوان رفعت نبات کلمات در جانب شمال و در تحت  
 عالی واقع شده بود و در جانب جنوب هم کوهی بود چون کوه طور جای فین و سرور و  
 آن بدرخان بسیار و سبزه و ریاحین آراسته و اطراف و جوانب آن کوه بخوض های  
 آب لطیف و باغات دلکش ازینت یافته خسرو زمان معماران را امر فرمود تا بر فراز آن  
 کوه آسمان شکوه عمارتی عالی با تمام رسانند هنرمندان ما هر حسب الحکم عمارتیکه مشتمل چهار ایوان  
 و شاه نشینی سی دره در بست ذرع و عرضی چهل بخیز طول و سی کز عرض بر فراز آن کوه طوط  
 انداخته در اند که روزی بمن استقام شهر یار جهان با تمام رسانند قطعه از آن ایوان  
 چو کیم که لطافت به جهان را نسخه غلذ برین است و خیم طاق بلندش چون مهر نو به رفعت  
 با فلک پہلو نشین است و بعد از اتمام آن قصر عالی تمام خسرو زمان جشن عظیم نموده جمیع امر  
 و خوانین و مقربان را بخلقهای فاخره سرفراز فرمود و اکثر آوان در آن قصر عالیشان باریق  
 گلخدا و سیمبران ماه رخسار تجرید شراب عشرت اشتغال می نمود و ذکر گفته و فساد را با  
 شر و عتاد و تاراج نمودن بازار و ایراد سلطنت حیدر را با و شرح این قصه  
 آنکه جمعی از مهره کاران مغول که از ولایت آکره و لاهور بدار السلطنت حیدر آباد  
 آمده بودند اراده دیدن محل و عمارت پادشاهی که بالای نبات کلمات بود و بیرضای آن  
 بیگانه و آشنایان را در آن عمارت عالی با صفا باری نمود و نمودن قضا و در شبی از شبهای  
 حجاب در وقت سرخوشی نشسته شراب با طایفه از را مشگران و مغنیان بالای آن کلمات  
 برآمده قتل دروازه تنگسته داخل عمارت پادشاهی شدند و بزم شراب آراسته بعضی و عشر

مشغول گشتند هر چند که بمان بمانت پیش آمدند نشیندند و با ذیت برخاستند چون کابینه  
و خونت انجامید بعضی از مخالفان کیفیت حال مباح اعلان رسانیدند خسرو زمان هم  
برآمده علی آقا کو توال را بتا ذیب آنجماعت امر فرمود علی آقا از غر و رجوانی و نشه شراب  
کا مراچی اندیشه مال کار بر سر نوبتان و پیاد های کو توال خانه گفت که امر اشرف چنان شرفند  
یافته که مردم غریب و مغول را از شهر اخراج نمایند سر نوبتان و پیاد های کو توال خانه  
متوجه کوچه و بازار شده هر کس از سوداگران و غریبان از چاکر و غیر چاکر را که دیدند  
گرفتند و محبوس کردند بدین سبب غوغای عام از کوچه و بازار برخاست و چنان آه  
یافت که قتل غریبان حکم خسرو زمان صادر شده ارباب فساد و بیایکان دکن که همیشه آرزو  
مند چنین مقدمه بودند دست ظلم و ستم بیدار گشته تمام مال و منال جمعی از سوداگران که در آن  
بود در اندک زمان بتاراج بردند و کار از یغما قبل رسید و در نیم ساعت بخومی قریب  
صد غریب کشته شده خانه های ایشان بتاراج رفت و شور و غوغای عجیب پدید آمد  
و هیچکس نمیدانست که سبب قهر پادشاه و موجب غریب کشی چیست غریبان بهر طرف  
که رومی آوردند جازا پرازش میسر و خجری دیدند و چند آنکه محض و زاری مینمودند رهای  
از دست بیایان نمی یافتند در آنوقت سیادت پناه میرزا محمد امین که میر حلیه پادشاه  
بود در جامدار خانه عامره بهر انجام کاری اشتغال داشت چون این خبر بشنید فی الفور  
متوجه خدمت خسرو زمان گردید چون شهریار در آن زمان پست بر آسایش تخته فرمود  
بود و خدمت کاران پاس ادب یارای آن نداشتند که بیدار کنند بتجاشی دروازه  
را چنان برهم زد که خسرو زمان بیدار شده از کیفیت حال استفسار فرمود میرزا محمد امین  
کیفیت فتنه و آشوب که در شهر حادث شده بود بعرض رسانیده استدعا نمود که پادشاه  
خود از دریچه های قصر صورت حال مشاهده فرماید پادشاه را بهر دیدن شعله قهرشایان  
بکوه اثر رسید و فرمود که هر کس را دست تعدی بمال غریبان دراز کرده باشد پامال فل

قهر گردانند علی آقا را که بسبب عدم حرم او این قضیه رونموده بود در معرض خطاب  
 و عتاب در آورده فرمود که اگر حالادفع این فتنه ننمایی و جمیع را که باعث این فتنه  
 گشته اند بقتل رسانی بسخط شاهی گرفتار خواهی کردید علی آقا باندیشه غضب سلطانی  
 فی الفور متوجه کوچ و بازار گردیده هر کس از اهل فساد را که دید بقتل رسانید و از سر  
 نوبتان و پیادگان کو تو ال خانه که باعث این فتنه بودند چند پراسرار و پیکر تن جدا  
 ساخته و بعضی را پوست کنده و برخی را بیای فیل بسته و بسیار پیرا دست و پا بریده غرض  
 بجهت عبرت سیاست انجنانکه بایست بعمل آورد و در همان روز جماعت پیدا کرد  
 بکلم پادشاه معدلت گستره مکافات اعمال خود رسیدند و آنچه از غریبان بغارت  
 رفته بود بآنها مسترد گردید و این واقعه غریب غریب کشتی بقول صاحب تاریخ  
 فرشته در شان الف و سبع عشره ظهور سویت ذکر طغیان خدا بنده  
 باغوامی جمعی از مفسدان و گرفتار کردیدین بعضی از نادولتخواهان  
 آورده اند که خسرو زمان ابواب عطفت خسروانه بر روی جمیع برادران و  
 اقوام مفتوح داشته بجهت هر یک پرکشات و قصبات تعیین نمود و پیشتر از همه  
 اشفاق شاه نسبت بجال خدا بنده که برادرش بود بمذول فرمود چنانکه مدت سی سال  
 اوقات بعیش و شادکامی بسر برد آخر الامر مفسدان چندان حیل با برانگیختند که خدا  
 بنده از شاه راه و قافا انحراف نموده و حقوق پرورش و نعمت انجنان برادر شفق  
 را از دست داده و ادوی خلاف و نفاق پیش گرفت و با وجود اینحال خسرو زمان  
 نظر بر فطرت شفق که نسبت بجال او داشت بدسلوکی او را کان لم یکن انجاشته  
 طریق الطاف مسلوک می نمود تا اینکه نسخ الملک عواله دار حسن علی عم عبدالکریم  
 و چندی از سلاهداران معتبره کنی از مریدان و معتقدان شاه را و پیرزاده که از  
 فرزندانهای مخدوم سید محمد بود و از جانب پادشاه زمان جاگیر و تنخواه مرغوب



داشت با خوا و دالت پیر خود با هم عقد موافقت بستند و راو خلاف پیش گرفته  
قرار دادند که وقت فرصت قصد خسرو زمان بنموده و جماعت غریبان را از یاد آورده  
حدابنده را بر سریر سلطنت بنشانند و مملکت را به قبضه تصرف خود در آورند چنانچه بکار  
در وقتی که اکثر امرا و خوانین در اطراف و جوانب بدافعه اعدا مشغول بودند فرصت عظمت  
داشتند در منزل شاه را بجو اجتماع نمودند چون تائید آئینی شایع الحال خسرو زمان بود او از این  
خروج مباهع اجلال رسید و فرمان جهان طاع بقید آنها تصرف دریافت و حسب الامر  
مجموع ارباب بیاضا در گرفته در قلعه محمد مکر مجبوس گردانیدند و در اندک مدت هر یک را  
کردارش رسانیدند و خدا بنده با فرزندانش در قلعه مذکور محبوس گشته عیش و فراغت  
را از دست خود باخت و ذکر مخالفت و سنا و دیو و محاربه او با لشکر مضار  
و نافر کردن بدین حکیم خان و دهر مارا و شیخی ولایت کفار و مردن  
و سنا و دیو و شستن کشناراجه بر مندر حکومت و بعضی وقایع دیگر چون  
سپاه منصور و ولایت کشمکوت را از دست تصرف کند راج فرزند بهائی بلند را شتران نمود  
و سنا دیو که عمده کردن کشان آن ولایت بود و همه وقت یکپنزارفیل و پنجاه هزار پیاد  
با خود و چند قلاع مستحکم در تصرف داشت از سلطنت لشکر منصور خالیف و بهر اسان  
مقطع و مفاد گردید و مدت هشت سال مجاری امور و احوال ولایت کشمکوت که در تصرف  
اختیار رسیدن سپه سالار بود مقرون بخیر و صلاح گذشت تا آنکه در شان عثمان  
که جهانگیر پادشاه فرزند ارجمند خود شاهزاده پرویز را با امرای نامدار  
به جهت تخیر کن فرستاده و در هر سری سودای سردری پیدا شد  
در هر ولایتی جمعی از اشرار را و تفرقه و خلاف پیش گرفتند از آنجمله سنا  
که ره نورد طریق نمرود کشته جمیع فراوان بعزم شبنون و دست  
بجانب لشکر منصور فرستاد و در وقتیکه سید حسن از مکر کفار غافل بود ارباب

تاخت آورده بر اطراف مسلمانان محیط گشتند غازیان بمقام مدافعت درآمده بدستگیری  
 جلالت ارباب شرک را مقهور ساخته رایت استیلا برافراشتند کفار و دوزخ را به بسو  
 ولایت گسسته و تافته دست میا و تاراج کشا و مذسبه سالار شرک منصور حقیقت حال را  
 معروض پایه سیر خلافت کرد و ایند خسرو زمان چنگیز خان و دهر را را و را بشکر کران  
 بجبهت دفع و سناد و یونان و فرمود آن دیو لعین از استماع این خبر خوف و اندیشه بخود راه  
 داده بقلای خود متحصن گردید و سپاه منصور بولایت و سناد و یونان و دست نهی غارت  
 دراز کرد و عمارت و تاجانها را خراب ساختند کشنار اجه برادرزاده و سناد و یونان که از جانب  
 عم خود و غده مخاط داشت و اکثر شرکان در باطن بدو گردیده بودند به شکر ملوک گردید چنگیز خان  
 و دهر را را و اغراز و اگر اش بجا آوردند و اکثر سقربان و دلیران و سناد و یونان که مایل بدو  
 بودند از استماع این خبر بکشنار اجه پیوستند ازین سبب فتوح عظیم بارکان و دولت او راه  
 یافت و سناد و یونان نهایت خرن و اندوه بامراض مختلف مبتلا گردیده خرمن هستی  
 خود را بجا و فنا و او چنگیز خان و دهر را را و چون بر خیال مطلع گشتند غریبت تسخیر ولایت  
 او نمودند و مکتوبی با عیان دولت و سناد و یونان نوشتند که خسرو زمان خان اعظم  
 چنگیز خان را با لشکر عظیم بغرم تسخیر آن بلاد روانه نموده است باید که بدستور جمیع  
 راجه های این بلاد مطیع و منقاد گردیده ماکندار شوید و الا خان اعظم مملکت  
 موردی را از دست تصرف شما انتزاع خواهد کرد چون ارکان دولت و سناد و یونان  
 بر مضمون مکتوب آگاهی یافتند از روی مال اندیشی فی الحال کس پیش و دهر را را  
 نه ستاده پیغام دادند که چون و سناد و یونان را منور زندگی که شایسته هستند  
 مهتری باشد نیست و کجبارت و استحقاق منصب حکومت این بلاد بعلی کشنار اجه  
 دارد و اگر در مقام نوازش درآمده مشارالیه را روانه این صوب گردانند بکتمان مطیع و منقاد  
 گشته مایکندار خواهند شد و دهر را را و پاسبان هم مذهبی بمقام امداد کشنار اجه متعلقان و سناد و یونان و دهر را را

کشتاراجه را بنوید ولی عهدی و سناد دیو خوشنود گردانید کشتاراجه اظهار جان  
 بسیاری و اطاعت خسرو زمان نموده متعهد گردید که چون مرا برسد حکومت موروثی  
 ممکن گردانند بدستور بیانی بلند رسال ببال باج و خسراج و فیلان کوه پیکر بدرگاه  
 کیستی پناه خواهم فرستاد و بالفعل مبلغ شصت لک هون و سیصد زنجیر فیل بادیکرتخت  
 و هدایا و جوایز نفیس بطریق پیشکش حضور رسال میگردانم و این عهد را با میان غلام  
 سوگ گردانید چندان سخنان فریب آمیز بمعرض بیان آورد که دهر مارا و فریب  
 خورده بشرفیات شایسته و اسب بازرین زرد گلاهد و کمر از جامدار خانه پادشاهی همراه  
 خود داشت سرفرازش گردانیده باشوکت تمام بجانب ستقر و سناد دیو روانه  
 گردانید اعیان کهنه باستقبال شتافته و بجای سناد دیو او را نشاندید مطیع  
 و منقاد گردیدند کشتاراجه در اوایل حال صد و پنجاه هزار هون و صد و پنجاه  
 زنجیر فیل بشکر منصور فرستاد و بعد از آن که مهلت اندیاز بقبضه اختیارش  
 در آمد باخواهی مفیدان رتبه بدعهدی بر جبین اعمال خود کشیده قدم در وادی خلایق  
 نهاد و چون نزد او معلوم سپه سالار گردید بعزم تخریب بلادش متوجه گشته  
 اکثر ولایاتش را باتش قهر سوخت و کیفیت حمله کفار را بحضور معروض داشته  
 صد و پنجاه هزار هون و صد و پنجاه زنجیر فیل روانه درگاه گردانید چون مضمون  
 عرض داشت بمسامع اجلال رسید فرمان هایون باسهم چنگیز خان و دهر مارا و  
 شرفصد دریافت که در بنی کفار و تخریب آن بلاد سعی مبلغ نطهور رسانیده و زردی مستقر  
 و سناد دیو قلعه در نهایت استحکام ساخته بر سر کان دشوار گردانند امراد و سراران  
 حسب الامر و بجاریه بر سر کان آوردند و کفار چون تاب مقابله در خود ندیدند بقلع متحصن  
 گردیدند سپه سالار اکثر ولایات را بقبضه تصرف در آورده و راندک روزی قلعه در نهایت  
 استحکام ساخته کار بر کشتاراجه تنگ گردانید آن متکبر را علاج از ذروه چهار فرسود آمده مطیع و

گردید و مجموع اعیان کفره شرط و عهد نمودند که من بعد ره نور و طریق خلافت نکرده و باج  
 و خراج بدرگاه اعلی میفرستاده باشند و بعد انقیاد و جمع رایان و سرکشان بلاد گسترگوشه  
 نیز حلقه اطاعت درآیند و من اقبال خسر و زمان فتنه و فساد و صلاح مبدل گشته بجای  
 اکثر تخاصم مساجد تعمیر یافت و اگر تعمیر قصر فردوس مثال جهان محل چون خاطر انور پیشتر  
 بتعمیر عمارات عالی راغب بود و عماران مذرت کار چاک بدست را بنمود تا در بارغ ملک من الملک  
 که محاذی قصر سلطنت است منسری عالی در مدت یکماه با تمام رسانیدند و باعتبار رفعت  
 و خوبی غیرت سپهرین در شک نگارخانه چین گردانیدند قطعه زان رفیع آمد چو قصر حرخ  
 این عالی مقام که ز علو قدر بانی یازمیکوید بیا از هوای او صبا بونی گرفت و سید هدایت  
 را سپهرانه سپهرایه عهد صبا به اهل دولت رافضای دلگشای او بود و در لطافت همچو جنت  
 دل فروز و جان فزاو گزینم آرای میسر را محمد امین آصف و دوران و استدعا  
 قدم خسر و زمان چون اسباب حشمت و شوکت سلانه و دوام مصطفوی میسر را محمد امین  
 میر جله شاهی در مدت هفت سال از اسباب دولت جمیع امر اکظیم الشان در گذشت از غایت  
 خلوص نبکی خواست که آنچه دست کنشش بمان رسد بنظر اشرف در آور و بنا برین  
 سلمان و سدر انجام اسباب عیش و عشرت پرداخته و تمامی منسزل خود را بدیاری هفت  
 رنگ زیب و زینت داده و گذر اراغب را کرد و کلاب اشکان و مشک اندود گردانیده از غایت  
 خسر و زمان استدعا سے قدم نیمت لزوم نمود خسر و زمان استدعا اورا با جابت مقرون  
 ساخته در روزی معین در وقت صبح اورا و منسزلش را ازین مقدم کرم  
 عزت و زینت بخشید سیادت پناه پای اندازد ز رفعت و طلس و خل و شجر تمام فضای  
 منسزل را در شک اقزای گلستان ارم ساخت و امراء اعیان دولت و سلا حدارن و نورا  
 قدیم انخدمت مراتب برابر بکر خدمت بر میان جان بسته بجای خود قرار گرفتند و نشان بلاغت  
 پیش

و دلکش حاضران مجلس را اسیر ساختند و محفوظ الوقت گردانیدند و سیادت پناه در مجلس  
 اقسام ششهای لایق که از آنجمله سی راس اسپ عربی ترا بود و ازین و لحام مرغ و سب  
 بزنجیر فیل و یک کمر زین و زین چهارده متر و سی جواهر و یک آئینه و دراز بلور صاف طر  
 مرغ و جواهر و لالی آبدار و زینش از طلا و کلک جواهر نفیس و چهارده جلد مصحف و کتاب  
 خوشخط مذمت و دو دست عدد و نگر و خوری نهایت تحفه و دو دست عدد و شال کشیری  
 نفیس و یک و آنجنس زینت و نعل و کتاب و شجر و طلسم هر یک چهارده و چهارده  
 عدد و سی جفت قالین خوشقانی و سی عدد نگر کرمانی خوش رنگ و خوشقماش و سی  
 و طویل و چند طبق زین بر از اقسام جواهر و شمشیرهای و عنبر و کلک جواهر آبدار و دیگر  
 تحفه و هدایای بری و حبسری از نظر انور گردانید و بعد از آن خوان سالاران از آل و  
 اشیره و اطعمه و فواکه خندان بر سر خوان حاضر ساختند که بتخیله و رنگبرد و شمار و دنیا  
 و بعد فراغ از تناول طعام سیادت پناه محمد امین میر حمله ندیمان و قصه خوانان  
 و شعرا و اهل فن سر را که در آن مجلس حاضر بودند و نشریات فاخره و نوخته موازی  
 پنجاه هزار و بیست و پنج نفر و ششهای مشارالیه که تخمیناً در قیمت یکصد و پنجاه هزار  
 بود و مقبول و پسند خاطر اشرف افتاد و چادر زین خاص از کتف مبارک برداشته  
 با خلعتی سه فاخره زر نگار و پنج بزنجیر فیل و پنج راس اسپ عربی و ازین زین  
 و لحام مرغ و سب و شال کشیری و نعل و کتاب و شجر و طلسم هر یک چهارده و چهارده  
 عدد و سی جفت قالین خوشقانی و سی عدد نگر کرمانی خوش رنگ و خوشقماش و سی  
 و طویل و چند طبق زین بر از اقسام جواهر و شمشیرهای و عنبر و کلک جواهر آبدار و دیگر  
 تحفه و هدایای بری و حبسری از نظر انور گردانید و بعد از آن خوان سالاران از آل و  
 اشیره و اطعمه و فواکه خندان بر سر خوان حاضر ساختند که بتخیله و رنگبرد و شمار و دنیا  
 و بعد فراغ از تناول طعام سیادت پناه محمد امین میر حمله ندیمان و قصه خوانان  
 و شعرا و اهل فن سر را که در آن مجلس حاضر بودند و نشریات فاخره و نوخته موازی  
 پنجاه هزار و بیست و پنج نفر و ششهای مشارالیه که تخمیناً در قیمت یکصد و پنجاه هزار  
 بود و مقبول و پسند خاطر اشرف افتاد و چادر زین خاص از کتف مبارک برداشته  
 با خلعتی سه فاخره زر نگار و پنج بزنجیر فیل و پنج راس اسپ عربی و ازین زین  
 و لحام مرغ و سب و شال کشیری و نعل و کتاب و شجر و طلسم هر یک چهارده و چهارده  
 عدد و سی جفت قالین خوشقانی و سی عدد نگر کرمانی خوش رنگ و خوشقماش و سی  
 و طویل و چند طبق زین بر از اقسام جواهر و شمشیرهای و عنبر و کلک جواهر آبدار و دیگر  
 تحفه و هدایای بری و حبسری از نظر انور گردانید و بعد از آن خوان سالاران از آل و  
 اشیره و اطعمه و فواکه خندان بر سر خوان حاضر ساختند که بتخیله و رنگبرد و شمار و دنیا

راجه نیزه نورد و ادوی نمود و عصیان کشته شیوه قطع طسوق اختیار کرده است  
 خسرو زمان برکن السلطنة البهتیه و اعتماد الدوله العلیه میرزا محمد امین میر حمله نمود  
 که دفع آن مسدود هم مہمات است و اہمال و تزلزل کنند موجب فسادات سید شارالیه  
 مستعد الیه تخت اسیر او نایکوار می را که چشم بسیار داشت به تشریفات شاہی استیاز  
 بخشیده و بعضی از حوالہ داران محتسب مثل سید حیدر و امجد الملک را ہمرہ او  
 تعیین نموده بختہ تسخیر و ستیزا فرود کرد و اندک و بولایت کفار و رآمدہ بعد محاربات با ترتاب  
 شاہ در اندک مدت اکثر ولایات را از تصرفش بیرون آورد و چون تسخیر قلعہ و سیترکہ  
 مستقر آن نمود و بدو نہایت مستحکم و بعضی بلاد دیگر بنا بر کثرت اشجار و روحالی آن  
 کہ گذر باد و در آنجا دشواری نمود و در توقیق افتاد اسیر را و حقیقت حال بدرگاہ عالی  
 مروض کرد و اندک خسرو زمان سیادت مرتبت میرزا محمد امین را بشیر یاف خسروانہ  
 سفر از فرمودہ بالشکر فرادان بصوب دستروانہ فرمود سیادت پناہ شارالیه  
 بعد وصول بسرحد و دستر چند روز در آنجا توقف نمود تا سر داران دیگر مثل کن خان  
 وزیر دست خان و خیر اتخان و اعتبار خان بدو ملحق گردیدند و بعد اجتماع سپاہ  
 منصور بصوب دستر متوجہ شد پر تاب شاہ چون تاب مقاومت در خود ندید اہل  
 عیال و اموال خود را در بطون جبال پنهان ساختہ خود ہر روز در منہلی مہر شرب  
 و جنگلی بسر می برد و از بجانب چون میرزا محمد امین بولایت دستر رسید  
 در پرگنہ مشکور و منڈیر کہ در وسط ولایت کفار بود قلعہ و نہایت متانت ساختہ یکماہ راہ  
 از سرحد ممالک محروسہ بولایت کفار در رآمدہ تمام ولایت عبدہ اصنام را تاراج نموده و بلاد  
 را کہ ہرگز نیم ستور لشکر اسلام در آنجا رسیده بود بسایح حمیلہ بخوزہ تسخیر آورد و پر تاب شاہ  
 چون نہایت اقتدار سپاہ منصور مشاہدہ نمود از رایان اطراف استمداد نمود و حصار و ستون  
 کہ بر حوض نہایت مستحکم و مرتفع و اطراف و خوشتر کہہ جنگل پر از اشجار مستحکم بود بدلیل آن

مشهورست حکم کرده و اینده رایت بکبر برافراشت سیادت پناه از شمع اینچ بر سپاه منصور بنمزم  
 تسخیر آن قلعه را آورد و غازیان اسلام حسب الحکم از اطراف متوجه حصار گردیده مارم پیکار  
 برافروختند اتفاقاً و آن اثنا باران آنچنان بارید که توپ و تفنگ و بان را هر چند  
 سر میدادند آتش نمی گرفت و از اطراف راه آمد و شد بر سپاه منصور مسدود گشت  
 و غله و آذوقه و بکمی آمورد و بنا بر این میرزا محمد امین تسخیر قلعه را در کرد و وقت دیگر داشته  
 مراجعت نمود و در کنار رود سرحد و ستر مقام ساخته حقیقت حال را معروض  
 پایه سیر کرد و ایند خسرو زمان خلعت های فاخره بطحوب مقربان حضور را رسال نمود  
 مالک پرستخان را اینچیز تفنگچی و بانکاری بدو ان سید عالی قدر نامزد فرمود و ذکر تسخیر  
 بسیاری از ممالک و دنگ و کرختن راجه انو لایت محمد قاسم فرشته آورده که در  
 کتب اهل هند مسطور است که سده ملک محاذی یکدیگر واقع شده و هوای آن ممالک در تاثیر  
 و خواص نزدیک هم است تلنگ و دنگ و دنگ و لایت تلنگ همین است که در تصرف  
 سلاطین قلمشاهی و در جنوبی هندوستان واقع است و دنگ و لایت بکاله است و دنگ  
 حکمتی است مابین آن دو ولایت که هیچیک از پادشاهان اسلام را تسخیر آن میسر نشده  
 بود و خسرو زمان در صدد فتح آن گشته بسیاری از ممالک و دنگ را بخوزه تصرف اولیای  
 دولت خود را آورد و حاکم آنجا موسوم به تلنگدربغايت عاخر وزیر بون گشته باقصای  
 ولایت کرخت ذکر احوال میر محمد مومن استرآبادی علیه الرحمته بموجب نوشته  
 صاحب تایخ فرشته میر محمد مومن استرآبادی که آبا و اجداد او نزد سلاطین ایران مسند  
 و مکرم بودند و خدیو و در عهد شاه طهماسب حسینی مسلم شاه زاده سلطان حیدر میرزا بود و قریب  
 بست پنج سال بکلی لایق خسرو زمان و در جمیع علوم متداوله از معقول و نقل تجربه و علم ملک  
 عجب بود و در تقوی و زهد و دنگ نفسی و تواضع عدل و نظیر خود داشت شورا نیکومی گفت و کمال  
 اطمینت با علو مراتب و خوبی مجتمع داشت و این شمار از دست نخل شادمانیت بنده بغم ما

عالم دیگر است عالم ما حبذا عشق در ستیغ بلای ای خوشار و ز کار و در هم ما شکر و در تو چون  
کنیم که هست داغ بالایی داغ مرهم ما شاه اقلیم درد و غم ما نیم ملک هجران سواد عظم ما سایه  
عشق کم مباد از و سورشده افکار ما نیم آب دیده خوش نمک است کم ز کوشش ز غم  
ید بیضا و وصل کو که فراق کشته ثقیان آتشین دم ما حرفی از عیشین مگو با او روز وصل  
از زبان یکم ما غمکاری از و مجوسن غم ما از کجا و نیم ما و لهه خدایا داران از شور بختی و لعلکاری  
را گلستان کن یک باران صفت شور زاری را شدم پراز غمت غافل مشا و ز دگار من که من بر یاد  
شوق داده ام خوش روز کاری را دلا پیوسته با ما ساز کاران ساز کاری کن که باشد ساز کار  
خو کنی ناساز کاری را خاری بر خام میدهم کردون نکستی چه خوش بودی که داد میستی هم هر  
خاری را مریس انیکه دارم حکم بر قلم ناکامی مستلم با و ملک کاسکاری بخت یار را ز شهید ناکوار  
چرخ کام عافیت سوزد بجهاد نصیب کرده زهر خوشکاری را بتلخی جان ده و کمتر حدیث درد کو  
مومن چه غم از تلخی ناکامی ما کاسکاری را و که بجد دارد و دم بر شکوه لاف صبر و طاقت را  
نیارم با کمال عجز این اظهار قدر ترا ز بیم آنکه هر سو سر کشد صد سفله از شکوه بعد خون جگر پنهان  
کند دل آه حسرت را ز خونین داغهای من فلک را زوقها با دا که خوش آبی و رنگی داده ام  
کلزار محنت را نیم لطف جانان کم شدای آه بحر کبابی ندکن تاب جوش آریم دریا ما  
رحمت را کرم کن ای مروت راه اگر بایی بزم او نیاز مرا دی عرقه کن آن بیروت را چه عهد  
بود عهد وصل جانان بهر جانبازی و رینا ماند استیم ابدل قدر فرصت را فدای رسم عادت  
سوز خود کردم که در عهدش عجب ویرانه دیدم سرای رسم و عادت را کن نسبت بنوم  
دروغها را که گویند کن سراغ غم سپند بر من این مذلت را بشنست کز من پتائی سزد و از آن  
پریشان داشت طرح و وضع محبت مغرور اگر نیست محبت هجران که من نیم بیش خون جزو بیرون  
میکنند از جرات را و لهه خوشم که در دل من عشق مدعا کند داشت مرا به پهلوی شهبانار و انکدا داشت  
چاقی تو که در عشق تو همه عالم محبت تو دو کس نام شاکل داشت و سر و زمان محمد قلی قطب و بواجی



و مرتبه آن سید بزرگوار شناخته میدانه با ادسلوک می نمود و دقیقه از نواز تمظیم و مراسم کیم  
 نرنگ داشت نمی نمود و بنابر وثوق و اعتماد بر اصابت را آن دانای روشن ضمیر جمیع مهات  
 سلطنت خاصه کار را به بزرگ بوی تفویض فرمود خود باراداران و ندیمان صاحب کمال و تقاضا  
 دندگانی بعین غرضی بجز فصل سیم از باب چهارم در بیان جلالت خسرو زمان  
 و سنین عمر شریف و مدت سلطنت و ذکر شمه از فضایل و خصال آن پادشاه  
 فروس مکان چون ایام اجل موجود خسرو زمان در رسید عارضه یاری موجب  
 سفر آخرت گردید و در عرصه دور و در مرض آنچنان قوی گشت که مزاج مبارک بضعف کلی  
 گراید تا اینکه شششنبه سیدیم ذی القعدة سنه اربعین و الف بر وضع رضوان خورشید  
 کا فدا نام از خاص و عام بوقوع چنین واقعه مایله و کرد اب غم و اندوه افتاده بزبان چال  
 و قال می گفتند نظم درین آن شهنشاه هندوستان جمیع تاج بخش و مالکستان  
 وین آنکه دیگر نه ببیند سپهر نظیرش در آینه ماه و مهر که او با شان ستمکار جفاکش و آینه  
 طلب که هوای قتل و غارت غویان در سر داشتند خواستند که در آینه فتنه را بظلام  
 در آورند و برین اشنا آواره جلوس پادشاه دین سلطان محمد قطب شاه که شرح احوال آن  
 پادشاه در باب پنجم مرقوم قلم و قایم رقم خواهد کرد دید بن گشت و مصیبت زدگان که سر سیمه  
 شده بودند از شر و شور او با شان محفوظ مانده مطمئن خاطر گردیدند و بعد از آن علماء و فضلا و اکابر  
 و امرائیل و کفین پادشاه فروس مکان پروا خسته بدن مطلعش را و دیگر فیض اثر که مدفن  
 این دو دمان عالیشان است مدفون نمودند و سنین عمر شریف آن خسرو زمان فروس مکان  
 چهل و نه سال بود و ایام سلطنتش بقول صاحب تاریخ قطبشاهی سی و سه سال و شش ماه و ابار  
 مرتبه سطرش سی و یکسال متصور و ذکر شمه از فضایل و خصال آن فروس مکان آورده  
 که آن پادشاه مغفرت پناه رحیم و کریم و سخی و عادل بود و پاس قرابت و صلح هم بسیار مرغی  
 دنیا را چنانکه در هر جا شناخته اند و بار از بار ستره غرض است که این پادشاه در هر جا که می گزید

بید خدعه خاطر ایشان سلوک منداخانه می نمود و برادران نیز این را فخر عظیم و هسته طریق قلم  
 و کجیستی و عقیدت با برادر عالمی قدر سلوک میباشند و بعد از او اکثر عمارات و باغ خیرات  
 و بساتین جنب آئین مثل باغ و عمارت آئین من باغ محرمی و عمارت نبات که با کوه طور  
 و ندی محسن و نگر و دوازده امام و مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و دارالاشیاء و حمامها و دیگر  
 مساجد و مدارس متعدد و صورت تعمیر یافت و آنچه خرج عمارات عالی شده و سیادت پناه  
 میرابوطالب ناظر المملک بقلم آورده مبلغ هفتاد و یک هزار است که قریب شصدهزار  
 تومان باشد و نیز هر ساله در لشکر اتمه اثنا عشر سلام الله علیه می یوم المشرق مبلغ شصت  
 هزارهون بوظایف مجاوران و خدام و اخراجات مطبخ لشکر صرف میکرد و دید و همچنین  
 هر ساله مبلغ دوازده هزارهون لبدا زاده محترم مقر بود که بستخان میر رسید  
 و این وجه را از عاشری می نامیدند و از کمال اعتقاد می که بخاندان نبوت داشت  
 چون بلال محرم میدید سیاه پوشش میکرد و بدو جعبه عنبر با کوس سیاه که از بکر  
 رحمت میشد می پوشیدند و در تمام ممالک محروسه مسلمانان با تمام جناب سید الشهدا  
 علیه السلام اشتغال می نمودند و دو عمارت عالی و وسیع کی بدو تخانه و دیگر و بازار  
 دار السلطنت ساخته مسی بالاوه کرده اند و در هر ساله ده هزار طاقچه مرتب  
 نموده هر شب در آن چپراغها روشن می نمودند و علما و فضلا و ارکان دولت  
 و مقربان حضرت ایام عاشوره را در بالاوه حضور بگریه و مصیبت می گذراندند و سوم  
 ماتم شهادت را بتقدیم میرسانیدند و نیز هر سال در شهر ربیع الاول مجلس جشن مولود النبی  
 تا دوازده روز نهایت تکلف ترتیب می نمود و از انواع خوشبوی و اقسام گل و شیره و غلات  
 را بهره اندوز می نمود و در آن ایام حبه فرج یک گلهوان صرف طعام نذر و خوشبوی  
 و شیرینات و انعامات می گشت و ماورای اخراجات مذکور هر ساله مبلغ یک گلهوان بپوشان  
 و تصدقات از کسب فیض آثار بساکنین و تحقیق میر رسید و از قشقه نفیس و نقایح کلی بکلیه مطهره و نیز فیض

و نجف اشرف و کربلای معلی و مشهد مقدس و دیگر اماکن مستبرکه بجهت صلح و از یاد و مجاوران از  
حضور ارسال می کردید و هر جا بمندمی که از دیار عبید بامید سخا و رحمت رو بدرگاه او آوری  
بتشرفیات و انعامات سرفرازی یافته مقضی المرام بوطن خود مراجعت نمودی و هر که راشادی  
فخته که رسم هند است و شادی و تزیین و پیش می شد و بامید رحمت بر آستان فیض نشان حاضر  
شده بواسطه مقربان بعرض میرسانید تشریف و انعام یافته و بکام بابی سرفراشته به تشبیت  
امور شادی می پرداخت اگر در شبان روزی نه بار طایفه باین روش می آمدند همه فیضیاب  
می گشتند و نیز مبلغ دولک هون که در عهد سلاطین ماضی بعنوان محصول اجناس می گرفته  
و چند سال در اوایل سلطنت آن فردوس مکان نیز بهمانه آن وجه را تحصیل نموده بخزانه  
عامه میرسانیدند و در اواخر حال آن مبلغ را معاف نموده خلایق را از جور بهمانه ستم پیشه  
نجات داد و از اوصاف حمیده آن فردوس مکان نیست که در مدت سلطنت خود هرگز حکم قتل  
احدی نفرمود و با وصف این یکس را یا رای مبادرت بر قتل کسی نبود اگر احیاناً کسی مرتکب قتل  
می شد امر بهایون شریف تقاضا می یافت که بدار القضا رفته آنچیکه بموجب حکم شریع باشد بعمل  
آورند اماصل اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن فردوس مکان زیاده برین است که در  
تقریر و تحریر بحدیث نه تعریف وی اندر حرف بگفت نه بحر لاسکان و در طرف بگفت اختتام کلام بنشین  
چند اشعار از طبع زاده آن فردوس مکان بموجب نوشته صاحب تاریخ قطبشاهی نموده می شود و غزل  
باشع بگو کرمی دیوانه خود را کاتش زند از رشک تو پروانه خود را بهوش و خود از پای در افتند  
چوستان چون سرکش ز کس ستانه خود را ستان محبت بدو عالم نفر و شدند  
کیفیت ته جرمه پمانه خود را بایاد تو عاشق نه کشد منت خورشید بستیم در  
روزنه خانه خود را که جمله جهان پر شود از کوهر مکتب خوابیم همان کوهر بیکلانه  
خود را دل در غم او یافته مدحبت جاوید چون عذر نخواهیم عظم جانانه  
خود را ای قطبشاه آخر ره مردان ره عشق است مردانه همین روره مردانه خود را

وله ملک محبت که داد خواه ندارد ملک چنین هیچ پادشاه ندارد که همه عمرم نظیر دی تو باشد  
 دیده بخیرست گناه کار که سپه انگیز در دو غم بر ما مرد محبت غم از سپاه ندارد بین که چو طوفان  
 اشت غشش آینه دل که تاب آه ندارد نمیکه که قطبش و چون در آن نیست جز کرم دوست  
 نمیکه گاه ندارد وله حرفی ز لب یار شنیدیم شنیدیم صد شکر که این با ده چشیدیم چشیدیم مردم همه  
 صد در دیر پیوده دارند کرد در دیر ساز با ده کشیدیم کشیدیم اعجاز محبت منکر که درین راه  
 بی بال و پر از شوق پریدیم پریدیم این بس که تماشای کف تنان نکردیم کرمیوه وصل تو چیدیم چیدیم  
 هر چند که حشیت دل آن نیست که گوید از یار سکر چو رسیدیم رسیدیم ای قطبش از در دل خوش  
 چه گویم مشتاق تر از خوش ندیم ندیم وله در ره دوست دلانیت ضرر دانستم سخن ابل غرض  
 بود خط دانستم خوش بجد داشت دلم کز تو دو فامی آید شکر باری که تر بار کرد دانستم تا بر خنای  
 جهان سوز تو کارم افتاد روشن سوختن آتش زد دانستم فتنه می بارد از آن چشم تو هم میدانی  
 از چه کم میکنی ایشوخ نظر دانستم قطبش دوشش که در گلشن کوئی بودم ذوق کیفیت مرغان  
 سحر دانستم وله بدو در خط چشمت کم نشد شوخی و صیاد که این دام در کشید بهر دل فی خط از ادای دوران  
 دادی که آتش می شو گلشن در آزار ابد نهان جنت است اینجا چو ادوری ازین دادی اگر چه نیست  
 ز بی بهر عدل و داد شاهان از آن زیمنده تر ماند با شوق از تو بیدادی بلکه عشق از سر کنند گرس  
 نمیکوید درین ملک مبارک روندار دوست بنیادی حشر ابیها که دل از ترک نازی غم  
 دارد فدای آن حشر ابی باد معموری و آبادی دلی کرد دوست نالان شد پریشان کشت  
 و حیران شد مسلمانان مباد ایچکس از دوست نسیه یادے غم یاری که در دل قطبش  
 در عجب بنود کز خاک درش سر بر ندارد کینفس شادی باب تخم در احوال  
 حضرت ظل الهی زینت بخش سریشاهی پادشاه دین نیا  
 سلطان محمد قطب شاه مشتمل بر فصل اول و در بیان احوال آنحضرت  
 از نسب شریف مادری و ولادت با سعادت و جلوس بر سریر

## سلطنت و نجسکی در اوایل ایام جلوس بوقوع پیوست

در صاحب تاریخ شاهنشاهی آورده که در ایام جلوس سید موسوی شیب است  
از اولاد سیادت و مغفرت پناه میر تقی و علی ابن سید ملاؤالدین طباطبائی که سلسله  
عالیه او به نسبت و چون شاه شمس الدین محمد بن ناصر بن علی بن محمد بن علی بن  
می پویند و میان او و سید کمال الدین اردستانی مشهور بمصطفی خان که در وکن از  
شاه سیر سادات و امرای عالی منزلت بود و در ولایت نیز آباد اجدادش از سادات  
میراثی است صاحب کنت و اهل غوث بود و در سیرت نزدیک است و ولادت وافی  
سعادت آن عالم جناب در اوایل روز چهارشنبه سبت و سیم شهر ربیع الثانی است در  
سال ۱۱۰۱ هجری و در آن روز جناب سیادت و نقابت پناه علایم نهانی میر محمد  
استرآبادی و تاریخ تولد این قطعه را برشته بیان کشیده بعضی اشرف خاقان زمان سلطان محمد قلی  
تغلبت در ساین قطعه باز عالم ابتدای کارانی کرده است صد بشیر کامرانی می برد و هر پسر  
دو و ما این ترک از خوشش چراغی بر فروخت پر تو شهنزاده جرسنج میابد و در رونق  
عز و شرف سلطان محمد زانکه هست سر و دو عالم کیصد از بهر آن عالی کهر خواستم تاریخ  
آن سر خنده کوهر عزم گفت اول کام است و فیروزی و اقبال و ظفر چون دعا بنزین نمیدانم  
از آن بیکویش سرور عالم شوی و طیل اقبال پدر چون عزم بزرگوارش خاقان  
زمان را از تولد ببارکش اعلام نمودند ابواب سرور بر روی روز کار کشوده کافه  
انام را بوفور انعام سرافراز و سرور نمود و منجانب و ستخر جان را فرمود که بعد از ملا حظ  
نزدیکه طالع احکام دقت ولادت با سعادت استخراج نموده بعضی اشرف رسانند  
منجانب بوصول غایت آمال و وصول با علی سوارج اقبال بشارت دادند از استماع  
این بشارت خاطر اقدس الامال شادمانی گردید و منجانب از انعامات و تشریفات فاخر  
بخشید و ترتیب لوازم جشن و شادمانی و تهیه اسباب ضیافت و نیز از فرمان داد بعد تمام ایام

در روز قیامت آن نواده بوستان خلافت را محمد نام نهاد و پسر او بنام آنوالا شکوه را بنام  
 صراحت بر زبان نمی آورد و بذل بلقب ظل الهی لقب می نمودند و خسرو زمان غمان کیران هست علی  
 تبریت آن ظل الهی معطوف نموده پیرا و کبرتر خود منسوب و شمارا که ریمان شبها ببت  
 از فضل الهی توقع اولاد و کثرت است باید که این منسوب را در جبهه را در فرزند می شناسید  
 تا متوجه تربیت او شوم آن برادر قبول نموده تفویض را موقوف بالقضای ایام  
 رضاع گردانید و بعد از آن نیز نام روز فرو می گذارند چون تعلق خاطر برادران و  
 یکتای کامکاری زیاده از حد معلوم خسرو زمان گردید چند روز در میان منبرل برادر  
 رفته تفحص احوال ظل الهی میسر نمود و چون سن شریفش چهار سالگی رسید و والد  
 بزرگوارش شربت وفات از ساغر گل نفس ذائقه الموت چشید خسرو زمان خود تشریف  
 برده ظل الهی بحال خاص آموخته و بخیر شفقت و تربیت اختصاص بخشید و قاضی محمد سنان  
 را که بجله صلاح آراسته بود جهت تعلیم قرآن معتمد فرمود و بعد از چندی چاند میان  
 یوسف را که سرآمد سپاهیان هند بود و با موختن سنو فی که ملوک را بکار آید مثل شمشیر باز  
 و تیر اندازی مامور گردانیده چون ظل الهی بحال رسید بلوغ رسید کوه روح عفت یعنی همیشه خورا  
 در سلک ازدواجش کشید چنانکه پیش ازین مذکور شد و چون از سنین عمر شریفش تری  
 مبت و کمال منقضي گشت بعنایت سبحانی بر سر جهان بنای نشست و ذکر جلوس  
 هالیون حضرت ظل الهی بر سر پیر منبر مانروالی بر اصحاب عقل و بیش  
 و ارباب فهم و دانش ظاهر و باهر است که آنسریننده جهان تعالی شان  
 انتظام مصالح جهانیان منوط بوجود صلاح امور سلاطین عالی مقدار گردانیده و ملت  
 فتنه و فساد بفضیای جهان آرای شان از ساحت کیتی زدوده و چون یک از ایشان  
 باقضای عالم و کون و فساد ازین پیچی سرگوس رحلت می نوارد و دیگری بجایش نشسته  
 رایت دارائی می افروزد و ملت یکی می رود و دیگر آید بجای جهان را ندانند پی که خدا بنابرین چون خبر

انتقال خاقان فردوس مکان کجای سیادت منزلت مهر بهر فضل و غرت پیشوا اے عالمین  
 المودید بتایید المبین میر محمد مؤمن علیه الرحمه که رکن السلطنت و پیشوای این دولتخانه  
 بود رسید فی الفور ستوجه بارگاه سلطانی گردیده حسب الوصیت خاقان جنت آشیان که بهم  
 در میان صحت و هم در وقت اشتداد مرض فرموده بود خود را شبید کیتی افروز سپرد چنانکه  
 اختر سعید برج شهر یاری المودید من السمار النضر علی الاعادار پادشاه ظل الله دین پناه سلطان  
 محمد قطبشاه را که قریب بیت و یکمحله زمر حال عمر شریف طی نموده بود قایم مقام عم بزرگوار ساخته  
 در اول روز دوشنبه هجدهم ماه ذی القعدة سنه اربعین و الف هجری بر سر دروازه نشاند  
 و بفرمایست و متابعت آن شاه دین پناه غرت اندوز گردید و این قصیده از نظم فرمود خود  
 در تاریخ جلوس هایون از نظر انور گذرانید قصیده با محبت باز بم عهد بیان نویسه که نه  
 جانی میفشانم پیش جانان نویسه خسته جام که نه لیکن جانفشانی نازده است عهد سلطان نویسه  
 هر دفع چشم بدو پیش چنان خوش ایدر نیا کاش بودی هر دم جان نویسه که نه عالم باز فاشانی سر کرده  
 چون زینهار وصال که کسان نوی قصبه نوشیوان شد بچو ایوانش که نه سند ایوان نویسنده و سلطان نوی  
 عرصه میلان بهشت تعلیم تنگی می کند کوفضا انکن پی تیر طره ایوان نوی تو دوکان که نه بر چین عقل از فرز نمی  
 و دستداری بر پاکشود دوکان تو دل براه و دوست هر دم و او می شکند کعبه رو هر دم کند قطع بیابان نوی  
 معر شاهی رار و لاج افزون عهد یکتا یوسنی گرفت آمد بوستان نوی چرخ اگر چه آتشی در زو عالم ناکهان  
 باز بست شد جهان از فیض باران نوی که چه از حکم قضا جان جهان ریاد رفت یافت عالم از سیخ تازه جان نوی  
 یاد کار جدو عم سلطان محمد قطبشاه آنکه هندستان ز فیض گشته ایران نوی ده چو ایران آنگهان ایران که آید در نظر  
 رو بهر جانب که آری باغ و روان نوی فر و شان از هم شاهی کجا و شان نوی پادشاهی یافت در دوران و شان نوی  
 آسمان سینه غر شید تابان که نه بود که نه سندانده شد از نیل ایوان نوی صد که نه قانون هر دیوان که و بدشته است  
 آنکه اگر گشته از قانون دیوان نوی اسی نجم طالع خوش اعدایش بسین نامفر کرد و ت تاریخ طوفان نوی  
 اسی خضار از کرم ذات خمر انباش ناروان کرده است از کرم تو فرزان نوی می جهان جم و جاز از معدن انت تو

جان جانان نومی و شاه شان نومی بکمی نماید تو نور سعادت بر جهان مسلم و کافر تو آورده ایمان است  
 چرخ آیین بسته عالم را بر مهر ممانیت میران کنند دار و باز جهان نومی و مهر و عهد تو آید بر سران کرم  
 نیست یکدم خالی از اکرام و احسان تو که خضر تا بنکر در لطف شربت شادی جوی شاهی را الما باب حیوان  
 چرخ را تا آمده تا زین دولت کف بر همه فانوشید خط بطلان تو ای رسیدان وسیع عالم او را خیر  
 مرکب اندیشه را بر خطه جلان تو لطف تو از بهر دوران بهار خرمی جو تو ایام را باران نیان تو  
 از لطافت های دلت لطف حق کو یا که کرد از وجودت ابتدای خلق انسان تو چار ارکان کر بود اصل مقدسات تو  
 میتوان گفتن که هست آنچه ارکان تو پیر کردن پانهران نمیده روشن بید همچو تو روشن چاهی و شبستان تو  
 ای زمانه از کمین پهای تو در مصاف بسته بر هم دستان پورستان نومی یافت چون اندیشه است و خط به خط  
 اطلبی هر شد محسوب بحران تو رسد خاک لنگانه ز نسج پای تو ای فدای خاک پاکت بر زمان جان  
 کرصنان نشد از شاه جهان عباس شاه حیدر آباد از تو شد شاه اصفایان نومی دولت تو نعمت کامل بود از حق خلق  
 هر که قدر این نداند که ده فرمان تو خواستم تاریخ فرخنده و جلوس عقل گفت جمله عالم نو بهاری شد سلطان تو  
 مختصر کرم شهادت که خواهد حق تو چون فصیح خاوران مع و احسان تو از دعا کوئی چو موسی هم دعا بهر گشت  
 او کمن دمی و تو شاه جهان بان تو باو یار جادو ان این شاهی قابل تخت هر دست حق نومی هر خطه زمان تو  
 بدیگارت را بجان صخره کار می گران که ز روین که زنجیر که ز پیکان تو غیبه ایضا فی التلیخ جلوس  
 خلعت شاهی چو در پر کرده شاه دین پناه دهر بر کردون رساند از خود طوفان نوین باشد به روز از زمین و آسمان  
 از فرخ شمع خسار شد انجم سپاه آفتاب و چ شاهی به جرم خسروی آنکه باشد بر فراز بهر شس بارگاه  
 خسرو روی زمین شاهنشیه صاحبقران شاه باقی ظفر سلطان محمد قطب شاه آنکه باشد لطف عالم او پناه خامر عام  
 و آنکه باشد نور عدل و فرخ و بر راه از خود خسروان دین من پنهان شود چون برون از بار که آید بعد قابل جاده  
 آنکه باشد در ولایت حدیج کسری پناه و آنکه باشد در سخا و خدایش در یوزه خوا مهر کجا بار و کاتبش باران منیض  
 در گردن آید بجای از شاه کیم است در قلم حکم او مساوی بکبک باز است در یزناج علی و برابر کوه و گاه  
 اوست شاه عالم و از هر طرف می آورند خسروان مجرب و در سایه لطفش پناه سایه چتر بلند قابل و در فرق مهر



پایه تهر رفیع ایوان او بر دوش ماه آنگه که خفاش شود حامی نکرد و باید تخم مرغ سیوه زن از شدت کرانها  
 سحر ساکن میشود و در بحر چون چهره بر تیغ کر کند بر روی دریا شسته ضبطش نگاه چون اقبال و ظفر بر سینه شایسته  
 خضر مشرق شیه مغرب توفیق آله بهتر این مجلس اسیر عقل گفت پادشاه بی بمل سلطان محمد قلی  
 تابود بر صدر زینت امین ابل ثواب تابود و در قعر و درخ مسکن ابل کنه باد با احباب عایش جان خلد و جیم  
 با دار شمع خورش روشن چراغ نهرواه شکر از دور که کشا و جهان بائی گذشت شد جهاندار جوان ملک جهان پادشاه  
 که قبا و از سر کلاه خصوصی بر گرفت کسری اینک میرساند بر فلک کلاه خیمه اقبال دارا کریم حمیده شد  
 زو سگند بر سر پادشاه و لب بازگاه شهر یاری با پیخت جهان داری نهبا کاستان شیر خیز خیل ملک را سجدگاه  
 خاک کوش سر بر چشم سپهر این کرد و شمشیر صیقل آینه خورشید و ماه کر شود در آملک جهان دمسر  
 بخت بیدار دل آگاه باشندش گواه کر نسیم نطق او بر قبر مخون بگذرد از زمین او زوید و خزل سوری کیا  
 ابر حمت بار کرد و شعله برق غضب کر شود لطفش کنه عاصیان را غدر خوا عالمی او را عا کونیدار شمن چربا  
 شهباز را که از رفیع دعا باشد سپاه نام و غمش دانی و مال جلوس کر کنی جمع با صاحب کرم سلطان محمد قلی  
 یار بیابان کن بر او رسم جهان با چنان کاسماز او دار و از این پیراهی نگاه با شمشیر میره کاری موافق با نفا  
 حکم در امانی هر که زگیر و پیش راه دوستان ابادا کام خبر راه راست دشمنانش ابادا با جگر و قهر چاه  
 روزگار شمشیر اخلاق عالم ضمان افتاد و شمشیر اخلاق عالم در سپاه - و چون بشارت جلوس هایدن با سع  
 جهانیان رسید غنچه دل کنان بچو دل غنچه در حدیقه رفاهیت شکفته گردید و ارکان دولت و عیان حضرت از رو کاغذ  
 که خدمت بر میان جان بسته و آداب تهنیت بجا آورده و عواطف شامانه اختصاص نیستند و صنوف خلائق  
 زبان بدعا و ثنا گشوده با نغمات مندر احوال سرفراز گشتند و سلطان نزدیک دو جهت ادا مراسم پیش  
 و تهنیت ایلیان میخواندند و کاتب محبت اسالیب با تحف هدایا لایق بر تاسیس سالی نهاد و دو وادار سال نمودند  
 ذکر آمدن سولان از جانب سلاطین مکن بر هم پرش تهنیت چون بیت جلوس هایدن در اطراف و اکناف  
 منتشر گردید از جانب عالیجناب سلطنت و سعادت و سکا با ابراهیم عا و شاه سیادت مرتبت میخواستی و از جانب عالیحضرت شکوت  
 و خلافت پناه مرتضی نظام شاه سیادت مندرت میرا بوالفتح تعجب ادا می مراسم پرش تهنیت با تکرار

با تحفه و هدایای لایق و مکاتیب محبت اسالیب در ماه و کجبر سال مذکور بدرگاه والای سعید  
 و عبود اوراک شریفه بساط بوسه‌ای رسوم پرستش و مبارکباد از جانب آن دو پادشاه  
 با عدل و داد بجا آورده مکاتیب محبت آئین ابدای بی‌شماره و تسهیل از نظر اشرف نذر نیند  
 حضرت علی الهی حجاب را بجا می‌بایست فاحشه سرسره از نمود و بعد از خدی هر یک را اسب  
 و منیل و نفوذ نامبر و در محبت نموده رخصت انفراد ارزانی نموده و فکر آمدن  
 حسین بیک قبیجی باشی از جانب اعلی حضرت سلیمان رتبت پادشاه  
 عالم پناه ابوالنصر شاه عباس بر رسم پرستش و تهنیت چون خبر انتقال  
 خسرو فردوس مکان سبح اشرف اعلی حضرت سلیمان رتبت سکندر شمت سالار و دور  
 نبوت پادشاه عالم پناه ابوالفتح شاه عباس صفوی رسید بنا بر فرط محبتی که آن  
 زب ده اورنگ پادشاهی را بدو مانع قطبشای بودوایان پناه حسین بیک  
 قبیجی را که در ملک مقربان آن استان انتظام داشت بجهت آنکه رسوم  
 پرستش و تهنیت با تحفه و هدایای نفیس روانه درگاه والا کرد و امیدوایان  
 پناه شالیه چون از راه هر موزه به بندر و ابل رسید و منبیهان آنجناب را  
 بمباسع اجلال رسانیدند حضرت علی الهی سیادت پناه میرزا زین العابدین زاده  
 رانی را که مرد خسرومند و بوفور فضل و کمال محبت از زمان بود مراتب تقسیم  
 و تکریم مرعیداشته جهت طلب او با تشریفات خسروانه و منبر لایق به بندر  
 و ابل روانه نموده سیادت پناه موصوف بعد از وصول با آنجا مراسم  
 اعزاز و اکرام بجا آورده با اتفاق ایالت پناه حسین بیک روانه درگاه معلی گردید  
 و در هر منزل و مقام لوازم خدمت و مراسم ضیافت بتقدیم رسانیده چون خبر وصول  
 ایالت پناه بسردخانه ملک محروسه بمباسع اجلال رسانیدند عمده الخواص و انبیا قلغان نیز با جمعی از اعیان  
 باستقبال مقرر گشته بجانب سرد روانه شد و بطریق حکم اشرف و در هر منزل و خان نهم و حسان زیاده تشریف

کشیده حسین بیگ در تمامی اوزارین نعمت رشت حضرت ظل الهی ساخت و چون نزدیک  
 بدالاسطالت رسید در کلاچپوره قلعه محمد نیکو تبار پنج دهم شهر رجب سال ۱۰۸۰ شمارت و عشرین  
 و الف بشریف باط پوسی مشرف شده منقح و مسبا هی کشت و از جانب اعلی حضرت  
 اشرف السلاطین انظار مراتب محبت و موافقت برش از حد نمود و مکتوب مودت  
 اسنوبه را که در فواید این داستان بکس منقول است با تاج مرصع و کمر شمشیر و کمر خنجر  
 سطل بجا آورده و پنجاه سرباد سیر سبک تک با زین و بجام مرصع و عنایات  
 زرکش و دیگر تحف و نفایس شاهانه از نظر اشرف کد را نید با هشتاد تن معتبر که  
 رفیق او بودند بشرفیات فاحش و عنایات حسنه و غرامتاریافت و منازل  
 عالی و وسیع محبت او و تابش مقرر گشت و مدت دو سال و چهار ماه شمار الیه را اتفاق  
 توقف افتاد و هر سال سوازی بیست هزار هون او رای تشریفات و اسب و منیل  
 و غیره بآن ایالت پناه از سرکار مرحمت می شد و در واسطه ذی القعدة ۱۰۸۰  
 خمس و عشرین و الف فیصلت آب و کمالات انتساب جمع فضایل که تا کنون شیخ محمد خان  
 را که بنده مجلسیان و مقربان انیدرگاه بود با تحف فراوان و مرصع آلات شخون  
 بجا هر قیمتی و قشقه نفیسه که مدتها عالمان درگاه و اتمام آن سعی موفور بطهور رسانید  
 بودند اتفاق حسین بیگ که چهار هزار هون جهت خیر ج ۱۰  
 با و مرحمت شده بود و از راه برانپور روانه جانب ایران فرمود و نقل مکتوب  
 پادشاه جهان پناه شاه عباس پادشاه ایران که بصحابت ایالت پناه  
 حسین بیگ مبارکاه ظل الهی رسیده عالیحضرت سلطنت و سعادت پناه شوکت  
 و عظمت و شکوه ائمت و جلالت انتباه مهربانانه و له و الاقبال مشید ارکان النصفه و جلالت  
 جالس بر سلطنت و کامکاری شایسته مشید و در و جهاندارای الخصص بغایت الملک الا نظام النصفه و الا  
 و اشوکت و عظمت و الا بهت و النصفه العز و الا جلال سلطان محمد قطب شاه را تسلیات عطف و

نشان محبت انجام و دعوت ملاطفت بنیان سورهت فراهم ابلاغ و ارشاد شسته همگی  
 توجه خاطر مکررین و تعلق ضمیر منیر تیرت آئین بایون ما انجام حساب ناطق و دوشکاهی  
 و اعتلای لای نصف و بلند نامی آن عالیحضرت باقصی مراتب کمال و استنوی مدارج  
 عزت و اجلال متعلق و معروف است مطالب و تأرب و وجهانی تبویب متین  
 آسمانی مفرد و رباد بعد نذر اغراض نهائے راسه صداقت آرامی گردانده که در حقیقه  
 خبر ملالت اثر واقع بلبله مرحمت پناه عظم عالیجا غفران دستگاه آن سلطنت  
 و اقبال پناه بدین دیار رسید که از شش فانیه و نیای عذار بی استبار هدایای خلیا  
 منوده بآرامگاه بقا پیوستند بمقتضای عطوفت و اشتیاق حبلی و علاقه اشخاص و کدلی  
 که فیما بین مسلوک بود و غبار کلفت و ملال بر آئینه ضمیر محبت تاثیر نشسته کمال اندوده و ملالت  
 دست داد و متعاقب آن خیر محبت اثر قایم مقامی و دارائی جالس سیر بر سر و در و چون  
 از کسب سامع اجلال رسیده رنگ ملال از آئینه خاطر زدود و چون دنیا ای نا پایدار محل حوادث  
 و مکاره است و حکم قاطع کل نفس ذالقه الموت بقای نوع انسانی از مقوله مقنونات و راه  
 عدم پیمای قرار یافته گاه فخلوق است و نفوس قدسیه انبیای عظام و اولیای کرام  
 که محرمان سرای غیبی و مقبران در گاه ایزدی اند بملول کریمه ارجی الی ربکم راضیه  
 مرضیه از دل و جان این اشارت قدسی بشا تر پذیرفته و دراع عمر نا پایدار و حیات دور و  
 مستعار نموده اند پس انسب است که آن پادشاه عالیجاه در حدوث این قضیه بایله بنونی  
 کو هر شب تاب عقل عبودة الوثقی صبر و شکیبایی متک حسیته بدین عطیه عظمی شاکر و سرور  
 باشند که بجز الله و المنه بون غنایت الهی سیر بر پادشاهی انخا نوا ده علیه بوجد شریف  
 آن سلطنت نشان آرایش یافته چراغ آن سلسله افروخته در و در جواهرات است که تمام  
 غفران پناه مذکور مستغرق رحمت حق لامیوت بوده باشد بقای عمر آن سلطنت و شوکت و کرامت  
 بوده از عمر و دولت تمتع و برخوردار ی یا بند چون حسن اعتقاد ایشان بر خاندان طیبین و طایفه علیان

بر عالمیان اظهر من الشمس است و مصداقیت فیما بین از قیام الایام مستلزم در دارالرحم که یکی از مختصات  
 خیر حکم عزت را بحجت پر کشش و تعزیت و مبارکبادی سلطنت و دارامی آن عالیحضرت فرستاده  
 لهذا رفعت پناه مقرب حضرت العالمیه حسین بیک تپاچی که از خدمتکاران بهابط قریب منزلت  
 و محل اعتماد شاهانه است روانه حضور نمودیم و این نامه دوستی آئین از روی کمال شوق  
 مصحوب او از سال یافت الحمد لله و الله بخاری حالات اینجا بے سمن عاطفت ربانی  
 بر حسب دلخواه اجتناب و خوبی گذرانست و درین اوقات فیما بین نواب همایون ماو  
 اعلی حضرت پادشاه و قیامه فرانفراسه ممالک بروم بوساطت مصلحان خیر اندیش  
 مصالحت و اعتد و امنیزجت ترفیه احوال خلایق و عباد الله رضایان و اویم و از  
 جانبین معامله و بیان تا کید یافته ایچیان معتبر آمد و شد نمودند و از هیچ طرف  
 امری که مکرده خاطر انور بوده باشد واقع نیست و طیفه محبت آنکه آن سلطنت و معدلت  
 و سگاه پیشتر از پیشتر شیوه فرخنده اتحاد و حسن موافقت و داد مرعی و ساوک داشته  
 پیوسته ریاض خلایق از لال مکتب صداقت عنوان و صحایف سعادت نشان شاداب گردانند  
 و چون دایم صمیم نور همایون آنست که همیشه از احوال ایشان خبردار باشیم و ایچیان که میفرستیم  
 دیگر تر روانه نمایند و باعث این می شود که ازین طرف نیز در تر روانه می شوند بعد ازین بطلافت  
 گذشتہ علموده دعت پناه مشارالیه را از در روانه گردانند و بجهت آنکه مردم ما و ایشان از  
 راه خشکی بفرغت بیکدیگر تود و توانند گرد پیوسته از چگونگی حالات یکدیگر خبردار توانیم بود  
 جمعی از عساکر مضوره را بفتح و تسخیر ولایت کج و کران امور فرمودیم و بتوفیقات آسمانی باندک  
 توجیهی مفتوح گشت و من بعد تردد با آسانی میسر است بعضی حکایات غفران پناه آن  
 عالیحضرت زبانی سعادت و عزت آثار حاجی قنبر علی گفته بودید که بعضی از شرف رسانند  
 مشارالیه معروض داشت بعد الیوم هر گونه مطلبی که مرکز خاطر انور بوده باشد بی شائبه  
 تحلف و فائده حجاب از روی یکانگی اعلام نمایند که توجیه حصول آن معصوم گردد و چون عرض نمیدارم



ذکر ولادت وافی سعادت شاهزاده جهان آرا عبدالقدوس را چون ظل الهی را خوا  
 فرزند اقبال پویند زاید الوصف بود این و متعال بنیایات بالغه خود در این عطیسه بر روی  
 ظل الهی بکشودینی اختر دولت و سعادت بروز و دوشنبه بعد گذشتن هفت ساعت و  
 پنجاه و چهار دقیقه تبایخ مسیت و هشتم شوال سنه ثلاث و عشرين و الف از مطلع اجلال  
 طلوع نمود و چون بشاران فرخ فال این بشارت خورمی سبع اشرف حضرت ظل الهی  
 رسانیدند از غایت فرح و سرور حکم سرود که طبل بشارت و نقاره عیش و عشرت  
 بنوازند و ابواب جشن و میزبانی بر روی عالمان بکشانیده و منجازا طلب نموده از کیفیت  
 طالع وقت ولادت و چگونگی نظرات کواکب استفسار سرور نمود و بعضی اشرف  
 رسانیدند که این شاهزاده بلند اقبال سریر سلطنت رازیب و زینت خواهد داد و از  
 فرط سعادت و وفور جو و وسع کثافت او عالمان در مهاباد امن و رفاهیت آسایش  
 خواهند نمود ظل الهی از استماع این مقالات فرحت آیات بشارت سرور و شادمان شود  
 تا یک هفته صلاهی عیش و عشرت در داد و دار کان دولت و اعیان ملک و ملت و امر و مقبره  
 سریر سلطنت را به تشریفات و انعامات علی قدر مراتبم بخواحت و سخور این وقت  
 در تهیت و مبارکیا و قصاید ستاد تواریخ اعلی گفته بمساجع اجلال رسانیدند و بیافتن  
 صلات و جایزات بکام دل رسیدند از جمله آن تواریخ تاریخیت که نواب علامی فیهامی  
 پیشوا اهل ایمان میر محمد موسی خطاب تراوه و قطعه درج فرموده و داده اش نیست کام بخش جانها  
 و یکی از فضلای آن زمان در قصیده که شتم بتهیت است این مصرع تاریخ را آورده موجب فیروزی  
 سلطان محمد قطبشاه و جناب میر محمدالدین محمد ولد میر محمد موسی رحمهما اللہ این دو تاریخ در دو  
 قطعه عربی و فارسی بیان سرور فرموده قره العین الانسان و اول فتح و طفر آخر رخ و الم  
 و نهنگی یگانه تاریخ گفته خلد الله عمره ابد و نظام الدین احمد ابن عبداللہ شیرازی در کتاب  
 تاریخ خود که در احوال آن شاهزاده نوشته این تاریخ را رقم پذیر ملک بیان نموده قطعه از آثار

قطب جهان نیری طلوع کرده که سحرگشته از دهر و شتری مهری طلوع کرد و برین شش هفتادی  
 کز نور آن چو آینه شد سطح انجری دری زویغ غیب عیان شد که پرکش شد بر فراز قبا آن سقف بنیری  
 آن کوهر یکانه چو از بلبل نه هفت آذر بر دوش بهر مشرق مهر خاوری در... بن اندامی تارخ عقل گفت  
 با حسن یوسف اندویشان بکندری و نیز مشارالیه تارخ و یکا گفته به تارخ عقل و در پیش گفت مشارالیه  
 صورت و معنی و بعد از تارخ از جشن عقبه آن کوهر شاهزاده محمد سلطنت را بهبه شاه میراثم  
 ساخته زرو جوهر بسیار تارخ فرقی نرقدان ساس آن نور دیده عالیشان و آن تارخ  
 از جند خیز زمین و زمان نمودند و چون عموم ظایق دیار تلنگ را رسی است قدیم  
 که هرگاه و اهب العایا بعد از تارخ ایام انتظار چنین کوهر یکا از بحر قبال کرامت فراید  
 اورادیر ترنبط کرامی پذیرد که اوراد و نور و نیز منجمان از تارخ نظرات کوهر استخراج  
 نموده بودند که چون و در دوره مرحله انرا اعلی عمر شاهزاده عالیشان طے شده باید که آنوقت  
 پادشاه زمان دیده خود را بدین حال آن شاهزاده روشنی بخشد حضرت ظل الهی  
 مشر ارداد خامه و سحر و عاتق بنیان را منظور داشته آتش نهاده بلند اقبال را  
 سیادت پناه و فضیلت و شکاه بهی طیب الدین نعمت الله که از اقربا سز نزدیک  
 آنحضرت بود سپرده بخدمت تربیت مامور نمود و منزل سید مشارالیه  
 دو تخته شاهزاده تقریافت و منصب جلیل القدر میر جلکی و عبده انا لبقی بان سید  
 بزرگوار مفضول گشت و سید مشارالیه در تقدیم لوازم بندگی و خدمتگذاری کامیابی  
 بدل جبه بطور میرسایند و هر روز اخبار غلط و آثار سلطنت شاهزاده سکندر اقبال  
 بمسامع اجلال معروض داشته باعث انشراح و انبساط خاطر فیوضات نظامه سیکر دید  
 تا اینکه دست صنع انیدی بر رشته عمر ابد پیوند شاهزاده پنج عقد بست و آنا فانا انوار معد  
 و کشور کشائی و آثار سلطنت و فرمان روائی از ناصیه مبارک لامع و لایح میشد و درین سال  
 سید مشارالیه داعی حق را لیک اجابت گفت و سیادت پناه میرزا شریف و اما مشارالیه در سلک



مجلسیان حضور پر نور منسلک بوزاراه مراجع شانه بنایت منصب میرجلای و اتالیقی متفخر  
 و کامیاب گردید و دو نفر خواجه سراسی حضور پر نور ملک مبارک قدم و ملک یوسف که از جمله  
 ستمدان و مقربان درگاه والا بودند هر صبح و شام بخدمت سراسر سعادت شانزاده عالی قدر  
 حاضر گشته احوال خیر آل آتش نزاره را بعرض اشرف میرسایندند و چون سسین  
 شریف شانزاده بهشت سال رسید میرزا شریف نیز بمقتضای تقدیر بدارالقرارد  
 شتافت و بصلاح و صوابید نواب علامی و فهاقی میر محمد مومن وکیل السلطنت  
 خواجه مظفر علی دبیر باین سعادت غطی سربلندی یافت و بموجب حکم اشرف جهت سکونت  
 شانزاده در منزل مشارالیه قصر رفیع بنا کردند و خواجه مظفر علی بمراسم خدمت عتود  
 و لوازم اتالیقی و بندگی قیام می نمود بعد از آن نواب علامی و فهاقی جهت تعلیم قرآن  
 سببین و آموختن مسایل شرع و احکام دین مستین مولانا حسین شیرازی را که کبیرترین  
 و درسلک کتاب آیند و تبحر نه عالیستظفهم بود و بصلاح حبیب و سلامت نفس اتصاف  
 داشت و بشرف لطاف بیت الله الحرام و سعادت زیارت مرقد مطهر حضرت خیر الانام  
 و سایر عبات عالیات ائمه کرام علیهم صلوٰۃ الملک العلام و مشرف گردیده بودند و پسندیده  
 از حضور پر نور مقرر گنایند و چون شانزاده بن ده سالگی رسید و مراج مبارک بآموختن  
 فنی که سلاطین والا بدایل گردید ملک یوسف و خواجه سرایان دیگر را مقرر نمودند که هر صبح  
 و شام بخدمت شانزاده حاضر شده بخدمت مرجوعه قیام می نموده باشند و چندر آن  
 اسب را هوار و چند بزغیر فیل خوش صورت کوه آثار و چند میتد چرخ و باز برای  
 شانزاده عالیشان جهت مشق سوارس و شکارند ستادند تا درفضای قصر عالی  
 و باغ و ملک اسیر و شکار اشتغال نمایند و درین سال خواجه مظفر علی دبیر  
 نیز بعالم جاودانی شتافت و مولانا حسین معلّم بعد ازین واقعه شب و روز بخدمت  
 شانزاده حضور پاشی می کرد و ازین جهت شانزاده را کمال لطف و شفقت بحال ملوئی بهم رسید بکمال نظر

اور ارادۀ امید داشت و چون مدت دوازده سال که مانع ملاقات بود قریب بالقصد رسیدارش  
 شوق از جانب والد بزرگوار و شانۀ ارادۀ عالمی قدر تیز تر سه وعده وصل چون شود نزدیک  
 آتش شوق تیز تر کرد و از نجات پادشاه و پادشاهان اراده احوال همیکه از خواجہ میران  
 کہ آمد و شنید و بشوق تمام استفسار میفرمودند و گریه و یای صالحه شانۀ ارادۀ  
 بلند اقبال شبی کہ شانۀ ارادۀ عالمیان با ستراحت مشغول بود در عالم رؤیا مشاهده  
 نموده کہ در مرغزاری مانند باغ ارم درآمدہ خرامان شد و در کفزاری چون بہشت حرم  
 سیار کرد و از آن مقام دلکش و از آن سیر فرح افزا طبع اشرف شکفتی تمام یانت دین  
 اثنا چنان معاینہ فرمود کہ یکبار ہر شجرے از اشجار آن گلزار مایل باجناب شدہ  
 و ر سجدہ آمد و چون از آن خواب فرج انگیز و از آن سنہ سرت آمیز بیداری دست داد  
 حالتی عجیب و صورتی غریب بخاطر قدس را دریافت و وقت صبح کہ مولانا حسین معلم  
 بعد ادا ی مراسم عبادت محبوب و بی شریک و ابتاز و گذاردن سرائض و نوافل نماز بخت  
 شانہ ارادہ حاضر شد کیفیت رؤیا نزد او بیان فرمود مولانا از استماع این رؤیا بحسب تامل  
 برودہ بعرض رسانید کہ تعبیر این خواب جلوس برا و رنگ جہاندار می و عروج بر معارج عظمت  
 و شہیاری است توقع و استدعا آنست کہ با احد سے از ملازمان این خواب را اظہار  
 نفرمائند تا جمال حقیقت این معنی در مرآت شہود و عیان و در نظر سہکمان جلوہ کر شود  
 بنا برین شانہ ارادہ عالمیان و دیگر زبان کوہر نشان بہ بیان آن نکشود و مولانا شار الیہ  
 کہ بہشت و مرحلہ از مراحل زندگانی طی نمودہ بود و رخت افاست ازین سرای غانی  
 بر لبست و بعد ازین قضیہ شانہ ارادہ یوسف طلعت در اناب تنہائی مانند و مترصد بود  
 کہ جمال باکمال والد ماجد را بزودی مشاہدہ فرماید کہ کلفت بعد و ہجرت بالغت قرب  
 و وصل متدل کرد و القہ بعد انقضای سنوات موعودہ و مرد و ریشہ و ایا م مہود پادشاہ  
 نزلان روز مبارک و ساعت موعود اختیار فرمودہ خواجہ میران عالمیان و نہای فیض المکان از در شانہ

و در آن فرستاده با کرام و اعزاز تمام بیارگاه مطلق طلب فرمود و انواع جواهر و زرد و سیم و نقره  
 و نثار فرق مبارکش نموده خیل و اسب بسیار تصدق نمود و پانصد هزار نوبت و محفل گسترده شانه زاده  
 نزدیک خود برآورنگ نشاند شاه و شانه زاده بلا خطه جمال با کمال همدیکه کامیاب و مسرور  
 شدند و مقربان بارگاه زبان به تهنیت و مبارکباد گشوده زرد و جواهر بسیار تصدق و نثار  
 نمودند و زرد و نیکو بار عام دادند و جمیع بندگان و ملازمان بحضور پر نور آمده نهار و خور و حال  
 نذر کردند و میسند و در آن هفته که مبلغ کلی از نقد و تحف جمع گردیده بود و لبادات و طلبه  
 علوم و اهل مدارس و ارباب استحقاق و شعرا که قصاید غرور و تهنیت و مبارکباد گفته بودند  
 مرحمت گردید و هر یک را مبلغی زیاده از توقع و قیاس رسید و هر هفته طرح جشنی افکنده ابواب  
 عیش و نشاط بر روی اهل عالم می گشودند و شانه زاده عالیشان را با انواع کامران  
 و انبساط مخطوط و مسرور میباشند و نظم در جهان خوشدلی فراوان شد جنس نایاب  
 بین چهارزان شد کشت مفتوح باب عیش و نشاط و هر هر طرب گشود و بساط شاه  
 شانه زاده کامران گشتند جمله خلق شادمان گشتند ذکر بشارت فرحت انبساط  
 یعنی ولادت با سعادت شانه زاده سلطان علی میرزا چون عنایت یزدانی  
 در باره حضرت ظل الهی انبساط از فهم بشری بود و هر صبح تازه گلی از حدائق رسید  
 او می شکفت و هر شام درخشنده اختر می از شارق آرزوی او طالع میگردید چنانکه  
 در دراز سلطنت حیدرآباد در روز دوشنبه بتاریخ بیست و هشتم شهر شوال سنه خمس و  
 عشرين و الف نوید مسج افزای سمع اشرف رسانیدند که حق سبحانه از خزانه غیب  
 کو پر شتاب و نیکو کرامت فرمود ظل الهی از استماع این بشارت جهان جهان شادمان  
 گشته در اداسه شکر و سپاس الهی قیام نمود و به ترتیب جشن عظیم فرمان داد و آواز کوس  
 شادی و شش جبهت عالم افتاد و آن نونهال کشتن مراد را سلطان علی میرزا نام نهادند و شکر  
 این موهبت و امن آرزوی خلائق را از ریزش کف دریا نوال مالال کرد و انیدند و شعرا

بلاغت آثار در تنبیه و تاریخ ولادت سخنان آید و در رشته نظم کشیده از نظر انوکرانیده  
 و بصلاحت و جایزات کامیاب و هر دو اندوکر و دیدند و نواب علایم و فهمای پیشوای  
 عالیان میر محمد مومن علیه الرحمه در تاریخ تولد هر دو شانزده عالم قدر و قدر قطعه خدای داد  
 قطب شهبان محمد شاه و دوشانزده که بستند رنگ شمس و قمر و نور بخش جانم که چون  
 پدر بستند ز رحمت ازلی نیکبخت و نیک اختر میان هر دو چو آمد تفاوتی در سال  
 چو خوابی از پی تاریخ شان شوی رهبر حساب سال یک از کائنات جابجا و کجاست  
 بجای حساب آن دیگر دعای هر دو مرا خوش رسیده است از غیب عجب خسته و کجا  
 زهر دعا خوشتر که باد دولت و اقبال شان بعمر خضر بطل خیر جالیون جانفرازی پدر که امام شاه  
 بود آنکه در کمال آمد بفهم و فضل از سطوح بدولت اسکندر چو ذات اقدس را و تاریخ سخنان  
 مراد عای و کرب پی سخن زیور ز حادثات زمانه پناه و آتش باد خدای بل جلاله بحق شمر و کمی  
 از سخنوران نظر من آید فتح که را تاریخ ولادت یافته و دیگری از شعرا این قطعه را برشته بیان  
 کشیده قطعه داد چو ایندیشه کامران کوهری از سعدن چپه اکی حبت خسرو  
 مژده تاریخ او از شرف دوده قطب شهری - و امارت دستگاه حسین یک حاجب  
 شاه کیتی پناه دیده بخت را تاریخ یافته اینچنین منظوم ساخت قطعه شکر ایند که از کارم غیب  
 شد جهان را حیات نودرتن از قدوم میر باد شهری شد تلنگانه تازه رنگ خلق  
 کوهری اینچنین چو روی نمود خواستم زینتی دهم سخن پی تاریخ مولدش زینتم تا  
 برم خوشه ازین خرمن بختم آمد بنزد عقل بگفت کیمن سخن را بکوشد از زین  
 سال تاریخ اوست دیده بخت دیده بخت باد از روشن فصل سیوم از  
 باب پنجم در بیان واقعه پایله رحلت حضرت ظل الهی و سنین  
 عمر شریف و مدت سلطنت و ذکر اولاد امجاد و ششم از فضایل  
 و خصایل آنحضرت مخفی نماند که مکتب ان را مشهود و برای العین است که

هر کس را که در دنیا کم کون و فساد شربت حیات نوشانیده اند آخر کار مرارت فدا باد و پشیمانی  
 اند و بقای ابدی بنسبت کلام سخن نظام و بقای وجه ربک ذوالجلال و الاکرام مخصوص  
 جناب کبریا نیست و بهر تحویات را ازین واقعه ناگزیر گزینی نیست قطعه بر بهار رخسار  
 در پی است هر طلوعی را غروب و ورقه هر حیات را عاقبتی در عقب هر بقای را  
 بدو خسر فناست بهر راحت قرین صدام خنده هرگز نباشد بجا خرق می کرد  
 بدریا کوه و دریا کوه سوت چون آید چه سلطان بپیدا آنگه بر تخت شاهی دارد و مقر  
 آنگه باشد خوابگاهش بویا جلد را در زیر خاک آید مقام ایدرین غزین مقام بی وفا  
 الغرض چون خاقان زمان از دیدار منبر خنده آثار شهزاده عالمیان عبدالقدیر رامرو  
 و مخطوطه که دید ایام و بیالی را بعیش و عشرت متوالی میکند رانید و همگی اوقات تبریت  
 شاهزاده بهوشمند و نادول پرداخت تعلیم قواعد جهان داری و ضوابط معدلت و هر یک  
 و اهتمام عساکر و رعایت رعایا و محبت سایر خلق و کافه برایا مصروف می نمود و همیشه  
 کوشش شاهزاده عالمیان را بدر رنصایح و آلائی مواعظ که مشتمل بر آداب سلطنت و رسوم  
 خلافت بود و فرین می ساخت و خزانة حافظ اشش از جواهر نفایس سیر و اجزاء  
 و وقایع سلاطین روزگار که هر یک بوقت خود در کار راست مملو و مشحون میداشت  
 و چنداه برینوع میکند رانید که چرخ جفا کارستم پیشه عذار چنانکه شیوه آنت کوکب  
 و جود فایض الجود سلطان زمان را از مدارج اوج صحت بخصیص ملالت و از معارج شرف  
 توانائی بهبوط ناتوانی رسانیده و زلال زندگانی را بدر در و دیاری مگر ساخت  
 و مزاج دماغ از طریق اعتدال انحراف نموده حواریت تب بر بدن مبارکش  
 مستعدی کرد و در گلشن طبیعت از سموم حدت تب فسرده شد و روز دوم و سیوم تب  
 بنوعی اشتداد یافت که نوبت به پوشی رسید و ستیده مایه و الله اش و دیگر مقربان  
 بمشاهده ایحال سرود و متفکر گردیده حکمای یونان و طبای هند را حاضر گردانیدند و چنانچه

در تشخیص بیماری و تجویزی در مختلف بانستند چه حکمای یونان سبب آنکه سبب این  
 مرض حرارت است حدیث آتش این تب را بر لال مبروات اطفا باید کرد و اطبا  
 هند قایل بودند که ماده تب از بردوت است علایش بادویه چاره باید نمود بنایت برین  
 و سر اسیمه شدند و والده ماجده اعلی حضرت مایل به علاج اطبا هند گشته و سرمود که علما  
 هندیان با مزاج مبارک که در بلاد هند نشود نمایافته موافق ترمیمی نماید اولی آنست  
 که طبیبان هند معالجه نمایند حکمای یونان از استماع این سخن بیتاب شده گفتند این  
 محض غلط و خطاست و سر پا چور و جفا مباد که از تشنیه آتش حرارت اشتعال  
 یابد و جان جانی بسوزد و معتبران درگاه اگر چه در شیخن با حکمای یونان متفق بودند  
 اما چون والده ماجده اعلی حضرت و جمیع المحرم و منصور خان عین الملک حبشی با طبیبان  
 هند جداستان گشتند و انصاف یونانیان پیشرفت نشد و قرار دادند که اطبا  
 هند شروع در سلاح و تدای نمایند و چون پایانه حیات پاشاه زمان از زلال زندگانی  
 ببرزشته بود و آفتاب زندگانی سلطانی رو با نول و غروب داشت آنچه بر نشت  
 تقدیر بود تصویر پذیرفت پس ادویه حار بشه پیار دادند و مدت پنجره ز آتش بر آتش  
 نسوزد و در روز هشتم پادشاه بنایت بیتاب شده و کمال اضطراب هم رسانیده  
 و امید از حیات منقطع ساخته فرمود که اکنون وقت وصیت و وداع و زمان افتراق  
 و انقطاع است باید که شاهراده را بحضور بیاورند و بعد حضور شاهراده فرمود ای فرزند  
 و بلند و ای جگر گشته از چمن دعا و دعای در حق پدر ناتوان افتاده بر لب تیراس محوان کن دعا تو که محفوظ  
 از گناهی و در درگاه حضرت چون بفرجابت مقرون است شاهراده رو توجیه بقبله دعا آورده ملت شاک  
 شهریار حضرت پروردگار نمود و پیشانی خود را بر سجده نیاز نمود پادشاه کیتی پناه فرمود که شاهراده بجهت  
 حصول برقه سلطنت و خلوص شمت و شوکت خود دعا کرد و الحمد لله که در درگاه فاضل العباد و لب الطیب  
 مستجاب گردید و بعد از آن بجانب والده ماجده خود متوجه شده گفت که مبلغ چهارده هزار و پانصد تومان

موافق عهد اسامی مبرکه حضرت چهارده معصوم علیه السلام الله الملک القیوم که در بازار  
 منها از مهرب و شرا حائل شده و غایت خلعت دارد بطریق امانت در فلان صندوق  
 معین گذاشته شده است بنماز و روزه و حج و زیارت و رد مظالم و سایر تصدقات  
 و خیرات صرف باید کرد و شاهزاده عبدالله میرزا را بر تخت سلطنت باید نشاند حضرت  
 حق سبحانه تعالی که خالق الاشیا است حافظ بلاد و ناصر عباد است و جمیع امور  
 وابسته مشیت اوست و از والدۀ ماجده خود درخواست عفو جرایم و استعدای  
 دعای خیر نموده متوجه خاصان و محرمان و نزدیکان کرید و دواع خود خواست  
 خردش کرید و نوحه از محل سراسی سلطانی بر فلک نیکون رسید پس آنها را برگزید  
 و نوحه باز داشته بخدمت والدۀ ماجده خود گفت که زمانی آرام گیرند و لحظه خاموش باشند  
 و در اطراف و جوانب بسر و بالین شهریار حفظ باد و از خوین شروع تبادلات قرآن بسین  
 نمودند چون آیه کریمه ارجعی الی ربک راضیه ضمیمه سبع هایون رسید جان بحق تسلیم  
 و این واقعه مایه اول پاس در روز چهارشنبه تبارخ سیزدهم ماه جمادی الاول  
 ۱۳۵۰ ش کهناروسی پنج هجری صورت وقوع یافت منصور خان حبشی و ملک الکاس  
 و ملک یوسف و ملک عنبر در مقام رفع خلل و دفع فساد اهل بازار و ادب باش شده  
 قاسم بیگ کو تو ال را گفتند که در چا و وژی بهیاب تمام تدارک کرد و حسن بیگ نایب او  
 در چهار منار تدارک گرفته مردم اسواق را ناگه بدینغ نماید که هر کس بکار و شغل خود مشغول  
 باشد و اگر خلاف امر از کسی واقع شود فوراً او را سیاست رسانند و در وازه عالیہ  
 شیر علی را مفتوح داشته امر کردند که خاصه خیل نزدیک محلها و جمیع چاکران جا بجا حاضر  
 پس بموجب وصیت پادشاه مبرور متغور شاهزاده عالیقدر و الاکبر را با نفر و کمر و لباس و کسوت  
 خسروی آراسته در شرف نشین قصر محمدی محل برادر ملک سلطنت نشانیدند و بارعام دادند تا خلافت  
 از درون و برون بلوایم زمین بوس قیام نمودند و جمیع چاکران محل محل بخور و تونزک بر تیب پنج

فوج بر طبقات قصر فلک رفت برآمده بشرف بساط بوسی فایز گردیدند بعد از آن جاحیان  
 و سادیان در اسواق بالا سه فیلان سادی بنام نامی خدیو جهان بنمودند و بعد از فراغ  
 ازین امور غش پادشاه مبرور مغفور انجیل و تکفین نموده در بست کر فیض ایش  
 که مرتقد فیض مورد این دو دوان رسوخ ایشان است در کنبه کی که نقل الکی و جیار  
 خود تمیز آن نموده بود و وقت عصر مدفون ساختند و بناخته و دعای آمرزش  
 اشتغال و زیدند و تاریخ وفاتش شیخ علامی منبهمی شیخ محمد خاتون یافته اینست  
 سه حشرش بعلی ابن ابی طالب باد و سنین عمر شیرفش سسی و چهار سال و پنجاه و بست و شش  
 روز بود و ذکر اولاد آن پادشاه مبرور مغفور انجمرت پانچ فرزند سادات  
 مند بود فرزند اول که از همه بکبر سن و وفور عقل و دانش اختصاص داشت و باحقاق  
 ذاتی و استعداد صفاتی بجای والد بزرگوار بر سریر سلطنت جلوس نموده سلطان  
 عدالت پناه سلطان عبداللہ قطب شاه است و دوم مهد علیا همیشه مکرمه آن شاه  
 عدالت پناه که در سال منقلم جلوس سیمت مانوس در جباله کالج حضرت سلطان محمد عواد  
 درآمده ملکه آن دولت عظمی اند سیم شاهراده ابراهیم مرزا که از بطن صبیہ عالی حضرت  
 ابراهیم عاوشاه بوجود آمد و در سال دوم جلوس هالیون بر حمت حق پیوست  
 و دو پسر دیگر از یک مادر سماء بخورشید بی بی که پادشاه مغفرت پناه را نهایت تعلق  
 خاطر بان سماء بود و پیش از حلت پادشاه مغفور بر حمت ایزدی پیوست بوجود آمد  
 و در ظل رفت شاه عدالت پناه پرورش یافتند و گرشم از فضایل و خصایل پادشاه  
 جنت آرامگاه آورده اند که آن پادشاه مغفرت پناه عادل بود و سخی و شجاع بآدمیر صواب  
 بآدمیرش چون عرض با جوهر لازم و خطا از کمالش بیان تاریکی از جرم خود بیان با صفا  
 بآدمیرش رونق ایام سلطنت گشته و فروغ آتش شیرش ناصید فرزند ملک دولت گردید و در  
 و صاحب صلاح و تقوی با وجود اشتغال به مات سلطنت هیچ زمانی از رعایت احکام شرع غافل نبود و با



سن مکتوب بچگونه از لذات نفسانی که متضمن شهادت مناسبتی باشد گشته و اعمال دینی را بر  
 اقبال دنیوی مقدم داشته و گاهی از تلاوت قرآن بازمانده صبح بخیر و قرآن  
 مجید تلاوت نمی نمود و بطریق التزام همراه یکجمله مصحف میفرمود و بیشتر به آبادانی  
 ملک و تعمیر عمارات عالی سعادت سیداشت از جمله محرمات و مخترعات آن جناب  
 مکان مسجد جامع است که در دار السلطنه حیدرآباد و حکم عالی او بنا نموده اند و اول  
 مشهور است بکه مسجد گویند در وقت بنای آن مسجد پادشاه زمان جمیع علمای  
 مجتمع ساخته فرمود باینکه درین بنا اول از دست کسی که در مدت عمرش نماز  
 هجده روز فوت نشده باشد سنگی نهاده شود علماء و صلی عیصادق الاقوال و مرض  
 رسانیدند که در میان ما احدی بچنین صفت یافته نمی شود انگاه خاقان زمان گفت  
 که خدا شایسته حال منست که در مدت العمر من نماز هجده روز منقض شده پس پادشاه  
 بدست مبارک خود او را سنگی دران بنیاد نهاد و در عهد آن پادشاه قریب بیست و یک  
 صحن مسجد آتشیده و با تمام رسید و در عهد شاه سعادت پناه سلطان عبداللہ و سلطان  
 ابوالحسن تاناشاه بعد مادی ایام با تمام رسید مگر کار خبری از آنک کار می و عینده که  
 باقی مانده بود در عهد پادشاه غازی عالمگیر پادشاه صورت اختتام پذیرفت و آن  
 مسجد شریف مسجد است بمال شکوه و رفعت و زینت و وسعت مطبوع و مقبول قلوب  
 اهل اسلام بل کافه نام نہایت مصفا و روح افزا محیط انوار آبی است و مورد فیوض نابت  
 از در و دیوارش فیض می بارد و بر روی نیازمندان ابواب برکات می کشاید و در و  
 در آنجا غفلت نرزد و سورت شوق عبادت خدا و چنانکه مکمل کسی خالی از طواف  
 کنندگان ندیده چنان این مسجد شریف را نیز کسی خالی از عبادت کنندگان نیافته بخت تسمیه آن  
 بکه مسجد بنام پادشاه بر زبان خلق جاری شده و بسبب همسرت و نورانیست میوان گفت که در زمین  
 حیدرآباد بیست و یک مسجد تعمیر یافته و نیز حسب حکم آن پادشاه جناب مکان در و درختی شریفی دار السلطنه حیدرآباد

صانه المد عن الافات و الفاء و در سلسله ایچری طرح شهری انداخته سلطان نگر موسوم ختمه  
و دو اساس عریض متین بجیت و دو قلعه وسیع که یکی حصار شهر باشد و یکی حصار دوتخت  
عالیه بنا کنند باشند و بعضی بنجاه دروغ خیزی برود و حصار شهر خفر نموده و بمنبع آب رسانیده  
از آنجا بنیاد دیوار حصار رود و کشند و پنج کرخ عریض و مقرر گردند که به سنگ و گچ برآورد  
چون زمین برابر شود و پشت نمک ترفع ساخته کنند و سنگ انداز بازند و جمیع عمارات و محلهای  
چهار طبقه و یو آرا با تمام رسانیده عمارات میدان دربار و دو کا کین چهار بازار و چهار منار  
می ساختند و قریب سه لک چون شپچ آن شده بود آن نیز پیش از آنکه با تمام رسد  
عمر پادشاه باخر رسید و دیگر نصبه سلطان پور که در حوالی نگر فیض اثر قلعه گوکنده متصل  
به کشندی که جبهت خود ساخته بود و احداث نموده و عمارت آبی محل محسندی محل  
و توابع و لواحق آن که بعد از سوختن قصر آبی محل که خاقان جنت مکان سلطان محمد علی  
قطب شاه چون طبقات افلاک بهفت طبقه بنا نموده بود و بعلت ضرورت ارتفاع  
چون از برق سوخت پادشاه مغفرت پناه آنرا بچهار طبقه ساخته و بجای داد و محل  
قدیم داد و محل جدید بنا نمود و سبب لغای کلی صرف آن قصر را آسمان نعت  
شد لیکن با وجود آنکه سه طبقه در رفعت بکاست معذرا بعد سخر شدن مبدع  
حیدر آباد بدست سلاطین تیموریه مره بعد از خسری عمارات مذکوره بعلت افتادن  
برق سوخت و دیگر تعمیر نیز گرفت بلکه سنگهای آنرا مردمان در بن عمارات نمودند  
اثری از آثار آن باقی نماند باشند و بعضی و جو ربک و در بحال و الاکرام و نیز آن پادشاه منقرض  
در باغ نخی که جانب شمال و السلطنت واقع است عمارات رفیع و وسیع بطرز عمارات عراق  
بدو طبقه ساخته معماران ماهر و بنایان ماهر تکلف بسیار وران نمودند و نقاشان مانی قلم بطا و آوا  
بطح و غریب نقاشی کردند و چندین عمارت دیگر در هر جا از آن پادشاه مغفرت پناه صورت  
تعمیر یافته از آنجمله باغ فتح علی که در وسط آن عمارت عالی و دلگشا با تمام رسانیدند و در عقب این کا

دل افروز خیابانی طرح انداخته از دو جانب آن دو جدول آب صاف و شیرین جاری  
 گردانیدند و در دو سر خیابان قصرهای رسیع ترتیب دادند و بعد ترتیب این باغ پاوشا  
 دریا دل اکثر اوقات در آن باغ جلوس نموده نرگشتی استعمال میوزید و حاجبند آنرا  
 به نور انعام و اکرام بی نیاز میکرد و ایندو جمعی از شعرا و مبارکباد و تاربخ آمنتعلی عالی سخنان  
 آبدار برشته نظم کشیده و از نظر انور گذرانیده بصلوات نمایان و تشییفات فرادان تحصیل  
 یافتند و این قطعه از جمله شعار است که در تاربخ عمارت یکی از سخنوران گفته بعرض شرف رسانید  
 قطعه سرور ملک دکن سلطان محمد قطب شاه \* ای که دارند آرزوی خدمت هفت آسمان همانها که  
 پایتخت سلطنت از غر و ناز \* سر بفرمان تو دار و خسرو چارم مکان \* ای سیر و تاج شاهی  
 آمده در شان تو چون خلافت کز محمد یافت شاه انس جان \* چونکه قصر باغ و دولت را بتوفیق آید  
 \* ساختی در وی صد و سی سال باشی کامران \* و چه قصری کز زه رخت فلک بود و درش  
 ده چه باغی کز لطافت هست چون باغ جهان \* بلبل بزم نشاطش چون در آید در نوا و در بهشت  
 جاودان بخندند آشیان \* جعد باغی که نفیض روح بخشی میکند \* مر جفا قصر که پیشکش  
 کیر و آسمان \* هر سحر آید پی خدمت و ریخرم بهشت \* جبریل حضرت غرت فرود از آسمان  
 سال تاربخ نبایش دل زیر عقل جت \* گفت فردوس جهان و گلشن قطب زمان \* و ذرات  
 مقدس آن خاقان جنت مکان جامع علوم عقلی و نقلی و لغایت ذکی طبع بود چنانکه آورده اند  
 که روزی در مجلس مایون جمعی از علما و فضلا حاضر بودند یکی از فضلا تعریف یکی از فضلا  
 مجلس کرد که با آنکه اجتماع فهم و حفظ نا در می باشد اینغیر از جامع مرتبه اعلی هر دو صفت  
 است پادشاه از وجه ندرت اجتماع فهم و حفظ استفسار فرمود فاضل معرفت گفت  
 که چون فهم عبارتست از سرعت انتقاش صور علمیه در مدر که وادراک علوم موجود  
 برینکه فراج و باغ که محل قوا می مدر که است طلب باشد و حفظ عبارتست از بطور ذوال صور  
 ماند که در باغ پیوستی باشد که علوم محفوظ زو و زایل نشود بواسطه آنکه پیوست کیفیت است

که به سبب آن قبول شکل و ترک آن دشوار باشد و رطوبت کيفیتی است که سبب آن قبول و ترک اشکال آسان باشد پادشاه فرمود برین تقدیر بایستی که اجتماع هفتم و ضبط محال باشد نه ناد در فاضل مشار الیه بعض رسانند که چون محل هفتم جزو سبب است از دماغ و محل حفظ خبر و دیگر و باختلاف تحلیلین اجتماع ضعیف یعنی رطوبت و پیوسته دریک محل که متمنع است لازم نباید لیکن اکثر چنان است که استیلائی رطوبت یا پیوسته احد البخرین سرایت و جزو دیگر می کنند بنابرین هفتم و حفظ مجتمع نمیشود و بندرت بنابر قوت هر دوا حد از بحرین مذکور یعنی محل هفتم محل حفظ کیفیت احد هاساری در دیگری نمیشود و وضعف آن نمی کرد پس پادشاه فرمود سبب چیست اطفال را قوت حافظه زیاد و از بزرگان می باشد و حال آنکه رطوبت دماغ اطفال بزرگان بیشتر است فاضل و دیگر گفت که شیخ ابوعلی در حیوان شفا گفته جمیع خاطر و عدم توزع بال و قلت مشاغل و دنیوی مدخلیت تمام در ضبط دارد و تفریح کرده که سبب قوت حفظ اطفال آنست که خاطر ایشان برای اشغال دنیوی پریشان نیست باز پادشاه مخفی دیگر پرسید که سبب استحباب نوم بجانب یمن چه باشد فاضل مذکور عرض نمود که قاضی عیاض در شفا ذکر کرده که چون دل در جانب چپ است اگر بر جانب چپ بخوابند کعبه بر دل خواهد شد و خواب با سترواق خواهد بود و اگر بر جانب راست بخوابند دل آویزان خواهد ماند و این سبب سرعت انبساط است و دیگر مذکور شد که و جلد سابع میر خواند مذکور است که اهل ختاع و نزار و جانب راست نمی نشاندند بل در جانب چپ جا می دهند و سببش اینست که دل در جانب چپ است پس هر که در آنجا نشاند بدل نزدیک تر خواهد بود و نظیر این آنکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته که سبب فطانت کوفه قدان نیست که دل ایشان بدماغ اقرب است اگر گویند که بایستی که این معنی عموماً باشد و حال آنکه چنین است چه بعضی بلند قدان و رعایت فطانت و کوتاه قدان در نهایت حماقت میباشند و گوئیم بعضی بلند قدان را اسافل بدن بلند می باشد و اعلی بدن کوتاه پس سبب قریب دل بدماغ غتلفن

وزیرک می شوند و کوتاه قدان که بالعکس ایشانند بنا بر بُعد قلب از دماغ قوت منفطنه ندارند بعد  
از اتمام مذکرات پادشاه هر یک از علمای مجلس را با انواع اکرام و انعام نخواست و نظیر حکایت  
مذکور است اینجا که صاحب نقایس الفنون از پادشاه زمان خود او لجا بتو سلطان نقل کرده که روز  
در مسجد جامع یکی از علمای واعظ و عطوی گفت و فضلا بسیار مثل قاضی القضاة نظام الدین  
عبدالمک و غیره حاضر بودند و اعطی در شنای سخن گفت کا و الفقیران بکون کفر  
و اگر چنین نبود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودی اللهم انی اعوذ بک  
من الفقر سلطان چون بشنید فرمود اگر چنین بودی چرا من فرمودی اللهم غنی  
مسکینا و امتنی مسکینا و حشرنی فی زمره المساکین و توفیق میان دو حدیث  
چگونه تواند بود و اعطی چون از عهده جواب بیرون نتوانست آمد سلطان فرمود فسر  
نمایافتن است و محتاج بودن و مسکنت شکستگی و تواضع مراد است که پوسته شکسته  
و متواضع باشد و از عجب و خود بینی استرازا کند و هر روز و اعطی از فضیلت صلوات  
کلمات میراند سلطان من فرمود چراست که با هیچیک از انبیاء ال ا و را در صلوات ذکر  
نخستند و در صلوات بر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آل او را ذکر کنند و اعطی  
من و ماند سلطان من فرمود مراد جواب این سخن دو وجه بخاطر میرسد اگر پسندیده  
باشد از شما انصاف و تحسین بستانم و الا غایت کبشتم و جدا اول آنکه چون دشمنان  
حضرت رسالت او را بترخا دهند و ایزد تعالی بتریت بایشان نسبت کرد یعنی ایشان را  
مثل منقطع شود و اگر باز ماند هیچیک ایشان را شاید بخلاف مثل پیغمبر صلی الله علیه  
و سلم که روز بروز زیادت شود و هرگز ذکر اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پائی  
ذکر ایشان نباشد و ویم آنکه او یان انبای سلف در معرض نسخ و زوال و  
تبدل و انتقال بودند و امضای احکام آن بردارث و غیر وارث لازم بخلاف دین محمد صلی الله  
علیه و آله و سلم که تا آخر زمان بتغیر و دل و تقلب و ران تغیر و ران صورت نمی بست و برستابان او

لازم که اخذ آن از خاندان از خاندان او کنند چنانچه سرود انی تار کم فیکم لتقلید  
 کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ایداً الاجرم در صلوات ذکر ایشان  
 بذکر او معتبر و ن باشد سلطان چون آن تفسیر سرود و جمیع فتملا زبان تحسین و شاکشود  
 و از حسن تقریر و ذکای سلطان تعجب نمودند و آن پادشاه مختصرت پناه یعنی سلطان محمد  
 قطب شاه قوت حافظه بمرتبه داشت که کتب سیر و تواریخ را که ملاحظه مینمود همه را  
 از بر بطلاقت لسان و فصاحت بیان نقل میفرمود و بزرگوار کتابهای نظم و شعر که بنظر فیض  
 اثرش در می آوردند و مطالعه آن از اول تا آخر می نمود و احوال موقوف آن کتاب  
 از کتب معتبره تواریخ و تذکره تحقیق نموده بعبارت دلپذیر تحسیر میفرمود اگر منشی  
 صاحب طبیعت آن مقومات را از لیسبت آن کتاب جمع نماید تذکره می شود بعبایت  
 بے نظیر و مجموعه دلپذیر بر ناپیر و گاهی جواب بر واردات طبع اقدس الملک  
 نظم و شرمی کشید و پیشتر ظل الله تخلص اشرف خود می گردانید و چند غزل و  
 رباعی و ترکیب بند در مرثیه حضرت سید الشهدا علی جدّه و علیه الصلوٰه و السلام  
 از آن خاقان حبت مکان بیادگار مانده و انجیم که در تاریخ قطب شاهی از آن اشعار  
 مسطور است بعینه در اینجا مرقوم میگردد و در توحید حضرت با رحمتی یارب چه برتری تو ز وصف لسان  
 پنهان شده ز شرم زبان مردمان و حضرت یقین نگار چاره نیست حیران وصف تست یقین مکان ما  
 بدید چگونگی عرض بد طول و عرض بحر دریا می وصف تو ز کجا و بیان ما جای بود مقام خداوندیت که نیست  
 صد خنده عقل را چنین میجان ما تالاب شهید ذکر تو کردیم آشنا تلخت شهدای جهان مردمان  
 جز بی نشانی از تو نشانی نیافتیم برد که تو نیست بجز این نشان ما بجز بایه بخش آیا قادر رحیم  
 معلوم تست غایت تاب تو ان ما بخشای بر عیان نهام که آکھے ای پشت آشکارانان میجان ما  
 ظل الله ز شرم بر بدن بر ناپه است ای در که جلال تو در الامان ما و لغت حضرت محمد مصطفی  
 و منقبت حضرت علی مرتضی علیهما الصلوٰه و السلام مصطفی و مرتضی چون نیستند از هم جدا

نفت و مع بر دوشه رامی کنم با هم ادا آن کی فرمان رسد بر بنی سهرزلی  
 کمترین نفت یکی معراج مع بر بنی سهرلتر مع و کر یک فوق مع اولیا  
 وان دکر اشته از کوشف کشف عطا آن کی کان مروت بین دکر کرم  
 هر کی را کر بسنجی با دکر خاصان حق هست جای آنکه کونید این کجا و آن کجا  
 کس ندیدی در خور درگاه حق فرو بها مدعی نبود عجب کر راه حق کم کرده است  
 همچو ظل اللہ یابی شاه راهی از بهشت کردانی بود پیغمبر علی را مقتدا و منقبت حضرت چه با و مصوم علیه السلام  
 بعد دکر مصطفی و دکر شاه اولیا خوش بود دکر دود و جمله خاصان خدا  
 معنی بکر القب دیگر شهید کر بلا بعد ازین بر دوسر و سرور ما چارین  
 از پی زین العباد آن سرور با قربت از پی او صادق دین منیع صدق و صفا  
 آنکه بوده صد چنین الفاظش بر دکر دوا از پی آن سرور هم امام هشتین  
 از پی آن هشتین سرور هم سرور که بود هم تقی هم جواد او القب های بجا  
 آن تقی کز وی شرف داشته برین را از پی او عسکرا و دکر کرج جنت طلب  
 به نامی آخرین جبهدهی دوی بدان کز مبارک دکر او گشته مقرر فیضها  
 با دکر هر یک رو و جیدی و بی انتها شکر این نعمت چنان کویم که از لطف اله  
 وله از التفات لبر عالی مقام ما کردون ده است سکه شناسی بنام  
 بر یاد دوست چون کند و هیچ و شام شد پایمال شادی صلت غم فریاد  
 در شرح عشق نیست روغیر یاد دوست زاهد تو غافل حلال و حرام ما  
 قاصد بکوش یا رچو کوئی پیام ما آن خوش سخن که وصف قیام خویش کرد  
 ظل اللہ احکم چار دوست یافتیم زان خلق عالمند بی احترام ما  
 شاه جنی محبت شاه جنی باید ترا شمعها خورند اگر پروانه در خورند  
 هست در ویرانه دل کجا از حزن تو کوشه چشمی باین ویرانه میاید ترا شمع سرور دلی نرود و دمی کوشش کن

نسبت بجانگی دل را بجان امر و نیست  
خانه دل رشک صد خورشید تابان شد  
سکه شاهی طلب سلطان بدار ملک عشق

سروری چون مردم فرزانه میباید ترا

اثر محض نکر فیض و فارادریاب  
خیر و کم کرده ره بی میر و پارادریاب  
در شب بجز دل خسته مارادریاب  
اندرین ره دل پی راه نمارادریاب  
حرف سربسته ارباب و فارادریاب  
شور کیفیت مردان خدا وریاب

اندرین ره روش شاه و کدارادریاب  
اینهمه ششمتم بهمت اوست  
شرساری از حق نعمت اوست  
شوکت جسم غلام شوکت اوست  
ای خوش آن دل که تحت لایم است  
هر کسی بجز روزه نوبت اوست  
نه مطیعتش محض قدرت اوست  
شرسار ایا ز خدمت اوست  
لاف صبرم ز عشق و جرات اوست  
ز محبت عشق و رنج و محنت اوست  
بکه در در آرزو نه خلوت اوست

اینقدر در دسرا فسانه میباید ترا  
زین سبب کویم که دل بجان میباید ترا  
پر توی زنجیرانه در کاشانه میباید ترا

یافت وصل تو دلم صدق و صفار ادریاب  
میرود جانب کلزار بوی تو صبا  
تا بفریادرسی غرقه طوفان را  
رهنمایان همه در عشق توره کم کردند  
سخن از دشمنی مهر ندامی گذرد  
تا نبی در ره جانانه قدم مردانه  
چون نهادی بره عشق تدم ظل الله  
قرب یارم ز عشق و دولت اوست  
نعمت عشق کم نمی دانم  
پادشاهی کجا و شوکت عشق  
نوبت عشق تا قیامت بهمت  
غافل از عشق غالب گفت  
عشق محمود کرده صید ایا زلا  
کر چه شاه جهان بود محمود لا  
من کجا صبر و عندهم جانان  
ز حمتی رشک جمله رحمت بها  
کوشه گیر است هر شبی خورشید



اهل بدعت شدند بمسلمانان  
 مست از باد نیست طفل الله  
 در محبت خسرو انرا از اطاعت عازیت  
 بسکه از حد پیش میخوام بدل مهر ترا  
 و دستان محبت کرد رای چون خلیل  
 تا تو در دل آمدی غیری ندارد و در او  
 شبه سر دوستی و ان قصه موسی و خضر  
 لذت خواب سحر در پیش چشمی لذت  
 مدعی کرد دعوی دارد مسلم داشتیم وله  
 کار من و دل همه بیار است  
 هر دست بد امنی است در خود  
 خوش آنکه رسید قاصد و گفت  
 ما دل خوش و وصل یار سر خوش  
 اسد دست با اعتماد و لطف  
 هر چند بحار حسد کرد و ناله  
 بر خشم مظفریم سلطان وله  
 خوش شوا میل خوش که کارت را نکو خواهیم ساخت  
 صلح جویم با چون از سر صدق و صفات  
 نامید از خود مکن دل را پس از چند ان امید  
 از خلاف مدعی کرد صدق ناظر نشد  
 آبروی ما اگر برخاک راه دوست ریخت

ز ان روشهای خوش که بدعت است  
 سرخوش از باد و مای سرخوش است  
 ملک عشق است این دنیا حاکمی خرد نیست  
 صد جهان مهر تو در دل دارم و بیاریت  
 روشنست کرد که از آتش ترا از انیت  
 در حیم خاص شه نامحرمان را با نیست  
 غافل از سر محبت واقف اسرار نیست  
 که خیال یار شبها تا سحر بیدار نیست  
 روشنش باد که ظل الله و عود نیست  
 ما را به کسی و کر چه کار است  
 دست من و دامن نکار است  
 خوش باش که یار با تو یار است  
 هنگام خوشی روز کار است  
 پی و عده مرا صد انتظار است  
 هر سونکریم کار زار است  
 با ما نظری ز بهشت و چار است  
 یار اگر با ما ساز و ما با خواهم ساخت  
 کار صلح خویش با آن جنگو خواهیم ساخت  
 که نسازی کار او باری بگو خواهیم ساخت  
 صدق خود را با خلافتش روبرو خواهیم ساخت  
 خاک پایش دستگاه آبرو خواهیم ساخت

از نیا ز خویش ز اید را اگر که کنم  
 گفتگوی زلف او دارم سلطان درین  
 شمسارش از نماز و از وضو خواهم شست  
 زین نیم چین جهانرا مشکبو خواهم شست  
 و له دلم نالان ز دست دوری تست  
 هنوزم حسرت مجوری تست  
 دلم لرزان ز تاب دوری تست  
 به بیداری نه نیم یک در خواب  
 نخواهد رسم این نشر رفتن  
 که این شورانگه انگوری تست  
 بدل حسن رخ چون جوری تست  
 در آوریده ام چون مردم چشم  
 چشمم پرده زنبوری تست  
 چو نخل الله ز ستاغم و لیکن  
 همه حسرتم از ستوری تست  
 و له لاله رویان زغم دهر بختم دادند  
 در شراب لب خود آب حیاتم دادند  
 نشسته باد ده دشت بلغم افشانند  
 و ز طرب خانه دل نقل مقامم دادند  
 طلعت سینده شده محو بتاب صفا  
 کل ز گلزار سرخ خاتم دادند  
 راه دادند مرا سر کوی جانان  
 یابی خلد برین تازه براتم دادند  
 تا بدل کشت بلوی صفت غلغله  
 قدسیان مرده فیض در جاتم دادند  
 تلخ کامیم شده دو که شیرین دهنان  
 از شکر زری لب طرف نباتم دادند  
 تازه تر از ارم سبزه تر از گلشن  
 رنگ و بوی ز بهارت بزکاتم دادند  
 به نفس عشق تونیه نکد کرباسم خست  
 چون فلک قطبش من چرخم دادند  
 کاین لعل کهر و زهر تصرف دارم  
 تا بکنج از پی تقدیر براتم دادند  
 بریاض سخن آن ظل الهی کز غیب  
 عنایب سارنگین غنم دادم دادند  
 و له عبتان فلک ز فتنه نباتم دادند  
 بر کستان ارم تازه براتم دادند  
 چون برون آدم از بهستی خود میم دادند  
 حله نور ز انوار صفا تم دادند  
 نور امین چو برآور روز هر میم سر  
 قطره چند زخم نه دادم دادند  
 طویم از شکرستان غریبم دادند  
 گلر خان از لب خود تازه نباتم دادند  
 شعله زهر هر میم زده جوش عجبی  
 تشنه لب بودم از ان سیرت دادند  
 مرغ آن تازه به شمع که ز ستاغم خست  
 نم کوثر ز آب احبیا تم دادند  
 عاشق و مستم و در حلقه کعبون نشان  
 سخت بین اسلی شیرین حکاتم دادند  
 کرد آن با نچه حسن بگردم که درو  
 نخل سبزی چو تو شیرین ثمراتم دادند  
 عنایم که چکد ثمن زهر بال و پر  
 بهواداری کل خوش نعام دادند  
 خبر و بیان که شبه ملک لطافت بود  
 شکلین پوشه از ان لب بزکاتم دادند  
 شکر از دیزبان دادم چون ظل الله  
 شامی دانش مودین را بزکاتم دادند  
 و له تبتی دارم که از معاش شراب سبک داد

ز کجای که رخ زکینش آب زندگی بارد      برافروزد چو رخسار از شربابِ محبوبی      بر آبِ نخام آبِ تابِ ندکی بارد  
 ز بس سیراب باشد عرقِ کلبکِ خشار      بروی ترد ما غاش کلابِ زندگی بارد      صاحبِ پرخ اگر بار دگشن قطره یا بیا  
 کف ساقی کجده هم سحابِ زندگی بارد      جنبش ز سر و آساید دم نور بقا باشد      رخس هر کوشه عکسِ مآبِ ندکی بارد  
 تو آن شاخ کلی گوید بهارستانِ نکستی      کل از رخسار و عینِ شبانِ ندکی بارد      چو بر خیزی ز روی ناز با لیلین محبوبی  
 ز پشمانت همه تی خوابِ زندگی بارد      چو نخلِ الله خیالِ عارضش در دید چونیم      بجای عکسِ ویش آفتابِ زندگی بارد  
 و لکه خوام بیار و در دلم فخر رسد      ناگفته به سخن که از آن در و در رسد      غافل مشو ز ناله و آه ضعیف دل  
 شبها که وقتِ ناله مرغِ سحر رسد      هر چند با تو کار ندارد شرارِ دل      لرزد دلم چو ناله او بر شر رسد  
 از نیک و بد هر آنچه رسد خوش بود      خوشتر بود که نیک ز بد بیشتر رسد      آغاز حسن فتنه آخر زمان شدی  
 تا بعد ازین چهار تو ای فتنه کردی      مانده است بخیر دلم از انتظارِ دوست      خرم همیکه بر سر من بخیر رسد  
 چون آتش غلیل و لاکشنِ خوشبخت      پروانه را چو شعله در آغوش درید      از سیوه بهشت کجا یا سیگنم  
 زان نخل نور رسیده با کرشمه رسد      سلطان اگر چه سوخت ز شوقِ کاه تو      سوش نظر مکن که مباد انظر رسد  
 و لکه عجب رعنا و زیبای چه گویم      بخوبی عالم آراے چه گویم      منور از تو کر و دیده است چشمم  
 تو نور چشمِ و بیانی چه گویم      لبِ کز سچ و دانا در میانی      عجب نازک سمای چه گویم  
 ز تزیینت زبان و زکار مانده      چو از تعریف بالاے چه گویم      ز سر تا پا چو یوسف رنگ و بو  
 دل و جانِ لجنانی چه گویم      بکام خود ترا کس در نیابد      نزون از بهر منشی چه گویم  
 عجب تر اینکه وصلتِ عینِ هجر است      نه از مائ و با مائ چه گویم      کل نشه بفرق با و از است  
 تو ز کین تر ز صهبای چه گویم      بظلِ الله اگر سر در نیارے      چو حسنِ خویش خود را چه گویم  
 و لکه کاه و صومعه که در مغان کریم  
 هر کجا در طلبِ دست توان کر دیدیم

از همه راه و روشِ هست خبر ما را      عمده با هر بهین کرد جهان کر دیدیم  
 پیش ما سود و زیان همه عالم بخوبیت      کرد و عالم نه پی سود و زیان کر دیدیم

بسکه دل را بهوس شرح غمی بود بدوست  
 که جوان کشت زینجا بدعاے یوسف  
 پر تو دوست چو تاسید باطل الله  
 و لکه چاره تلخ نکامت لب خندان کرده  
 ترک حشمت که شکست همه شان دان داده  
 آشکار آنچه ز چشمان تو دیدم سهل است  
 غرق موج است بدریاے تو صد شتی نوح  
 سیکلکشت چمن نیست بهدست کس را  
 که تو پر و انگنی در دلم را رحم است  
 دلم از وعده لطفت نپندیر و آرام  
 عشق را سهل نگیرد که خیل و سپا  
 غم ز دشوار فلک نیست مرا ظل الله  
 و لکه بنور روزا که با تو آسودے  
 بچو کان سه کوئی ز زین مه  
 که از لطف امداد سپه یانستم  
 حیا چند منعم ز وصفت کنند  
 عنایت که نبودی به از زندگی  
 بصد لطف حرف رتیبان تو  
 نبودی ره عشق اگر شاه راه

بچو سوسن ز سراپاے زبان کردیم  
 بید عاماز وصال تو جوان کردیم  
 بر همه خلق جهان نورشان کردیم  
 ز هر رازش لبست چشمه حیوان کرده  
 من چه گویم که چه با جان عزیزان کرد  
 هر چه کرده بمن آن عشوه پنهان کرده  
 بحر حسن تو چه گویم که چه طوفان کرده  
 جلوه های تو جهان جمله گلستان کرده  
 بردل خسته که ترک همه درمان کرده  
 بسکه دیدم که ترا غیر پشیمان کرده  
 اے بسا کشور آبا که ویران کرده  
 لطف حق شکل ما سر بر آسان کرده  
 همه سال ده ده چه خوش بودی  
 بیک حمله از سپهر بر بودی  
 دو صد عفت به سپهر بکشودی  
 بکام دلم کاشش بتودی  
 چرا در غمت همه فرسودی  
 شنیدم که اسی کاشش نشنودی  
 چو ظل الله این ره نپیمودی

و لکه خنمی چو بچو بر ما بکاشتی و رفتی  
 آئین و رسم پاری بکذاشتی و رفتی

چندان وفا که کردم چندان جفا که دیدم  
یار با زنجبت و دولت امروز برگیرستی  
من دامن وفایت کی میسکندم از دست  
حشمتی که دیده رویت خود کور دست برد  
گفتی که از فراقت سلطان چه پاک دارد  
نکرده و ندیده انگاشتی و رفتی  
آن سایه کز سر ما برداشتی و رفتی  
که تو وفا دیاری بکذاشتی و رفتی  
کز خاک و خون ز بجزش انباشتی و رفتی  
بیدر و بسپو خوشت پنداشتی و رفتی

## رباعیات

ای در که تو سجده که شاه و کدا  
از امر مطاع قل هو الله احد  
هر چند که حق داد عطا خواهد داد  
در عرصه میار آنچه نماند بود  
نیشی که ز ما عشق خوردم بجگر  
جائیکه از آنجا بمن این نیش رسید  
عس و هو چو از آواز شد کرم نیاز  
بین فیض محبت که پس از چندین فراق  
کز نور تجلی رسید از طور رم  
دارم نه دم علی حیات ابدی  
از دوست اگر چه دلتوازی داریم  
با این همه از مرتبت عالی عشق  
از جور و جفای چرخ پر شور و فتن  
خورشید ما چو به زور شیدش دید

در خور د تو تو حید که دار و یارا  
شجرات این بیان دلکش مارا  
روزی که ز نیک و بد سزا خواهد داد  
کز لطف کریمانه خدا خواهد داد  
در دی ز رضون که طبع میان چار  
انجاست مراد او افسون گیر  
خوش روشنی یافت ازین سوز گداز  
کرم است همان قصه محسود و ایام  
وز فیض دم مسیح هم مجبورم -  
وز نور محمدی سراپا نورم  
وز مرتش عدد که از س دایم  
نیز پیش اسید سرفرازی داریم  
احوال دلم راست نباید بسخن  
خورشید ما از رنگ نکذاشت بمن

ترکیب بند در میه سید الشهدا امام حسین علیه السلام

آمد محرم و غم دل بر ملاست باز  
 آنکه ز حال عالم بالا نیم و سیل  
 شادی و خورمی همه بر یک کنار شد  
 تاج مرصع از سر شایان شد است و دور  
 اورنگ خسروی ز میان بر کنار شد  
 بر جان مصطفی است اگر صد هزار غم  
 دشوار شد نفس زدن از درد این غزا  
 خیر البشر بعد غم و درد است زین غزا  
 آنکس که هیچکس خبرش از غم نبود  
 این ماتم و الم نه همین شد نصیب ما  
 ز اهل سما وارض مصیبت عجب مان  
 دوران غم ز ماه محرم رسیده است  
 نزدیک شد که دو در آید ز نه فلک  
 آه و فغان دل ز پی هم عجب دارد  
 کز روزگار زیر و زبر گشته دور نیست  
 آل رسول را غلظت بها که داده حق  
 روز جزا عجب که بر آرد خاک سر  
 از بحر اگر چه روی زمین جمله غم نیافت  
 کو یکه از ملائکه ساکن حرم  
 داریم صد جهان غم ازین ماتم و هنوز  
 طفل الله از مصیبت سلطان کربلا

در دهر شور و زلزله کربلاست باز  
 دور فلک چو حلقه ماتم بر است باز  
 دوران در دو غصه و ریخ و بلا باز  
 پیر این تحلی این غم قباست باز  
 بر جای تخت پادشاهی بوریاست باز  
 صد گونه هم نصیب دل مرغنی است باز  
 ایام ریخ و محنت خیر النساء باز  
 بر دل فضا جلد جهان تنگاست باز  
 در چنگ صد هزار الم مبتلاست باز  
 هنگام ماتم هم در ارض و سماست باز  
 در ماتم چنین غم و محنت عجب مان  
 هنگام آه و ناله و ماتم رسیده است  
 بر چرخ سبکه آه و مادوم رسیده است  
 صد درد و غم بدل ز پی هم رسیده است  
 کم نیست ماتمی که بعالم رسیده است  
 در خور و آن مصیبت اعظم رسیده است  
 تنگی که از یزید با دم رسیده است  
 زینوا قعه زمین همه جا غم رسیده است  
 آثار آیدیده بز فرم رسیده است  
 نسبت بحال حصه ماتم رسیده است  
 تاب سخن نماند ز بس غم رسیده است

ای چنین از تو ریخ و بلا ی عجب رسید  
 و احسرتا که فتنه دوران ز حد گذشت  
 و احسرتا که بر شر دنیا و دین چنین  
 کشتی شکستگان ز جان دست بسته را  
 لب تشنگان بادی بر شوم را  
 طوفان نوح خاسته دوران عجب مدار  
 افغان ازین غم که غم و ریخ و مختش  
 از بهر انتقام شهیدان مگر بلا  
 مار از ماتم و شر دین راز دشمنان  
 ظل الله با ظهور ز مهدی امیدوار  
 مگر فلک بدیده گریان شسته ایم  
 آن دور ماتم است که از غم امان نماند  
 آن روز کار تلخ که هر چند بگری  
 آشفتنی و هر ز ماتم عجب مدار  
 عهد مصیبت است که شاه پیمبران  
 دوران محنت است که سلطان اولیا  
 آن صعب مامتیت که خیر النساء از آن  
 ایام مامتیت که شبهاش تا بروز  
 پیر و جوان و هر چه طفلان بگریه اند  
 از زندگی خلاق جهان در غم بسم  
 ظل الله آنچه گفت ازین قصه شمر است

ایضا شرمی که فتنه تو بجای عجب رسید  
 ریخ و بلا ی شاه شهیدان ز حد گذشت  
 بیداد اهل فتنه و طغیان ز حد گذشت  
 در بحر غم شکنجه و طوفان ز حد گذشت  
 نفسی که سینه سوزان ز حد گذشت  
 کز موج خیز دیده گریان ز حد گذشت  
 چون زخم درد خورد و کنگران ز حد گذشت  
 آه و فغان که مهلت نروان ز حد گذشت  
 آشفتنی حال پریشان ز حد گذشت  
 از کفر چون مصاب ایمان ز حد گذشت  
 عمر لیت در مصیبت ایمان شسته ایم  
 آن عهد غم که طاقت تاب و توان نماند  
 از شهیدهای عیش بعالم نشان نماند  
 در عهد ماتمی که سر سروران نماند  
 پی سوز و گریه کینفس دیگرمان نماند  
 یکلیمه خالی از الم بکران نماند  
 فارغ دمی ز نوحه و آه و فغان نماند  
 پی دیده های سمرقه بخون آسمان نماند  
 لذت ز زندگی پی پیر و جوان نماند  
 بعد از چنین قضیه که جان جهان نماند  
 کز سوز درد و قدرت شرح و بیان نماند

تاد هر هست دست و گریبان این غنیمت  
 در کربلا هجوم ببارانظره کنید  
 در پرده چرخ هر چه دل خصم خواست کرد  
 بر خلق تشنه از دم تیغ آب داده اند  
 الی رسول را با سیری همه بزند  
 احوال اہلبیت پس از حضرت امام  
 نکلی که از یزید بر اسلام آمده است  
 قتل امام را سبب گام کرده اند  
 ظلم یزیدیان جفا کشی بحبی  
 از شومی یزید سگ آن نفس بد فعال  
 ناکام شد امام و شدش خصم کاکار  
 الی نبی بعدالم و رنج بستن کاکار  
 عالم چنان بر الی نبی تیر و شد که نیست  
 آه و فغان که تشنه لبان را نمیرسد  
 آه از دمی که خویش و عزیزان خویش را  
 آه از دمی که چون شر دین خصم و دوست  
 گوید اگر کسی که بنیامیت حسرت بکرد  
 می گفت عذر و واقعه کربلا یزید  
 کفر صریح قوم حسین یزیدیان  
 از لعن آن گروه سلی گنید دل  
 ارکان دین شکسته شد از کتبت یزید

این غم نه چو باقی غمهای عالم است  
 جمیع بلا همه کربلا نظر کنید  
 خن پوش ظلم کنید مینا نظر کنید  
 احوال دوستان خدا را نظر کنید  
 شرم و حیا و فتنه کربلا نظر کنید  
 چون باشد از شامت اعدا نظر کنید  
 صد طعنه از یهود و نصاری نظر کنید  
 بر آرزو شویم و تمنا نظر کنید  
 با صد هزار لعن متیبا نظر کنید  
 ما تم نکر که کشته نشد در هزار سال  
 آه و فغان زبوا جمعیسی روزگار  
 الی یزید خورم خوش با صد افتخار  
 امید روشنی مگر از آه پرشار  
 آبی ز روزگار بجز تیغ ابدار  
 مغلوب خصم دیدم دین خوار و زار  
 نسبت بخصم دوست کی بود و آن هزار  
 هست آتش جواب که نار است به زفا  
 خاک سیاه بر سر او باد و عتذار  
 در دشت کربلا سبک چون شد آشکار  
 ای دوستان همت و چهارده و چهار  
 محکم کنید دین خود از لعنت یزید



یارب بجان فشانی سلطان کربلا ایضا یارب بشاه پی سروسامان کربلا  
 یارب بسوز سینه تقصیده رسول از سوز و داغ جید و پایان کربلا  
 یارب باخطر آب دل شاه اولیا از درد و اضطراب غمخیزان کربلا  
 یارب باشک و دیده خونبار فاطمه در ماتم شهید بیابان کربلا  
 یارب بزهر کشته شهید بلا حسن کورار سید زهر نواز خوان کربلا  
 یارب بحق زین عبادان شه اسیر صاحب غمرا و والد حسیران کربلا  
 یارب بان شهان در کشت غر شان وان قوم غرق کشته طوفان کربلا  
 کز لطف جرم جله محبان شان بخش روزیکه هست پرشش طوفان کربلا  
 ظل الله آنکه نسبت محشش بکربلا خمرشش نابخمخ خاصان کربلا  
 ز آن قوم محباب بخت روندگان اورا جدا ساز به سلطان کربلا  
 یارب که کشته کشته تیغ بلا حسین برمانظر غمائی که داریم و حسین

شد محرم باز و مار داغ ماتم تازه شد

داغ ماتم در دل و در دیده ماتم تازه شد

غفل بخت آسمان در گوش جانم بیرسد تا محرم آمد و آشوب ماتم تازه شد  
 بهر جان مانم جانوز عالم عالم است از محرم تا غم و اندوه عالم تازه شد  
 حضرت خیر النساء او مبدم سوز نویت مصطفی و مرتضی را محنت و غم تازه شد  
 از غم شاه رشل و ز محنت خیر النساء دو داندوده دل عیسی و مریم تازه شد  
 چون نصیب کربلا غمها و مادم بوده اندرین سه بهر ارم غم و مادم تازه شد  
 از پی هم چون رسید اندوه و غم و کربلا محنت و غم در دل ما از پی هم تازه شد  
 عرق خون بنیم سر اسر داغ دلها زین غم لاله زار داغ و دلها اینچنین کم تازه شد  
 همچو ظل الله شاد و بهاست و در حشرم امید زین غم بجیکه در دل هر محرم تازه شد

باب ششم در بیان احوال پادشاه ذی شوکت و حشمت زینت بخش اوزنگ  
 شاه سی قائم مقام حضرت ظل آلای پادشاه معدلت پناه سلطان عبادت قطب  
 شاه مشتمل بر سه فصل اول در جلوس مهینت مانوس و جشن آن و در  
 مکاتیب مودت اسالیب سلاطین زمان بخدمت آن پادشاه عالیشان و بعضی  
 وقایع دیگر ذکر جلوس مهینت مانوس نظام الدین احمد ابن عبداللہ  
 شیرازی و تاریخیکه در احوال آن خسر و بلند اقبال نوشته آورده که چون عطیات  
 نامحدود و مواهب نامحدود از جانب باری جل شانہ واصل ذات قدسی آیات  
 و شامل احوال عالی درجات آن پسر بنده سریر جهان داری بود بعد از آن که سن شصت و  
 بیازده سال و پنجاه و یازده روز رسید بر اوزنگ سلطنت و سریر خلافت پس  
 فرمود و در روز ولایت حضرت ظل آلای منصور خان حبشی و غیره جهت رفع خلل و دفع  
 فساد اہل بازار و او باش چنانکہ قبل ازین بقلم آمد آن خاقان بلند مکان رخت  
 فرمانروائی نشانیدند و صبح روز دوم تیایخ چار و دہم ماہ جمادی الاولی ۸۳۵  
 خمس و ثلاثین و الف ہجری از کرباس کردون اساس نقارخانہ پادشاهی صدای غیر  
 ادای نوازش و مامہ و کوس کور کہ بشارت و نوای کز نا و نفیر بہ کرہ اشیر رسید  
 ملائے عیش و عشرت بعالمیان در وادند و بارگاہ معدلت پناہ را از اثر دہام  
 عساکر نصرت نشان و امرای غیظ الم نشان و عمال کاروان و سائر طوائف چاکران  
 مشابہ فضائی بخت افزائی عید گاہ گردانیدند و خسر و یوسف جمال سکندر اقبال  
 آمد آفتاب از مطلع عرش اجلال طلوع نمود و بر تخت سلطنت جلوس فرمود و چنانکہ  
 و آداب گاہ استادہ آداب عقیدت نیاز مندی بجا آوردند و زبان بدعا زبدا  
 عمر و دولت و ثناء و تہنیت کشوزند و بامر جهان طایع ابواب خزانہ و جامہ رخاہ مفتوح ساختہ  
 زر نقد و مرمم آلات تشکاترہ و تشریفات فاخرہ بر آوردند و جمیع ملازمان دولت را از اکابر و

علی قدر مرآتیم بعینیت و کمرت آن نخواستند و بحکام بلاد و اعمال محال فرامین بشارت جلوس  
 هجایون نوشتند و خلعتها و تشریفات بآنها ارسال داشتند و سادات عالی درجات اهل کدک  
 و طلبه علوم و سایر ارباب تحقیق و اضر حال شمول احسان کوکرام شاهی گشتند و بخیلیا و غریبا  
 زر و نیکبار کرده و در اسواق و کوچه ها گردانیده بر تمام عوام الناس قسمت نمودند و از حبس  
 و زندان جمیع بنیدیان و مجرمان را آزاد کردند و شعر اشعار آیدار و قصاید غزلیات و تهنیت  
 و یایخ جلوس گفته بودند و بدیارات زیاده از آنچه که در تحفیه شان گنجی اختصاص یافته و مولانا رو  
 ماده یایخ جلوس مبارک را در قطعه برج کرده نیت و مژین شد جهانی از جلوس شاه عبداله  
 و شاعر دیگر این ماده یایخ در قطعه بسته شد شاه دکن قطب زمان عبداللہ طوقا  
 انام از نیت جلوس خسرو الیقوام در محال انیت و آسائش مقام و آرام گرفته و حاکم  
 غم و الم را به بارستان نادانی و نعم تبدیل ساختند و ذکر رسیدن رسولان سلاطین  
 یا رسایل مودت امین مشتمل بر شش و تهنیت چون خبر وحشت اثر حلت  
 پادشاه رضوان مرتبت و بشارت خورمی جلوس کند و حشمت بمابع احلال سلاطین  
 آفاق رسید عالیحضرت سلطنت و دستگاه ابراهیم عادل شاه شاه ابوالحسن را و عالیحضرت  
 حجه و الم برهان نظام شاه ثانی میر حفر را که آن هر دو از مقربان و معتمدان اند و پادشاهان  
 بودند با مکتب پرش و تهنیت و تحف و هدایا از اسپ و فیل و مرغ آلات بخیرت خاقان  
 زمان فرستادند و چون رسولان بکوالی دار السلطنه حیدرآباد و صانها آمدند عن محال و انصاف  
 رسیدند از پایه سریر سلطنت معتمدان امین با استقبال ایشان مامور گردیدند که به رسم ضیافت  
 و لوازم هماندری قیام نمود هر دو مشارالیه را به بارگاه عالی بیاوردند و بپایان مذکور با استقبال  
 نشاندند و لوازم ضیافت و مهمانداری برداشته با کرام تمام بحضور آوردند و رسولان مذکور بشرف سلاطین  
 حاضر گشته به رسم پیش و لغزیت لوازم مبارک با دو تهنیت قدیم نمودند و خاقان زمان ایشان بفرستاد  
 خاص فرامخته سازل رفیع و عمارات وسیع بجهت نزول شان تعیین نمودند و نیز در سال جلوس نیت نوس

اخلاص خان قزوینی از جانب شاهزاده اعظم شاهزاده خورم ولد خسرو ممالک سستان  
 نورالدین جهانگیر پادشاه ابن جلالت الدین محمد اکبر پادشاه بجهت تهنیت مبارک با  
 بابت برکات شاهانه و مکتوب تهنیت اسلوب بجزو خاقان مان رسیده مراتب شایسته  
 ادا نمود و بالغام کرام وافر امتیاز یافته در منزل عالی که بجهت و مقرر کرده بودند فرود  
 آمد و بعد چندی بعضی معتمدان درگاه و ارباب تحفه برای ایام و مکتوب بجهت اسالیب  
 بموافقت رسولان سلطانی کن و انبیا و بیجا آورد و دست بپا داشتند و رسول شاهزاده عالمین  
 بعد از آنکه مستدعیات و اغراض بابت مقرون گردید سرور و مقصود المرام خصلت انصاف  
 حاصل کرده مراجعت نمود و ذکر سرفرازی یافتن بعضی از ملازمان بعضی  
 تعلقات و معزول گشتن برخی دیگر از ان خدمات و بحال ماندن  
 سایر عمال و اکثری از اهل خدمات نظام الدین احمد در تاریخ خود آورده  
 که در اواخر عهد سلطنت سلطان جنت مکان چون نواب علّامی و فهایم میر محمد مومن  
 علیه الرحمة رحمت ایزدی پیوست سلطان مبرور و مقهور منصب جلیل القدر پیشوایان و بیجا  
 از مقر بان میر خلافت تفویض نفرموده خود و فضل قدس شست امور سلطنت می نمود و سیاه  
 پناه میر محمد رضای اشتر آبادی که بعد از خواجه مظفر علی لعلی و توجّه نواب علّامی و فهایم باین  
 منصب سرفرازی یافته بود نیز حسب حکم بعضی مهات را سرانجام میداد و وقتیکه پادشاه معدلت  
 پناه بجای والد ماجد خود بر اورنگ خلافت جلوس فرمود رای عالم آرای خورشید فضا  
 اقتضای آن نمود که پیشوای خردمند با تدبیر بحسب ضوابط قواعد سلطنت و ربط عاقد مهماسین  
 و رعیت تعیین فرماید و والده سلطان جنت مکان متوجه ابا و خود شاه محمد ولد شاه علی عرب شاه  
 پیرزاده شده با اتفاق خواجگه سران این عمده قرار داد که نثار الیه باین منصب عرا خضام یا  
 و منصور خان حبشی که سابقا بحواله داری لشکر رکاب متناوب بود به تشریفات میر جلای سرفراز گرد  
 و مرزاور بهمان صفائی و لاکه پادشاه مغفرت پناه بعد از عزل خواجگه افضل ترک منصب مجید

سرخسبی اختصاص بخشیده بود و مدت دو ماه باینحضرت جلیل القدر اشتغال داشت  
 معزول گردانده پس حسب القرار در اقل سال جلوس بجاوین شاه محمد موصوف را تشریف فرما  
 و نمایند چون مشارالیه از کار وانی و پیش بینی بهره داشت عالیجناب علامه العلماء شیخ محمد شهر  
 باین محاقون را که از محکمت ایران بعد از ادای مراسم رسالت مراجعت نموده بود و خاقان خت  
 مکان میخواست که خدمت بزرگ بمشارالیه تفویض فرماید خلعت نیابت پیشوائی مرحمت شد  
 و خلعت جلوس نزدیک تخت بر نسبت شاه محمد شیوا از رتبه گشت و منصب بری نیز بآن  
 عالیجناب تفویض گردید و چون مشارالیه بامور حسروی و کلی این دو خدمت کما میبایست می پرداخت  
 از بخت شاه محمد پیشوا همواره به آن دو تنخواه طریق نفاق سلوک میداشت و منصفان که  
 بنصب فیض القدر حیرت انگیز میگفتند و چون از فن نویسنده گی و علمداری بی بهره بود باید  
 و اعانت بمانند خدمت حیرت انگیز را سرانجام میداد و اکثر متوجه حال سپاه گشته و مقام غور و خرد  
 این فرقه درآمد و بعضی خواجہ سریان بمقر قدیم آمدند که در عهد خاقان خت مکان نهایت  
 مقرب و بخدمات عمده سرفرازی داشتند مثل ملک یوسف و ملک عمر بنابر غمره و حمایت  
 بعضی از بچیان غزل و نصب نمودند و سیصد غلام گرجی و حبشی را که ملک عمر فرستاده آورده  
 نصیب لشکر ظفر از گردانیده خدمت حواله داری ایشان داشت از او جدا نموده هر یک را  
 بقدر مراتب از هزار تن که تا سه هزار تن که همایانه مقرر کرده و بیرون دو تن خانه سازان دادند و از  
 جمله عتبه چار نظر را که آثار رشد و تمیز بر ناصیه ایشان بود و خطاب ظانی یکی را که غلام ترکی  
 نژاد بود و خطاب فیروز خان و سلف دیگر را که حبشی بودند یکی را بن خطاب آدم خان یکی دیگر را  
 خطاب یاقوت خان و دیگری را بن خطاب حمید خان سرفراز ساخته هر یک را سردار فوجی از  
 عساکر گردانیدند و قاسم بیگ ولد مرشد قلی بیگ برنگان را که خدمت کوئوالی دار السلطنت داشت  
 و حسن بیگ خیلاری را که نائب او بود و مرزا قاسم بیگ را دوستانی که بخدوت ناظر الملکی سرفراز بودند  
 بدستور سابق بجال داشتند و خواجہ فضل ترک که قبل از خلعت خاقان خت مکان بآمدن زمان

از منصب سرخیلی و سرداری معزول گشته و جاگیر چهارک بمون مشروطی از او بقیض شد  
بود باز بعضی منصورخان همان خدمت و جاگیر با و مفوض گشت و مجدداً از جمله امراء  
عظام گردید و اعتماد را و و نارائن را و و سوری را و از قوم برهمنه که بخدمت دبیر  
فرامین هندی و مجموعه داری که عبارت از استیفای ممالک است و سب و نویسی  
سرفراز بود و خدمات مذکور بر آنجا برقرار ماند و اعتماد را و را تقرب درگاه و تربیت  
و او و امرا می نمایند و فایکواریان معتبر مثل دهر را و و سایر اوصاف دیگر که  
بمناسب بلند و خدمات اجمند سرفرازی داشتند بطریق سابق بحال و برقرار ماند  
و ذکر توجه فرمودن خاقان زمان بسیر حقائق حوالی و السلطه  
و اشتغال نمودن بعیش و عشرت و بیان دیگر سالگره آن خسرو  
زمان چون خاطر اشرف را بعد جلوس بمایون بر سریر خلافت فراخی از انظام  
مهمام سپاه و رعیت دست داد و طبع اقدس مائل بسیر و تماشای ریاض و بساطین  
شد و در فصل برشکال که در بند و ستان بزرگ فصل بحار ایران فرحت انگیز و سرت  
امیر است بسیر باریع النعم علی قطعه ایست از بهشت برین و پادشاه مغرت پناه سلطان محمد  
قطب شاه نورالدین مضجعه احداث آن نموده و عمارات عالی در آن بنا فرموده و محل عشرت  
و عشرت آن خسرو رضوان مرتبت بود و متوجه گردید و باشاهان زهره ساز و پیرزادگان  
و لنواز در آن گلشن می نواختن و یک کهنه طریم نرم نشا و عیش و انبساط انداخت  
و ابواب سرت و کامرانی در آن فصل فرحت و صل بر روی خلایق مفتوح ساخت  
پس از آن بکوه نبات کما که از جانب شمال متصل به بساطین دار السلطه و اوقات رو  
توجه آورد و در طرف آن که در فکر مقدار دو فرسخ در دو فرسخ بساطین بر شجار و ریاض برانبار  
و عمارت رفیع و همیشه وسیع است و در جانب شمال آن حوض حسین ساگر که دریاچه است  
بغایت عریض و طویل و عمیق سدی بطول یک فرسخ و بار تعلق مفیده و بمرض نجات دهنده

تخمیناً از گنج و سنگ برکنار آن دریا چه بسته اند و مشهورست که پادشاه غفران پناه  
 ابراهیم قطب شاه طاب ثراه و ملک همون خراج محفوسه آن محض نموده از آب باران  
 معلوم ساخته و بر فراز آن کوه مدور واقع است و پادشاه مغفرت پناه محمد قلی قطب شاه  
 نورالدین مرقدہ عمارت رفیع مشتمل بر سه طبقه و چند عمارات دیگر که اثاثه سلطنته  
 و تجمل حشمت و شوکت و اسباب کارها نهائی پادشاهی در آن گنجی از بالائین جایجا  
 ترتیب داده یکدولتخانه عالیشان و هشتاد مکن دیگر حجت ملازمان نیز مرتب ساخته و سیاحت  
 روی زمین سیرگاهی بدین آیین در اقالیم سمیع ندیده اند و موزین صدق شعار از هیچ  
 شهر یا این نواتا در زیر این گنبد بزرگگار نشان نداده اند از قصه دین مقام کوشا  
 و منزل زینت افزا چندی بعیش و طرب بسر برده بسیرابغ نبی که شبیه گلشن فردوس است  
 و عمارت عالی در آن باغ در زمان پادشاه فردوس آرامگاه سلطان محمد قطب شاه بطرز  
 عمارات عراق تعمیر یافته و تکلفات بسیار از طلا و لاجورد و نقاشی در آن عمارت دلپذیر کار  
 رفته تشریف فرما شد و اکثر فصل بر بنگال و گلگشت گلشن و گلزار و دیر شکار گذرانیده داد  
 عیش و عشرت داد و درین اوقات در ولایت دکن چنان استهزار یافت که خاقانان  
 بعزم تسخیر ممالک بیما نه سیر از دار السلطنت بیرون آمده است از نجات بکنان در مقام خوف  
 و هراس بودند و چون رونق افزای دولتخانه همایون شد تفرقه خاطر اندیشه ماکان بجیت  
 مبدل گشت و بعد از آن جشن سالگره همایون با منی ترتیب یافت که اگر سخنان حجت  
 بیان در توصیفش دفاتر بزرگوارند از عهد شمس و صفش بیرون نیایند و جمیع طوایف  
 انام از خاص و عام تشیفات و انعامات که بقیاس نیکبند سر فرازی یافتند و زبان  
 بدعا و ثنائی شهریا مکار کشوند و ذکر شریف مولود البنی صلی الله علیه و آله و سلم  
 نظام الدین احمد در تاریخ خود آورده که در زمان پادشاه مغفرت پناه سلطان محمد قطب  
 طرین جشن مولود البنی مسدود شده بود و وجه اخراجات این جشن بجماد فضل و صلوات و فقرا

مرحمت میگشت و چند نوبت شیلان کیزالالوان که فیج آن یکدرستون مقرر بود کشید  
 میشد و چون خاقان زمان بر اورنگ خلافت نشست فرمان واجبه الاتباع تشریف  
 نفاذ یافت که بسامان واستعدا و لوازم این جشن پردازند و اضعاف مضاعف آنچه  
 که در سنوات سابق خرج میشد بمصرف رسانند پس جهان گهر را با این نو مزین ساخت  
 و در میدان قصر و داخل خمیه مشتمل بر جمیل ستون برپا کردند و در هفدهم ربیع الاول که  
 بقول اصم روز ولادت حضرت خیر البشر صلاهی عیش و عشرت در دادند و مدت  
 دوازده روز و شب این سور پر سرور که قلم و زبان از شرح و بیان و صفش اعتراف  
 بجز و تصور دارد امتداد می یافت و در شب آخر این جشن خوان الوان نعم در میدان  
 و داخل میکشیدند و خواص و عوام طبقات اسلام ازان خوان گرم تناول نمودند  
 و تمام اطراف میدان را در آن شب چراغان میکردند و آلات آتش بازی بسیار انداختند  
 و بیرون و در تخانه سرسید و آن شب تا صبح بعیش و عشرت می پرداختند و هنگام  
 رقص ساز تا طلوع آفتاب جهان تاب گرم میشد و استند و نیز در آخر این شب خاقان  
 زمان از د و تخانه حاص بر فیل کوه شکوه سوار شده با جمیع ارکان دولت و سلاطین  
 با احتشام تمام متوجه تفریح و تماشای آئین بندی شهر میشد تا چو تره کو توالی تشریف برده  
 فیل کوه شکوه را بکنج مرصع لکه نگاه میداشت و عهده داران محمد طبع های زر و جواهر  
 نشان می نمودند و سودگران و تاجران که دکانین میدان را با انواع تکلفات و مرصع آلات  
 آئین می بستند تحایف مرغوب گذاریند به تشریفات و انعامات سرفراز میشدند و بعد فراغ  
 از تماشای همان شوکت و حشمت مراجعت میفرمود و اخراجات این جشن هر سال سی هزار  
 مهون در عهد خاقان زمان تقریفات ذکر بجای آوردن هر اسم تعزیت خیاب  
 سید الشهدا علیه السلام در ماه محرم الحرام مخفی نماد که از ابتدای سلطنت  
 سلسله وضعیه قطبیه به رسمیت قدیم و قانونیت مستقیم که در شهر محرم به تغزیه حضرت



امام جگر گوشت سید نام پیدارند خاصه از زمان پادشاه جنت آرامگاه محمد قلی قطبشاه این  
 رسم تعزیت روز افزون شده تا اینکه در عهد سلطنت خاقان زمان احرارین مطاع  
 بجای جمیع محالک محروست و صفیه دریافت که در نقارخانه دست ز نواریش کوس و نقاره  
 باز دارند و جمیع خوان سالاران و چاشنی گران و طبخ خاص و عام لحوم داخل اغذیه  
 و اطعمه نمایند و قضا بان و کاکین خود بردارند چنانچه این روش این بود که در عشره ذی روحی  
 زیج نشود و بنویسند بر گنفر و شنند که موجب زینت زمان است و جمیع لذات و تکلفات  
 مباح ممنوع و متروک باشد و احکام مذکور بر کل طبقات انام از مسلم و کافر و در محالک محروست  
 درین ایام غم انجام جاری بود و از جایدارخانه عامه چند هزار دست خست سیاه و کبود  
 با اعصابی سبز و سیاه با کثر ملازمان و بندگان بارگاه و ذاکران و مداحان تقسیم می  
 یافت و در هر دو الاوه پادشاهی که یکی درون دولتخانه بود و دیگری در بازار و سلطنت  
 فرش سقر لاط سبز و سیاه می گسترانیدند و سقف آنرا بخیل و طلس کبود می پوشیدند و در بالا  
 چهارده علم باسم چهارده معصوم علیه السلام انداخته المملک الیقوم ایستاده می کردند و در فترت  
 چهارده ذری که قرآن و ادعیه ماثوره در آن منقوش باشند بان علمها به پوشانیدند و چراغانها  
 و شمعدان های بزرگ بر بنی که در هر یک صد چراغ و دو و سیست چراغ روشن میشد بصورت  
 اشجار پر شاخ ساخته برابر او آنها گذاشته شمع های کافوری بالای ایوان و اطراف  
 حوض چیده به شب می افروختند و ذاکران خوش خوان و تغزیداران جناب حضرت  
 سید الشهدا در آنجا حاضر شده بخواندن روضه و خطبه و مرثیه و مناقب اشتغال می ورزیدند  
 و بجای اشک قطرات خون دل ز دیده می میخستند و بعد فراغ از مراسم تعزیه انواع اطعمه و اغذیه  
 بی گوشت حاضر آورده بآنها می خوراندند و در قصبات و محلات حوالی شهر بل خانه بنجانه  
 همچنین با اسم تعزیه و سوگواری قیام می نمودند و شب ششم ماه محرم علمهای الاوه که بیرون دولتخانه  
 در تحویل کوفال بود میدان وسیع الفضای داخل می کردند و در دست و بازار باو اطراف میدان را چراغان

میگرد و جمعی کثیر از مجبان ائمه اطهار شمعها بدست گرفته و ذاکران و مداحان بفریاد خوانی و  
 مداحی مشغول گشته بتانی در میدان و داخل می آمدند و در آن شب خاقان زمان بالای محل نظیرین  
 آورده بجهت سیاه پوشان و لعلگان زمان نرینه از حضور ارسال میفرمود و کوتوال و سایر خلایق فائمه  
 و وام دولت خوانده باینی که آمد بودند مراجعت می نمودند و همچنین تا آخر ایام عاشوره هر شب  
 از الاوه های محلات شهر و اطراف علمها در میدان داخل می آوردند و صبح دهم محرم احرام  
 پادشاه کسوت سیاه پوشیده بای بر بنده با علمها که مرثیه خوانان پیش آن علمها مرثیه میخواندند با  
 حبیبی از علما مان خاص و امرا و اعیان و مقربان زاری و شیون کنان قریب سه هزار قدم  
 راه بتانی طی نموده مسجدی که متصل بایوان الاوه حضور بود می آمده وقفه شهادت شهدا  
 که بلا و گرفتاری سرا پرده نشینان حرم محترم آن زبده آل عبا که از شنیدن آن مصاب  
 و لها همه غناب و اشک چشمها بمشائیه سیلاب می گرد و استماع می بیند و غریو و غلغله جو  
 و گریه از خلایق بر میخواست بعد از آن فائمه خوانده بدولتخانه مراجعت میفرمود و بمراتب حضرت  
 سیدالشهدا و نمازی که درین روز مروی باخبار میخواست اشتغال می درزید و بعد صرف طعام  
 نزد حضرت امام علیه الصلوٰه و السلام از جامدار خانه عامره پادشاهی و دو ویت دست  
 رخت باکیسهای زر بده و وسیت سیدنا و ده یم عیانت و محبت می شد و هر سال در ماه محرم  
 مبلغ دوازده هزار مئون ماورای اجراجات رگوشی و طعام و غیره سادات و علمای و  
 ملحا و فقرا میرسید و در جمیع ممالک محروسه بنگانه مقرر بود که در ایام عاشوره در  
 دیوانخانه با علمها بر پاسیکر دند و عمال محال و جراجات آن میرسانیدند و دیوان فرخان  
 پادشاهی آنرا در حساب سرکار محسوب میداشت و ذکر توجه خاقان زمان بجانب کوه  
 طور بقصد سیر و تماشا در جانب جنوب را سلطنت کوهی است با صفا قابل سیر و تماشا  
 و سلطان جنت مکان محمد قلی قطب شاه طایب تراه بالای آن کوه عمارت و قصر رفیع منظمی  
 طبقه و ایوان های وسیع و نشینان و غرفه های تکلفات گوناگون و تصفات موزون ساخته پرت

از بنای این قصر طاقهای بلند و فضا ئی دگشت محاذی نشین از آهک سنگ ترتیب داده  
و بر بالای آن حوضی بطول پنجاه گز و در دامنه آن کوه عمارت دیگر مشابه بروج که محل سلطنت  
و اقامت پادشاه در آن گنجد جای بنا نموده آن جل پر صفا و نور را سیم کوه طور گردانیده در طرف  
آن فرسخ در فرسخ بساطین پراشجار و باغهای پراشمار احداث فرموده و امه ای عالیشان  
و وزرائی رفیع المکان نیز در حواله آن کوه عمارات و حلق ساخته بودند و در مابین این کوه  
و کوه نبات کماث که مسافت آن تخمینا چهار فرسخ گفته اند تمام بساطین واقع العرض در صحی  
که هوا از غایت لطافت هنوز شمیم حری داشت و لمعات صبح صادق در کار برده در  
بود و موسم ربیع بفرمال ابر رطوبت بیزی میگرد و گاه کاهی سیاح بابران ریزی بنمود و خانه  
زنان کلیم آسان کوه طور روان شده و بر بالای عمارت فلک شکوه آن کوه برآمده همان  
سبز و خرم و سودا آبادی و حضرت بساطین چند آنکه حسن بصیرت نبوده نماید از اطراف بنظر در آید  
و از غایت فرح و نشاط در آنجا بساط عیش و انبساط بگستر و نظم زکیسو مجلس اعیان و  
زکیسو بزم خاص اهل عشرت سران و سروران یکسو ستاده زکیسو فوج محبوبان شاه  
ز یک جانب معنی از نامداران همه با فروشان شهریاران ز یک جانب بهشتی شدند پدیدار  
ز غایبان بری و حور بسیار و تماشای یکماه در آن عشرت سرا بعیش و عشرت اشتعال نمود  
من بعد از کوه طور فرود آمده بر ریاض و بساطین حوالی و حواشی آن که هر کدام چون بهشت  
خرم و حضرت و نظارت مثل گلزار ارم بود نزول جلال فرمود و هر روز بگشت گلزاری و  
سیر شکوفه زاری متوجه شد و طبع اقدس را در آن آب و هوا و فضل فرح افزا شگفتگی افزود  
تا ایام بر کمال منقض شد آنگاه متوجه دار السلطنت گردید و شهر را بورد و خود خود رونق  
بخشد و ذکر طلب داشت منصور خان حبشی میر سید محمد اسفرا بینی و ملا محمد تقی  
نقشبندی را و آنچه که بعد از آن صورت ظهور گرفت چون منصور خان حبشی که سابقا  
سردار سی عین الملکی که پایه از وزارت بهت و حوالی داری شکر رکاب داشت

و در سنه جلوس همایون چنانکه پیش ازین مذکور شد منصبی فیج حمله الملکی سرفرازی فیت  
و قرب و منزلتش روز افزون شده بآن پایه رسید که در میان اعتبار کفّه رتبه خود را  
از کفّه مرتبه مقر بان عالی مقدار ثقیل ترمی سنجید و در آخر سنه دویم جلوس همایون  
از جبت آزرگی خاطر از شاه محمد میثوا و قاسم بیگ کو تو الی که رجوع با و می آوردند مرزا  
سید محمد اسفرای را که در زمان پادشاه مغفرت پناه چند مدت از مجلسیان حضور  
و افرا نور بود و بعد از آن خصلت فتن بحرین شیرین جاصل نموده بپایب هندوستان  
ببلده لامپور رسید و در خدمت پادشاه طیموری نژاد نورالدین پادشاه اقامت نموده  
بود مکتوبی مشتمل بر ترغیب و تحریص بآبدن اینجا و تفویض بعضی خدمات بدو فرستاده طلبید  
و مکرور خاطرش این بود که قاسم بیگ را از خدمت کو تو الی معزول ساخته او را از حضور بدان عهد  
منسوب گرداند تا اینکه در تاریخ نهم شهر محرم الحرام سنه سبعة و ثلاثین و الف هجری در  
شب چراغان میدان در بار که قاسم بیگ کو تو الی در مقام استقامت چراغان و صفای میدا  
بود یکی از غلامان حبشی یوانی نسبت با و سخن بآبدی گفت و چون تا دیب آن غلام  
بواسطه حمایت آقائی او منصور خان صورت نه نسبت ازین خفت ملای بهم رسانیده ترک  
منصب کو تو الی نموده و چشم کو تو الی را بکو تو الی خانه فرستاده بخانه خود رفت منصور خان  
در نیوقت فرصت غنیمت دانسته ملا محمد تقی تفرشی را که حواله دار محبلی پش بود بر سرعت تمام  
طلب نمود ملای مذکور کجالت و نخوشی یک بخیر فیل بزرگ و پنجاه ارهون نقد و تحف و هدای  
نفیس همراه گرفته بدار السلطنه آمد منصور خان از و رود او سرور گردیده قرار داد  
که بحضور و افرا التور برده به تشریف کو تو الی سرفراز گرداند چون تقدیر ایزدی مساعدت  
آن حبشی نبود در مدت سه ماه مولوی مذکور را چند نوبت بدولت خانه عالیه برد و زو فیل  
و هدایا از نظر او گردانید اما سعادت بساط بوسی میسر نشد و حسن بیگ نائب کو تو الی از نظر  
محرم الحرام روز و شب در سر انجام مام کو تو الی تعال نیمود و غایت جد و جهد مبذول میداشت

تا در هفدهم ربیع الاول سنه مذکور که آئین بندی چتوره کو توالی بجهت جشن مولود الهی نموده  
 بود خاقان زمان بواسطه حسن خدمت که درین سه ماه از حسن بیگ بطهور رسیده او را  
 بحضور موفورات و رطل فرموده به تشریف کو توالی کل سرفرازی بخشید و نشان را به پیشتر  
 از پیشتر ساعی جمیله بتقدیم رسانیده منظور نظر غایت حضور گردید و کمال غرور اعتبار یافت  
 بنا برین منظور خان ملا محمد تقی پیش خود نگاره داشتیم جمیع مهمات میر حاکمی را بنیابت خود  
 بتقصیه اختیارش در داده مشارالیه مدت یکسال بسز انجام مهام ملکی بر سبیل نیابت  
 اشتغال نمود و سیادت پناه میرضی الدین محمد تقی تفرشی را حواله دارچلی پیش گردانید  
 انجا فرستاد و ذکر آمدن شیخ محی الدین برسم رسالت از جانب شاه جهان  
 پادشاه هندوستان و بعضی مقدمات دیگر در اینجا میکه پادشاه ممالک هندوستان  
 شاه جهان پادشاه در سال دوم از جلوس پیاوین خود شش هزار و سی و هفت سحره  
 بقصد دفع جان جهان افغان که از ان پادشاه عالم پناه متوهم گشته بنظام شاه پیوسته  
 بود از دار السلطنت اگر بصوبه السمرقند و برهان پور نهضت فرمود بعد از نزول تنوکیب  
 اجلال در سرحد بلده مسطور نظر بر اینکه از زمان سلطان مغفرت پناه سلطان محمد  
 قطب شاه باب ارسال رسل و رسائل از جانبین مفتوح بود شیخ محی الدین پیرزاده او پنا  
 را با چند راس سپ و تحف و هدایای دیگر و نامه عطوفت شمامه پیش خدیو زمان روانه  
 فرمود چون شیخ محی الدین داخل ممالک محروسه گردید از مجالسیان حضور رسید عبدالقد  
 ما زنده رانی حسب حکم خدیو زمان تا سرحد استقبال شتافته منزل بمنزل مرهم ضیافت  
 بتقدیم رسانید و شیخ مشارالیه چون چند منزل پیش آمد سیادت پناه میر قاسم ناظر الممالک  
 بموجب امراترغ با جمعی از حواله داران و لشکر فاضله خیل یا استقبال رفته و در منزل پیش چرو  
 و پچی مذکور را با نوقاضیافت ملوکانه نموده و به تشریفات فاخره و تواضعات متکاثره مسرور ساخته  
 روز دیگر کباب و خورج درک فرود آورد و درینجا نیز تشریفات مهمانی قیام نمود و خدیو زمان بکمال عظمت

و شوکت از دار السلطنت بآمد بجانب عوض درک تشریف رزانی و مروده ایلمچی را در ان مقام بفرست  
 طاعت مباحی گردانید ایلمچی تحف و هدایا با نامه مودت شمانه منظر اشرف را و رد و خدیو زمان  
 او را نو انشس بسیار فرموده و تشریف خسروانه با چند راس اسب و دو بخیر فیل محبت نموده  
 به بعضی از ملازمان خاص فرمان داد که ایلمچی را بشهر در آورده و ریاض میرزا محمد امین میرزا محمد  
 که قطعه است از بهشت برین فرود آورند و مرتبه دیگر در دولتیانه عالی مومی الیه را طلبند  
 به تشریفات شاهانه بخواست دیگر بخیر فیل و دو راس اسب عراقی منباز را به و خلعتهای فاخر  
 بدهد کس دیگر از مخصوصان او محبت فرمود و بعد دوست روز جمیع توابع و منسوبانش با که عدد  
 نفر بود و علی قدر مراتب با نعامات منتخبه و مسرت اندوز ساخت و پنجاهار همون نقد و تخمیناً  
 چهار هزار من غله هر جنس بر سیم ضیافت از سرکار فیض آتا رز و ایلمچی فرستادند و در همراه  
 سه هزار همون برای خجج او از خزانه عامه میسرانیدند و هر مرتبه که در حضور می آمد یک  
 بخیر فیل و دو راس اسب تشریف فاخره با و عنایت میشد چنانچه در مدت اقامت یک ملک  
 و پنجاه هزار همون نقد و ده بخیر فیل و پنجاه راس اسب تشریفات فاخره بمنباز را الیه سیده  
 بود و چون در وقت ورود ایلمچی مذکور شاه محمد منصب پیشوائی سرفرازی داشت و بنا بر  
 ماسائی مقدمات مرجوعه را چنانکه لازمه و التواست فیصل نمیکرد و هر چند گاه احدی از  
 جانب پادشاه عالمیان شاه جهان می آمد و ایلمچی در انجاح مرام تقاضا و ابرام مینمود  
 خسرو زمان از شاه محمد پیشوا ملال میسرانید و تنوع علامی شیخ محمد خاتون شد تا مقدمات ایلمچی  
 از راه دولتیایی فیصل نماید و باقی احوال نواب علامی غنقریب تفصیل هر قوم خواهد  
 شد انشاء الله تعالی و ذکر سرفرازی مافتن ملا محمد قلی تفرشی تشریف  
 سرخیلی و بیان بعضی مقدمات دیگر چون منصور خان حبشی در غره محرم شسته  
 ثمان و ثلاثین و الف هجری عبارضه بیمارانی از جهان فانی در گذشت جمعی از اعیان دولت  
 مبلغ کلی بر سیم پیشکش قبول کرده اند عای منصب رفیع القدر خلی نمودند و ملا محمد قلی که در طایفه منصور

مهات دیوانی را بر سبیل نیابت سرانجام میداد و خان مذکور مکررات بشد و کار او را در  
 حضور هر وضع داشته بود و در وقت آنچیکه دیگران بتکلیف مینمودند و بتقریبات دیگر منظور نظر طاعت  
 خاقان زمان شده بتاریخ بت و سیوم شهر صفر به تشریف سیر خلی عثمان اختصاص یافت  
 نظام الدین احمد و نسبت و تاریخ آن این قطعه گفته قطعه خسرو یوسف خجسته شاه  
 شاه عبدالعزیز شاه کامیاب به از قدومش تحت را نشان سپهر تاج از فرش شده چون آفتاب  
 گیتی از طلوع خورشید چرخ خلد در گهش چون مجمع یوم احساب و ششمش افره و پیر مرده باد  
 گر بود جسم برین سطح تراب مولوی بهر اسیر خیلی نمود از میان جمله اعیان انتخاب  
 تربیت نمود و او را بهیچ محضر تا که شد یا قوت شان تاب آفتاب عقل بهر منصبش تاریخ گفت  
 و اما خسریل بادا کامیاب و چون جناب مولوی تشریفات خاص جنلی مکرر شد در آمد  
 مدت محرمیت حضور و افرا نور پیدا کرده بغبط مقتدات دیوانی آنچنان برداخت که حال  
 محال و بهانه محیل را مدخلی نماند و دست خیانت نشان مطلق گردید و مبلغهای کلی خارج  
 از جاصل ولایت بهر ساینده از آنجمله صد و سی هزار مین از آنرا این را و مجموع دار بند و باقی  
 رسانیده بگرفت و داخل خزانه عامه کرده چند عود سیری معتبر تر پیشه را بحسن تدبیر گرفته سر  
 ایشان را از تن جدا نمود و اموال آنها را بفسط و آورده از نظر انور گذرانیده بخطاب  
 مستطاب تشریف الکی معز و محترم گردید و قلمی از آن مرصع که بعد از مرزا محمد امین میر حله بکسی  
 مرحمت نشده بود با و مرحمت گردید و چون در آنوقت خبر توجبه لشکر مغل بصوب دکن شایع  
 نشده بود خاقان زمان پنجاه هزار مین بوی غایت فرمود که لشکر فراهم آورد  
 منصب سرداری را مستر اسر حیلے غاید و چند بجزیریل مست از فیلیانه خاصه بشارت  
 محول گشت مشا را الیه لشکری از سپاه غریب و دکنی و عرب و افغان فراهم  
 آورده با راستگی تمام در میدان دلکشائی داد و محمل از نظر ملازمان پائنه سیر بر  
 گذرانیده مشمول عواطف با و شاهی گردید و پو ما فیوماد جات قرب او افزون شد

بنهائی مدارج قرب و منزلت رسید و در همین ایام خدمت سردار سید علی الهنگی که  
 محول منصور خان بود بیاوم خان جشی مرحمت شد و حواله داری نوبت رکاب  
 که منصور خان را بود به پسر او مفوض گشت و گوهر شرا از گشتن بنواب  
 علامی شیخ محمد خاتون علیه الرحمة منصب پیشوای و بیان بی  
 مقدمات دیگر چون از شاه محمد پیشوا حکایتیکه مشعر به خیر خاتون و بنی بنی  
 و بی را بی بود بطور پیوست و مقدمات پیشوای کجا مواضع متمشی نشد و خواسته فصل  
 ترک نیز عراض و را که حضرت عادل شاه نوشته بود در راه گرفته از نظر الورد گذشت  
 و نواب علامی شیخ محمد خاتون علیه الرحمة عریضه بخط شاه قاضی حواله دار لنگر فیض  
 انز که شاه محمد بهجت عادل شاه نویسنده بود بعد از فوت شاه قاضی از قلند نش  
 بر آورده بنظر اشرف در آورده خاقان زمان او را از منصب پیشوای معزول نموده و در  
 نهم ماه رمضان سنه ثمان و ثلاثین و الف هجری تشریف منصب پیشوای کل بنواب  
 علامی مرحمت فرمود و سخنوران فصاحت بیان و قصاد و قطعا در تهیت و تاریخ گفته  
 گذرانیدند از انجمله این قطعه است که نظام الدین احمد در رشته بیان کشیده گذرانید قطعه  
 شه یوسف ریح حبش حشمت که حاتم میکند از وی گدای ز فوط رحمت کرده ممکن  
 محمد را بعد از پیشوائی بسامان شد مهمام الملک ملت که بود ابر ز آفات سمای  
 متاع فضل و دانش بود کاسد کنون گرفت در عهد شروانی جهان همور گردید  
 بد انسان که شد محو از خلاق مینوای بالهام آمدین طریق تاریخ محو یافت از حق پیشوای  
 و مولانا عرب خوش نویس شیرازی این ماده تاریخ یافته محمد ابن علی پیشوائی سلطان و چون نواب  
 علامی قهای بر سبب پیشوائی ممکن گردید ابتدا بفصل مقدمات شیخ محی الدین که از  
 جانب پادشاه عالمیان شاه جهان آمده توقعات بسیارین دولتماند داشته و در انجام  
 مقاصد ابرام ننمود و پرداخت و مکاتیب مصلحت اسالیب بخیریت اصفهان و امرائی عالیشان



عالیحضرت شاه جهان فرستاده حکم جهان متاع حاصل نمود که من بعد شیخ محی الدین تخلص  
 ار رضای خاطر اشرف قطب فلک سلطنت نماید و در جمیع اموزرهای ایشان و کتابخانه  
 بنابر این شیخ محی الدین و رفقای او ترک ارادت و داعی نموده بخانه نواب علای تردد  
 می کردند و رسولان سلاطین دیگر نیز طریق اطاعت و انقیاد پیو زد و بهت ایچین حسن  
 خدمت و کمال خیرخواهی که آزان ضرر و مصلعهای کلی شدن نهایت قرب و منزلت بمهرسانیده بقایه  
 مشمول عواطف پادشاهی شدند چنانکه بخدمت حضور از دروازه و دوازده امام علیه السلام  
 تاندمی محل سواره بکلی شده آمد و شد می نمود بوساطت آن پیشوائی زمان علما و فضلا و عرا  
 و غربا از نجبا سعادت آستان بوسی پادشاه زمان رسیده با نعام و اکرام موزور بکلیسا  
 نشدند و بعضی از ایشان در سلک ملازمان منتظم گشت به مناصب از چند پائنه بلند رسیدند  
 و منصب فیج دبیر که پیش ازین نواب علای تعلق داشت بلا اولیس خوش نویس موقوف  
 گشت و مشارایه در اندک زمان بر مدارج و معارج محسیت و قرب و منزلت حضور و عروج  
 فرموده در جمیع امور و میری بل در اکثر معاملات پادشاهی متصرف و دخیل گردید و میر محمد  
 اسفرائینی که منصور خان حبشی چنانکه پیش ازین مذکور شد آن سیادت پناه را طلبیده  
 بود درین زمان که تشریف الملک منصب سرخیلی و نواب علای بهر شبهه اعلائے پشوائی  
 و مولانا اولیس منصب منشی الملکی سفرا شده بودند بدار السلطنت سعید و بنا بر  
 نسبت بندگی قدیم از مجلسیان حضور و افزا نور شد و مبلغ پنجاهار من خرج سالیه  
 آن سیادت پناه از حضور مقرر شده بطغیر سرگرد گورد و پسر بزرگ و چند کس دیگر از اقوام  
 او در سلک مجلسیان شاهی انتظام یافتند و هر یک را امتیاز هر لایق مقرر گردیده دهبت  
 در عوض تنخواه محبت گشت ذکر روانه نمودن خیراتخان با اتفاق محمد قلی بیگ  
 ولد قاسم بیگ ایلچی پادشاه ایران و بیان بعضی مقدمات دیگر چون  
 نسبت هواقت و رابطه مصافقت میان دو دمان علیه صفویه و سویه و خاندان صفیه

قطبشاهی از زمان شاه علی بن یحیی بن کان شاه اسمعیل صفوی پادشاه ایران اما الله برآید  
 و او آن خلافت پادشاهان پناه ملک سلطان قلی قطب شاه نورالدین مرقد که آن سلطنت و  
 این خلافت در عشر اول از پایه عاشر سنه هجری است بنا بر تاج و تذهیب نجاشین مرغی ملحوظ  
 بود خاقان زبان خیر اتخان سرنوبت را بر رسم رسالت همراه شریفی بگیک بن قاسم بیگ ایلی  
 بصوب ایران روانه فرمود و تفضیلش آنکه شاه عباس صفوی ایالت پناه حسین بیگ گنجانی را که  
 بجهت پیش و تنهت پادشاه سلطنت حیدر آباد در عهد شاه مغفرت پناه فرستاد و در سال  
 نیرار و میت و چهار هجری نواب علامی خمائی شیخ محمد خاتون تبت شریف شاهانه مشرف  
 گشته بر رفاقت حسین بیگ مذکور روانه عراق اگر دید و چند سال در آن مملکت بخت نشان  
 اقامت و زریده مورد توجهات پادشاهی گشت و هنگام مراجعت او پادشاه هاکم ایران  
 ایالت و حکومت دستگاه و قاسم بیگ پناه سالار ملک دایمزدان را همراه نواب علامی  
 روانه نمود و آن هر دو از راه کج و مکران که در آن زمان تصرف پادشاه ایران درآمد بود  
 بصوب و کرباسی نزدیک چون ایلیان بخدمت پادشاه مغفرت پناه رسیدند بعواطف  
 خسروی اختصاص یافتند و در تاریخ ورود و صعود نواب خمائی نظام الدین احمد را بقلعه گفت  
 قطعه چو آمد شیخ علامی را ایران صفا آمد ز روی او جبرشیم بر آتش بود چشم حله مردم  
 رود اکنون براه او جبرشیم خرد بهر رو دش گفت تاریخ چو جان آمد بچشم نور در چشم  
 و قاسم بیگ شارا لیه مدت دو سال در دار السلطنت حیدر آباد بود و بعد از آن بخواج  
 رحمت یزدان شاف نظام الدین احمد این صرع راه داده تاریخ یافت رفت قاسم بیگ ایلی از  
 جهان و پسرش محمد قلی بیگ که در آن آوان بجلیه شهاب راسته بود شمول لطف پادشاه  
 مغفرت پناه گشته قایم مقام پدر خود شد و در عهد سلطنت خاقان زمان عازم قزوین  
 بجانب مملکت ایران گشته خصصت انصاف حاصل نمود خاقان زمان جهت رفاقت مشا لیه  
 خیر اتخان سرنوبت را بر رسم رسالت مقرر نموده و هر دو را تشریفات فاخره داده با تحف و هدایا

از اقامه و امتعه نفیسه و مکتوب محبت اسلوب بصوب ایران روانه فرمود و چون ایلچیان بدین مبارک  
سورت رسیدند پادشاه عالم پناه شاه جهان پادشاه که در آن اوان بجای پدر بزرگوار خود  
بر تخت سلطنت جلوس فرموده بود مشا را لیهما را با گره طلب نمود بعد رسیدن ایشان  
بدار السلطنت اگر چه پادشاه عالم پناه مکتوبی که بجهت خاقان کشورستان خسر و محاکم  
ایران قلمی نموده بود و با ایشان سپرده و پیغام نبائی نیز داده و به بندر صورت روانه فرمود و مشا  
الیها سوار گشتی کردیده چون به بندر عباسی رسیدند خبر وشت انرا انتقال خاقان کشورستان  
شاه عباس بجواز رحمت نیردان و بشارت فرخ افروازی غمزهای جلوس پادشاه جوان نخب شاه  
صفی بهادر خان استماع نمودند این واقعه بایله تیارخ بیت دو ویم ماه جمادی الاولی سنه  
نیزاروسی و هفت هجری صورت وقوع یافت و در سلخ شعبان سنه ثمان و ثمانین و اف  
عریفیه خیر اتیان مشعر بمضمون مذکور پیاپی سر سلطنت مصیر رسید و حسن بیگ ترک  
قاجار که ملک سجداری آیند و تیان عالی منتظم بود قطعه تاریخی گفنه قطعه شاهنش  
اشعیان علم مکان آنگه منزلش بهشت برین تا بخشش مراد بود و سوار نامداری  
ندید روی زمین در جهان داد عدل زان سان داد که سپهرش رسیده تحسین  
را بت فرخ را نخب زرد شد میر باو همان دهمین بهر تاریخ حلتش زجر  
بادل پزند داغ و جان خربین استعانت طلب نمودم گفت بعضی وادشاه تاج و کین  
و دیگر ساریخ جایون جلوس یعنی این شهر شاه صفی کلمه ظل حق یافته و خیر اتیان و محمد علی بیگ  
از بندر عباسی بدار السلطنت اصفهان روان شدند و در آن شهر و ملک شاه  
مرت افرا که شاعر در وصف وعتش گفنه بیت اصفهان نیمه جهان گفتم  
خیمه و صف اصفهان گفتم بعبادت بساط بوسی مستعد گشته تحف و هدایای  
مرسوله را با مکتوب مرغوب مشعر مخلوص اعتقاد و رموز یگانگی و اتحاد از نظر اوز  
گذرانیدند پادشاه جوان نخب شاه صفی از آن تحف مرغوب و از آن مکتوب

صداقت اسلوب سرور و متبحر گشته قطعتهائی فائز و اسپان الجلام وزیر زمین بالیچیان  
 مرحمت نمود و اگر ارام و احسان وافر نسبت بخیرات خان مبذول داشته قرئه ماکه اقوام  
 او در آنجا سکونت داشتند بطریق انعام بدو بخشید و بمشارایه صورت و قیام را در خواست  
 مندرج نمود و با چند نفر از منتخب بیایه سیر بر سلطنت مصیر ارسال داشت و فکر  
 سرفرازی یافتن نصیر الملک و کنی و پسر او منصب حواله داری خاصه  
 خیل و سرفروشی و منصب کشتن ملک غیر بر خدمات خود و قصه کشته شدن  
 دیانت خان و قایم شدن خواجه محمد افضل بجای او و تعمیر قصر رفیع  
 ایشان چون ملک یوسف بنابر تقرب حضور فرست آن گذاشت که پسر انجام مهام حواله  
 داری خاصه خیل که پادشاه مغفرت پناه با و حواله نموده بود بردارد و در سنه یک هزار  
 و سی و نهم هجری خاقان زمان تشریف حواله داری خاصه خیل نصیر الملک و کنی سرفروشی  
 و خلعت سرفروشی به پسر او مرحمت فرمود و نصیر الملک پسر انجام این خدمت پرور اخته مهر روز  
 لشکریان را در پیش سواری که تا چهار گروه بودند و بیایند میفرمود و درین سال ملک غیر  
 که از جمیع مناسب عز و کرامت در کنج انزو و بیکاری نشسته بود بغایت شاهی باز در  
 جمله ماکان یعنی غلامان رفیع مکان منسلک گردیده بر خدمات معزوله منصوب شد و جایگزین خود را  
 که قریب یک لکهن حاصل آن بود مامور و آبادان نموده لشکر جدید از غریب و افغان و دکن  
 و راجپوت گماشت و میر ابو المعالی الهی طلب بدیانت خان که از اعظم عمال بود و سال چند  
 بحکومت مصطفی نگر و محصلی پٹن و بنا در دیگر اشتغال داشت و در زمان میر علی مصطفی خان  
 اولایت مرتضی نگر و محال پنجاه هزار مهن حجت گماشت جمعیت برای تنبیه رعایا کئے  
 سرکش با و منقوض شده بود و بکمال استقلال در انحال حکومت مینمود و در وقت او را  
 باطایفه از رعایای سرحد مرتضی نگر برای تحصیل زر و اجبی نزاع و امتداد خان مذکور با وجود  
 جمعیت موفور جرییده یا معدودی از غریبان فدوی و غلامان تفرنگی بر سر آن تفرات داشت

آتور و واراده داشت که رؤسای آنها را قتل و هیر سازد و شمر دان چون او را با معدود  
 چند دیدند فرصت غیبت شمرده از هر جا طرف دیگر گشتند و چون بهانه حیات دانیست  
 پر شده بود و کلود تفسان جان شکار بر سینه اش رسید و از اسب در افتاد و میر حبیب الله را در  
 سحر و غریبان دیگر چون حال بدینوال معائنه نمودند بکمانداری استاده بدست مخالفان  
 از پا درآمد و بعد ازین طایفه شمر دان عرائض محض و فرستادند که مابنده گان رسم عتی  
 مرغ داشته ره نور و طریق تفرز کمشته ایم و زرواجی ادا نموده ایم و دیانت خان از روی  
 ظلم میخواست که رعایای پادشاهی را قتل رساند بحسب تقدیر او خود مقول شده با همان  
 بنده گان و رعایای پادشاهیم چون عرائض مباح احلال رسید بجهت مادیب  
 و سیاست آن جماعت و حراست مملکت شجاعت دستگاه خواجه محمد افضل ترک را به تشریف  
 حکومت آن مملکت فواخته بدین صوب روانه فرمود و خواجه افضل متوجه مرقضی نگمر گشته  
 در راه هر جا وزد و حرامی میدید بر دار می کشید چنانچه چهار صد در و طرار عیار را که اکثر  
 رؤسای آنجا بقتل بودند کباب گرفته بردار عبرت آوخت و ساحت انمکت را از حسن و فاشاک طاعت  
 پاک سانت و در سال نخل و قحط مساعی جمیله ظهور رسانید بحفظ و حراست خلایق و مملکت  
 پرواخت و چون در اوایل این سال بخاطر هائون رسید که قصر بلند بایه قریب بعبادت  
 عالییه سابقه بنا فراید بنایان ماهر و هنرندان مادر با فرمود تا قصر رفیع شش طبق چهار طبقه و  
 ایوانهای وسیع و شاه نشینها و غرفه در هر طبقه بتکلفات گوناگون و تصرفات نوزون  
 ترتیب دادند و مصوران مانی قلم و نقاشان از رنگ قم تصویرهای و نقشبهای  
 عجیب آن کاخ عالی را چون نگارخانه چین آراستند نظام الدین احمد فقرات چند در ماده  
 تاریخ آن یافتند بیت الشرف باد و خانه باعیش قصر ملک سائی شاه عبداللہ  
 ذکر توجه خاقان زمان بسیرای غنای اطراف دار السلطنت و مراجعت  
 نمودن بدولتخانه هائون و بیان تصفیه قصه کلنگور از لوث و جوالیتا

چو دهری سپردار یثقی در سینه اربعین و الف فصل برشکال ناقار زمان با امر او  
خوانین بسیر باغ نامی که بعضی غلامان خاصه وی تمیز نموده بودند توجه شد و مدت یکماه  
بعیش و کامرانی بسیر بر دس از آن بسیر قلعه گو لکنده و عمارت رفیع آن که از آنجا قصر جهان آباد  
بر قلعه کوه منبع خاطر اشرف مایل گردید و بعد چندی جهت زیارت قبور اجداد انتخاب خاصه  
جنت زیارت والد ماجد و بلند کف فیض اترک مرقد این دو دستان عاایشان است ردی توجه  
آورد و مبلغ کلی از نفق و واجبات بر متولیان و خدام و حفاظ و حاکمان و سایر مستوفیه  
انعام فرموده بدار السلطنت مراجعت نمود و در آنجا میکا خسر زمان توجه سیر با خوا و قلعه  
محمد نگر زیارت روضه نمیکه گوار عالیقدر بود شرفی الملک بعضی شرفی بانه که شجاعت  
دستگاه یو لپی بیک راحت تنبیه المیا چو دهری قصه کلکوز نامزد نمودن صلاح دولت ا  
چو دهری مذکور که در اقران و امثال خود بوفور مال و منال و ثمنت و ثروت امتیاز  
تمام دار و همیشه دو دیت سیصد سوار و پیاده به بهانه حراست سرحد عادل شاه  
نگار داشته علم قمر و می افزارد و هر سال تحفه پیشکش فرستاده متوسل به بهانه با و عذر  
نامسمیج شده بمحور نمی آید و جبین عبودیت بر استدان بارگاه گیتی پناه نمی ساید  
نیابرا مر عالی شرف نفاذ یافت که شجاعت دستگاه بر سر آن طاعنی تاخت بردشاریه  
از جمیع لشکر و شتم خود دوازده هزار سوار و کماندار انتخاب نموده اول شب از قلعه محمد نگر  
کلکوز روان گردید و آن شب در روز و شب دیگر سافت بعید را سرعت تمام طی کرده  
وقت صبح که هنوز آن کافر مرد شعار از خواب غفلت بدار شده بود که بچو اجل ناگهان  
بر در خانه اش رسیده در بانش را قتل و آواره بخاک او در آمد و آن اصل گرفته  
سر اسیمه از خواب بیدار شد دست بشمشیر برده بود که فی الفور آن شجاعت دستگاه  
با چند جوان او را دستگیر کرده سر بر غودش را بی توقف از پیکر بدن جدا ساخته  
همان دم بجانب قلعه گو لکنده راهی شد و وقتی که حاکمان زمان از دروازه قلعه محمد نگر آمدند

بدار السلطنت حیدرآباد تو بہ فرمودہ بود و سیر آن کافر و خیم الحاقیت را بر سر نیزہ کردہ  
 بہ نظر ملازمان در آورد خاقان زمان بجلدوی این خدمت نمایان مشارالیه را بانعام سپ  
 تازی بایراق زرین و تشریف ملوکانہ تو اختہ اثاث البیت آن کافر را کہ مبلغائی کلی  
 و در محبت فرمود و رعایائی آن طرف از شر و فساد آن کافر و اقوامش مطمئن خاطر  
 گشتند و ذکر روانہ شدن یوسف شاہ مخاطب بہ وفاخان ہمراہ  
 شیخ محی الدین ایلمچی پادشاہ عالمیان شاہ جهان و چون شیخ محی الدین  
 از جانب پادشاہ جهانیان شاہ جهان در سکنہ سبع و ثلاثین و الف ہجری بر رسم  
 رسالت بدار السلطنت حیدرآباد آمد و بنا بر عدم فصل مہدات خفتش در خیر توفیق  
 افتاد و در مہرماہ از جانب شاہ جهان احمدی بحیدرآباد میر رسید و بمن اظہار ملاحظہ  
 تاکید در باب روانگی اومی نمود و خدیو زمان یوسف شاہ را کہ از مجلسیان حضور و انور  
 و بہ کبر سن و کاروانی موصوف بود بجت رسالت مقرر نمودہ و تشریف خاص و خطاب  
 خانی عز اخقصاص بخشیدہ و تحف و ہدایا و فیل و اسب و مرصع آلات در تحویل او کردہ  
 ہمراہ شیخ محی الدین ایلمچی کہ تشریف رخصت یافتہ بود بتایخ ہنقم شہر رجب معلی بارگاہ پادشاہ  
 جانیان روان فرمود و در حین خومت شیخ محی الدین را چند اسب و چند نجسیر  
 فیل و رامی انجیکہ سابقا با و عنایت شدہ بود مکرمت نمود چون مشارالیه وفاخان  
 بفرآستان بوسی پادشاہ ممالک ہندوستان فایز گردیدند تحف و ہدایائی مرسولہ گذرا  
 بہ تشریف خاص شرف شدند و بجت سبقت ارسال ہدایا و پیشکش اظہار اخلاص صدق  
 پادشاہ عالمیان ایلمچی خدیو زمان را مورد اشتقاق و عنایات پادشاہانہ نمود و شیخ  
 محی الدین ایلمچی را بعلت اسخواف او از جادہ ادب و سلوک داشتن او طریق  
 اعوجاج را نسبت باین دو مان عالیشان معاتب گردانید و انچہ ازین دو تلخانہ  
 علیہ ہم رسانیدہ بود موکلان براو گماشتہ بزجر و جف باز یافت فرمود و مشارالیه

و پسر اقبایی ادا از مرتبه غرت بیایه مذلت افتادند و فغان تو جبات پادشاه هندستان  
 را با حالت دیگر در عریضه درج نموده بسیار گناه خدیو زمان فرستاد و ذکر فرستادن  
 خدیو زمان آدم خان جنبشی و غیره سرداران را بصوبه قلعه کولاس  
 و سید عبدالقد خان و غیره امرای عظیم الشان را بجانب کشمکوٹ  
 جهت حراست سرحد و بیان اینچیکه در اینجا روداد چون پادشاه ممالک  
 هندوستان شاه جهان چندی در برطان پورا قامت و زریده ارادت خان را  
 با جمعی از امرای عالیشان جت سنگی نمودن حاج بانان که بنظام شاه توسل جست بود بولایت نظام شاه  
 روان فرمود امرادر آن ولایت درآمدند و صابر بیگ نام از ان امرای عالیشان  
 که بخطاب نصیر خان در آن جین سفر از شده بود در قریب بر حد ممالک محروسه مانوجی  
 از لشکر مغل رسیده در اینجا قامت نمود خدیو زمان بنا بر حسرم و احتیاط آدم خان  
 جنبشی و والد قلی نرک و بعضی سرداران و دیگر را جهت حراست سرحد بصوبه قلعه کولاس  
 فرستاد و پسر داران که در آن سرحد جاگیر داشتند و منوواران و زمینداران تشریفات  
 و حلقها و طوقهای مرصع ارسال نموده در محافظت سرحد و حراست ولایت تاکید بلیغ  
 فرمود و در نیوقت عریضه از جانب سید محمد ولد میر ذبیل مصطفی خان که در ولایت کشمکوٹ  
 و کلنک سپه سالار بود بیایه سر بر خدیو زمان رسید که با فرمان صوبه دار بنگال بجانب  
 ولایت مذکور آمده باشکد خزار و مردان کارزار در میدان حرب و قتال و جنگ جنگل  
 است و اکثر اوقات لشکر او بخواه آن مملکت درآمده بی اعتدالی ننماید و لشکر که درین  
 مملکت است نظیر قوت شمس جهت محاربه احتیاج بدو کمک دارد و خدیو زمان سید  
 را که از اقارب شجاع الملک امیر زاده مازندران بود و پسر داری و خطاب خانی نوشته  
 تشریف خاص مرحمت فرمود و شاه علی ولد سبحان قلی را که جوان نمایان و در  
 اول عهد شباب بود و در فوج از لشکر طفراتر نموده و یا قوت خان جنبشی از امرای



غلام بود چند کس ز نایکواریان مقبر و حواله داران ناصح خیل را به تشریفات فرانو حال  
 منتقم و مباحی گردانیده همراه سید عبداللہ خان بہکستکوٹہ روانہ نمود و اینجاعت  
 بولایت مذکور رسیدہ باشند محمد مصطفیٰ خان در وقتی ملاقی شدند کہ باقرخان بعد تاخت  
 کالابھار و تخریب بعضی مملکت مراجعت کردہ بود و امرائی عالیشان بالشرک منسوب  
 در کالابھار اقامت نمودند زیرا کہ اشتہار بود کہ باز باقرخان باستعداد تمام بقصد محاربه  
 معاودت خواہد نمود سید مصطفیٰ خان و سید عبداللہ بامرای ہمراہی و شیرخان احمد نگری  
 و دہرمارا و وسیرا و وای اعظم کشا دیو و مینواریان و میرداران باتفاق ہم در صد  
 سطر حق مرور لشکر مغل شدند و در حراست ولایت سسی بلنچ میڈول داشتند و در این سید مصطفیٰ  
 بعلت از دیو دیجاری کہ سابقا داشت بر سبب ناتوانی افتادہ مدار البقا شتافت  
 سید عبداللہ خان عرخصہ مشتمل بر کیفیت حالات داشتد حامی سر لشکری بحضور  
 فرستاد و خدیو زمان تشریف سر لشکر سے و ہمیشہ محبت سید عبداللہ خان از سالہ شہ  
 اورا تا کہ بلنچ در حفظ و حراست آن مملکت فرمود و سید مشارالیه با کمال استقلال  
 باتفاق امر او و زرا و نایکواریان و مینواران و میرداران در حفظ و حراست آن مملکت  
 سسی موفور و نظیر رسانید و شیرخان احمد نگری کہ از جملہ امرای معتبر آن ولایت و صاحب  
 شجلی و سروت و مدت بہت سال در آن مملکت اقامت نمودہ بود و انتقال کرد و در فوق  
 باز باقرخان از جانب بنگالہ باستعداد تمام متوجہ آن مملکت شد سید عبداللہ خان  
 بصوابد بد صلاح از ایشان شاہ علی و یاقوت خان و سرداران دیگر را باستقبال باقرخان  
 فرستاد و خود در کالابھار توقف نمود و استقبالان بسرحدی شتافتہ در جائیکہ نہر  
 آب رودان گل ولائی بسیار بود و جنگیہ پیوستند و دلاوران جانبین داد مردی و دلاوری  
 دادند و جوی از ہر دو جانب کشتہ گشتند و بعضی خمی گرویدند و قضا را درین اثنا شاہ علی بہ نہر آب  
 بر گل فرو رفت مخالفان ہجوم نمودہ اورا از پا در آورند و یاقوت خان و امرائے دیگر

عنان مقاومت برافته مراجعت کردند چشم زخمی به شکر رسید و سید عبداللہ خان  
 سر لشکر عریضہ مشتمل بر کیفیت حال و کثرت لشکر مخالف بحضور فرستاده استعداد  
 کمک نمود و خدیو زمان از امرائے عالی نشان خواجہ افضل ترک را کہ بکومتہ بقیہ دیگر  
 اشتغال داشت طلب نموده و در ہفتم رجب شمس ۱۰۸۵ البین والہ ہجرت بہ شریف  
 خاص اسب با زین و بجام زرین عزت میا زنجیر و بجانب کستمکوٹہ روانہ فرمود  
 و شجاع الملک ثانی ولد مغفرت پناہ شجاع الملک و شیر محمد خان و چند سردار دکنی  
 و چند کس از حوالہ داران را با ہزار سوار خاصہ خیل ہمراہ او کرد و فرمان جہان متاع  
 بنام زمینداران و مینواران آئولایت صادر شد کہ مطیع و منقاد دست را الیہ باشند  
 و معصوب را ئی توجہی را و برہمن حوالہ دار دید با مان تشرفیات نشانہ و اسپہامی تازی  
 و غنچہا و ہشت حلقہ وضع کہ ہنود در دست می دارند و در ہندی آنرا است کردہ گویند  
 بخت را می کشند و مینواران و زمینداران آنجا ارسال شدہ تاکیہ بلیغ فرمود  
 کہ راہ را محافظت نمودہ با تفاق امرائی عظیم الشان در حراست مملکت ساعی باشند  
 و میان جینی حوالہ دار دروازہ عالیہ شیر علی را قلعہ را چند ریخت تعمیر رُج و بارہ  
 و استیحا نمودن قلعہ با سبب قلعہ داری روانہ فرمود با بجلہ خواجہ افضل ترک بحضرت  
 ہرچہ تا تر حکمت را چند ری کہ اول ولایت کستمکوٹہ است و قتی رسید کہ باقر خان در بجا  
 نہ رسیدہ بود اما تہمت پیش آمدن بخاطر داشت و چون منہیان این خبر را بسمع اجلال الشاہ  
 عالمیان شاہ جہان رسانیدند نظر بر آنیکہ طریق الطاف با خدیو جہان برعی می داشت و ظاہرا  
 در مقام ملانی و تدارک حقوق سابق بود و فرامین باقر خان ارسال فرمود کہ ترک جہات نمودہ ولایات  
 مفتوحہ را بوحکای قطشباہ سپردہ بہ ہنگامہ مراجعت نماید و فرمان محبوب حدی نیردار السلطنت  
 حیدرآباد فرستاد کہ از آنجا پیش باقر خان رود و پیشوای زمان علّامی فہامی حدی شاہ جہان باقر خان  
 جہا تعلق نزد باقر خان فرستاد و صادق بگ ترک را کہ از مرزہ ہندگان اند و تمانہ عالیہ بفرستاد

رو نه نمود که از دوائی فاسد دست برداشته برگردد و چون شاه جهان از برهان پور و راکشاکان  
 پادشاه از ولایت دکن مراجعت نمودند باقرخان از منصور گزیده بجانب بنگاله معاودت کرد  
 و سید عبدالقادر و غیره امرای عالیشان عراقی مشغول بر کیفیت حالات منصور فرستادند  
 و خواجه افضل را حکم شد که تا طلب همانجا اقامت نماید و گزیده وقوع حادثه قحط در سینه  
 اربعین و الف بهجری چون در سال اربعین و الف بهجری باران مطلق نیاید و پیش از آن  
 نیز در سه سال کم باریده بود قحط عظیم روداد و دوازده من برنج که بیک هون می ارزیده بهت  
 من رسید و رفته رفته بهت من و چون نصف فصل برشکال منقض شد و باران مطلق نه باید  
 خاقان زمان فرمود که فضلاء و علماء و مؤمنین و صلیا بل کافه انام سه روز روزه گرفته  
 روز جمعه نیاز استقار و ندبل کنایه نیز صبر او کنار رودی رفته موافق رسوم خود از خالق حقیق  
 جان و رزاق اهل کفر و ایمان سئلت باران نمایند و عیال می فهای حسب حکم با خلاق حقیق  
 استقا بیرون شهر رفت و از رودخانه کنایه شهر گذشته در میانیکه برابرندی محل واقع بود  
 قاضی حسن مشهور بقاضی کما را خطیب و مشنای ساخته نماز استقا بحضور و خشوع تمام با دعیه یا توبه  
 ادا نمود و جمیع خلائق با و از خیرین و دل اندوه کین از بارگاه بروردگار عالمیان سئلت باران  
 نمودند پیشوائی انام نواب علما می فهای در صد مجلس قرار گرفته کیسه های زریخ و سفید را  
 که خاقان زمان بجهت فقر ارجعت نموده بود در جمیع مستحقین و سایر صالحین فقرا و ساقین  
 و اطفال مسکین علی قدر مراتب قسمت نمود و پول که بر فیض و شتر بار کرده از سر کار آورده  
 بوده به تمام درویشان و محتاجان بنگر فیض اثر تقسیم کرد و وقت عصر با جمیع خلائق فاتحه خواند  
 مراجعت نمود و در آن روز بمن اعتقاد خاقان زمان و دعای صاحبان قدری باران  
 بارید چنانکه زمین بشاک شد پس بعد از سحاب سحاب آسمان مقدار اشک حشمتی آب بر روی  
 زمین نه رسید و در عین فصل برشکال حوضهای بزرگ مثل حوض پانچل حسینیاگر  
 و حوض ابراهیم پن و حوض دار السلطنت حیدرآباد و جاهای عیش که در قرون ماضیه

گاهی خشک نشده بود و همه خشک گردیدند اگر بطون او دیده صدگز میکند دیدند آب نمود  
 نمی شد و باغات انجیران و کهن خشک و در صحرا حیوانات آب گردید و در ولایت  
 و دیهات خانه ها انبارها از اموات شد و در محلات و اسواق شهر چندان مرده می افتاد  
 که فرصت بر داشتن نمیشد و خدایق در آرزوی نان جانی پیدا نمودند و در آن وقت طاقان  
 زمان امر فرمود که در هر جای خیره از غله باشد همه را بشهر آورده بفروشد و نگاهدارند  
 از بخت در دار السلطنت قدری از اجناس ماکول بهم میرسد تا در ولایت دیگر مطلق  
 به هم میرسد و مشیت بخی بخت زرنی داند و طاقان نان با وجودی که لنگر امر فرمود که  
 در هر محله لنگرهای ساخته بهر که خواهد پند و در بیرون شهر نیز لنگرهای بزرگ مقرر کنند  
 که فقرای بیرون شهر محتاج به لنگر شهر نباشند و دیگرهای آتش بخت در محلات و بازار بگردانند  
 که هر که را قوت حرکت نباشد آتش در گلولیش بریزند و تمام امر احسب کم صبح و شام آتش بخت  
 بفقر اسید اند و حکم شد که در هر محله چاه ها را چندان بکنند که اگر آن طرف زمین آب بسته  
 باشد برآوردند و غرض القدر است تمام در بقای خدایق فرمود که مافوق آن تصور نبود و این خط  
 در اکثر محالک هندوستان واقع شده بود و در مملکت برهان پور زیاد به برین بود و در ولایت  
 احمدآباد گجرات گوشت آدم را آدم می خورد و با وجود این حادثه غلظی حضرت شاه جهان در پی  
 و نهایت که خزانه ازان محال بود در خط خسیج نموده از برهان پور نقل مکان نموده در محال  
 انداخت و در دار السلطنت حیدرآباد از سرکار قریب یک اک آدم را کفن داده بود و در  
 این آنکه که بی کفن مدفون گشتند شمار آنرا خالق العباد و دایم این حادثه غلظی هر یک  
 ازین سه کلمه است غم و مرض و مرگ خلق آمده ذکر وفات شریف الملک سیرخل  
 و سر فراز گشتن مرزا احمد استرآبادی منصب سیرخلی چون ملاقی تفرشته  
 الخاطب به شریف الملک که بعد سرفرازی یافتن منصب رفیع القدر سیرخلی بر تبه سرداری چنانکه  
 پیش ازین بخورش نیز اختصاص یافت آخر روز با میدان و کشائی کنار رود موسی بگذاری

و چون گان باری سیرفت و با جوانان چاک سوار چو گان باز سوار می میکرد و بستی در چو گان باری  
از اسب جدا شد و کوفتی با عصایش رسید و بعد از چندی تحقیقی در عالم کوفت رونمود و در سخن  
تصحبان بعلت تنه اسهال بهم رسانید و عالم کوفت که از سقطه بهم رسیده بود و روبرو تیزاید آورد  
و معنای در تمام ماه رمضان المبارک بر روز موافق معمول بدر بار حاضر شده بخدمت قیام نمود  
و روز عید فطر تا وقت عصر حضور ایستاده و لوکری حضور بجا آورد و این بخت بعد عید فطر کوفتش  
آنچنان اشتداد کرد که دیگر او را طاقت آمدن بدر بار علی نماند و حکیم اسمعیل گیلانی و اطباء  
هندی هر چند که معالجه نمودند سودمند نشد و در صبح نوزدهم شوال ششده اربعین و الف بحر  
بجای بقا شتافت و لفظ ختم و مرض یاریخ وفات اوست و مدت قیامش بخدمت سرخیل دول  
و هشت ماه و سنین عمرش سی و نه سال بود خاقان زمان را ازین واقعه مانع روداد زیرا که  
از وقتی که احراز شرف بخدمت حضور نموده بود نوعی در قافین خدمت گذاری و آداب عبودیت  
و شیوه خیرخواهی میگوشتید که مزیدی بر آن متصور نباشد بعد ازین واقعه لواحق و توالیع  
آن مرحوم مشمول عواطف شایسته گشته با سامان کلی بصوب عراق راهی شدند و نواب  
عظامی نهامی پیشوائی زمان بعد از شرفی الملک متوجه مہات دیوانی شده از دست بر قیام  
ناظر الملک میرزا الدین محمد شرف و مارائین را و مجموعه دار و عمال دیگر مشیت تہات  
ندگو نمید و چنانکه حال را تبطنج و فیل خانه و طویلہ میرسانیدند اما بنا بر گران غلہ و قلت  
مراصل و کثرت اخراجات قواعد و ضوابط و دخل خرج دیوانی بر بهم خورده کار بر عمال تنگ شد  
و اکثر مہات معطل ماند و از هر محال فریاد برخواست بنا برین بعد از انقضای دوسہ ماه  
خبر و زمان فراخمره استر آبادی را که بدایت موصوف بود با مانت معروف و محال مبلغ  
شصت هزار مہون و رقبہ تصرف خود داشت بجهت منصب سرخیل پسندیده در تاریخ بیت  
چهارم و پنجم ارسال مذکور بشرف این منصب رجند فرزند مرزائی مشارالیه شروع  
در عمل نموده براسنی دیانت تمثیت مہام پرداخت اما چون رتی در علم صاحبکار داشت و رکود خلیہ

در بعضی امور معطل میماند و چون فریاد از کارخانها و محلات برینجاست پادشاه بنفس اقدس  
 متوجه محل عقوبات کارخانهای شد بنا برین راسی صواب نمائی جهان آرا اقتضای آن  
 نمود که منصب سرخیلی را برادر کاروانی که از عهده آن کما فیثقی برآید تفویض فرماید زیرا  
 نواب علای فحاشی مرزا وزیر بهان اصفهانی را که در او از عهد سلطنت پادشاه مغفرت  
 پناه سرخیلی بود و منصور خان حبشی که میر حله شد و او را معزول ساخته در سلک مجلسیان حضور  
 منسلک گردانید بجهت این منصب جلیل القدر تجویز نموده کاروانی او را بمساع اجلال  
 رسانید چون اکثر مهمات معطل بود خاقان زمان بنا بر ضرورت وقت بتاینج سوم ماه  
 ربیع الثانی سال مذکور تشریف سرخیلی با و محبت فرمود و مرزا حمزه بعد مغزولی از آن  
 خدمت که مدت سه ماه و ده روز بآن خدمت اشتغال ورزیده بود بخدمت دیگر و جایگزین  
 چهار لک هون سرفرازی یافته در سلک مجلسیان حضور منسلک گشت و مرزا زو بهانه  
 اگر چه بضبط و ربط مهمات این خدمت می پرداخت و بدیانت و امانت کار میکرد اما حسن  
 خدمت و دیانت او در خاطرهای یون حامیکردنت و همیشه منظور نظر اشرف آن بود که مبنی  
 دیگر بجهت این خدمت تعیین نماید چون از مشارالیه نظام بقصوری واقع نشده بود و لذا سفره  
 او را محمول بوقت دیگر می گذاشت تا اینکه در شش ماه و اربعین و الف هجری فی صبح الدجیح  
 را که بعد وفات شریف الملک مشمول عواطف خسروی گشته بود از ولایت مرثقی نگر طلب نموده  
 در شب بیستم شهر صفر از سال مذکور که مدت ده ماه و چهار روز از حکومت مرزا زو بهانه  
 منقطع شده بود به تشریف سرخیلی سرفرازی بخشیده مطلق العنان گردانید فی صبح الدین محمد  
 صبح و شام بوقف سلام حاضر میشد و تمام روز معاملات مملکت می پرداخت ازین جهت غنای  
 خسروی اقتضای آن بود که قلند ان مرصع با و محبت نماید پس چنانکه شریف الملک باین  
 عنایت اختصاص یافته بود و میرش را لینه نیز باین عنایت خاص معزز و متماز گردید و بعضی  
 شعرا بجهت سرخیلی او این دو ماده مایع یافته اند جمله الملک شاه عهده میردانش

فیصلج کارگاه و چون جناب میر ولایت مرتضی نگر را به بعضی خیال کاروان گذاشته خود متوجه  
 بارگاه والاشه خدمت سرخیل سرفرازی یافته بود و بنا به بودن حاکم صاحب شوکت در آن  
 ولایت مقرر شدن رعیت کار آبخار و با تبر داشت حقیقت حال بحضور سر و ضد داشته  
 بر استعدا سر و دار صاحب شوکتی نمود قاقان زمان از جمله اسرا خداوردی سلطان را  
 بجهت این خدمت پسندیده در ششم ماه ربیع الثانی از سال مذکور تشریف آن خدمت  
 با و مرحت نموده بصوب ولایت مرتضی نگر روانه فرمود و کرامت رسیدن فتح خان بد  
 نظام شاه و متحقق گشتن نظام شاه در قلعه دولت آباد و بیان بعضی  
 وقایع دیگر چون ملک غنبر حبشی نظام شاهی که سی و پنج سال مملکت نظام شاه را  
 ضبط نموده و همیشه بر لشکر مغل غالب آمده آن مملکت را حراست می نمود و از سلسله  
 نظام شاهی طفلی را بر سر بر سلطنت نشانیده خود به تشریف امور سلطنت می پرداخت  
 در سنه یک هزار و سی و سه هجری ازین جهان در گذشت نظام شاه که به سن رسید  
 رسیده بود مطلق العنان گردیده زمام مهابت سلطنت بقبضه اختیار خود در آورده  
 مبعذلت و حفظ مملکت بلند آوازه گشت وصیت شاهی عیش اطراف ممالک تالشه شد  
 فتح خان بر ملک غنبر حبشی بنا بر خوف و بر اسبطا بر اطاعت مکرده و در مابین نفاق  
 و دواعی فاسد داشت تا اینکه قابوی وقت یافته ملتی بیاد شاه و مالک بنده و ستان گردید  
 و لشکر فراوان با چند سردار و امرای مغل همراه آورده در حواله دولت آباد در برابر نظام  
 شاه صفوف لشکر بزم قتال برآراست و بنشامت که از این نعت در معرکه مجاربه زخم منکر  
 از دست نظام شاه خورده دستگیر شد و شکست بر لشکر مغل افتاد و بعضی از اعیان خان  
 بذلت اسیری گرفتار گشتند و نظام شاه فتح خان و مفسدان و دیگر را مقید ساخته امرای مغل  
 که اسیر شده بودند تشریفات و اخراجات داده روانه دار السلطنت هندوستان نمود  
 و بعد ازین فتح قدرت و جلال نظام شاه از واید پذیرفته کمال استقلال بهرسانید و بعد ازین

و رسال هزار و سی و شش سحیری که شاه جهان پادشاه بعد از والد ماجد خود بر سریر  
 سلطنت نشست و در سال دوم جلوس بحسب دستگیر ساختن خانبهان افغان تویه  
 بر بان پور شده و خانبهان از آن پادشاه روگردان شده با نظام شاه پیوست و نظام  
 شاه با و کمال مروت میکرد و سختش می شنید در وقت خانبهان استدعای مخلصی  
 فتح خان از نظام شاه نموده و او را آنس برآورد از مقر بان و حمران خود ساخت و  
 شاه جهان چون در بر بان پور نزول جلال فرمود ارادت خان و نصیر خان و بعضی از امرای  
 عالیشان را بالشکری فراوان بر سر کتل و ولایت نظام شاه جهت گرفتن خانبهان فرستاد  
 امرای مذکور بولایت نظام شاه درآمده طلبید خانبهان نبودند نظام شاه جواب داد که خان  
 جهان را من نه طلبیده ام او خود آمده است اگر از خود خواهد رفت من مخالفت نخواهم کرد  
 والا آنچه شئت از دست خواهد شد چون از آمدن لشکر بخیل و توقع قحط کار بی نظام شاه  
 دشوار شده بود خان جهان با اتفاق لشکر نظام شاهی چند نوبت با امرای مغل مبارزه نمود  
 انجام کار چون طاقت مقاومت و صلابت قامت در آن محاکات ندید با قوام و اقربای خود  
 که قریب هزار نفر بودند از نظام شاه خواست گرفته بجانب گره راهی شد که شاید خود را  
 با افغان نیگاله رساند و در راه به جافغانی بود با و می پیوست چون شاه جهان ازین خبر  
 آگاه شد با فتنه عبداللہ خان و منطق خان و چند امرای دیگر را بر تعاقب او فرستاد و توان  
 در راه اگره بخان جهان برخورد و جنگ در پیوستند و از صبح تا وقت ظهر آتش قال  
 ملتعب بود و اخرا لامر با قبایل پادشاهی در آتشای جنگ تیری یافتند که خانبهان رسید و از پا  
 درآمد و اقوام همراهی او کشته شدند و عبداللہ خان سران بدر و اقوام او را بریده به  
 بر بان پور آورده در زیر سم سمند شاه جهان انداخت و بعد ازین فتح شاه جهان در مقام  
 نشین ولایت نظام شاه شد و امرای او اکثر قلاع و بقاع ولایت نظام شاه گرفتند نظام  
 شاه در قلعه دولت آباد تحسین گشت و از غایت کلفت و طالت تغیری در مزاج و خطبی در



دماغ پیدا کرده بر دولت خدای فتح خان پسر ملک غنچه جیستی اعتماد نموده همان جل و عقد بود  
 محلات سلطنت بقبضه اختیار و سپرد او زد کینه دیرینه و خرنه سینه داشت و همیشه منتظر این چنین بود  
 تا نظام شاه را از میان برداشته بطریق پدر صاحب اختیار گردد و از آن روز نیکه ارباب نجات یافته  
 بود و فکر معدوم ساختن نظام شاه بود و در نوبت که تنائی او و ظهور آو و دوشی سرنگام خواب نظام  
 شاه را گرفته مقید و محبوس ساخت و پسر صغیر السن او را پادشاهی برداشت نظم مدته فرصت  
 بدست دشمن خویش بد که آنچه تو کردی او کند میشد و تو در خوابی و دشمن سخت بیدار و زمرده  
 تا بزنده فرق بسیار و قریب پنجاه کس از قریبان و معتمدان نظام شاه را بقتل در آور و بعد از یک  
 از شقاوت حبلی نظام شاه را بکک عدم فرستاد و این امر قریب را در ریه تقرب خود بخد مت شاه بهمان دسته  
 مطاعت و مباحث آن پادشاه اختیار نموده در ملک خود خطبه شاه جهان و مساجد و منابر بخواند  
 و فی الحال بخطبه هر مورد و انارش پادشاهی گشت آخر الامور دیر مدت مهابت آن گرفتار شده مقید  
 گردید چنانچه بعد ازین قلمی خواهند شد و جمیع افسران بر شیه نظام شاه یکی بخیل خشم بسیار بودند و فوجهای  
 ارسته داشتند چون صاحبی برای خود ندیدند و متابعت فتح خان حرام خوار بر خود حرام می انگاشتند  
 و اکثر جاگیرائے ایشان را فوج منحل متصرف شده بودند بناچار جلای وطن اختیار نموده بعضی  
 با امرائے منحل پیوستند و برخی بخد مت عادل شاه فرستند و جمیع اراده نمودند که التجا  
 باستان سلطنت خدیو زمان بیاورند و درین وقت ارادت خان سر لشکر فوج پادشاه  
 هندوستان که بواسطه گرفتن خان جهان بالائی گماشت آمده بود و قلعه دما رو را از دست  
 نظام شاهیان انشراح نموده محاصره قلعه پرینده که سرحد ولایت عادل شاه بود و اشتغال  
 داشت عادل شاه اندیشناک گردیده بصلاح دید مصطفی خان و خواصان که دو کون عظم  
 ان دولت خانه بودند مرمری پندت را سر لشکر کرده با دوازده هزار سوار بعد و قلعه  
 پرینده فرستاد و مرمری با لشکر موفور نظام شاه و عادل شاهی بنواحی لشکر منول  
 آن چنان جلالت و دست بردی نمود که لشکر منول را محاصره پرینده با نمانده از آنجا کوچ کرد و در

تا کنار رود تعاقب ایشان نمود و بعد اطمینان خاطر از لشکر مغل بجانب سرحد کولاس که از  
جله محاکم محروسه است آمد و بامرائی نظام شاهی که التجا بدگره والامی آوردند برخورد  
یخلع شامانه و نوید جاگیر فریفته ایشان را ضمیمه لشکر خود ساخت و این خبر نزد شاه اچکسین  
ایلیچی عادل شاه که در دار السلطنت مقیم بود فرستاده استدعائی مدد خرج ایزن دولتیانه  
عالیه نمود چه در زمانیکه شاه محمد پیرزاده پیشوا بود رعایا و مردم سرحد ملک محروسه با سرداران  
سرحد عادل شاه منازعت نموده چند دیه و برگشته سرحد عادل شاه را غارت و تاراج کرده  
بودند و شاه محمد حبیب ثلث رک آن خرابی قرار داده بود که مدد خرج بفرستد تا آن ولایت  
ویران شده را مأمور سازند مهری سیالار درینوقت جهت سامان لشکر که بحار برفوج  
مغل قیام نماید طلب آن وجه نمود و شاه ابو الحسن ایلیچی نیز از روی دوستی و خواست  
امداد و اعانت می کرد اما مهری را چون تاکید بلیغ از جانب عادل شاه شده بود که بزودی  
کار سازی نموده باستعداد لشکر پرداز و تقاضا و ابرام بسیار ننمورد و قلعه کولاس را محاصره نموده  
مدتی یکماه مائره جلال و قتال ملتبس ساخت و چون ماهی پنج خنجران ندید دست از محاصره بازداشت  
با جمیعت عظیم که قریب بیست هزار سوار و پیاده و راسه فوج مرسته که تنب و عازت شیوه ایشان  
چند نفر پیش آمده شروع تنهب و غارت نمود و قاتان زمان باستماع این خبر باجماع امر او سیاه  
فرمان داد و بعد از آن میخواست که خود متوجه دفع او شود که نواب علّامی فهایمی معروض داشت که  
توجه باین مهم لایق ایشان جاقان زمان نیست اگر بکی از ملّا زمان امر اشرف صدر و یا بدگوشا  
او بواجبی خواهد داد پس بصواب دید نواب علّامی فهایمی الشیخ الامرا یوچی بیک و خلدوردی  
سلطان و قزلباش خان و چند سردار از مسلمانان چند کس دیگر خواهد داشت که فاضل مثل اردا خان  
و استقلال خان و از قوم هندو جگدیور او و بهالی را و واسیر او و بعضی سرداران ینوار را که  
هر یک ده هزار پیاده داشتند بمقابلت لشکر عادل شاه نامزد فرمود و چون منهبان  
بسماع احوال رسانیدند که مهری سرداران نظام شاهی را با خود متفق ساخته

قریب سی هزار سوار و پیاده و جمعی کثیر از غارتگران فراہم نموده قصد پیش قدمی دارد و خانقا  
 زمان امر فرمود کہ خیمہ بارگاہ نہ گزیرا بہت لشکر عادل شاہ و نظام شاہ برافرازد و جمعی از  
 سرداران عالیشان را مثل خواجہ افضل ترک و شیر محمد خان و حوالہ داران لشکر خامنہ را  
 با سبقت و حرب و ضرب بد را سلطنت طلب فرمود و امر شد کہ شجاع الملک در ولایت  
 کستکمانہ یا امرای آنجا اقامت نمایند و چند کس از غریب و دکنی را در نیوقت سردار جمعی گردانید  
 چنانکہ علی بیگ خان افشار ترک با کاکیر چل ہر ہونہ کہ مرست نمودہ بود کہ صد جوان ترک نگاہار و بدستور ہم بیگ کاکیر چل  
 ہونہ عطا نمودہ حکم فرمود کہ صد سوار قدر انداز نگاہار و پنجین محمد سعید جتئی و سیلو و محمد و ملک دکنی و چند  
 کس دیگر از اہل دکن را کہ بہ شجاعت و دلاوری موصوف بودند بجاکیر گاہار اواختہ امر نگاہار  
 سپاہ نمود و امرای جدید با لشکر مکمل و مسلح بحق جوق در میدان و او عمل از نظر ملازمان بارگاہ  
 گذشتہ بہ تشریفات سرفراز گشتند و خاقان زمان قولنامہ با تشریفات فاخر بخت سرفراز  
 کہ ارادہ التجا باین دو قلعانہ داشتند و مرہری بفریب ایشان را پیش خود نگاہار گشتہ  
 بود فرستادہ تفرقہ در جمعیت مرہری انداخت از آنجا باباجے کا شپامرستہ کہ دوستہ ہزار  
 سوار ہزار داشت چون قول و تشریف باور رسید با لشکر خود و چند سوار دیگر از لشکر ہزار  
 چہا شد و نیز خاقان زمان جمعی از یادہ نامی مینو اطرا رعبار را بصوبہ لشکر مرہری  
 نامزد فرمود کہ در شبہای تاریک بہ لشکر مرہرے درآمدہ گوش و بینی لشکرانیش را بریدہ بیاورند  
 و جائزہ بینی بریدن و گوش بریدن مکیون مقرر شد و سرداران عالی شان کہ بمقابلہ مرہرے  
 نامزد شدہ بودند بقدر دوازدہ کردہ مسافت بہت لشکر عادل شاہی قتل چون قوت مرہرے  
 بضعف گرایند و شوکت لشکر فیروز نے سمع اور رسید باختر از پیش آمد خواہر زادہ  
 خود را در حضور فرستادہ بواسطت شاہ ابوالحسن اچچی عرض نمود کہ غرض از آمدن  
 این بندہ و تقوای محض اعانت و استمداد است چون دشمن قوی کجاں میر دست  
 رو بملکت دکن آوردہ اگر اتفاق باہم صورت وقوع نیابد بخیل کہ اہل نفاق را

تصرف در میان ملک بهر سده و مداخله دشمن بر ذمت همت سلاطین کن که همیشه با عین چه  
 با هم اتفاق دارند از جمله واجبات است خاقان زمان که باطن با عادل شاه متفق بود  
 و ظاهراً رعایت جانب پادشاه عالمیان را می نمود بنا بر سلاطین وقت سپاه  
 سالار عادل نشاند و در خارج مرز محرم و بر سر سنگ مرز افغانی را به نمایند  
 و در تاریخ پانزدهم شهر صفر سنه احدى و اربعین و اف سحرى یوسا طبت سلطان  
 خیر اندیش فیما بین صلح واقع شد و تفرقه خواطر مردم بحسب تبدل گشت و کر آمدن و گشت  
 کاشیا بدار السلطنه و منتظم گشتن سپه و اقربانیش و در ملک طرازان  
 بارگاه چون مهربی برگشت از سردارانی که ایشان را خاقان زمان  
 تشریفات و قبول فرستاده بود و نیویج کاشیا که خواجه و دلاور و نامور بود با دو  
 سه هزار مرثه مادیان سوار خود را بحواله دار السلطنه رسانید و خبر زمان مجده  
 تشریف خاصه و اسپان باد سپاه برائے مشارالیه فرستاده و او را منتهول عنایات  
 خود گردانید و بعد کیفیت مشارالیه به بیماری صعب مبتلا گشته از نین جان در گذشت و در وقت  
 نزع سبوحی هر کاره نظام شاهی را که در دار السلطنه بود و وصی خود ساخته سپه  
 و برادرزاده و لشکر خود را با و سپرد خاقان زمان بعد ازین واقعه نوبت دیگر تشریفات  
 فاخر و چند راس اسب و سه بخیر فیل و حلقه مرصع مصحوب نارائن را ثور بر زمین فرستاده  
 تا تشنه خاطر آنها نماید و بواسطه خسروی امیدوار گردانند نارائن را و در لشکر آنها فرستاده  
 و تشریفات پادشاهی رسانید و بنیایات خسروی متوقع ساخته مراجعت نمود و کمیت  
 و کیفیت آن لشکر و فدویت آن جماعت معروف و حضوز داشت پس امر عالے شرف  
 نفاذ یافت که شجاعت و استگانه نصیر الملک حواله دار خاصه خیل باد و هزار سوار  
 رفقه ایشان را از دروازه کوه طور برائے سلام بمیدان داد و محصل بیاد و نصیر الملک  
 حسب الامر آن جماعت را که قریب بیست هزار سوار و پیاده بودند از دروازه مذکور در

سیدان و داخل آورد و ایشان جوق جوق با سرداران پیش آید و شرف کوشش و زمین  
 بوس در یافتند سپهر و برادرزاده و شیوے باسی کس از اقربای او که بر سر دار فوجی  
 از افواج مرثیه بود بحضور طلب شدند سپهر و برادرزاده او به تشریفات فاخر و کمر خرمصر  
 و حلقه بای مرصع و بیت هفت راس اسب و پنج زنجیر فیل و باقی اقربای او به تشریفات  
 لایق سرفرازی یافتند و جاگیر مبلغ سه لکھون بان جماعت محبت شد و در ساک امرای این  
 و تختانه منظم گردیدند و ذکر تولد دختر بلند اختر در دولتخانه عالی آورده شد  
 که آخر روز چهارشنبه ششم شهر رمضان المبارک سنه اربعین و الف هجره  
 خاقان زمان از اربطن خاونی از خواستین عصمت دختر نیک اختر متولد شد خاقان بان  
 در بارگاه محترم با طعش و نشاط گسترده جمیع پرده نشینان تنق عصمت و نرم  
 آرایان نهمین عشرت تشریفات فاخر عنایت فرمود و شریف الملک سرخیل که در آن  
 وقت در قید حیات بود حسب الحکم صد کرد و نین شکر در محلات و اسواق و در سلطنته  
 گردانیده تمام خلایق تقسیم نمود و نجان که حبت استخراج احکام وقت ولادت با سعادت  
 با مور شده بودند تشریفات فاخر و انعامات متکاثر برده اند و در گشت نظام الدین  
 احمد در تاریخ آن گفته نمایان شد همی از برج شاهی ذکر وقوع طوفان  
 آبی در سنه احدی و اربعین و الف هجره چون در سنین ماضیه باران  
 کم باریده بود و در سنه اربعین و الف مطلق باریده موجب فحط عظیم شد چنانکه  
 پیش ازین بعید فلم آمد در خیال در فصل بر شکل مدت چهار ماه علی الاتصال باران  
 آنچنان بارید که فضا و دشت و صحرا سیلاب در گرفت و آب رودخانه باطنیان  
 آمد چنانکه رود موسی که متصل بدار السلطنه جدار آباد است در وقت صبح چهارشنبه  
 بیت و بنقش شهر فریدان طغیان نمود که آب از بالای بل گدشته سیلاب  
 بدرون شهر آمده اکثر عمارات عالی منازل فقرا را منهدم ساخته و باره از انجا

باغ محمد شاہی را کہ در دو تخانہ بود بر بود و مردم معر آؤفت می گفتند کہ ما نشنیدیم  
 کہ دیر پیش قرنہ سیلاب باین تندی و شدت آمدہ باشد و جوئش آن از صبح تا در چہر  
 و سگڑی روز بود و بعد از آن رُوبہ کمی آورد و ذکر سفر از گشتن نصیر الملک  
 بخد مت عین الملکی از تغیری آدم خان بخشی و مفوض شدن منصب  
 حوالہ داری خاصہ خیل بقاسم بیگ ثقات یافتن خواجہ افضل ترک  
 و مرحمت شدن خدمات او بامراکی دیگر و آمدن المی از جانب فتح خان  
 بامر ملک غیر نظام شاہی چون قاسم بیگ دلد مرشد قلی بیگ ترکمان منصب کوآلی  
 را گذاشتن خواہش منصب دیگر کردہ و وقتہ برائے آستان بوسی حاضر میشد خاقان  
 زمان متوجہ حال او گشتہ مینخواست کہ منصب دیگر لایق با و تفویض نماید و چون آدم خان  
 بخشی کہ منصب عین الملکی با و مفوض بود در قلعہ کولاس در ہنگام ہنگامہ آراسے  
 مرہری انچنانکہ باید در حفظ و حراست آن سرحد نکوشید و در محاربہ مقصور نمودہ بود  
 اورا از آن قلعہ طلبہداشتہ و از خدمت عین الملکی معزول ساختہ نصیر الملک را بدست  
 او سرفراز فرمود و منصب حوالہ داری خاصہ خیل را کہ از مناسب بزرگ است از نصیر الملک  
 تغییر نمودہ بقاسم بیگ عنایت فرمود و خواجہ افضل ترک کہ از قلعہ راجنبندی در وقت  
 آمدن مرہری طلب حضور شدہ بود مشا را لیلہ بحالت بیماری از ان ولایت بدہر سلطنت  
 رسیدہ سعادت بساط بوسی دریافت و مرضش روز بروز از دیا و پذیرفت تا انکہ  
 بتایخ ہجدمہ ماہ جمادی الآخر سنۃ احدى واربعمین و الف ہجرے متوجہ داغ بخشی شد  
 و بعد وفاتش بعضی از خدمات او بقربا شہان و سرداری یکہر سوار شہیاعت  
 و سنگاہ پوچی بیگ و حکومت ولایت مرتضی بکتر بہ میر فصیح الدین محمد رحمت گردید  
 و در سال مذکور شاہ ابو الحسن از جانب فتح خان بامر ملک غیر نظام شاہی بر سر  
 و حضور آمدہ تحف و ہدایا گذاریند و میر غیب مرہروی ہر کارہ را کہ از جانب منفعت بناہ نظام

بر عہدہ ایچی گری بودند مہر نول گردانید خاقان زمان ساه ابو الحسن بن مشبول غیاث  
شاہ بن محمود بنزے بہت اقامت اوتھیں بسرمود و سیوچی سرکارہ چون اہل ازین دوسے  
ویشوچی کا نام پڑھہ بود و در سلک نجاقہ مسلک گشتہ نوکری بر نسبت سرداران و خواہ داران ہر شہ کہ تو بہ  
سالیانہ برای ایشان مقرر میشد اختیار نمود و بعد چند گاہ میرجعفر نیز نوکری اختیار نمودہ از مجلسیان حضور گزید

### فصل دوم از باب ششم در ذکر وقایع متفرق کہ در عہد سلطنت

آن خاقان زمان صورت وقوع یافت آورده اند کہ چون بادشاہ  
عالمیان شاہ جہان بعد بود و بدار السور بر مان پور چنانکہ شیخ محی الدین را بدار السلطنت  
حیدر آباد فرستاد بچنین برادر او شیخ محی الدین را بجانب بیجا پور روانہ فرمود بعد رسیدن  
مشاہدایہ بہ بیجا پور عادل شاہ قرار داد کہ نہ لک ہون و نہ بختی قیل و تحف دیگر بطریق  
پیشکش ارسال دارد چون امرائی شاہ جہان بولایت نظام شاہ متفرق شدہ بسرحد ولایت  
عادل شاہ رسیدہ دست برد ما نمودند و مرہری با سرداران بمانعت ایشان اقامت  
کر دہ بودند بابرین و بہت امور دیگر کہ در آن وقت رودادہ فسخ غرمت ارسال پیشکش  
نمود و شیخ معین الدین از بیجا پور برآمدہ میخواست کہ بلشکر شاہ جہان ملحق شود اما چون  
شہر حیدر رسید مہمان نام حبشی کہ از جانب عادل شاہ کو تو ال و حارس آن قلعہ بود  
اورانہ گذاشت کہ بہتیر رود و اکثر اوقات بوساطت شیخ محی الدین ازین دولتخانہ  
عالی بمشارایہ مدد خرج مرحمت میشد و چون عادل شاہ پیشکشی کہ مقرر نمودہ بود بہ  
بارگاہ محلہ شاہ جہان نہ رسانید در اول مسئلہ احدی و الدین و الف پھر سے  
اصف خان با اکثر امرائی پنجرہ ری و پنجاہ یا شصت ہزار سوار مغول از حضور بصبوب  
بیجا پور نامزد گردید اصف خان با خشم و شوکت ہر چہ تا تر بہ بالا گماشت روان شد  
و خاقان ایچی خدیو زمان کہ بہر شیخ محی الدین امر از شرف استان بوسی شاہ جہان نمودہ  
و تحف ہدایا گزاردنہ مور و الطاف گردیدہ بودہ بہ وقت اورا رخصت انصاف مرحمت شد

و شاه علی بیگ که از امرای خنزاری بود نیز همراه او بدار السلطنت حیدرآباد روانه گشت  
 و آصف خان اتابالائی کتل پاپین آمد و نخست در ولایت نظام شاه ریاست حسنت هر  
 اواخرت و فتح خان پسر ملک غیر که در دولت آباد بود اظهار اطاعت و انقیاد نمود  
 و ملک امرای پنجزاری خود را منسلک ساخت و اکثر قلاع و ولایت نظام شاه  
 و رقبه تصرف اولیای دولت و آمد آنگاه آصف خان با عظمت تمام از راه گلبرگ  
 متوجه بیجا پور گردید و هر شهر و ولایت که بر آن مرور لشکر پادشاهی شد بشارت و تازا  
 رفت و بسی خاندانهای نام و نشان گردید و القصد بعد رسیدن بیجا پور کجایه پرداخت  
 و چند نوبت فیما بین محاربه واقع شد و بعضی از دلیران لشکر آصف خان تا کنار خندق  
 آمده از ضرب توپ تضاک و بان تلف میشدند و هر روز فرامین تاکید پادشاه عالین  
 باصف خان جهت تسخیر بیجا پور میرسید و مصطفی خان پشوی عادل شاه صلح را صلاح  
 وقت دانسته بخدمت آصف خان رفته جهت قرار اوصالح پیشکش سابق را قبول نمود و هر روز  
 جاسوسان متعاقب یکدیگر اخبار آنجا را بموقف عرض میرسانید و خدیو زمان از جهت  
 برهم خوردگی ولایت بیجا پور و استیلای لشکر آصف خان و اقامت نصیر خان که از  
 امرای سبزیاری بود با نوبی از مغل در قلعه ناندیر نظام شاهی که متصل سرحد مالک  
 محروسه است اندیشه ناک گردید و بنا بر خرم احتیاط نصیر الملک را که منصب علی الملکی  
 سرفراری داشت بشرف اسپ شمشیر سپاه سالاری نواخته و شجاعت و سنگاه بوی بیگ  
 و جادوری سلطان و قزلباش خان و پسر و بیو بیگ کاشیا و عالم خان و شیر محمد خان  
 و نظیر خان جمیع از سرداران سوار مثل دهر را و ناگواژی هزاره جلایورا و و بهائی را  
 را همراه داده بجانب سرحد روانه فرمود امرای مذکور حسب الامر بجا فطت سرحد و محافظت  
 طرق قیام نمودند بلکه غیر که چهار لک هون جاگیر داشت حکم شد که بقلعه محمد نگر عرف گو گنده  
 رفته با تمام تمام هر مت قلع و توپها و تیریه براق و اسلحه و ساحتن تشبازی برپا زد ملک کور



بقلعه گولکنده رفته حسب حکم بکار مرمو مشغول گشت و امر عالی شرف نفاذ یافت که از اسکار  
 محضین زره خود و چار آئینه بپشکران قسمت نمایند و از جانب شاه جهان پادشاه و قاقان شاه علیگ  
 که فرستاده بودند چون از ولایت نظام شاه گذشته و در سرحد ها گشت و سه قلعه را گمیر رسیدند و خان  
 که ششستاد ساله عمر داشت بعارضه بیماری ازین عالم درگذشت و شاه علیگ با پسرین مرحوم شوه و السلطنت  
 سعید را برگزید چون بحسین باگر رسید میر فصیح الدین محمد حسب حکم بابتقبال و ششستاد بلو از مرخصیت  
 و شریطیه مهماذری چنانکه قانون آیند و تخانه عالیت برداشته و در دهم شهر جمادی الاولی از  
 سال نیکو خدیو زمان بجانب حسین باگر توبه فرموده شاه علیگ ببلایت خود قاهر گردانیده و پیر  
 خاص و یک سلسله قیل بزرگ و دودر اس سپهر و ساخته بدار السلطنت مراجعت فرمود و در دوازده  
 ماه مذکور او را بدار السلطنت طلبیده و در باغ میر حله ماضی حکم فرود آمدن فرمود و در سید هم ماه مذکور  
 محبتش با نه ارسته و میر فصیح الدین و کریم خان سرنوبت فرستاده با عازر و اگر ام تمام مشارایه  
 را بحضور وافر انور طلب فرمود و زبان مبارک پشش احوال پادشاه عالمیان شوه و بشارت اید را  
 بخلعت ملوکانه و دودر اس سپهر یکم بخیر فیل سپهر او را با دو کسین دیگر که همراه او بودند بخلعت  
 تمام بهر اندوز گردانید و تا آخر رمضان المبارک شاه علیگ در السلطنت بود و در ندرت  
 اقامت بهر راه احدی از جانب پادشاه جهانیاں شاه جهان می آمد و پیغام چند که بهتاج ان  
 موجب گرانای خاطر جایون میشد می آورد و چند بخیل متخف و خواهر انقضیس  
 درخواست میکرد و اب علای بنجمان طاطفت ایچی و ایان را قهایش مینمود و خدیو زمان بدار  
 پیش آمده بطائف ایچی می برداشت تا اینکه در آخر ماه رمضان جاسوسان از برمانو خبر آوردند  
 که حضرت شاه جهان بسعت تمام از برمان پور کوچ نموده بجانب اگره و لامور میروند  
 و اخیر طلب ایچی آمده خبر روانگی آورد و جمعی از جاسوسان از بیجا پور خبر آوردند که در اردو  
 آصف خان قحط افتاد و آذوقه از هیچ جا بهم نمیرسد و هرگاه محاربه واقع می شود در آن  
 عاود شاه استیلا می یابند جمعی کثیر از لشکر آصف خان خبر می دهند تفنگ ها را گشتند و درین اثنا

حضرت شاه جهان بعد غن تمام مطلب آصف خان آمد و خان معرکه سبعت هر چه تاج تر متوجه حضور  
شد و لشکرش با تفرد فاحش از آن ولایت مراجعت نمود پس شاه غنی بگیت یازنجیل بنیل  
مقصود سبعت تمام در غسره و لقیقه از سال مذکور بصوب هندوستان روانه گم دید و هر چند  
سسه و ملق نمود که دست خالی نه رود اما فایده بر تلقی و ابرام از دهلور رسید و مدت قامت  
حضرت شاه جهان پادشاه در برهان پور مدت سال و کسری بود و در نیمه مدت بسبب قلت  
آذوقه و شدت قحط خزانة ماکه در قهرنا و اعصار از حاصل هندوستان فراهم شده بود بصرف  
رسید و خلق نامساعد و از عدم قوت و شدت جوع تلف شدند و کمر توجیه خدیو زمان سبجا  
قصبة فرح بخش حیات آبا و در ترتیب جشن بعضی امور که در آن زمان  
رسم اهل دکن بود چون خاقان زمان را عفو نواب رسید و سبزه گلستان  
عذارش نمود میدخواست که آن خط نورا از صفحه عارض تر باشد تا مرتبه دیگر خطی تهر از آن رو  
نماید و در آن زمان در محاکم محروسه دکن رسم بود که در ابتدای این کار بلوازم عیش و سرور  
و بخت و سرور می پرداختند تا برین حیات بخش بگیم والله ماجده خبر زمان تکفل اخراج  
این جشن طرب افزای خسروانه و تکل سامان این بانی شامانه گردیده قرار داد که این بزم عالم ارا  
و این شور و عشرت افزا در خطه حیات آباد که مشهور بحیات مگر است و در جانب شرقی دار السلطنت  
حیدرآباد و بدو فرسخ واقع و در ابتدائے جلوس منیت مانوس خاقان زمان آن حیاض  
سراپه ده شعیان تنق عصمت و بزم آرایان انجمن عفت بطح و نشین و طرز  
فردوس برین احداث آن فرموده ترتیب یابد پس امر جهان متاع صادر شد که چنانچه  
آبا در آئین به بنند و کلائے حضرت مهد علیا باستعداد اسباب عیش و سرور و لوازم  
جشن و سرور قیام نمایند و در تاریخ بیت و چهارم رجب المرجب سنه احدى و اربعین  
والف هجره خسرو زمان بخت و شوکت هر چه تا زمانه دار السلطنت بجانب  
سید آباد روان شده آنجا نزول اجلال فرمود و روز دیگر به قصبة منصور آباد

تشریف برد و صبح روز سیوم بجانب قصبه فرح بخش حیات آباد که دیده را از سوادش  
نور و سینه را از بهوایش سر و حاصل نشید تشریف ورود احوال ارزانی داشت و هنگام  
عیش و طرب گرم ساخت و درین ایام فرح انجام جمیع خلایق از صغیر و کبیر و برنا و پیر  
بعیش و طرب مشغول گردیدند و داد انبساط و نشاط اینجا نکه باید دادند و این جشن  
تا دوازده روز امتداد یافت و روز دوازدهم خاقان زمان مقربان و محرابان خستهار  
را بخلعتهای ملوکانه نواخته بیت اسب سپ عراقي بازین و بجام زرین و سیمین و عبا های  
زر بفت و ابریشمی و جمیع امرا و سرداران و مجلسیان حضور و ملکات و خواجگان  
رفیع مکان را تشریفات لایق بعضی را اسب و برنجه راجقه و یک مرصع رحمت  
فرمود و جمیع طوائف انام را از خوانندگان و ارباب طرب و شعر و اصحا و علما را فرخنده  
حال بخلعتهای پادشاهی مفتخر و مباحی گردانید و شاه علی بیگ ایلمچی حضرت شاه پناه  
پادشاه را که در ایام این جشن در دار السلطنت بود و طلب داشت خلعت خاصه بادور اس  
اسب و یک سلسله فیل و پیشکش خلعت فاخر و یک اسب و ایلمچی سلطنت پناه عادل شاه  
را خلعت شاهانه و یک اسب و همچنین ایلمچیان سلاطین دیگر را و بعضی ایلمچیان این دولتی  
عالیه را که بارگاه شاه جهان پادشاه و پادشاه ایران و دیگر سلاطین عظیم الشان فته  
بودند علی قدر مراتب تشریفات فاخر عنایت فرمود و محبت سرداران و امرای بزرگ  
که در اطراف بودند نیز اسپان و تشریفات فرستاد و بعلیا خباب و الدّه ماجده قمشه و امثله  
بسیار و زیور و جواهر و شیشه را و اسپان عراقی و فیلان کوه پیکر با مرصع و پاکلی طلا گذراند  
و چند قطعه دیبه و برگین و سیل انعام تقدیر نمود و کلامی مهد علیا خرج این جشن از جانب مهد علیا و کلهون  
تقدیم آورده اند و بعد فراغ ازین عشرت توجّه دار السلطنت شد و ذکر طلب گشتن امر که بجانب مسجد  
روان شده بودند بحضور دافرا النور و بیان ولادت با سعادت شاهزاده نیک ختر  
ملکه قدر چو خانان از حیات بیدار السلطنت حمید آباد سعادت فرمود و نمایان اخبار مراجعت

حضرت شاه جهان پادشاه از زبان پور و اصف خان و دیگر امرای عالیشان از اینجا پور و باقر  
از ولایت کتکلوته بمساجع اجلال رسانیدند و همیشه موجب انشراح و امساجط خاطر جانان  
گردید و دو تن جوانان زبان بدعا و ثنا کشوده مراتب تهنیت بجا آوردند و امراکه بحراست  
سبر جدا مامور بودند بخصوه طلب شدند و در شهر ذیقعه کشته احدى و اربعین الف  
هجری نصیر الملک سیه سالار و شجاعت و دستگاه یوچی بیگ و غیرشان از امر و سرداران  
که اسامی آنها پیش ازین بمضبط قلم درآمد داخل دار السلطنت شده در میدان داد و محفل  
از نظر ملا زمان پائیه سیر بر پا و شاه گیتی پناه گذشته و خاقان زمان هر یک را به شریفی  
خسروانه نواخته رخصت رفتن بنازل ارزانی داشت و در اواخر این سال اختر تابند  
از مشرق چاه و جللال خاقان صاحب قبال طالع گردید یعنی روز دوشنبه یازدهم ذیقعه  
شبه مذکور حضرت و اهل عطا یا جلالت عطیاته خاقان زمان را فرزندى کرامت نمود و شکر آن  
این مهمبت عظمی مبلغ کلى تعلیم و فضلا و صلحا و فقر احرمت گشت و ملا و جوی شاعر دکن  
و تاریخ آن گفته است آفتاب از آفتاب آمد پدید و ملا خواص که در شعرائى دکن  
ممتاز بودند این کلمه را ماده تاریخ ساخته محفوظ باد و نظام الدوله احمد این ماده تاریخ  
آفتاب فلک قطب شمسى ذکر از دواج پادشاه عدالت پناه سلطان  
محمد عادل شاه همیشه مکرمه خاقان زمان چون از قدیم الایام مایمون مان  
عالیشان قطب شامیه و خاندان رفیع المکان عادل شامیه سلسله قرابت و صلوات  
بود چنانکه پادشاه و غفران پناه سلطان محمد قلی قطب شامیه همیشه مغفیه خود ملکه جهان را  
در سلک از دواج ابراهیم عادل شاه در آورده و بعد مادی سنوات متعدد و خاقان  
حبت مکان سلطان محمد قطب شاه با صیبه حبلیه عادل شاه عقد نکاح بست  
درین وقت سلطان محمد عادل شاه که بعد و الدما بد خود بر تخت سلطنت جلوس  
فرموده بود خواست که بموجب رسته قدیم که فیما بین بود عمل نماید بنابرین شاه ابوالحسن

و شیخ محمد حسین راجبت خواستگاری برده نشین سرافات عروضا را و بیه گزینی حمله مجدد  
 و اعتلا غنی صبیحه محترمه خاقان خجست مکان بدار السلطنه حیدرآباد فرستاد و سلطان  
 روز دران بواسطت محران بارگاه و قربان درگاه بایسن پسندیده پیغام خواستگاری  
 بمساع اقبال رسانیدند خاقان زمان وقوع این امر را محول باراده الهی کرده  
 بزبان خاموشی که دلیل رضا است اجابت آن استعدا نمود و رسولان عرفیه مشتمل کفایت  
 افتتاح ابواب مواصلت و لوازم تنیت بنحضور عادل شاه ارسال داشتند شاه عدالت  
 پناه عادل شاه چند سردار و امرائے نامدار مثل مهری پندت سپهسالار و غیره  
 حبشی راجبت سرانجام مہام مواصلت بپایه سرپرستیت روان فرمود بعد  
 رسیدن ایشان بمالک و سپه بوجبا مرجهان مطاع چاشنی کران و خوان سالار  
 باستقبال شتافته در منزل بلوازم ضیافت و مراسم مهمانی قیام نمودند بعد از آن  
 سرداران و امرای و قربان نوبت بنوبت و پایہ پایہ متعاقب یکدیگر محبت استقبال و ن  
 شدند اول کریم خان مر نوبت یا چهار حواله دار خاصه خیل بعد از آن سیادت پناه میر حمزه  
 بجمعیت خویش و روز دیگر نصیر الملک با لشکر خود بعد از آن از ملکان بلند مکان مثل  
 ملک غبر و ملک آدم و ملک الماس و من بعد میر نصیح الدین محمد با چند سردار و امداد استقبال  
 شتافته بتعظیم و تکریم هر چه مآثر در دامن کوه طور آنها را فرود آوردند و خاقان زمان  
 بفرمود تا دولتخانه و بلده را آمین بستند و ابواب عیش و عشرت بر روی عالیاں مفتوح  
 ساختند و خیمه و سارایه و بارگاه و بهشت تباہ در دامن کوه طور برپا کردند و آن شوت  
 و صحرار امانند شهری ساختند و روز دیگر خاقان زمان بکمال تحمل و حشمت متوجه آن بارگاه  
 گشته و بر تخت شاهی بعظمت و شوکت نشسته سپهسالار عادل شاه را بارفقا طلب فرمود  
 چون حاضر شدند بموقف سلام ایستاده مراسم کورنش و تسلیم بجا آوردند و آن روز پیش  
 اسپر یاق زین رسین و ذیل آن سپهسالار بقایای تشریفات شامانه و اسپان شکر

مرحمت گردید گویند که در آن روز چهل اسب و پنجر خیریل و صد دست تشریف بامرای  
 عاده نشاهی غایت شد بعد از آن خاقان زمان امرای مذکور را خست انفرادی داشته  
 و تا وقت عصر آن بارگاه بعین و خست پرداخته تجل هر چه عاثر توجه و توجه آنه عالی گرد  
 و در شب نوزدهم ماه شعبان بهشیره عادل شاه باخوین خاص و اهل حرم اسباب لوازم  
 عروسی برقیان و شتران بار کرده و دو هزار خوان ترتیب داده همراه گرفته از دروازه دوازده  
 امام علیه السلام و قصر مدی محل که با نواح تجلات پادشاهی چون نگارخانه عینی آراسته بودند  
 و رآند و در آن شب قاضی بلده و حضور علماء و فضلا بعین عصر با سیلمان دهر نمهری لکهن عقد  
 مناکحت بست و مهد علیا یعنی والده ماجده خاقان زمان مدت یک هفته در حرم سر اسب  
 نشاط گسترده انواع تکلفات درین جشن جلوی بکار برد و بهشیره مکرمه عادل شاه و دیگر  
 خواتین محترم تشریفات شایمانه و زرائس مرصع آلات قیمتی غایت فرمود خاقان زمان جهت  
 همراهی با یکی عروس از میان اکابر داعیان میر فصیح الدین محمد را برگزیده تشریف  
 این خدمت دور اس استیاری بازی و لجام زرین و جاگیر مشتاد هزاره یون غنچه  
 نجشید و جناب علامه فدا می شیخ محمد خاتون و فضیلت نیا قاضی حسن مشهور قاضی مکه  
 و جمعی از مجلسیان حضور و شیخ وادون و ملک و لث خان عمده دار دولت خانه عالی  
 با چند سردار متبر و کریم خان نصرت و سدابو و محمد و مملک با حیا رحاله دارا خصل  
 که چهار صد سوار شکر می تابع ایشان بودند تشریفات لایق بقدر مراتب محبت نموده همراه  
 با یکی ملکه زمانیان تعیین نمود و در بیت و ششم ماه شعبان سنه یک هزار و چهل و دو هجری  
 با یکی زرنگار منکحل بجا آیدار ملکه عالمیان را با بیت یا یکی خاصه و پنجاه با یکی  
 دیگر از خدمه مع آمانه پادشاهی و فیلان کوه پیکر و اسپان ترک و تازی  
 نژاد و شتران قوی کل پربار و غنچه را با و سر بار زیاده از حد و شکار از  
 دار السلطنت روان فرمود و در سر بار پرده و بارگاه که در دامن کوه طور برافراشته

بودند فرود آوردند و در سلخ شهر شعبان پادشاه زمان حجتِ نختِ ملکہ عالمیان  
 بطنیت و حشمت متوجہ کو جلوس شد و مرہری سپہدار عادل شاہ از اجتماع این خبر مادر او  
 شہزادہ آداب سلیم و کونیش بجا آورده معروض داشت کہ بمشیرہ مکرمہ حضرت عادل شاہ دین  
 آرد وی معظمت بہت باید کہ از قدم مہنیت لروم شائبہ شاہی بارگاہ عادل شاہی را فرید و  
 بخشند خدیو زمان اقبال نموده اولاً در آن بارگاہ نزول اجلال فرمود مرہری بعد از تقدیم  
 لوازم خدمت و شرائط عبودیت بہ طبق زرِ سنج و سفید نثار نمود و از در بند بارگاہ  
 تا محل جلوس پائی انداز زر بفت و محل گسترانید و دور اسب غری و عراقی  
 با یراق زرین و ستہ زنجیر فیل و منہ خوان قمشہ نفیس از نظر انور گردانید خاقان زمان  
 مرہرے را تشریف فاخر و شش اسب و دو زنجیر فیل و امرای دیگر را تشریف اہل  
 مرحمت فرمود و بمطربان بجا پور پنجرار ہون و دہ ہزار روپیہ و اسب فیل بخشید بعد از آن  
 از بارگاہ عادل شاہی متوجہ بارگاہ ملکہ عالمیان گردید و بمشیرہ گرامی را جوہر نامعذ  
 و ہدایائی نامحصور و خاصان حرم را نیز خلایع و جوہر غایت فرمودہ مخلص ساخت  
 و بعد از یک پرتب بدولت خانہ عالی معاودت نمود و محاسبان و قرقانہ پادشاہی قیامت  
 اسباب جنہر را پنچلک ہون نوشتند و اینچہ در ایام جشن و سوار از تشریفات و غیرہ بمصرف  
 رسیدہ پنچہ ہزار ہون و مدت ایام جشن یکماہ و ماہ نرد در روز بود و در واسطہ شہر رمضان  
 اردوی معلی ملکہ عالمیان روانہ بجا پور شد و امرای نامدار بشایست تا سرحد رفتہ  
 و از آنجا مخص گردیدہ تہنہ نفیات سرفرازی یافتہ مراجعت نمودند و چون اردوی معلی بگہر گہر  
 رسید حضرت عادل شاہ بسراخلاص خان بیجاہ را با چہار ہزار سوار باستقبال فرستاد  
 مشارالیہ احرار شرفِ استہان بوسی نمودہ تہنہ نفیات خاص سرفرازی یافت و فرمان  
 عادل شاہی بہ مرہری پنڈت رسید کہ از آنجا بجا ح استعجال حجت اعانت قہم  
 نظام شاہی کہ مہابت خان و غیرہ سرداران حضرت قباچمان اوراد قلعہ دولت آباد

محصور ساخته کار بر او دشوار گردانیده اند را بی شود پس هر سهی تشریف فرمایان حضرت از کج  
 عالمیان گرفته بدان صوب روان شد و چون اردوئی محلی بیک منزل بجای رسید و بصلوات  
 و خوشن خان که در کمن دولت عادل نشسته بودند با استقبال آن مرد تشریف تسلیم و کوفتی و از کفایت  
 و فیضیح الدین محمد و نواب عالمی تعظیم و تحریم پیش آمده مرا هم ضعیف و ضعیف و ضعیف و ضعیف و ضعیف و ضعیف  
 و آن هر دو کمن سلطت عادل شاهی را تشریفات فاخر و بهر یک چهار سحر سپید و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم  
 مشارالیهما را خلعتا علی قدر مراتب و در چنانچه در آن روز صد و سی و شش تشریف امیرانی عادل  
 رسید و روز دیگر پادشاه عدالت پناه عادل شاه با عظمت و شوکت با استقبال شایسته و خیمه  
 و بارگاه برابر و روی ملک عالمیان برافراخته و با طایب طایب گسترده و پیش و پیش و پیش و پیش و پیش  
 بعد از آن ببارگاه و ملکه عالمیان تشریف آورده و او را فرزند و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند  
 جلوه که در کمن تعافست مراعات فرموده و آخر همان شب ناگلی زرنگار ملکه عالمیان را همراه  
 گرفته داخل دولتیانه عالی گردید و روز دیگر بر او رنگ سلطنت نشاند و امر او مقربان  
 درگاه و قطب شاهی را طلب فرموده و هر یک را بخلاف و خیرانه و فرانو حال مباحی و قنبر و قنبر  
 و مدت یکماه در بیجا پورا قمارت آن امر صورت وقوع یافت بعد از آن پادشاه عدالت پنا  
 و ملکه عالمیان امرای مذکور را طلب فرموده به تشریفات فاخر و اسبان با یراق زرین  
 و سیمین عنبر اختصاص بخشید و رخصت انصراف ارزانی داشتند و آن امر با جمعیت  
 خود در عرسه محرم سنه ثلاث و اربعین و الف مدار السلطت حیدر آباد رسیده و بعد  
 عرسه محرم احراز شرف بباط بوسی نموده به تشریفات شاهی سر بلند گردیدند  
 و جناب علامه بواسطه حسن مذات مشمول عنایات سلطانی گشته بنوید بجایه کتاب  
 عالی سرور و مباحی گردید و او و ضارع و اطوار بیجا پور را بنوعیکه مشاهد نمود  
 یساع اجلال رسانید و تفصیل قصه بنوید بجایه آنکه پیش از ایام جشن مذکور نواب  
 علامه فاعی شیخ محمد خاتون را بنا بر سعایت مقررین حکم عالی شد که چند روز



و تشریف خود داشته و بعد از آن چون برات و طهارت ذیل او از لوث امور که بدو  
نسب میکردند بود و در ظهور سید خضر و زمان مجدد او در مقام عنایت و محبت  
آنکه در نیم شهر شوال است که ثلاث و اربعین و الف هجری که آفتاب در برج حمل  
برابر است و شصت و یک روز در محفل جشن خضروی تشریف خاص حمله الملکی به نواب  
و امیر و محبت آنکه در روز نهم جمیع مهابت و عنان کل امور حکومت قبضه قدرت  
و اختیارش سپرد و پانزده نفره جهت سواری بادور اسر اسب نواب موصوف  
عنایت شد و بخواب هر زاده نوابی که قابلیت ذاتی و استعداد کسی انصاف  
راست نیابت و رات مرحمت گردید مشارالیهما بجلست مناصب علی کرم و محترم  
گزینه با جمیع عالی و اهل مناصب بد قرائت عامه پادشاهی آمده تینا چند روز  
که غدا افزون بر بیست و پنج روز و روز دیگر بارگاه پادشاهی آمده بسراجم مهابت  
سلطنت برداشتند و بعضی عالی و اهل و قل را که در امور دیوانه ذیل شده بودند  
بیدخل نمودند و میرضیج الدین محمد را که بجهت تحصیل زر و انجم مهابت بولایت مریضی  
رفته از منصب برخیزی معزول شده بود و تشریف پادشاهی فرستاده بخصو طلبیدند و  
خاقان زمان برای مزیذ و قیر و احترام و سردار بزرگ یکی مخدوم ملک و دیگر سید با  
نام را که هر کدام صد سوار و هزار پیاده داشتند با چهارده سوار متعین نواب علما  
نمود و مقرر شد که هر یک شنبه زیارت روضات و مراقد سلاطین خاصه سلطان مغفور  
ظلالی میرفته باشد و جمیع مقربان و سرداران و عساکر خاصه خیل در سواری لشکر  
فیض اثر همراه نواب علامه باشند و در ایام میرحکلی نواب علما جمعی کثیر از  
مجاپیان و سواران و عساکران و صنوف ملازمان با فروتنی مشا هر سه روز  
گشتند و بسیاری از اهل استعداد و علما و تجار و کافه نام شمول آنها  
خضروی گردیدند و نواب علما با عبت این امور خیر که موجب حیات جاوید یعنی

بقائے نام نیک است و خاقان زمان در آیام میجلی او دو بار با علیا حضرت فیضی والہ  
 ماحدہ مکرمہ مخطیہ و سایر اہل حسرت محترم منزل نواب علای تشریف آوردہ ہر مدت کینقہ  
 بعیش و عشرت شتعال فرمود و نواب علای کل مایحتاج و سایر اخراجات ہر روزہ  
 پادشاهی از سرکار خود ترتیب میداد و در نوبت اول جوابہ و فرستع آلات و اسباب  
 و فیلان و قمشہ و تحف و ہدایای بسیار از نظر اور گذرانید و خاقان زمان بفرستع غایت  
 و بواسطہ رعایت خاطر دور اس اسب عربی از انجملہ قبول نمودہ باقی را با و محبت نمود  
 و سرائے این تشریف کسوت خواہہ باد و اس اسب مع یراق سیمین نیر غایت فرو  
 و نواب علای با وجود کثرت مشاغل مہام سلطنت و ملازمت و وقتہ با خدا و نعت  
 اوقات برای اشتغال بجنات نیز استشنا کردہ بود چنانچہ ہر سبج مدرس فیض سبط ایشان  
 از وجود ارباب دانش و اکابر و اشراف دار سلطنت از قضاۃ و علما و صلحا شعرا  
 و اہل استعداد و امرا و وزرا مشورین میگردد و با فادہ و افاضہ علوم منقول از کتب  
 تفاسیر و احادیث و فقہ و معقول از حکمت و ریاضی و منطق و غیرہ اشتغال می ورید  
 و بعد فراغ از آن متوجہ امور دینوی می شد و ہر شنبہ کہ روز تعطیل است بار بار  
 کمال از عرب و عجم صحبت میداشت و مذاکرہ و دواوین معتز از عرب و فارس  
 مثل دیوان تہنی و دیوان خاقانے و اورے و کتب مثنویات تقدیم مثل شہ  
 ملوی روم و حدیقہ حکیم سنائی و غیرہ در میان می آمد و ہر ہفتہ غزلے طرح می  
 فرمود و از کار تصنیف و تالیف نیز بیکار نبود با ہلکہ ذات ستودہ صفات اشیع  
 و جامع کمالات صوری و معنوی بود و کہ آمدن شیر محمد خان محصور  
 و سر فرازی یافتن میر محمد رضائی استرا بادی بہ تشریف  
 پیشوائے و بعضی وقایع متفرقہ دیگر آوردہ اند کہ قبل  
 ازین شجاعت و شگاہ شیر محمد خان کہ از پایہ سلحہ داری برتبہ سیلاری رسید

باتفاق شجاع الملک امیرزاده مازندران سبکت شکوئه و کلنک روانه شده بود و در ششم ماه  
 جمادی الاولی سنه پنجاه و شش به لشکر بساط بوسی بارگاه گیتی نپاذه فایز شده در سلک  
 مجلسیان حضور منظم گردید و بعد چندی بمصوب عمده دیگر سرفرازی یافت  
 و در شب نهم ماه جمادی الاخری از سال مذکور سیادت پناه میر محمد رضا سینه  
 استرادی تشریف پیشوائی تفریختصاص یافت و نواب علّامی خپا که پیش ازین  
 مذکور شد خانه نشین گشت و در نهم ماه جمادی الاخری ملک آدم برخاست حواله داد  
 و خاصه خیل منصوب و قاسم بیگ ازین منصب معزول شد و در شب بیست و نهم ماه مذکور  
 نوباره بوستان خطمت و سلطنت که هشت ماه از مراحل عمر طعمه نموده بود و بنشینت  
 حاوودان خرامید و در جوار جد بزرگوار خود مدفون گردید و در او خسته شد و مذکور  
 سیادت پناه فضیلت دستگاه مرزا جلال الدین محمد حسینی قزوینی بجوار حرمت  
 اینردی پیوست و هم در او خسته شد مذکور شجاع الملک از ولایت کسکوئی طلب  
 فرموده خدمت او را بنابر التماس شیر محمد خان سپهسالار میر رستم مازندران  
 که داماد خان مذکور بود تقویض فرمود و چون زمینداران آن ولایت در بعضی  
 احیان تردد و سرکشی مینمودند بشیر محمد خان و میر رستم حکم اشرف شد که باتفاق  
 یکدیگر بمضبط آن مملکت پردازند و کشتان آنجا را تنبیه نمایند و شجاع الملک  
 در واسطه ذی الحجه بدار السلطنت رسیده سعادت بساط بوسی دریافت  
 و در زمره ملازمان حضور منسلک گشته مجدداً مشمول عواطف خیر و ی گردید  
 و در نهم ماه صفر سنه پنجاه و شش به مشارالیه را جاگیر یک لک چون مرحمت شد و در  
 سلک امرای عظام منسلک گشته قریب یک هزار سوار و چند هزار پیاده گنجه نشین  
 با ساز و یراق در میدان مقابل ندی محل بنظر ملازمان حضور درآورد و چون خبر آمدن مهاجران  
 بجانب مملکت کن و خیر قلعه دولت آباد استهلا داشت جازخان دکنی ویا قوت خان بجانب

سرحد گولاس جهت حفظ و حراست قلعه و سرحد نامزد گردیدند و رای عالم آرای  
 سلطان فی اقتضای آن نمود که قلاع شین سرحد را بتعمیر و ترمیم و آبادی و اسباب  
 قلعه را مستحکم نماید و بنا برین بفرموده محسن بگیت شیرازی را که درین وقت  
 منصب کوتوالی اوغلیز را بر عهده داشت بهیم اصفهان فرستاد و بجاى قلعه را نگیرد  
 سرحد و ولایت نظام شاهیه است فرستادند و پانزده هزار مومن برای خرج مایحتاج  
 تحویل او نمودند تا رایید در اندک فرصت بتعمیر قلعه و ترمیم اسباب قلعه داری  
 پرداخته مراجعت نمود و در جلد وی این خدمت باز منصب کوتوالی باو محتر  
 شد و میان جنینی عهده دار در وانه شیر علی را بجانب قلعه با بخل و وثوبه  
 را و دیباک نور محمد را بقلعه صطفی نگر و چند کس معتبر دیگر را بقلاع دیگر روانه نمودند  
 و حکمان حسب الحکم بتعمیر و فراهم آوردن آفوقه و درست نمودن آلات حرب  
 پرداختند و ذکر آمدن شیخ و حاجب عادل شاه و بعضی مقدمات  
 دیگر چون مهابت خان الحافظ نجاشی از جانب حضرت شاه جهان بفرموده  
 آمده و بعد چندی با جمعی از امرا و لشکریا دشا بهی بعزم تسخیر ولایت نظام شاه  
 سبواله قلعه دولت آباد سی قلعه مذکور را محاصره نمود درین وقت پادشاه عدالت  
 پناه عادل شاه شیخ دبیر را به حجابت بیایه سریر سلطنت معیر روانه فرمود و  
 مشارالیه در بیت و ختم ماه منفرستند بدار السلطنت رسیده و با اتفاق شاه  
 ابوالحسن ایچی عادل شاه که در اینجا اقامت داشت احوار شرف بساط بوسی نمود  
 و تحف و هدایا گردانیده بعرض رسانید که چون لشکر مغل بجانب دکن آمده و مهاتجان  
 متوجه تسخیر قلعه دولت آباد است باید که شیوه موافقت از طرفین مراعات شود و موافقت  
 امرای حضرت شاه جهان پادشاه فی اتفاق عادل شاه بعمل نیاید بل در مدافعه ایشان  
 همراستمان باید بود تا مدت یکماه اقامت نمود و بعد از آن خصم را غایت و در او اخل

شهر سنده مذکور میر فصیح الدین محمد بعد کار سازی ولایت مرتضیٰ نجر پیانیه سرسلطنت  
 رسید و مرزا خمره را بدین جانب نامزد کرد و ذکر فرستادن شاه عدالت  
 پیانه عادل شاه مرهری و غنیمه سرداران را بکمک فتح خان  
 نه و رقله دولت آبا و محصور شده بود و فتح نمودن مهاسبت خان  
 قلعه مذکور را و بیان بعضی مقدمات دیگر چون مهاسبت خان قلعه دولت آباد  
 را محاصره نموده کار بر فتح خان دشوار گردانید و این خبر بسمع اشرف عادل شاه  
 رسید عادل شاه مرهری را با چند سردار دیگر بکمک فتح خان فرستاد و چون ایشان  
 نزدیک لشکر مغل رسیدند کار بجدا و قتال انجامید و هنریت بست که عا و لشاه  
 راه یافت و یاقوت خان نظام شاہی که توسل بحضرت شاه جهان نموده و در ملک  
 فتنه گم گشته همراه مهاسبت خان بجای آمده از سلوک مهاسبت خان رنجیده باز بشکر نظام شاه پیوسته و قتل و جدل  
 گردیده بود گشته شد و لشکر عادل شاہی را بعد از این شکست تاب مقابلہ با مهاسبت خان  
 نماند مهاسبت خان بعد از قتل یاقوت خان و هنریت دادن لشکر عادل شاه مدت نیچاه  
 بحاصره قلعه مذکور پرداخته کار بر اهل قلعه بنایت تنگ ساخت آخرالامر محبت فتح خان  
 و بسیر نظام شاه فوج فرستاده عهد با ایمان مغلط میان آورد که ولایت خارج دولت  
 با ایشان باز گذارد و فتح اعتماد بر فوج او نموده ناچار از غایت اضطراب بسیر نظام شاه  
 از قلعه بزم مهاسبت خان آنچنان قلعه مشین را که چند سال مقر سلطنت نظام شاه بود تصرف  
 در آورده و غنیمه ملاک پادشاہی گردانید و نصیر خان و ایچا فطبت قلعه تعیین نموده خود نظام شاه  
 و فتح خان را گرفته روانه برهان بورشد و بر خلاف عهد و پیمان عمل نموده نظام شاه  
 و فتح خان را با سائر اهل حرم و متعلقان مقید ساخته با اسباب آزار سلطنت مصحوب  
 اسلام خان پنجراری بخد مت حضرت پادشاه هندوستان روانه کرد و خود در برهانپور  
 توقف و زریده بعد چندی از خدمت حضرت قشایر جهان استمدادی فرستادن یکی از شاهزاده ها

عظام نمود که در صندوق بران پور بوده در شیر ملک کن ممد و معاون او باشند شاه جهان  
 شانزده شجاع را با استعداد کام به بران پور روانه فرمود و سیه مظفر خان جهان ایتامی  
 مقرر کرده همراه نمود چون شانزده جوانی برانپور را مضرب خیام ساخت محبت خان  
 با جمیع امرا با استقبال شافیه سعادت کورنش و بساط بوسی دریافت و از بهانها متجان  
 با جمیع امرا و لشکر خدمت شانزده بعزم شیر ولایت بجا پور بر بالگهاٹ آمده به شیر  
 قلعہ پرینده نظام شاہی که درین زمان در تصرف امرای عادل شاہی بود متوجه شد و در  
 چهار ماه محاصره و امور قلعہ گیر سے پرداخت و چنداں که سعی و جهد نمود اثری بظهور نرسید  
 و بے نیل مقصود باز به بران پور معاودت کرد و بعد رسیدن به بران پور شانزده  
 حب اطلب با بعضی امرا روانه حضور شد و مهاجرتان در آنجا توقف نموده به بیماری معب  
 مبتلا گشته به عالم عقبه شاف و در او اسطجمادی الاولی از سنه مذکور در وقتیکه خسرو زنا  
 بسیر و تشکا و مشغول بود و منشیان این خبر بمسابع اطلال رسانیدند و نظام الدین احمد  
 دو ماده تیغ و فات او بطریق تعمیه در سیلک نظم کشیده و خانکمان مهاجرتان  
 آنکه پوشش نامه در فرمان داشت امید تا دکن گیرد رفت امید از محابت خان  
 سه چرخ گردان انچه داد اعز و جاه حمله یکدم از محابت خان گرفت  
 تا چه قصدی داشت جانشان سبب تا ذم اللذات از وی آن گرفت  
 بین که چون تیغ فوت او شده از مهاجرتان زمانه جان گرفت و خیرات خان  
 سرفوت که در سال دوم جلوس مایون مطابق سنه یک هزار و سی و شش هجری برفاقت  
 محمد قلی پسر قاسم بیگ ایلچی برسم رسالت بصوب ایران رفته بود و در سال یک هزار و هشتاد و یک  
 پسر سے رخصت انصراف یافته باتفاق امام قلی بیگ محبت بیادل عازم دار السلطنت  
 حیدرآباد گردید و چون در وقت رفتن از جانب حضرت شاه جهان صحیفه الوداع  
 مصحوب خان مذکور خدمت حضرت پادشاه حیفه از شاه سلاک

قندار بصوب هندوستان رفته بعد گذراندن جواب صحیفه الوداد بخدمت پادشاه  
 هندوستان متوجه دارالسلطنت حیدرآباد شد و چون در غره ذیقعه مذکور  
 خبر وصول امام قلی بیگ محبت بساؤل با اتفاق خان مذکور بمسامع اطلال رسید  
 بجهت پیام بوظایف محمدناری میرزاالدین محمد شرف مقرر گشت و بعد رسیدن  
 بنزدیکی دارالسلطنت شیخ محمد طاهر سرخیل و یو لچمی بیگ که یکی از امرای عظیم الشان  
 بود متعاقب یکدیگر حسب حکم بانقبال نشانیته ملو از مضافت و محمدناری  
 پرداخته ایچی مشارالیه را بخیرت آباد که دو فرسخی دارالسلطنت است فرود آورد  
 و بتاریخ نهمم ماه ذیقعه سنه مذکور خاقان زمان در عمارت خیрт آباد نزول  
 اطلال فرموده ایچی مذکور را بجلالست اشرف عزامت یازنجشاید ایچی مشارالیه  
 مکتوب محبت اسلوب مشتمل بر تمینت جلوس بانچه راس اسپ عراقی و تاج شمشیر  
 و کمر خنجر مرصع و بسیاری از تحایف که از جانب پادشاه ایران آورده بود از نظر  
 انور گذرانید ضمیر و زمان خلعت خاص و یک بزخیر فیل و دو راس اسپ عربی باین  
 ویراق طلامشارالیه محبت نمود و باغ میرزا محمد امین میرحاجه محبت نزول اومقر  
 فرمود و بستی و دویم ماه مذکور مشارالیه حسب المطلب بدو تخانه عالی حاضر شده  
 و مرتبه دیگر سعادت ملازمت دریافت از جانب خود چهارده اسپ عراقی و دوازده  
 مہارتشرو پنج جفت قایلین باندیکه بکے نفیس و چهارده طبق زر لفت و تحایف دیگر  
 گذرانید و خلعت خاص و جعبه مرصع و یک بزخیر فیل و دو راس اسپ متحر و مباحه  
 گردید و بجهت اخراجات مشارالیه چار ہزار من غلہ و پنجرار ہون نقد حمت شد و اورے  
 این پرگنہ مجاہد پور کہ دو ہزار ہون حاصل داشت و در ہر ماہی ہزار ہون نقد از خزانه عامہ مقرر است  
 نوروز دیگر خیرتخان دوازده راس اسپ عراقی و چهارده طبق زر لفت و چند نفر غلام و کثیر گرجی  
 و کچک طاشتر و پنج جفت قالی باندیکه و بسیاری از تحایف دیگر گذرانید و خلعت خاص و اسپ فراز

گرفت و در سلک مجلیان و مقربان حضور و انوار نور منسلک گردید فضل سوم از باب ششم  
در بیان مدت سلطنت و سنه رحلت و سنین عمر شریف و ذکر اولاد  
و محلی از فضایل و محامد آن پادشاه معدلت پناه بر جویندگان خنجر  
و آثار سلاطین نامدار پوشیده ماند که بر لوح مرآت آن پادشاه مغفور تاریخ وفات و ولادت  
و جلوس و مدت سلطنت و سن نفیض خیرین مقفول و مکتوب است تاریخ وفات پادشاه خجست  
نابرگاه سلطان عبدالعزیز قطب شاه یوم الاحد بیوم ماه محرم سنه یک هزار و هشتاد و سه هجری  
و ولادت با سعادتش بیست و هشتم شهر شوال سنه یک هزار و بیست و یک هجری و جلوس  
بها یونش یوم الاربعاء چهاردهم ماه جمادی الاول سنه یک هزار و سی و پنج هجری و مدت  
سلطنتش چهل و بیست سال و سن نفیض شصت سال و والدۀ ماجده آن پادشاه  
غفران پناه حیات نجش یکم نبت سلطان محمد قلی قطب شاه پیش از بدو سال و چهارم  
و کسری رحمت الهی پیوست چنانکه بر لوح مرقد آن مرحوم این عبارت منقوس است  
وفات خجست مکانی حیات نجش یکم تاریخ بیست و هشتم نبت شهبانۀ شهبان سنه  
یک هزار و هشتاد و سه هجری و صاحب مرآة الصفا در بیان احوال آن پادشاه خجست مکان  
نوشته که پادشاهی بود عادل و باذل و سخی و متهور و دانشمند و قدر شناس ارباب  
هنر و در عهد آن شهریار علما و فضلا از هر دیار و بلاد السلطنة حیدر آباد آور دند  
و هنرمندان عالم در آن بلد مجتمع گشتند و چندین کتاب و رساله مثل برهان قاطع  
که در تحقیق لغت فارسی بے شبهه و نظیر است بنام نامی او تصنیف و تالیف نمودند و بمقتضا  
و مارب خود فایز گردیدند و شیخ محمد خاتون علیها الرحمة که اعلم علماء زمان بود در  
زمان آن پادشاه اعتبار بخش فیض رسان اعتبارش از ایوان کیوان در گذشت  
چنانچه مدارس عالی بنامودند و مدرّسین در آن مدارس مقرر فرمود و بهر محمد حید  
مرحله الحافظ مغلطای خانان خانانان در سالار از نوکران و درت نامگان



کرده چوبی است تعین موجدال نمود با آنکه از قلعه توپ تفنگ چون ترازه دربارش  
 بوده مکرر کارهای عظیم و آویزشهای شرک در میان هم اتفاق افتاد و آخر الامر  
 قطب شاه بملاحظه اینکه خونریزی مسلمانان از جانبین نابحق میشود میراجد و اما خود را  
 فرستاد و بقای پیشکش سنوات ماضیه را با سباب و اشیای میر محمد امین ارسال داشت  
 و بعد از آن والده خود را نیز فرستاد و آن عقیقه به تقریر دلپذیر و تقرر از دواج  
 صیه قطب شاه سلطان محمد مصاحت فیما بین قرار داد و آن دختر را با موازے  
 ده لک روپیه بعنوان جهیزه با عاز و احترام از قلعه بدو و تخانه سلطان محمد آوردند  
 و میر حمله دوازدهم جمادی الاخری سنه سی از جلوس شاه جهانی برکنار حسیناگر  
 از ولایت مفتوحه رسیده احراز شرف ملازمت شاهزاده نمود و با جازت نشستن  
 غرامتیار یافت و شاهزاده نیز بمنزل اوتش رفیف فرما شد و بنظم حبیب شاهزاده عنان  
 معاودت بصوبه بخت بنیاد او رنگ آباد منعطف ساخت گویند که سلطان عتبات  
 قطب شاه بدلات شاهزاده بعد مراجعت او بخت مزید استیقام قلعه کوکننده کرد و کوچ  
 که متصل آن قلعه بود دیوار سنگین کشیده داخل حصار نمود و شاهزاده از منزل اندوز  
 میر حمله را با سپارش بدرگاه پادشاهی مرخص گردانید و همچنین منزل از پیشگاه خلعت  
 فرمانی متضمن خطاب عظم خان و لوازش علم و تقاره میر حمله شرف صدور یافت  
 و بیست و پنجم ماه رمضان المبارک در دار الخلافت شاه جهان آباد خانم کوربه بقتل  
 عقبه سلطنته چهره کامیابی برافروخت و بمنصب شش هزار و شش سوار و خدمت  
 والای دیوانی اعلی و محرم قلندران مرتع و انعام بچاک روپیه نقد و دیگر مرام سلطانی  
 و سپاهی گردید و بکی قطعه الماس بزرگ در وزن دو صد شانزده سرج و در قیمت دو لک و شش  
 هزار روپیه و شصت بنجیر فیل و دیگر جواهر گران قیمت از نظر انور گذرانید که بهای مجموع آن  
 پانزده لک روپیه قرار یافت و چون نشو و نما یافته دیار دکن بود پیوسته در ترتیب عقدت

که موصل بطلب تواند شد بهت مقصور داشته قابو سبقت که اتفاقاً در همین سال ابراهیم شاه  
والی بیجا پور بجوار رحمت آلمی پیوست و امرای او که اکثر غلام بودند علی نام مجهول النسب بی بی بودند  
او بر داشته جانشین او ساختند معظم خان سرکل و ده مدعا واکرده تسخیر آن ولایت و کمال تیرنازکو  
متبعین آن مهم شرک گردیدند این خان خلف خود را بنیابت وزارت در حضور گذارشته با امرای  
عده مثل مهابت خان و روسترسال و نجابت خان در اورنگ آباد بشا هزاره خجرات  
زیب پیوست شاهراده بصوبه بدیدا و در سراج اوقات قلعه بید را مفتوح ساخت و در  
غره ذی قعدة شش هزار و شصت و هفت هجری قلعگیان را نیز تصرف و آورد پس را که  
متوجه خجرات گریه گردید عادل شاه اندیشه ناگفته بتقبل پیشکش کرد و در و سپید و انعام  
ولایت کوکن و قلعه پرنیته با لواحق آن بقلم روپا و شاه سی زده نور در طریق انقیاد گشت  
و مشور حضور بنام پادشاه زاده شرف نفاذ یافت که خود با اورنگ آباد برگردد و معظم خان  
در قلاع کوکن ثمانه نشانده احرام ملازمت بربند و بند تعیین قساطر پیشکش و ضبط ملک  
مفتوح خاطر خواهد شاهراده صورت نگرفته بود بل بقول بعضی هنوز محاصره گلبه گرد و  
خورد با عادل شاه در میان بود که خبر عارفه علی حضرت و در آمد مهمات سلطنت بقبضه  
اختیار دارا شکوه شایع شد و از شتهارانی خجراتان غیر گشتند و دارا شکوه از روی  
عناد و کار شکنی کملیان این محرم را بحضور طلب نمود مهابت خان و روسترسال بی بی  
شاهراده برخاسته روانه شدند و شاهراده بحسن تدبیر خود را بسلامت در آغاز شش  
هزار و شصت و هشت هجری با اورنگ آباد رسانید و در همین ایام بعضی وجوه معظم خان  
از وزارت معزول گشته عازم حضور گردید شاه زاده بلطائف الحیل او را پیش خود طلبید  
و بقولی با اشاره آن بخت کار که رفتن حضور نخواهد او بنود او را نزد خود طلبید بهر صورت همین که  
مشارا الیه بخلوت گاه شاهی رسید مجبوس و مقید شد و چون خبر آمد که سل علی حضرت و  
استیلا دارا شکوه بچاره آگ بندگان پشیمید بر سر سری سودا راه یافت شاهراده خزائن اموال معظم خان

سرمایه سرانجام ضروریات نموده و نوگرا نش را در سلطنت زمان اسلاماک داده و او را  
 در دولت آواز نگذاشته خود بفرست هندوستان عازم گردید و بعد از آنکه بدست یاری  
 اقبال کامیاب سلطنت و فرمانروائی گشت معظم خان را با ستیزه و نفوذ و اجناس او  
 مشمول غنایت ساخته بصوبه داری خاندیس منتخوب و مبارهی گردانید و در بین سال که از  
 دارالخلافه دلی حجت اطعای نانزه شورش شاهزاده محمد شجاع نصبت فرمود معظم خان  
 طلب حضور گشته بطریق ایلغار در قصبه کره باستان ابوسی خلافت حسن اخلاص فروغ  
 دیگر داد و روز جنگ مرکوب او در جنب سواری خاصه قرار یافت و پس از برافروختن  
 رایت نصرت و فیروزی معظم خان از نصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام ده لک روبه  
 مورد نوازش گشته بهمراسی شاهزاده محمد سلطان در حاق محمد شجاع قرار برقرار داده و  
 رخصت یافت و درین محتم تدبیر صایبه و پردیهای شائسته که نمایان سرداران و الانگو  
 باشند از معظم خان بر لوح روزگار سرشتم گشت و جمعیت شجاع رفته رفته منتشر گردید و  
 قریب چهل کس همراه او ماند و معظم خان در جلد وی این مساجی جمیل که در مدت شانزده  
 ماه بتاعب مصائب بسیار چنین کارشگر را بانجام رسانید در سال سیوم از سنه جلوس  
 عالمگیری بنخلاب والای فاختانان سپهسالار بلند نام گردید و بعد از آن ولایتی را که  
 باین مغرب و شمال بنگاله بایل بشال واقعست مفتوح ساخت و ولایت دیگر متصل  
 بان که گاهی گذر عساکر سلاطین هندوستان در آنجا نه شده بود و بد آب و هوا س  
 مشهور بود و بخیر تسخیر در آورد و انجام کار مرض ذات القدر عارض حالش گردید و بعد از آن  
 بمرض ضیق النفس و خفقان و آخر الامر بمرض استسقاء مبتلا گشته تا رنج دویم شهر رمضان  
 سنه یکصد و هفتاد و سه هجری ازین مرحله فنا بس منزل تقا پوست و ازود شهر حیدر  
 تالاب و بانع و حویلی یادگار مانده و درین عصر یک تالاب باقیست و از او لا د  
 آن پادشاه خب مکان کسی نماد آنکه دفتر که یکی را در سلک لزد و اراج سلطان محمد خلیف حضرت

پادشاه عالم گیر منکاک گردانید چنانکه در احوال معظم خان رقم پذیر قلم و قانع رقم گردید و در  
 احوال و وصیه دیگر خانی خان چنان نوشته که یکی را به سید احمد که از سادات و فضل  
 عرب بود و منسوب ساخت و او را بیایه عمارت رسانیده در اکثر امور مالی صاحب اختیار  
 بعد چندگاه سید سلطان نام که از شاگردان پدر سید احمد بود و در حسب نسب برتر از  
 و عالی خاندان بود چون به خدمت سلطان جنت مکان رسیده مقرب و مغرر گردید  
 و وی را بدو نامزد فرمود و وزیر و در مراتب و اعزاز او می افزود تا آنکه میان آن هر دو  
 سید رشک بخشی میان آمد روزی پادشاه از سید سلطان پرسید که شما بر حقیقت احوال  
 بزرگان سید احمد اطلاع دارید و در جواب گفت آری فیض ملت موثقی دارند استاد  
 زاده من هستند ازین کلمه زیاد و بر سابق تخم عداوت و مزرع دل سید احمد کاشته شد  
 و وزیر و بآیاری نمایان دشمنان از این شیطان میرت نخل مخالفت میان آن هر دو  
 سید نشو و نما می یافت و هر روز ماده عناد و فساد افزایش میگرفت تا آنکه جشن کاخ در میان  
 آمد و هنگامه عیش و نشاط گرم شد اتفاقاً در ایام شادی سببی میان آن هر دو همیشه ناشو  
 بجائی رسید که در شب عقد سید احمد سوگند شدیدا و کرده بعرض پادشاه رسانید که اگر  
 حضرت دختر ما و میدنید مرا خص سازند و تهیه اسباب بر آمدن از شهر حیدرآباد پرداخت  
 هر چند مردم عده میان آمده نمایند و در اصلاح کوشیدند مفید نشود و از خواص شاه  
 سروا که مدار علیه محل بود و دیگر محران جسم هدم و معاون سید احمد گشتند و چون شاه  
 را با پس خاطر سید احمد و دختر بزرگ زیاده تر منظور بود ناچار گشته در فکر چاره کار افتاد و بعد  
 درخواست کنکاش از بهمان و محرمان اندرون و بیرون چنان قرار یافت که آن  
 دختر را به ابو الحسن که از طرف مادر پادشاه قرابت قریبه دارد منسوب نمایند و چون بقیه  
 آنحضرت چنین بود در همان شب که ساعت عقد مقرر گشته بود ابو الحسن را طلب داشتند  
 و بحاجت فرستاده خلعت ساخته و سهره مرادید در سرا و بسته و براسپ عراقی با ساز و

سوار نموده با ساز و سرانجام که برای سید سلطان محتیا ساخته بودند با شان و شکوه  
 مجلس در امارت حاضر آوردند و عقد خان به دست دخترا با و حواله نمودند و سرانجام که عزیزی  
 فیاضی میر غلام علی آزاد بگریزی در سجنه المرحان و سر و آزاد احوال سید نظام الدین احمد  
 در ضمن احوال خلف او سید علی معصوم به عرض بیان آورده نیست که سید نظام الدین احمد  
 ابن سید معصوم دشمنی شیرازی ابن میر غیاث الدین منصور بنا بر کثرت اشتراک مستغنی  
 از بیان چنانچه در علمای زمان مشهور و ملقب با و استاد البشریت و او را در رسالت  
 در شیراز مشهور بدرسه منصوریه و چون همیشه ثعالباس ثانی صفوی اراده زیارت  
 حرمین شریفین نزد شاه عباس سید معصوم را جهت تعلیم مناسک حج همراه بیگم متغین فرمود  
 هرگاه تعلیم و تعلم مناسک حج از پس پرده کانیغی به وقوع نمی آمد بنا بر وجود کفویت بخاطر  
 بیگم رسید که عقد شرعی بیان آید حجاب مرتفع گردد پس عقد نکاح بستند و بعد از آن  
 اندوژی زیارت حرمین شریفین چون رجوع بسوی او طمان از خوف شاه عباس  
 متعذر شد اقامت در مکه معظمه برگزیدند و سید معصوم را از لطن بیگم سید احمد متولد  
 و در مکه نشو نما یافت و اکتساب علوم نموده بر اقران خود فایز گردید و آوازه کمالاتش  
 در افاق پیچید میر محمد سعید میر حله که احوالش پیش فلی شد مال فراوان برای سید احمد و سید  
 سلطان که از سادات نجف اشرف بود فرستاده آن هر دو سید را بحیدر آباد طلبید  
 بعد و در و نشان خواست که هر دو دختر خود را در سلک ازدواج آن دو سید در  
 آورده سلطان عبدالقد قطب شاه برین معنی آگهی یافته گفت سرور این است که من  
 دو دختر خود را باین هر دو سید جلیل القدر بدیم پس میر حله ناخوش شده بزفاشته  
 نزد عالمگیر شاه رفت و قطب شاه نخت یک دختر خود بسید احمد داد و بهتمیه اسباب  
 تزویج دختر دیگر پرداخت و چون سید احمد از سید سلطان غبار خاطر داشت  
 او و زوجه او نمخواستند که تزویج دختر مادر شاه سید سلطان صورت و فوج گردد

پس در شب پنجشنبه سید احمد کس بنویت قطب شاه فرستاد و پیغام داد که اگر تزیین سیلطان  
 صورت و تزیین خوابگاه گرفت من کمر محلا لغت بپایان بخت بسته و نزد عالمگیر پادشاه  
 رفته سعی در بهم بمانی دولت نخواهم کرد پس احوال و انتقال با بر کرده بنرم کوچ نشست  
 و پادشاه از این پیام تحیر گشته اعیان حضرت شاهزکان دولت را جمع ساخته در خواست  
 سککاش نمود و همه جدا جدا گشته بعضی رسانیدند که از رفتن تیدا احمد نزد عالمگیر پادشاه  
 اندیشه فتنه عظیم است و از ترک تزیین سیلطان منفعتی تصور نمیشود و اگر انیکه اسباب  
 تزیین حصا گشته ضایع گردد و در مصیورت صلاح دانست که ابو الحسن را نظر مراقبتی که با  
 پادشاه دارد برای تزیین اختیار فرمایند آورده اند که ابو الحسن را که از مدت چهارده  
 سال در کتیر مرشد خود سید شاه را جو قدس شری که از اخلا و امجا و قطب و اقطاب سید محمد  
 گیسو دراز و از اکمل اولیا و در کجیل و ارشاد و قایم مقام جد بزرگوار خود بود سکونت داشت  
 طلب نموده بجام برده خلعت شادی پوشانیده عقد آن دختر دیگر با و بستند و چند چون  
 رسوم شادی سید سلطان شروع گردید و نوبت بخانندی رسید آن روز که بنشین رسم  
 خانندی مقرر بود سید شاه را جو قدس اندر سه وقت عصر صبح یکبار که خود تشریف آرد  
 نزدیک باغچه که اشجار آنرا همان روز آبله ده در زمین آن گل بود بر روی زمین آرام گرفت  
 درین اثنا ابو الحسن شرف ملازمت مرشد خود سعادت اند و ز گشت شاه عرفان پناه بمصلحت  
 مصرع آنکه خاک را بنظر کیمیا کنند گاهی بجانب او انداخته پیش طلبید و فرمود که  
 امر و رسم خانندی سید سلطان است ما نیز شمارا خانندی کنیم و قدری از گل باغچه  
 برداشته با گشت خضر و بطور حبابا لید حصار را یعنی متعجب گشتند تا آنکه روز و نیم ملک  
 نیز رنگ سازشده عجیب نگینت و مرزا احمد چنانکه گذشت مانع از دول سید سلطان  
 گردید و پادشاه ارکان دولت چار و ناچار ابو الحسن را برای تزیین اختیار  
 نمودند و قصه چون رسم عقد ابو الحسن بتوقع آمد تو بهاسر دادند و سید سلطان که در

آن زمان در تمام شہر بود و از عارضات آن مجلس خبر و پرسید کہ سبب شکایت تو ہما چہ باشد  
گفتند ظاہر ہست کہ امشب شب از دواج ہست و این شکایت شکایت خوشی ہست سلطان  
گفتند بلکہ ایست کہ شکار خوشی بعد بکسج میشود نہ پیش از آن و بعد از آن مردم را  
برای دریافت حقیقت حالی فرستاد و متنگان آمدہ ما برای آنجا اظہار نمودند از استماع  
این خبر آتش غضب سید سلطان مشتعل شد و اسباب طوی و بسوخت و اسباب بی کرد و بخت  
عالمگیر بادشاہ روانہ شد و مستید احمد را از الطین و قمر قطب شاہ فرزند بی منولہ نہ شد مگر او  
را پیری بود سید علی نام از رطن زنجگیر کہ پیش از ہر گاہ از کتہ بسوی دکن ترویج آن  
زن کردہ بود و چون ملازم دکن شد او را در کتہ گذاشتند و تولد سید علی بیست و نہ وقت  
غروب آفتاب تیاج پانزدہم جمادی الاول سنہ ۸۸۱ تین و چہین و الف در مدینہ منورہ  
ہذا اورا مدنی گویند و کسی کمال برداشتہ مرآۃ علماء و ادبای عصر کرد و او را افتخار  
بجو قریب کردہ سید علی مصروف میگذاشتند و او شب شنبہ ششم شعبان سنہ ۸۸۱ و تین و الف بقصد حیدرآباد  
از کتہ مغربہ آمد و در جمعیست و دوم ربیع الاول سنہ ۸۸۱ تین و الف بیکار در سادات مدینہ و والدہ او خود  
کرد دید چون سلطان عبدالہ ولایت حیات بقافض ارواح سپرد ابو الحسن بر تخت فرما شد  
جلوس فرمود و میر نظام الدین احمد بعد یک سال خست حیات خود بر بست سلطان ابوہر  
کر بکین بستہ متعلقان میر نظام الدین احمد را مقید ساخت و موکلان بر اہتمام  
گماشت سید علی روزی فرصت وقت یافتہ از انجا برآمد و راہ فرار پیش گرفت  
ابو الحسن در طلب و مردم را فرستاد ہر چند جد و جہد نمودند او را نیافتند و او  
خود را در بران پور رسانیدہ احرار شریف ملازمت عالمگیر بادشاہ نمود و بادشاہ  
او را مشمول عواطف خیر روانہ کرد و امید منصب یکبارہ و پانصدی و سہ سوار  
دو اسبہ و خطاب سید علیخان سرفراز فرمود و در رکاب خلد مکان ما و گنگا  
آمد و چون خلد مکان بسوی احمد نگر نفست نمود سید علی را حرات او زنگاہ

مامور ساخت سید علی مدتی بنیخت قیام داشت پس از آن حکومت قلعه ماسور و غیره  
 از توابع صوبه براز منفوض گشت مشا را الیه بحسن تردد و کار دانی سعی موفور بکار برده  
 بسراخجام آن پرداخت بعد از آن از حکومت ماسور استعفا نموده التماس دیوانی بر بان بود  
 که در التماس او بحضور غریز پیرائے یافت و در بر بان بود فرستید بمجات دیوانی پرداخت  
 و بعد مرور ایام از خلد مکان خدمت حضرت شیخین گزیده بابل و عیال با ما کن فیض  
 موطن رفت و از آنجا بریارت عتبات عالیات شتافت و بمشهد مقدس رسید  
 و بصفایان آمد و ملازمت شاه سلطان حسین معنوی حاصل نمود و چون اتفافی که مطمح  
 نظر داشت نیافت بخت بطن اصلی یعنی شیراز کشید و در مدرسه منصوریه پای اقامت  
 افشوده مابق عمر خود را فادۀ طلبه علم بسر برد و در التبع عشر و مائه و الف بچا رحمت  
 حق پیوست و او را مصنفات است مثل انوار الربیع فی انواع البیدیع و ریاض السالکین  
 و شرح صحیفه کامله و حاشیه قاموس و سلفیه العصر و مذکره شعری عرب و دیوان  
 شعر و سلوة الغریب که در آن احوال سفر خود را از مکه تا حیدرآباد و عبارت شیرین  
 و مضامین دلنشین بقید قلم آورده مسوده اوراق روزی از بعضی اخلافت سید احمد ابن  
 سید علی معصوم شنید که در انشای ذکر احوال و اوصاف بزرگان خود می گفت والدین  
 حکایت میکرد که بعد مروری چند مدت که ریاض السالکین شرح صحیفه کامله میان مردم راج  
 یافت شخصی شرح صحیفه کامله بزبان فارسی مطابق ریاض السالکین که بزبان عربی است  
 نزدیک علی معصوم آورده و دعا کرد که این شرح از من است و مدتی است که من آن را تالیف  
 کرده ام و شما از وی این شرح ریاض السالکین نوشته اید و ترجمه آن بزبان عربی نموده اید  
 سید علی معصوم در جواب گفت این قضیه بالعکس است و قیل و بیا بر میان آمد بعضی جانب  
 داری سید علی معصوم کردند و برخی جانب داری آن شخص آنخلاصه را بر این قرار یافت که خضا  
 علما نموده با هم دیگر مباحثه کنند تا معلوم شود که حق بکدام جانب است پس سید علی معصوم در



مجلس فضلا و ادبا از آن شخص مدعی پرسید که تقیه بسکون قاف که در کلام الهی نوشته شد  
و تقیه دارد چه صیغه است و چه بسکون قاف چیست آن شخص در جواب آن فروماند پس سید  
نودبیان کرده فرمود شخصی که این قدر نداند که حبیبان ادبا آنرا می دانند چگونه دعوی او  
در نیمه قدیم ترین صدق باشد پس علماء اعتراف کردند که حق بجانب سید است و آن شرح  
عربی را دیده نربان فارسی ترجمه کرده بخود منسوب نموده است و بر سلاطین که نگذارد  
این نسخه مخفی نماند که چون در وقت تسوید این اوراق بخرید اجزا از تاریخ نظام الدین احمد  
که در احوال پادشاه معدلت پناه سلطان عبدالقدوس نوشته و تاریخ مرآت القضا که از احوال  
آن پادشاه و عایجه و به نهایت انقضا در آن مندرج و تاریخ خانی خان که چند فقره در احوال  
آن پادشاه و همشاه در آن مذکور کتابی بیک گاه سرور بر همین اقتضای نمود و شد و ظاهر است که ابداع  
یعنی ایجاد اشیا بدون مواد از خواص خالق العبادت و انسان که سرمایه فطرش است  
و احتیاج از لوازم آن همه حال در هر امر محتاج وجود مواد و سامان و الله علی کل شیء قدیر و  
بالتقدیر جدید باب سیم در بیان احوال پادشاه مشمول حیات آله سلطان  
الو الحسن قطبشاه المسترتاب شاه چون سید احمد مانع از رد واج سید سلطان  
گردیده و نیز پادشاه را بقدر ترویج ابو الحسن آورد و چنانچه تفصیل تمام پذیر خامه بیان گردید و نیز  
سید احمد ازین حرکت آن بود که در حین حیات سلطان تقرب تر ازین کسی دیگر نباشد و پادشاه که پسر  
نداشت بعد از او سلطنت نصیب من گردد و سید سلطان بادل بر غم و دیده بر غم دست حسرت  
و اندکس بهم زمان بیاس و حرمان از شهر آید خود را نزد محمد اسفان رسانید و دختر محمد اسفان  
بدو منسوب گردید بعد که ایام حیات سلطان الله و مکافات محروم ساختن سید سلطان که در باره آن  
سید از میر نظام الدین احمد کی بظهور آمده بود و رسید سبایش مهیا گردید که میر نظام الدین احمد  
بنحوت و بکبر و ابرار خصوصاً سید تقی که از سلسله سلاطین زاده ای مازندران و امرای  
عمده و صاحب فرج حیدر آباد بود و پیش از او و چیک از ارکان دولت قطبشاهی و میران عسکری

نمی سنجید و بعضی خنده محلی را نیز از خود رنجانید بر خلاف ابو الحسن که با همه رفیق و مدد از دست  
 برادرانه می نمود ازین رو بگذرد و در آن ایام مردم بدو را این چنین گفته اند : « خلاق بنای حق است  
 کند و نشین ازین کیفیت چنانکه سپهر این بکده سلطان عبدالمطلب از دنیا رخت و در زمین جای  
 او فیو امین ارکان دولت و دنیا خفت نام هر مرد چیده و قیل و قال فریبیدند و از آن پس  
 چنانکه بیرون میرا جدا با اخوان خود مستعد جنگ گردیدند و در آن روزین میرا جدا که صاحب خیز  
 کلان گفته می شد شمشیری برهنه در دست گرفته با کینزان شمشیری در ترکی آماده فستند و فیاض  
 گشت و از بر کوش و کینزار آواز جنگ و جمل بلندت عاقبت نام از امانت سید  
 و سعی و تدبیر ما و دانیکتا که برادر بود و نوکر و پیشکار سید و صوف بودند اکثر نوکران عجم  
 رفیق ابو الحسن گردیدند و رفیق و معاون میرا جدا و سوی حسی خان نام حواله دار و چندین از مردان  
 و نشان کسی دیگر نداشت و بعضی دیگر در خاطر همراه او بودند و در خفیه معاون ابو الحسن  
 القصه یحیی منفق گشته میرزا احمد را منروی و بی جتیار ساختند و ابو الحسن را سلطه بر  
 و وزارت بنام سید مظفر که از ابتدا خطاب قبول نکرده بود مقرر کردند و میرا جدا پیش  
 آنچه که بتی سلطان کرده بود و رسید و دستگیر شده مقید گردید من جفر میرا لاجیه وقع فیه  
 و همچنین آنچه که سید مظفر در براندافتن بنائی دولت میرزا احمد بنظر و رسانید آخر تخیل جفته  
 مراد او نمرند است بار آورده هر آنکه تخم بدی گشت و چشم نمکی داشت و دماغ میهد  
 پخت و نیال اهل بست و تفصیل این احوال آنکه چون سید مظفر بام اختیار ملک  
 در قبضه اختیار خود آمد در دخل و دماغ او راه یافت و خواست که در مقامات  
 جزو س و کلئی ابو الحسن را طبع و منقاد خود سازد و این تخم فساد بود که در  
 دل او کاشته شد بنا بر این سوء فراسی بیان آمد و بر یک در صد و بیست سال  
 دیگر می گشت و ابو الحسن در فکر ان افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور  
 ملکی کوتاه سازد و هر چند تدبیر کار می برد و بی آنکه کار بخون میری انجامد او را

از وزارت معزول سازد اما صورت مخی سبت تا اینکه دانا پندت که سپیکار مستقل و  
صاحب دارخانه سید مظفر گشته بود با سلطان ابوالحسن دساز و همراز شده بمرو  
ایام جمع داران سید مظفر را بی پروبال گردانیده و قلمندان وزارت ازو گرفت  
و منصب اصلی او را بجای داشتند منروی ساخت و قلمندان و خلعت وزارت بپا  
تعلق گرفت و تعلق سابقه دانا به نیکتا برادر او تقرر یافت و دانا که از برابره کرناک  
بود چون مدار علیه گشته استقلال گرفت سلسله نیکنای این خاندان عالیشان را  
بگنجینه و رواج دین اسلام تضعیف بشل ساخت و کیش خود را تقویت داد و چون  
ابوالحسن پادشاهی بود عیاش و روز و شب در عیش و عشرت بسر می برد و پسر وی  
امور مملکت نداشت ما دانا تا با بنجا صاحب اختیار گشت که بخانه در بیرون هشته  
بنا کرد و روزیکه عید می نمود بود با برادر خود نیکنا سوار شده و سادات و شرفا را همراه  
برده شحاتت نمود که جده شما بنان را بشکست بود و من شما را باین قسم همراه خود می  
برم گویند و آن روز ایشانک از چشم سادات مانند رود و همچون روان گردید در میان راه  
نقد کورست که چون بعد عزلی سید مظفر که مدتها وکیل سلطنت بود و رفق و رفیق امور ملکی  
و مالی با قدار آن هر دو برادر بر زمین شوم و ملوم که خمیر مایه مفاسد و فتن و سورش  
و بال و زوال آن دو دیوان گمن گشتند تفویض یافت هر چند آنجا مردم جدا بر خود  
و کنیان را بنواخته نعل و غریب زاده را بر انداختند اما محمد ابراهیم ولایت را  
انکحاطب خلیل الله خان برمانه سازی و مزاج تناسی جاده لایه و چا پلوسی می بود  
و آن هر دو بر زمین رضا جوئی او منظور میداشتند لکن امر تقی مدارج عالم گشته منصب  
سرشکر و خطاب خلیل الله خان پلنگ جمله رایت بلند نامی افراشت و جمع یگین خود این خود  
زائعات پادشاه و پندت روشن روان گشت ابراهیم سرشکر خلیل الله خان و شکامی که راست  
عالمگیر تو را گمن مرز و بوم دکن گردید تین تخیل بجا پور نصب العین است خبر و گشته شاهزاده

باعث گردن جبهت کشایش آن نقین یافت و چون آن مهم بابت داد کشید پادشاه کشورش با قضا  
 راسته و ابمانی جهان آرائی خود از او رنگ آباد با خنجر و از انجا بشولاپور نشت فرموده  
 آن سرزمین امشب خیام ظفر فرجام ساخت که در این نوشته سلطان ابوالحسن بنام حاجب  
 او که در لشکر نیروی بود و نجیب از نظر پادشاه گذشت بدین مضمون که تا حال با من هر اسم بزرگی  
 منمودیم حالا که ایشان سکندر را تیم و ما توان داشت بیجا پور را محاصره نموده کار بر او  
 تنگ ساخته اند واجب آمد که سوائی جمعیت موافق بیجا پور را اجسنبها با لشون از شمار افزون  
 جت کمک آن یکس کمر سعی بر بند دو و ما بسر داری خلیل الله خان پلنگ حمله چهل هزار سوار  
 مستعد پیکار نقین نمایند و می بینیم که ایشان کدام کدام طرف مقابل و متقاومت خواهند کرد  
 از غیر غضب سلطانی بخوران آمد و بر زبان گذشت که ما گوشمال این یکپنشی فرستیم  
 باز پلنگ نواز را موقوف داشته بودیم حالا که ماده خروس با پلنگ آمد جای توقف نماند حاجب  
 تعویق و تعقیه تمامت بیجا پور پادشاه زاده شاه عالم بهادر را با جانجان کوکلتاش با لش  
 ابوالحسن مامور گردانید خلیل الله خان با تفاق شیخ منبهاج با رستم را و عزاده ما را با استقبال  
 هزاره شتافت و چند نوبت آتش محاربه فیما بین مشتعل گردید و دلاوران جانبین و او  
 مردی و شجاعت دادند و آخر الامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم لوائی عالمگیری و زید و تقیعل  
 غفری بر قوم قلم و قانع رقم خواهد گردید و ذکر محاربات سرداران سلطان ابوالحسن  
 با شاهزاده شاه عالم و خانجهان بهادر و غیره سرداران پادشاه  
 کشورستان عالمگیر پادشاه در هنگامی که افواج پادشاه کشورستان عالمگیر  
 پادشاه محاصره بیجا پور اشتغال داشتند جان نثار خان پسر قلعه ابر گلر که به نیابت پدر  
 سرانجام فوج داری نواح قلعه می نمود و پر ویز بک برادر قلعه را مکه پیر چون معلوم نمود  
 که مرضی پادشاه کشورش بر تسخیر ولایت بیجا پور و حیدر اباد است بعضی مامورانی  
 سرحد ولایت سلطان ابوالحسن را تاخت و تاراج نموده گدشی قصبه سیرم که از

مامورائی ولایت حیدرآباد هست به ترم و تمام در تصرف آوردند سلطان ابوالحسن  
 اطلاع یافته چندی از نوکران عمل مثل شیخ منہاج و ستم راؤ و برنجان ہٹ پتھر را  
 کہ از میان رزان نامی بودند برای دفع مصرت فوج پادشاہی و باز تصرف در آوین  
 گدہی سیرم نامر نمود بعد رسیدن فوج حیدرآباد جان شارخان و پرویز خان با وجود  
 قلت جمعیت بہ پناہ حصار سیرم آمدہ با فوج مذکور مقابلہ و محار بہ رستمیانہ کردند و در وقت  
 طلب کمک بجنورار سالہ استند خانجہان بہا در باہر دو پسرش بہت خان و سپہارخان  
 و صفدرخان سپہر فدائی خان برادرزادہ خانجہان بجاو و ایچ خان و غیرہ کہ سابقا بہ  
 تسخیر بعضی مامورائی حیدرآباد درخص شدہ و بعد عدم سرانجام کوتاہی نمودہ بودند  
 و در نیوقت تعیین سزا دلان و گرز برداران شدید مامور بدان کم کشند سلطان ابوالحسن  
 با تسماع اینچہ محمد ابراہیم مخیط بہ خلیل اللہ خان سپہلار را با چند سرداران دیگر  
 مقابل خانجہان بہا در روانہ نمود خانجہان بہا در ہنیکہ نزدیک کلکپور رسید جانان  
 و پرویز خان کہ از دست گرفتہائی او بودند و پیوستند و خلیل اللہ خان و سردار  
 دیگر باسی ہزار سوار بمقابل آمدہ عرصہ دار و گیر گرم ساختند متواتر کہ از حیدرآباد  
 کمک بخلیل اللہ خان برسید فوج اومی افزود تا آنکہ قریب پنجاہ ہزار سوار فراہم آمدہ  
 اطراف خانجہان بہا در را فرا گرفتند و پوششہائی بہا درانہ آوردہ شوخی بجائی رسانند  
 کہ فوج خانجہان بہا در مغلوب گردید و خانجہان بہا در نظر بر غلبہ فوج خصم حکم  
 فرمود کہ چہار طرف فوج پادشاہی خندق کندہ و چال بستہ بہا ہوشیار باشند  
 و دکنیان ہر روز لشوخی پیش آمدہ بر مورچال نہایتند و تسخیر عظیم برپا میکردند  
 و بہادران لشکر خانجہانی تر و در روی کار می آوردند بدینمواں تا مدت یکماہ غالباً  
 و مغلوبانہ جنگ در میان بودند تا آنکہ دکنیان یکروز در میان دادہ سپہری جلوزیر  
 در حالتی کہ خانجہان مشغول جویر بازی بود و فوج پادشاہی غافل تاخت آوردند

خانجهان بهمت خان و سپه دارخان و اینج خان گفت که از طرف راست و راجپوت  
و افغانه را فرمود که از جانب چپ به دفعه پردازند و خود نیز به سپه سوار شدن پرداخت  
سر داران فوج پادشاهی تا بمقابلہ پردازند که شیخ منہاج و بڑی خان و تپتہ  
و سرداران دیگر با سی ہزار سوار از دو سمت طرف مورچاں رنجتہ و مردم  
مقابلہ راکشتہ و زخمی ساختہ با سیوف سلول از مقابلہ توپخانہ و رنجہ ہائی توپخانہ  
بریدہ برق کردار گذشتہ بشوخی تمام داخل لشکر شدند و رنجہ حشر و نشر برپا کردند  
خانجهان بہادر مع سرداران دیگر بر فیل سوار شدہ متوجہ دفع شتر آن ہاشد -  
شیخ منہاج مقابلہ سپہ دارخان و جلگ سنگہ ہارہ و شتر زہ خان بود و رستم راؤ  
برابر بہمت خان و خلیل اللہ خان و بڑی خان و تپتہ با فوج جہان آشوب راؤ و بڑ  
خانجهان بہادر و ایرج خان رسیدہ زد و خورد عجیب و دار و گیر غریب میان  
آوردند و جوتی بمقابلہ راجپوتان رسیدہ و حملہ ہائی بہادرانہ آورده آنها را بی  
دست و پا ساختند و شیخ منہاج از مقابلہ سپہ دارخان رومافہ با سفت بہت  
ہزار سوار بر سرنہنگاہ رنجتہ ہنگامہ دار و گیر نہایت گرم ساخت و بہادران طرفین  
و ادتوری دادند بعد از آنکہ جمعی کثیر از جانبین کشتہ و زخمی گردیدند بہمت خان  
و صفدر خان و جسونت بندیلہ زخمی کاری برداشتند و عماری بہمت خان  
و سرداران دیگر از بسیاری تیر باران کُتل غرابال بہرسانیدہ اگرچہ بہمت خان طاقی  
نماندہ بود اما بہمت را نہایتہ حملہائی مرد با می کرد و از پدر خود کمک می طلبید از آنکہ  
خانجهان بہادر از نیر چنان محاصرہ نمودہ بودند کہ جان سلامت بردن او را دشوار  
شدہ بود تا کمک چہ رسد در جواب طلب کمک می گفت کہ خدا مدد کند دیرن اثنا بڑی  
ہات تپتہ با جمعی از بہادران نامی است پاختہ سردار پراسان مقابلہ خانجهان آمدہ نیزہ آرد و  
حوالہ آن سپہا را نمود خانجهان تیر بجلقہ کمان در آورده براؤ زد کہ دست از کار برد و باز

اما عرصه کار را بر مرتبه بر فوج پادشاهی تنگ گردید که اهدیرا امید نجات نماند و درین اثنا  
غیبیان از آن خبر را پانچیل مست از فیلان راجه رام سنگه که یکطرفه مورچانی بر خیز و زنجیان تبه بود  
بر رفته و بنحیر سه چارسی بخیر طوم او در داده مقابل فوج حیدر آباد روان ساختند اتفاقا فیصل  
مقابل بونجیان رسید بونجیان از غرور شجاعت حمله بر فیل آورو و بیک صد تنه بنحیر فیل سپ بونجیان  
و چند سپهگیر چو اغیا گشته سواران بر زمین افتادند و کار بونجیان تمام شد و چندین از دلداران  
دیگر نیز در زیر پا و خرطوم فیل کشته شدند بهادران فوج خانجیان بهادر فرصت غنیمت دانسته  
حملای رتخانه آوردند ازین رگبند شکست بر فوج حیدر آباد افتاد و فوج پادشاهی یکدگر و  
تغایب نموده بفتح و نصرت مراجعت نمود و خانجیان بهادر حقیقت فتح خود را با غلبه خصم محصور  
معروضه داشته استدعا و تحسین ساختن شاهزاده محمد معظم نمود و پادشاه کشورستان شانزده محمد  
الخطیب شاه عالم را با فوج ثانیته و سرداران عمده مثل حقا و عثمان خلف الصدق بملک  
اسدخان و مرمت خان پسر نادر خان پسر اولی لطف الله خان برای تنبیه فوج حیدر آباد  
مخصر فرمود و خانجیان بهادر را نیز با سرداران و فوج همراهی او متعین شانزاده نمود  
بعد از آنکه شانزده بگریه را منصرف خیام ساخت برای سرانجام بعضی ضروریات چند روز در  
انجا استقامت کرده خانجیان بهادر عرائض مشتعل بر غلبه فوج حیدر آباد و التماس رسیدن  
بسرعت پیهم فرستاد و شانزده کوچ کوچ طی مسافت نموده چون نزدیک مله پیر رسید خانجیان  
بهادر با استقبال شرافت بعد از آنکه شرف نماز است قرار داد که قبل از آنکه سرداران حیدر آباد  
جرات مقابل نمایند بر آنها باید تاخت پوش از طلوع آفتاب با اتفاق سوار شده دو سه گروه  
رفته بودند که از روبرو و اطراف افواج حیدر آباد شکوه و سطوت هر چه تاثر جلور بر نمود  
کشتند و بر بان بان آتشبار و تیر و گوله صدائی دار و گیر بلند ساخته بر سر شانزاده  
مغزالدین پسر بزرگ شانزاده و خانجیان بهادر که هر اول بودند تاخت آورده بر مرتبه  
ششوی آغاز نمودند که نزدیک بود تزلزل در تمام فوج هر اول راه یابد و در حمله اول

سه فیل مع چار صد پانصد سوار و پیاده از یاد آورده اند و از توغایان شرابا بر برق که دار گذشته  
آشوب غریب و لشکر پادشاهی انداختند سید عبدالقدوس خان با برادر و خواجه ابوالنکار هم که از  
تتور پشیمان لشکر پادشاه برادره بودند اتفاق راجه بانسی که خواجہ ابجد و ہر اول رسانیدہ  
تر و نمایان نموده بمقابلہ ہر دو صفرتستہ روز آتش کشیدند شعلہ و بود از طرفین ہوار و پیادہ  
بسیار کشتہ و زخمی گردیدند از غلام و کنیان روز و مقامات اہل تہقید و قریب یک دیمہ کردہ  
بہادران فوج شاہزادہ تعاقب نمودند اگرچہ سید عبدالقدوس خان و دیگر سرداران بہ ہمت  
کہ مانیکہ و کنیان تعاقب نہ اندامان بخان بسبب قریب سیدان شب حملہ کردند و کشتہ  
بہ بنگاہ خود مراجعت نمود و یکپاس از شب گذشتہ کھنڈان خیمہائی خود داخل شدند و شاہزادہ  
و خانجہان کیفیت فتح بحضور معرفت داشتہ متوقع تحسین و آفرین کشتہ اما بسبب اہمال  
در تعاقب فرمان از روی غضب بنام شاہزادہ و خانجہان بہادر شرفہمد و دریافت و بخیض  
باعث لال خاطر شاہزادہ و خانجہان بہادر گشت و ہر چند کہ از آن روز سرداران فوج کشتہ  
بقصد حار بہ در مقابل شاہزادہ میامند آلا آنکہ گاہ گاہ وقت شب بطریق قزاقان طرف  
لشکر اثر سیاهی نمودہ بردن بان مبادرت مینمودند و بعضی اوقات روزانہ نیز از دور خود  
گشتہ بدستور طلایہ گشت نمودہ بہ لشکر خود مراجعت میکردند اما شاہزادہ و خانجہان بہادر کہ  
آرزوہ خاطر بودند متوجہ تہیہ نہاشدند و چارہ راہ در آنجا توقف نمودند و گاہی سوار شدند  
و اینمغنی باعث فرید اعراض پادشاہ عالمستان گردیدہ فرمان بتخطی خاص کمال سرنش  
پر تو و رودا کنند و خانجہان طلبی فرمودند مصرع ای باد صبا این ہمہ آورد و گشت  
شاہزادہ بعد مطلقہ فرمان بادیدہ گریان و دل بریان بادادان خانجہان را باد دیگر  
امرائے صاحب مدار فرام نمودہ در باب تنبیہ مخالفان کنکاش بیان اور و مخ  
شاہزادہ بنا بر بیجا مائی و فریب سرداران حیدر آباد و امیل بصلح بود و خانجہان بہادر  
نیز بنا بر افسردگے خاطر از جانب پادشاہ و نور سپاہ خصم مصلحت در حار بہ نمیدید



و بعضی امرای دیگر نیز در نیاب باو همدستان بودند اما سید عبدالقدخان و دوست  
 راجه دیگر ترغیب بمقابله می نمودند بنا بر اختلاف آرا آنروز مصلحت تمام ماند روز  
 دیگر سید عبدالقدخان در خلوت عرض نمود که اگر چه خانجهان بیاد از سرداران در نیز  
 و کار آرزوده و هوادار جهان پناه است اما صلاح دولت درین است که بقصد گشتال  
 اینطایفه محیل که با التماس صلح دفع الوقت غنایند متوجه باید شد اگر خانجهان بیاد در هر  
 قبول نماید فدی را چند اول مقرر باید کرد و الا بنده سهراولی شرط جان شاری بتقدیم  
 خواهد رسانید و در رکاب یکی از شاهزاده که سرداری سهراول بنام مائی او قرار  
 خواهد یافت جوهر فدویت و تردد بطهور خواهد آورد بنا برین شاه عالم خلیل الله خان  
 سرکش خیر مخالف بنیام داد که بسبب اغماص در عایتی که نسبت بشا بعل آمده معاتب پادشاه  
 گشته ام معینا نظر بر اصلاح کار و بقای دولت و آبروی شما صلاح در آن می بینم  
 که شما از قصبه و کدهی شیرم و دیگر محالی سرحدی مثل کوه میر که تصرف بنده های  
 پادشاهی در آمده دست برداشته مراجعت نمایند تا مخفی را وسیله شفاعت خسته  
 بحضور در باب صلح معروض دارم چون این پیام مصحوب زمر و نام ناظر محلی شاهزاده  
 بنخلیل الله خان رسید خلیل الله خان که گوش شنوا داشت بقبول اصفانود و شیخ مهنج  
 و رستم را و دیگر جهالت نشان گفتند که این پرگنت بر سر شیر و نوکنیزه های ما بسته  
 است و جنگ را آماده ایم باز کارزار و صف آرائی مکر ربیان آمد و در روز اول  
 بر تبه در انداختن و زدن بان شوخی نمودند که یک بان وقت آوردن خوان خاصه  
 آمدون سر لجه محل رسید و از صدمه آن خوان از سر خوان بردار افتاد و در آن روز  
 توپهای بسیار را که با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود سمر دادند و صد  
 شک توپایی در پی مباح اجلال شاهزاده رسانیده دست اندازی بر فوج  
 که پادشاه می نمودند ازین نوع حرکات غیرت شاهزاده بکوت آمد و به فوج

بندی پرداخته شاهزاده معزالدين را بنان جهان بهادر بدست و سابق هراول نمود  
 و صفدر خان و همت خان و ديگر دلاوران را بر فاقه راجه اي جلالت پيشه پاسبان  
 بر نغار و چنغار و بعضي راجه تكمه مقرر كرد و سيد عبداللہ خان را با چندى از سپاهى  
 چند اول ساخت و ملتفت خان خانى و راجه بانسنگه و سمن ربيگ و خواجه ابوالمكارم  
 را در قول با خود گرفته بغرم مقابلہ رومعه كه كارزار آورد و از آن طرف سمر داران  
 سلطان ابو الحسن با هم كفاش نموده بنگاه رازمكاني كجودسته چهار كرده و جانب  
 راست روانه ساخت و توپها را زير خاك كرده و دوسه فوج ساخته يك فوج مقابل  
 فوج هراول و يك فوج مقابل فوج كمك قرار داده و كفوج سنگين با دوسه در  
 شير پكار براي مقابلہ سيد عبداللہ خان مقرر كرده جو شان و خروشان  
 جلوريز و كفوج پاوشاى آور دند و از اين طرف دلاوران بيا فعه پرداخته  
 غرض از هر دو جانب مردان كارزار داد دلاورى و مردانگي دادند و سمر داران  
 دكن هر ساعت قديم جرعت پيش گذاشته پر كار و از طرف لشكر هراول و چند اول  
 فرا گرفتند در آن روز از شاهزاده معزالدين و همت خان سپر خا نجهان بهادر و عقاد  
 خان سپر حمده الملك تر و دبا درانه بظهور آمد و سيد عبداللہ خان بعد تر و دبا مان  
 فوج مقابل را برداشته بمرد سمر داران پيچيد و بيا رخت از اول روز  
 تا كيا پاس روز برآمده معرکه كارزار شعله ور بو و بعد از آن دكنيان رو بودى فرار  
 نهادند و فوج پاوشاى تعاقب كنان تا بنگاه خصم رسيد و غلغلۀ عظيم و لشكر دكن قباد  
 شيخ منہاج و دوسوار سخندان نزد شاهزاده هراول فوج پاوشاى فرستاده بپيام  
 داد كه محارب و دعواي قتال و جدال ميان ما دشمايت و ضابطه با دشان سلفا سلام  
 چنانست كه دست باخت و تاراج نيا موس و رازمى كنند اگر ما را سه چهار گزى فرمت دهند  
 كه از جانب قبايل پاوه خاطر جمع نموده باز بمقابلہ پردازيم از طريق مروت و قوت بعيد نخواهد بود

شاهزاده منوچهر بن باستر ضای پدر عثمان کشیده نژادان بای، من و دست اندازی بهال  
 و عیال ایشان آیین فرمود و کنیان قبایل را بر فیلیان و اسپان سوار نمود و طرفه گدی که نزدیک  
 بود روانه ساختند و نخست بپی باز از هر طرف بشکوه تمام جلوریز مقابل فرج پادشاه آمدند  
 و معرکه کارزار را کردند و مرز اول روز ساختند و ترویات سلطانان هر دو جانب بطرف راندند و  
 کثیر از طرفین با دو فیل فرج پادشاهی از پا درآمدند و از جانب خصم پنجاه و یکم و دهم از حنی  
 گشتند و بندهای دیوان شاهزاده را و کنیان دشمنی ساخته با فیل سواری او پیش روانه  
 روان شدند و سیر عیال و خان با وید که در با وقت آمدند و پیری بان بکشتن رسیده و در  
 با اتفاق یکی از راجا خود را با آنها رسانیده بندهای را خلاص گردانید و زن غیرت خان  
 میر بخش شاه در عرصه فیل با یک سپیلی گشته گردید و چهار پنج سردار دیگر از جانبین دشمنی  
 کاری برداشتند و بسیاری از مردم بی نام و نشان گشته گشتند و کنیان تا شام ثبات  
 قدم و زویده نگشتند و شب به پادشاه نزد دینجام نمودند که در جنگ ضعف بی از سلطان  
 جانبین گشته میگردند و بهتر است که سرداران طرفین بچاکه بای فرج میان آید با هم جنگ نمایند  
 به بهنیم که خدا را اوری میکند شاه عالم در جواب فرمود هر چند که درین امر صرفه باشما هست که نیز مبارک  
 و یک انگ یعنی شمشیر را بر استعمال کرده آید و قول کردیم بشرطیکه شما مثل ما بخیر در بای فیل  
 انداخته جنگ نایند تا وقت شکلی کار راه فرار که نزد ما عار و بیش شما را سپین گیرید  
 اندا گفتند ما بخیر بای فیل نمی کنیم شاهزاده گفت ما هم جنگ گیر نمی کنیم آخر الامر سبب نفاقی که  
 از قدیم میان غریب و غریب نهاده و کنیان بود و سلسله اتفاق شان از هم گسست و بادیه  
 آوارگی پیوده و در مجید را با و گذاشتند چون فهمیدان وقت صبح خبر آوارگی شان به  
 اطلاع شاهزاده رسانیدند حکم نمودن شادمانه و تقاب نمودن آنها فرمود و ذکر  
 محقق شدن خلیل الله خان بشاهزاده و رسیدن او منصب احمد  
 و یاه بلن چون کنیان نزد سلطان ابوالحسن خلیل الله خان بنار سائی متهم ساخته بهرست

را از جانب او و نمودند و تا که قاطبه با مغل دوست بود ظاهر نشان سلطان ابو الحسن  
 ساخت که او رجوع بشاهانرا آورده و آورده و لو که بی آن طرف دارد و بداند نشان پادشاه  
 را بدین نمود که فکر مقید کردن بل بقتل رسانیدن او قرار یافت تا که در بعد از آن بر خیزند  
 چاری نخست شاهانرا و شافقه و رسال یک هزار و نود و شش سجزی احرار شریف ملازم نمود  
 بنسب شش هزار و شش سوار و خطاب مهابتجان حصار گردید و در بهر حال در لشکر  
 بستان بوس خلافت فرق اعتبار برافراشت با نعام پنجاه روبرو و دیگر عطایای اختصار  
 گرفت و در سال یک هزار و نود و هفت سجزی از انتحال حسن علیخان بهادر عالمگیر شاهی بصاحب  
 صوبگی برار مورد نوازش گشت و پس از فتح حیدرآباد و در سال یک هزار و نود و هشت سجزی  
 با ضافه هزار و سوار بلند نام گردید و در همین ایام بنظم صوبه پنجاب قبه دولت برافروخت  
 و در آنجا رسیده و در سال یک هزار و نود و نه جان بقا بقضار و اح سید کلیمه مهابتجان مشورت  
 فوت اوست و گوشت سلطان ابو الحسن از شهر حیدرآباد و قلعه گوگنده و وقوع  
 خرابیها از آنجا حرکت چون خبر نزدیک رسیدن شاهانرا و شاه عالم حیدرآباد و ملحق شدن  
 خلیل الله خان بآن شاهانرا و در حیدرآباد و انتشار یافت سلطان ابو الحسن غمان بخت  
 از دست داده بدون آنکه بار کار کند دولت کنکاش نماید و یاد فکر کردن مال و عیال  
 و ناموس خود و مردم دیگر بر دازد و دفعه اول شب با جمعی از خدمته محل و صند و تهاه  
 جواهر و مویون هر چه توانست با خود گرفته و قلعه گوگنده آورد و باقی همه کارخانجات پادشاهی  
 و مال تجار زیاده از چهار پنجگر و روپیه مع ناموس سپاه و رعایا و شهر ماند و از شهرت پنجر  
 در آن شب قیامت عجیب و ترسناک غریب بر پا گردید و چندین هزار نفر فاکه فرصت سواری و  
 برداشتن مال نیافتند و سر اسیم گشته دوست زن و فرزند گرفته جانب قلعه روان شدند و اکثر  
 زمان را فرصت بر تم و چادر پوشیدن دست نداد و پیش از آنکه خبر پادشاهانرا رسد و با آن  
 و غارتگران شهر اطلاع یافته دست غارت و تاراج دراز نمودند و تمام شب در شهر تفرقه و تاراج

مال و عیال بقلعه رسانیدند و صبح ناشده مردم لشکر شاه عالم بر شهر تاخت آوردند و شهر  
 چه در دولت خانه و چه در محله و رسته و بازار را بنچه که موجود بود از اموال بادشاه  
 و امر او بجا را که از زر نقد و اقسام خواهرشمار و زیورهای گران بها و اقمشه نفیسه از  
 دیبا و زلف و خمر و حریر و ظروف چینی و طلا و نقره و قالیهای سنگین که برداشتن  
 آن دشوار بود و بنجر و شمشیر بریده پارچه پارچه نموده از دست جد بگیر می ربودند آنقدر  
 زن و فرزند مسلمانان و منور با سیری درآمدند و آنچنان تنگ حرمت نجبا و شرفاشد  
 که زبان قلم از قهر بر آن قاصدست هر چند شاه عالم سزا و لان تعیین نموده و منع آن کوشید  
 فایده نیکبختی آخر الامر کوتوال لشکر را مامور نمود که با اتفاق دیوان بادشاهی چارصد  
 پانصد سوار با خود گرفته در گردآوری و ضبط بقیه اثار باج کار خانات ابو الحسن پردازد  
 و بعد از آن که فرستادهای ابو الحسن هزار عجز و نیاز پیغام التماس عفو جرائم کرده و ناکرد  
 نزد شاه نراده آوردند شاه عالم عجل الله سر او لان شدید برای زجر و منع تارا جیان  
 و گوشمالی جمعی که آتش میزدند تعیین فرمود ازین تقید اگر چه اندکی اطفائی نایره فتنه  
 و فساد امانات را جیان ممنوع نهشتند و بعد از آن که التهای ابو الحسن به تقبل  
 هر تکلیفی که بمیان آید از حد گذشت و قریب هفتاد هزار تون نقد و جنس ابو الحسن  
 بضبط سرکار درآمد پادشاه نراده را بر حال او و سکنه بلده رحم آمد و التماس او بشروط  
 چند قبول نموده فرمود که بخدمت پادشاه معروض داشته شفیع جرائم میشود و از جمله آن  
 شروط که میان آمد قبول پیشکش یک کرور و بیت لکرو پید بود سوائی وجه مقرری  
 هر سال مقید و بند فل ساختن مادنا وینکننا که مایه فساد و باعث خوابی  
 سکنه حیدرآباد بودند و دست برداشتن از کدهی شیرم و کوهیر و دیگر  
 محالات مفتوحه که بتصرف پادشاهی درآمده و چون ابو الحسن در مقید داشتن  
 آن هر دو کار صاحب مدارا مل داشت بعضی سرداران عمده و خدمه صاحب

اختیار محل مثل سردار و جانی صاحب که از دست آن هر دو کافر تنگ آمده بودند بی آنکه  
 ابو الحسن اطلاع نمایند بر مانی بعضی چهره‌ایان راز به نوکران می‌دادیم که بطریق قریب  
 آن کافران می‌پیوندیم پس ام‌اشاره قتل کردند در حالتی که آن هر دو جن کار  
 اجل رسیده نزدیک تنجانه متصل دیوار قلعه دست مشورت از نه نشسته بودند بر سر  
 آنها رسیده و سر بر دو را از تن جدا کرده و معسوب مردم خمیده نزد پادشاه فرستاد  
 ذکر رسیدن عرضی شاهزاده شاه عالم در باب تشریح با ابو الحسن  
 بحضور پادشاه عالم گیر و آنچه که بعد از آن بود قیوم سیوست  
 چون عرض داشت شاه عالم مشبه قرار صلح با سلطان ابو الحسن از نظر او نگذشت  
 بحسب ظاهر منظور گردید چنانچه سعادت خان که دیوان فوج خاننمان بهادر و تربیت  
 یافتگان حضور بود بجا بت مقرر برای تحصیل زیر پیشکش باقی سال سابق و حال تا یکد  
 بلنج روانه شد و در خضیه شاه عالم و خاننمان بهادر و محتاج گردیدند و خاننمان بهادر طلب  
 حضور گشت خانموصوف اگر چه شجاع باشد سیر و کار آزموده و جهان دیده و ترددات  
 نمایان از او بطور پخته بود اما از آنکه بنا بر وجود چند خاطر بایون پادشاه از منصرف  
 گشته بدان که اندک بعضی امرزاده که جوهر تهوری و جان افشانی ایشان در آفاق میسجد  
 بود مثل اعتقاد خان خلف الصدق اسدخان و تهور خان پسر صلاتخان و غیره را برنگ  
 کار آورده و اکثر فرامین مشبهل تعریف اعتقاد خان و تهور خان و سرزنش خاننمان  
 بهادر بدین عبارت خانه زاد او است که هنوز بوی شیر از دمان ایشان می‌آید  
 نسبت بان پیر سال خورده زیاده شرط فدیت و جانفشانی بجای آرند  
 غرض در یافت اینجست خاننمان بهادر در خضیه خاطر شده اعانت بیجاورینا  
 وحید آبادیان بمطرح نظر داشته خطی در خضیه به سببها نوشت بدینضمون که  
 که بقرب عسرت و گرانی غلبه اعتقاد خان و خواجه ابوالکلام و غیره را از حضور

پادشاه اجازت گرفته برای آوردن غله و رسد روانه خواهم نمود باید که شما با قشون  
از شمار افزون بر سر آغضا پخان ماخت آورید که اسیر یا قتل میل کردند اتفاقاً خط  
به دست سعادت خان مذکور افتاد و سعادت خان پیاس عی ملک پادشاه و خاطر جانها  
بهادر نمی توانست که اتفاقاً افشای آن راز نماید آخر الامر مخفی نژاد اعتقاد خان رفته  
بعد گرفتن سوگند را در انحضاری راز او را بر حقیقت حال اطلاع داد اعتقاد خان  
نهایت متوهم گردید و درخواست کنکاش نمود و بعد باید سعادت خان چنان قرار یافت  
که در خلوت بخیر است شاهزاده اطهار این امر نماید و چون شاهزاده بنیضی آگاهی  
یافت در جواب فرمود که این مذکور بخانجهان گفتن خلاف صلاح است و پذیرا گردید  
عرض او در باب فرستادن اعتقاد خان از زمانی شود صلاح در آنست که اعتقاد  
را از طرف ما بایر گفت که رفتن برای آوردن رسد و غله قبول نکند القصه چون در شکر  
شاهزاده گرانی غله و کمیابی کاه زیاده از حد رود و ادخواستند که تا رسیدن  
جواب عرائض دیگر بکوبه میرفته انتظار حکم ثانی کشند درین اثنا میراثشم پسر سید مرتضی  
حیدر آبادی که بعد نزول رایات عالیات و محبت بنیاد خود را مع پسر سعادت  
ظاهر مت رسانیده مورد عنایات گردیده بود مع پسر عبدالکریم و چندی از بندهای  
نامی با فوج پادشاه و قدری جواهر و خلعت که برای ابوالحسن بموجب التماس شاهزاده  
مرسل گشته بود نزد یک حیدر آباد رسید و چون زبان زد خاص و عام شده بود که  
فرستادن جواهر و خلعت محض فریب است تا ابوالحسن تسلی یافته راه نور و ملک  
غفلت گردد و پسر سید مرتضی بعد فوج پادشاهی برای تسخیر قلعه گوکنده آمده است  
سرداران ابوالحسن مثل شریزه خان و عبدالرزاق خان لاری و غیره بر فوج تانده پادشاهی  
تا مقصد دارند که آنها غافل بودند از جانب شاهزاده ملک نرسید میراثشم گشته شد و بعضی  
سرداران شکی شده و تنگی گردیدند و شاه عالم به نسبت گرانی غله از حیدر آباد کوچ نمود که پیر

رفته اقامت وزید و درین آوان قلیج خان بها در عرف عابد خان بهوجب کم عالی شهرت  
 تحصیل پیشکش بافوج شاسته نزد شاهزاده رسید و شاهزاده طلب حضور شد و پادشاه  
 بنا بر امتداد همه بیجا پور رایت نطفه آیت تبارخ چهارم ماه شعبان سال کنیزان نمود و وقت  
 هجری بجانب بیجا پور فراشت و از آنکه در ایام خبر فساد انگیزی جاٹ در حوالی اکبر آباد  
 مکر بر عرض اشرف رسیده بود بعد رسیدن خانجهان بها در حضور میان مردم معظم خان  
 خسرو پادشاهزاده کام بخش و مردم خانجهان بها در در جلو خانه گفتگو و هنگام عظیم بر پا گردید  
 و خانجهان بها در را حکم حضور شد که بیرون رفته فحاشی مردم خود کند و اطعای نایره فساد  
 نماید و آن جهان بها در برخلاف مرضی حضور عمل نمود یعنی بعد بر آمدن از دربار گفت که بازار  
 معظم خان را غارت نمایند و این حرکت علاوه بیدماغی های سابق پادشاه گشت لهذا  
 خانجهان بها در را برای تنبیه و استیصال جاٹ و منعدم ساختن گدای سنی احدث  
 کرده آنکار که بر پناه آن گدای دست نهب و غارت تا نواح اکبر آباد و راز میگرد  
 مخص فرمود و بعد از آن که تبارخ بیست و یکم ماه مذکور سواد بیجا پور مغرب خیا مظهر قبا  
 گردید شاه عالم و روح الله خان و غازا الدین خان فیروز جنگ و دیگر امرای نامداران  
 کار برای مدد محمد اعظم شاه و محاصره تسخیر بیجا پور را مورشند و هر یک برای اظهار  
 فدویت و حسن عقیدت خود کمر محبت بقصد تسخیر قلعه بسته در پیش بردن طیار و خندق  
 ویر کردن خندق و پوشش سعی بلنج می نمود و جوهر شجاعت و تهوری بر روی کار  
 می آورد و شاه عالم بها در نیز است که تدبیری بر محمد اعظم شاه سبقت نماید و کلید  
 تسخیر قلعه بدست آورد و پادشاه طلیخان را بخصیعت جواب و سوال نزد کشند و  
 بیجا پور میفرستاد و از آن طرف سید عالم نام گاه گاه پیام التیام آمیز نیز نزد  
 همین پور خلافت می آورد و چون شاه طلیخان جوانی بود بسیار پاک و باطنش  
 نشسته بر گاه برائت قلع و تبدیل مردم خود میرفت با نعامی گفت که شما نمیدید



این طرف توپ و تفنگ و سنگ بنیدارید مردم شاه عالم را با و از بند تسلی می داد  
 که بشما از مردم قلعه آفتی نخواهد رسید مطمئن خاطر باشید ازین گفتگو راز افشا یافته  
 بگوش محمد اعظم شاه رسید و زبانی واقع طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه نیز کرد  
 و نه بیان هم خبر رسانیدند که روز هنگامه یورش شاه قلی اندرون قلعه نزد سکند  
 بود و ظاهر ساختند که سید عالم نام وقت شب از قلعه برآمده پادشاه عالم و خلوت  
 به کام میگرد و بعد از آن که بزبانی روح الله خان و سردار خان کو تو ال  
 این خبر بطور پیوست بگو تو ال حکم شد که جاسوسان گذاشته سید عالم را که گاه  
 گاه وقت شب نزد شاه نهد می آید و شاه قلی بیگ را که بقلعه میرود و دستگیر ساز  
 و چون شاه قلی را دستگیر ساخته نزد پادشاه حاضر آوردند ابتدا پادشاه بزبان  
 خوش و دلاسا استفسار احوال مدو شد و سوال و جواب قلم نمود و بعد از آنکه او  
 انکار بلیغ نموده او پادشاه جواب داد حکم بستن و زدن و در شکنجه کشیدن او فرمود  
 چون چند چوب بر آوردند اقرار نموده بفریاد پرده از روی کار برداشته نام چند  
 عمده دیگران را مثل محمد صادق و بنده را بن دیوان شاه نهد و سید عبدالله خان  
 بار سه و غیره ظاهر کرد و آنهارا شریک بدنامی خود ساخت خلد مکان شاه عالم را  
 طلبیده کله و شکوه این مکرورات بیان آورد شاه عالم هر چند انکار کرد که شاه  
 نوکر من نیست سو و مندنشد و بفرمود تا سید عبدالله خان را میقد و دیگران را  
 اخرج نمودند هر چند که خلد مکان ظاهر در مراتب منصب و لوازم ولی عهدی  
 شاه عالم کنی نکرد اما در آنرا کم توجهی ولی انتقامی روز بروز می افزود و روح الله خان را  
 که مکر شفیق جوامع سید عبدالله خان گردیده نظر بند فرمود و القصد چون انشای جمیله غزاله  
 خان صاحب فرزند جنگ و دیگر بهادران با نام تنگ عرصه مجبوران و سرداران چچا بور  
 تنگ گردید و از رسیدن غله و گیاهی که مردم بسیار دود و آب بسیار تلف شدند تر زدن

از زبانی سکندر امان خواسته در اوایل شهری قنده سال هزار و نود و نهمت هجری  
کلیه قلعه خدمت پادشاه کشورستان حاضر ساخت و سکندر عقید کرد و بر مصداق شادایانه  
بلند آوازه گشت و بعضی مورخین تاریخ فتح مذکور سد سکندر گرفته بعضی بجا یون رسانیدند  
اگر چه درین مازده تاریخ کجور و زباده میشود لیکن نظر بر وجود تناسب لطیف درین عبارت  
و ملاحظه اینجمله که در مازده تاریخ امر نکون مثل فتح و ولادت افرونی انبست است زیرا که  
مذکور رود و جایز و شیخ هدایت الله و قانع نگار کل جهت داخل نمودن در و طایع این عبارت  
به تخط خاص فرین گشته محنت شد که بدست یاری فرزند از جنبدی ربوونک غار از یغیای بیجا  
فیروز جنگ مفتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیر خان صوبه دار کابل نیز مندرج گشت  
و بعد عقید نمودن سکندر حکم عالی شرف نفاذ یافت که او را قلعه دولت آباد برده با عزاز  
نکا دارند و به قلعه دارا یکینند که فراخور کفایت و یومیه میرسانده باشد و نندوست  
ملکت بیجا پور بروح انجشی باتفاق سید عبدالمدخان مغوی گشت و ذکر ثوبه  
پادشاه عالم گیر تسخیر قلعه گو لکنده و وقوع محاربات و بیان  
کیفیت محاصره و غیره چون پادشاه کشورستان بیجا پور را مفتوح ساخته در زخم  
محرم احرام بشهرت زیارت حضرت سید بنده او محمد گیدو در از آنجا کوچ فرمود و بنام ابوالحسن  
و سعادت خان حاجب حیدر آباد و فرامین شمل خوف در جا و رسانید این شپکیش تا کبکی نام املاب  
نمود و در خضیه سعادت خان شرف ترقیم یافت که مابدولت غرم تسخیر حیدر آباد داریم دین  
زودی لریات جهان کشا با نظر متوجه خواهد شد تا مقدر در تحصیل از تقید بر چهار پنج باره  
حسن مجرای خود در تقدیم این خدمت شناسد سعادت خان سلطان ابوالحسن را امیدوار و پشاست  
و عنایات پادشاه ساخته برای وصول از شپکیش هزارولی و تقید از اید الوصف بجا آورد  
و چون ابوالحسن در آنوقت آنقدر زرنقد داشت که ادای تمام شپکیش نماید و اطاعت  
امرا و موجب خجالت خودی نکاشت سعادت خان بنجام داد که زرنقد در وقت حاصل یافتن تحریک

میخواستیم که جواب هر وزیر مرصع و مرصع آلات دیگر بفرستیم خواهی سرای خود را روانه نمایند  
 که بحضور او وزیر مرصع مرصع که در خانه موجود باشد جدا نموده حواله او بایم سعاد  
 در فرستادن خواهی سرایا نمود و چند روز گفتگو فیما بین بود تا اینکه خبر نصبت بکتاب ابطال  
 از بکلیه که بصوب جی را با و انتشار یافت آنوقت ابوالحسن کسان حاجب طلبیده عدد و جوینها  
 پیر از جواب هر وزیر مرصع معاذ فراد قعد و بلا تعین قیمت دستنی مابسته و بر آن مهر خود کرده بصوب  
 آنها نزد سعاد تخان فرستاد که بطریق امانت نگا دارد و در دست روزی هر قدر از نقد که بهم میرسد  
 واصل میگردد و اینجا که از زیر پیشکش باقی خواهد ماند عرض آن بعضی از آن جواب هر مرسله قیمت  
 نموده حواله کرده خواهد شد باید که سعاد تخان فضل الوصول پیشکش بپهر خود مع غرض دست  
 مشایخ اطهار را عت و التماس عفو جرائم اینجانب بدین تار وانه حضور نموده شود اتفاقاً از  
 دیگر ابوالحسن چند پیشگی میوه برای پادشاه روانه ساخت و همراه آن سعاد تخان نیز از جانب خود یکی  
 بحضور ارسال داشت یکم روز بر آن نگذشته بود که خبر رسید که پادشاه کوچ کوچ بحد آید  
 ابوالحسن این شطع این خبر بپهرست با سعادت خان پیغام داد که مطلب از فرستادن جواب هر وزیر  
 نگا داشت بناموس خود و توقع ترحم بوده الحال که ازین خبر کوچ یاس کلی بهم رسید و توقع  
 پذیرفتن التماس عفو جرائم نماند خواهی ای امانت را واپس بفرستاد سعاد تخان  
 در جواب گفت که چون برین موجب نوشته پادشاه توجه رایست ظفر آیت بدین صوب  
 یقین بود نظر بدین حق نمک و خانه زادی آن درگاه خواهی چاه  
 جواب هر راه بچنان سر بپهر همراه بکنگ ما ارسال حضور نمودم الحال  
 عوص خواهی چاه جواب هر سر و با غم حاضر و فدای نام پادشاه است  
 بر سر این مقدمه شورش و سنگاه بیان آمد ابوالحسن فوج برخانه  
 حاجب بین نمود سعادت خان پیغام داد که درین ماده اگر چه  
 زان شب است اما چون برین نظر مرصع پادشاه و یاس حق نمک خواهی چاه روانه

نمودم بحال مرا چاره بجز گشته شدن نیست لیکن از کشتن من بادشاه راجحت بر شما  
 خواهد شد و بهیچوجه احتمال عفو جبرائیم متصور نخواهد بود و اگر من زنده خواهم ماند احتمال  
 عفو جبرائیم شما باقیست و بشرط حیات من بهم کمر خدمت برای رستگاری شما بقدر  
 استطاعت خواهم بست سلطان ابوالحسن نظر بر عراق و امور عذرش مسموع دهم  
 دست از مزاحمتش برداشت بل بنا بر مصنعت وقت سعادت خان را طلبیده نسبت  
 بسابق زیاده ترا عزا ز نموده آفرین گفته خلعت و جدر هر صرع با و محبت فرمود و  
 در همان ایام روزی دمحاسن ابوالحسن فضلای حیدر آباد عهداً ذکر خوبی های  
 بادشاه دین پرور بمیان آورده سر رشته سخن بانیجا رسانیدند که طرفه حالت  
 که با وصف ادعای صلاح و تقوی و دانائی عالمگیر بادشاه که زبان زده خاص عام  
 بادشاه دین پناه در ایامی که تربیت خانرا بحاجت نزد شاه ایران فرستاده بودند  
 و او از بخردی و کج خلقی خود خفت کشیده مراجعت نمود و بسبب او میان هر دو  
 بادشاه مخالفت تمام بهم رسید و از جانبین کار به لشکر کشی انجامید و درین اثنا  
 که اسپان فرستاده شاه عباس بنظر افور در آورند بادشاه از روی تعصب فرمود  
 که اسپان را مذبح ساختن بفقرا قسمت نمایند با وصف ادعای تقوی و اتباع  
 شریعت غلام تکب چنین اصراف که خلاف شرع است کشتن محمول بر چه توان کرد بجز  
 اطاعت نفس سرکش بایسی که اسپان را بصلحا و مستحقان قسمت می نمودند تا جمیع کشیر  
 از آن بهره مند می گشتند سعادت خان سخن ساز در جواب گفت اینکه شهنشاه که پناه  
 بسبب ناخوشی از شاه ایران اسپان را مذبح ساختن بفقرا تقسیم نمود عداوت محطبت  
 اصل حقیقت نیست و قیقت آنکه پیکر اسپان را بحضور آورده بادشاه در تلاوت کلام  
 مشغول بود بخاطر شرف گذشت که چون دیدن اسپان فرصت طلب است باقی مقادیر تلاوت  
 را موقوف روز دیگر داشته متوجه دیدن اسپان باید گردید و آن حالت آیه کریمه که در شان

سلیمان پیغمبر علیه السلام در باغ بنخل دیدن اسپان و قضا گشتن نماز فرض از او و در کتاف  
 آن مذبح ساختن اسپان تباروت درآمد بادشاه آبدیده گردید و آن آه را  
 حسب الحال خود دانسته برای تنبیه نفس خویش نسبت سینه حضرت سلیمان عمل نموده  
 سواری آن اسپان بر خود حرام ساخته حکم بدیج آن فرمود علما حیدر را بدیج  
 شنیدند این جواب گفتند در صورت فرستادن اسپان برای دیج کردن بر درختان  
 امرائی ایران چه لازم بود اگر تنبیه نفس منظور بود همانجا دیج کرده بفقرا تقسیم می نمودند  
 سعادتمندان جواب داد که این شهرت نیز اصلی ندارد چه دران ایام شهر شاه جهان آباد  
 تازه آباد گشته بود هر محله بنام امیری از امرائی ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود  
 که امیر از امرائی نامدار ایران در آن محله حویلی نه ساخته باشد و در صورتیکه کجا  
 اسپان را فوج می نمودند از دهم بسیار میشد و ضعفای فقرا محروم می ماندند بنا بر  
 آن حکم شد که در هر محله یک دو اسپ برده مذبح سازند و مستحقان قسمت نمایند  
 تا کسی محروم نماند و تقسیم سهولت شود چون این سوال و جواب سعادتمندان بافتند  
 حیدر آما از روی نوشته وقایع نگار بعرض خلد مکان رسید سعادتمندان مورد  
 تحسین و آفرین گردید القصد بعد از آنکه بادشاه بمرزا فاضل الانوار قدوسه الواصلین  
 سید محمد گیسو دراز رفته و بستان هزار روپیه بخدمه آن درگاه رسانیده و فاتحه خوانده  
 و استمداد نموده عنان بیکران توجه بصوب حیدر آباد معطوف داشت ابو الحسن از استماع  
 این خبر دشت اثر عریضه متعل بر التماس اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریق سابق  
 مع تحفه و هدایا مصحوب توکران سخندان روانه نمود جواب عریضه او محمول بر بیان  
 شمشیر آیدار مبارز این تیغ گذاردید و در فرمانیکه بنام سعادتمندان تفرصه و تریا  
 مند چندی که اگر چه افعال قبیح آن ماعاقبت ایشان یعنی ابوالحسن از ماعاطه تقریر بیرونست اما از صدیقه  
 و از بسیاری نامدکی شماری آید ز نام شهباز مکان سلطنت کفایت کرد و قریباً دویست و شصت

مخلوب و ساختن و در نزوح فسق و فجور علانیة نهایت مرتبه کوشیدن و خود مرکب  
کبار کشتن و مستغرق باد و پستی بودن و کفر را از اسلام و ظلم را از عدل و فسق را از عبادت  
فرق نه نمودن و در اعانت کفر بر بی‌بغی سبهای جنمی دقیقه فرو گذاشتن و خود را درین  
ماده نزد خلق و خالق که در منع معاونت کفار بر بی‌نص کلام الهی واقع شد و طعون ساختن  
و با وصف رسیدن فرامین بخصیت امیر محبوب مردم نمیده ادب دان نبه غفلت از  
گوش ناکشیدن و درین ایام تبارکی یک کلهون برای سبها فرستادن و بفرط غرور و سستی  
باده ناکامی پیچودن و امید رشکاری در بر دو جهان داشتن نهی تصور بطل زخیال محال  
و بعد از آن که ابوالحسن یاسین مطلق حاصل کرد بفرقتین انواع جهت مدافعه افتاده شیخ منہاج  
و شریزه خان و مصطفی خان و عف عبدالرزاق لاری و دیگر سرداران مبارز پیشه را مقرر خوهر  
فرموده و وقت خدمت گفت که هرگاه بر باد شاه ظفر بایستد ما مقهور می‌نمایند که زنده و دیگر  
شود و با عاز و اکرام بیارید امراد جواب گفتند که سینه ما از دست اذیت عالمگیر پر از  
آبله گشته و جگر ما از آتش نسیب و غارتش کباب شده بعد از دشمنی نمودن حرمت او نگاه  
نخواهیم داشت با جمله بد و منزلی حیدر آباد سرداران مذکور مقابل فوج بادشاهی پدید  
معرکه را گشتند و چون در نیوقت عرفیه غزالدین خان بهادر فیر و جنگ که بعد فتح پیچا پو  
برای تسخیر قلعه ابراهیم گڑه مامور گردیده بود دستبرد نموده فتح آن قلعه و روانه شدن  
خود بطریق ایلمار بحضور رسید از انتشار این خبر قدم ثبات سرداران ابوالحسن  
از جائے خود لغزید تا اینکه بستی و چهارم ربیع الاول یک گروه حیدر آباد که از  
قلعه تفاوت کوله رس بودند و زول موکب اعلان شد و حکم قضا توام بقتیم  
مورچال و انگندن تزلزل در اساس حیات محصوران و برانداختن برج  
و باره بضر توپها و فراهم آوردن اسباب قلعه گیر سے شرف نفاذ  
یافت درین اثنا افواج ابوالحسن اطراف لشکر آمده جنگ در پیوستند

و مردم قلعه نیز بجانب لشکر پادشاه شروع بسپردادن توپ و بان نمودند و در آن روز  
 بازار جدال و قتال گرم گشت و دلاوران هر دو جانب داد و مردانگی و تهوری دادند  
 و کشته و زخمی گردیدند و خواجہ ابوالکاسم با چندی از مغلان و سادات بارہہ بمجلسہ  
 ملازمتش عالم زخمی شدند بعد از آن دکنیان روزی بمقابلہ تاقند با جملہ بعد تعیین مورچال  
 و رسیدن فیروز جنگ حکم کنبدن نقب و بستن دمدہ و تقسیم افواج بجزا امواج بعد و  
 پیوست و ہر روز جدال و قتال بوقوع می آمد و در ہمان ایام محاصرہ روزی ب مردم  
 حکم شد کہ توابع محصورین را کہ بیرون دیوار قلعه فرو دآمدہ اند بردارند و قلیچ خان  
 پدر غار الدین خان بہادر فیروز جنگ کہ از امرائی ذی اقتدار بود از غایت کار طلبی در آن دار و گیر  
 یورش نمود قریب قلعه رسید درین حین گولہ زنبورک قصبا بر شانہ اش خورده دست  
 را جاساخت و از آنجا اسب سوارہ باستقلال تمام بدائرہ خود آمد و حمدہ الملک  
 اسد خان برائے دہجوی بعیادت او مامور شدہ رفت در آن وقت جراحان  
 از شانہ او ریزہ های استخوان می چیدند او باستقامت را نوزدہ یحییٰ حسین  
 با حاضران سرگرم سخن بود از دست دوم قہوہ سے خورد و می گفت کہ نجیہ دوز خوبی  
 بدست آمدہ ہر چند در معالجہ سعی بجا رفت اما در روز دوم یا سوم بسرنچہ اجل  
 دست از کار گاہ دنیا برداشت و ہر سفتہ بل ہر روز بسی بہادران مورچال پیش  
 میرفت روزی از ان ایام کہ غازالدین خان بہادر فیروز جنگ مورچال را پیش می برد  
 فتح نظام و مصطفیٰ خان لاری و عرف عبدالرزاق و غیرہ بمقابلہ فوج پادشا ہی  
 آمدہ زد و خورد عجیب بمیان آوردند و کشورنگہ ٹڑہ زخم کاری برداشتہ از اسب  
 افتاد و خواستند کہ او را بردارند مشکل شدہ تا آنکہ جمعی کثیر از راجہ پوتان بجا آمدند آنگاہ او را  
 از دست دکنیان برآوردند و چندی از دکنیان بکشتہ و زخمی گردیدند اما اغلبہ دکنیان  
 بود کہ دلاورانی بج پادشا ہی پیچیدہ و ترکار فرمودند تا نتوانستند کہ لاشہ را بدست برند و دکنیان لاشہ

خود را با لاش خپه نقرشاهی برداشته بُردند آخر الامر سبی بهادران ایران و توران و جلاد  
افغانان و راجه پوتان و وکینان گریختند و از آن روز کمتر ترد و بظهور می آوردند بل شیخ نهیج  
و شیخ نظام و اکثر از نوکران ابو الحسن با ستالت بادشاه حقوق ولی نعمت خود بر طاق نیان  
نخواه رو بدرگاه بادشاه آورده بنام صبح عهده و خطا بهاسر فزاری یافتند چنانچه  
محمد ابراهیم منصب هفت هزار گشتش هزار سوار سرفزاری یافته مخاطب بهایتخان گردید پیش  
از بهیم سخی در تخیر قلعه می نمود و شیخ نظام بعد ملازمت بمنصب شش هزار پیاده رسوا خطاب  
تقرب خان عزراخصاص یافت و از جمله نوکران عهده ابو الحسن کسی که تمار و زنتیخ قلعه از  
ابو الحسن رونقاقت بل در روز مضبوط گشتن قلعه نیز تردی بر تر از قیاس بظهور آورد  
مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق بود با محله مدت محاصره بامسد اکشید و از کثرت  
ذخیره باروت و اسباب توپخانه که در قلعه بود مقبل بلامفصل اردو دیوار و بیج و باره  
قلعه گوله توپ و گلوله تفنگ و بان و حقه آتشبازی بجانب لشکر بادشاهی میرسید و از  
بسیاری آتشکاری و برخواستن دود و تاریکی آیینان شده بود که روز از شب ممتاز نمیشد  
و هر روز بندای کار طلب بادشاهی تلف میشدند و زخمی می گردیدند و بهادران فوج  
بادشاهی ترددات نمایان بر روی کار می آوردند خصوصاً غیر و زنجبک و صف لشکر فغان  
پسر قوام الدین خان دار و عه توپخانه و مهابتخان با چندی از بهادران پیشتر از دیگران  
و طریق جانفشانی ثبات قدم و زریده کار یکسال در یکماه و کار یکماه در یک روز نمیشد  
تا اینکه در فرصت یکماه و چند روز مورچال را کنسار خندق رسانیدند و حکم شد خندق  
را بر نمایند اول خلد مکان و ضوضا خسته کیسه کرباس برای پر نمودن خاک و انداختن  
در خندق بدست مبارک خود و دوخته فرمود که کیسه باز و دلیار کنند و دمیده  
تا بنا نموده توپ های بزرگ بالاسی آن به گدازند اگر چه از صد مات آن  
توپهای قلعه کشتار لرزل در ارکان آن حصار افتاد و با از گدازی غله و گیاهی که نیز ترزلزل



عظیم سبز زمین لشکر بادشاهی راه یافت و اکثر صاحبان استطاعت حوصله باقتند  
 و آنچه که بر سر بی استطاعتان گذشت خارج از تقریر و تحریر است و وجه گرانی غله  
 یکی کمی باران بود در آن سال که بر وقت خوشه جوار و باجره که عمده نسج خریف  
 و مدار قوت غربائی این ملک است بدون آنکه دانه بر آرد خشک گردید دوم  
 آنکه دکنیان و قوچ سنبها که بعد ابوالحسن آمده بود اطراف لشکر بادشاه را  
 تاخته مانع رسیدن رسید غله کشته بودند علاوه اینکه اثر و بانیز در لشکر بادشاه  
 شیوع یافت و ازین حوادث عالمی تلف گشت و بسیاری تاب گرسنگی و بی برگی  
 نیاورده برخاسته نزد ابوالحسن فرستند و بعضی بخفیه نفاق و رزیده معاونت  
 محصوران پرداختند چون ایام محاصره امتداد کشید بادشاه را دود محمد اعظم  
 که بسبب نفاق شاه عالم برای بند و بست اطراف او چین و اکبر آباد مقرر گشته بود  
 به برهان پور رسیده بود باز طلب حضور شد و روح الله خان که از عمده های  
 کار طلب و پیشتر سلطنت و بند و بست بیابان و موقوف گشته بود نیز طلب حضور گشت  
 بعد رسیدن محمد اعظم شاه که گرانی غله از حد گذشت میز را یار علی را که امین و رسان  
 در کار بود و بحال توجهات و عنایات بادشاهی خطاب و اضافه منصب قبول  
 نمی نمود باو حکم شد که خدمت دار و غلی قبول نماید و رسید غله بر لشکر برساند میز را یار  
 چون دانست که سرانجام این خدمت از نخواهد شد محض بدنامی عاید حال و خواهد کرد  
 و از در و اعتبار بحیف خلعت خواهد افتاد و سر از اطاعت پیچیده قبول آن بدست کرد و محمد اعظم  
 که باو اتفاق داشت چرا که مشارالیه نظر بر تقرب خود به نزدیک بادشاه رجوع بان شانه زده می  
 آورد و بحضور بادشاه زبان بشکوه او گشوده گفت که با این تفضلات و عنایات حضرت آن حاجی بسیار  
 که از اطاعت خداوند نعمت پر سجد بر خاطر بادشاه این معجزان آمد و او را اگر قنار غضب لطافت  
 و به تجویز روح الله خان خلعت خدمت مذکور که باعث شنیدن هزاران دشنام از زبان خلعت

بود بشریف خان که دل عالمی خاصه متصدیان حضور از درخت خوی او پر خون بود و رحمت گردید  
 احوال تردد و انیکه از عده مائی عقیدت کیش پادشاهی و دست برد که از محصوران بیدار  
 و طغیان آب که علا و صعوبت گشته بود و معرض قوع آمد اگر به تفصیل آن پیرداخته شود و فائز می یاب  
 و نیز محمدالحی طبع شمع خان و تخلص بیانی مصائب متاعب که درین سفر دامن گیر کنه اردو  
 معلم چه صغیر و کبیر و چه برنا و پیر گردید در وقایع گوگنده نربان قلم داده و احوال و قائل  
 مذکور مشتمل بر مضامین طرافت تفسیر و خان شتارالیه در آن او تلاش سخنوری داده پس بجهت  
 مشهور و نقل مجلس طرافت و ارباب سخن است و درینجا از حروف تطویل بطلاصه مضمون اخبار و بعضی  
 اشعار آن خان طرافت شعرا کتفا می شود و در واقع مذکور در بیان احوال اصناف ملتهای  
 فوج پادشاهی میگوید و همینان اخبار و ناما روشنی آنگاه مخبران اوضاع و اطوار که بجا  
 محله و بار از امور و محکوم است چون مهره شطرنج خانه بخانه گردید و مانند ورق گنجینه نصف نصف  
 و ارسیده و از همه جا خبر گرفته حاکمی باین نقل منظوم است اشعار در تخلیک کن هر روز گشت

چو گنج افتاده اندازل سر کج ویرانی	بسرحد رسیده خلق افراط نادانی	که مغصه هم ندارد این باین شمشیر
سپاهی هم بیدار قلعت میکند جولانی	ترشتر و پیر در دم آب لب جانانی	طیبات علم طب یا میداروی بی
نباشد خبر از شربت نیار و رمانی	منجم را نشد غیر از فلک از فلک	نصف جویم بنیاده را کرده
در عطار شتاق است قوت لایموتی	بچشمش آتش و نان میوه بوسیدنی	نظر غافل را از زین نشین خود کند
نموده باد و دو و دلش را شکل بجای	نباشد نقد بر نامه هم جلیم مسکین	که بزخم دل خود مگر گویان و نکند
چو طفل نه سوار زهر زود میدو کتاب	ز کلام و کسیتی از دوازده صد	محاسب ال انوشته ماه روز و قدر
بر آن نیکه معلوش شد شوال شعبا	ز حیرت گفت قاری کل میخوده مای	نخاوند چو کلاه ماکلو در سحر مای
نشو طیار چون سوزنی از رنگ چشمها	بختیم دوز و دشت از چپ جان	شو و متبع از رنگی رنگی در دشت
که نمیشد الوان روح جام یکسان	ندارد با غناخت می پند دل ناک	برنگ گل برین غم یکا از هر یکا
رنگ جان باریک از رنگی زنی برگ	بر سر رکوب چون لاری و بیرو پان	توسه آنجا کسر نشسته باین



که سردار بگرنخت از زم گاه  
 این و مستین محکم و استوار  
 که از دو و بار و گشته سیاه  
 محل و مکان معان است و جا  
 بفعل آید اینجا و عید آله  
 فخران عقب پاشنه چل پای  
 همه شذر آسب کوه تبا  
 شفت لب مان جز زبان خم مان  
 مساوی شده هر دو از عدل  
 فرس سپین سحر اماندید  
 جدا گشته از هم در سال و ما  
 و صبح جنگ است فرما را  
 چیت غفار و پیکر بیت حرم اثر  
 آنچه باشد کران بشه را در کن  
 متنع معدوم بین و بطن رقت  
 الابل حکم طبعیان الموضع الی تن  
 لم یقع فی شخ طلع لم یکن یعنی پوز  
 کذب بقدر کی سار و مایه دار و توتز  
 مایه طع حن بن خط مایه خوبیا  
 دگله پوش شعله ساز و در گنج و حینه  
 ما و لا و ان لرجی لم حرو نافی اند  
 حکم سخن گوی و قل حرف ن  
 چو دیو ایا این قلعه بی اشتبا  
 بود عرض و غیر از این نکر شد  
 کشیف و غلط از هجوم سپاه  
 چو جنت بهشت عاقبت آن سرا  
 همه زخم خورد است و جنگ گاه  
 یرو چار و دست و حلقوم با  
 همه گشته بر فقر و فاقه گواه  
 بعیر شترست بحرین چه در آن  
 نه این پشت ادرانه اور و گی  
 کران عود و بریط ترنم سرو  
 که در خواب بیند کسی گاه گاه  
 کیمیا نو کردند کینه شیر و احسن  
 نیمه پنجه می کسغ تابش نکر  
 دانه و کاه و دایه نفقه فرزند  
 نفخ صور و صیحه او از نقیصه کی است  
 سهویله و زینه لغو تو با ندان  
 طعنی اس که میگوید خلا باشد حال  
 تاج و دیهیم اسروا کلید باشد کنز  
 افرا و زرد و پستان لای خواج گاه  
 می کنند اینها عمل در دفتر نجاشی تن  
 ولی گاه باشک و گاهی با  
 ساد فلک چیست هفت آه  
 پراز مرده دیروز بر در ماه  
 سفر دوزخ و نار و آتش و  
 نصیب کسی کو جدا شد از شاه  
 ریشش تفاحیره و و جهر و  
 خدا ز آفت بان دار نگاه  
 غنی مالدار است و مسکین گدا  
 غیش زد و برد از نیمه راه  
 رحل مرد و مرآت زن و زنج و دست  
 شکست این همه محبت سگینه  
 وقائع مذکور مذکور است  
 فقر و فاقه عیله و عسر و حزن  
 فرشتان سطح زمین مروج جلدین  
 التفتل و العلیط آبی که از این گریست  
 طعم ماکول و نجر گز و نایا و دین  
 صدق و تحری که هر گشت باشد  
 در خانه گرد و دگر گز و گوید سخن  
 بار بار و بار و بار و بار و بار  
 شیشه و عود و عود و عود و عود  
 من و من و من و من و من و من

یکدیگر وقتیکه کار افتد بدیوان کن لام امر و لا وان لما و لم شد حرف جزم  
 سادش صا دست از کلک فرنگی سخن کان و صار و امشی فعال و ناقص اند  
 همچو تدبیرات تسخیرات در ملک دکن و هم خان مشارایه در واقع مرقوم میازند  
 که در روز دوازدهم چهل و یکم محاصره قلعه سپه سالار مدبر با فرسنگ غازالدین خان بهادر  
 فیروز جنگ جت تسخیر قلعه بخود تدبیری اندیشید که حارسان حصار اکثر تاسه پاس شب  
 بیدار بوده آخر شب بخواب غفلت میروند در آنوقت بیاموری نزد بان و کند بالائی  
 حصار آمده به تسخیر حصار باید پرداخت چنانچه در همان شب بوقتی که پاسی که از شب مانده بود  
 اجمعی از دلاوران بجانب حصار توجه نمود چون نزدیک به پای حصار رسید خود در پناه  
 سنگی جا گرفته دلاوران را فرمود که نزد بان نهاده و کند انداخته بر فراز حصار برآیند چنانچه  
 دو تن از دلیران پایه نزد بان گذاشته بالائی دیوار حصار صعود نمودند و بهادران دیگر  
 بنابر کوتاه شدن نزد بان انقلاب کنند با بر دروازه حصار را استوار نموده شروع بصعود کردند  
 قضا را سگی از فراز فیصل جت خوردن لاشها که در خندق افتاده بود ندیدند چنانچه بان  
 که بلازمته بودند و چار شده آغاز فریاد کردند چنانکه حارسان قلعه بیدار شدند و آنها را فریاد  
 و آن دو تن را از پا در آورند و رشتهای کمند را قطع نموده کار آنها را که در نیمه راه بودند  
 نیز با تمام رسانیدند و جمعی را بجهت آتشباری سوختند خان فیروز جنگ بشارت داده اینحال  
 بفخوائی العود احمد معاودت بشکر فیروزی نمود و بعضی مستعجلان بحدود دیدن صعود آن  
 دو دلاور بالائی حصار بدون دریافت مال خال مثل حاجی محراب بکمال بشارت بخت  
 پادشاه شافیه و قتیکه پادشاه بر سجاده برای نماز صبح نشسته بود بشارت فتح قلعه صباح  
 اقبال رسانیدند و حکم نمودن شادمانی شد و حلالی برد و نتوانست تهنیت حاضر  
 گشتند بعد از آن که نهی از مال کار آورده و سرور بخت بخرن و مصیبت متبدل  
 گشتند و بدقت و ظفر چون به پادشاه رسیدند بوی خوش و طرب با مبر و ماه رسید

ز صد مه گوش ملائک بر آسمان کر شد  
 تشکلفی بر بسم خنده منجر شد  
 بصبغه شده مشغول هر یکی طری  
 یکے بحث که فال بمن است آمده است  
 یه بجنگ که خواب من است گشته دست  
 یکے بشرط که فردست کوچ تا دپے  
 یکے دو اندپی ساربان خود قاصد  
 یکے نوشت که بالان بد فورای ظالم  
 یکے سوار شد و رفت گفت با انوکر  
 ز طلعہ گو له افتاد در همین اثنا  
 یکے لبان شمر حبت وزیر سنگ خرید  
 چون غنچه جمع شده زیر لب هم گفتند  
 جو گل خنده یکی گفت تشکلف فتح است  
 هنوز زیر لب او بود این سخن که ز دور  
 یکے به پشت برآمد که من به بنیم چیست  
 نجات دیکری از جابجوا باید دید  
 مدبری بعقب رفت و دور برین طلبید  
 درین سعادہ بودند تا خبر آمد  
 و تیاریخ چهار دهم شهر مذکور خبر پادشاه رسانید مکه مردم قلعه از حصار بیرون آمده  
 بر آمدند و غارت خان میرانش با اتفاق سمندری یک بر تو زک دفع آنهاستوج  
 شد و هفتاد تن از باب خان مذکور کشته گردانند مردم قلعه معلوم شد که چه قدر کشته گردیدند

زانکه نعره شتابش واد واد رسید  
 گذشت باز از آن بقا و قاه رسید  
 ز کیف شادی شان زود چون گاه رسید  
 تمام شد عزم دل حالت رفاه رسید  
 گذشت ملکش ایام عز و جاه رسید  
 توان بعضی چهل روز یاد واد رسید  
 که خلعت و مہمت گرفت شرعاً رسید  
 چو شرکافتم امنیت چوب و کاه رسید  
 بیا او جین که خواہی بنیمہ ماد رسید  
 کشید مالہ اجل کشته که آہ رسید  
 یکی چو شعله ووان شد که مانباہ رسید  
 چه بود این زکجا از کدام راہ رسید  
 چه خوب شد که برین مدعا گواہ رسید  
 گلولہ اگر آمد بہ بار گاہ رسید  
 از ان وقوف گلولہ نفس گاہ رسید  
 بلند شد و سگامی بقعر چاہ رسید  
 بدید و گفت تشکلفی با این باہ رسید  
 کہ چشم زخم عظیمی بفرج ثناء رسید  
 و تیاریخ چهار دهم شهر مذکور خبر پادشاه رسانید مکه مردم قلعه از حصار بیرون آمده  
 بر آمدند و غارت خان میرانش با اتفاق سمندری یک بر تو زک دفع آنهاستوج  
 شد و هفتاد تن از باب خان مذکور کشته گردانند مردم قلعه معلوم شد که چه قدر کشته گردیدند

و مردم قلعه توپے بر برج مقابل مخیم جاہ جلال آوردند و چند گلوله مار زدند بعضی گلوله بخوابگاه  
خاص رسیدند و بعضی اگر و گلس بارگاه گردیدند و پادشاه بم برآمده فرمود که ودمه دیگر  
در مقابل ان برج بنهند و توپچی چند جهت انهدامش بر آن ودمه نصب نمایند لیکن  
بنابر پست بودن زمین مقابل ان برج ایمنی صورت نه بست و همدرین روز حکم شد  
که دو صد جامه و منفعتی بجهت دلیران جلالت انار بدوزند و نیز حکم شد که نزد بانی  
محکم آورده بستون بارگاه نصب کنند و چون حسب حکم نزد بان قائم کردند پادشاه  
خود بنفس نفیس بالای نزد بان صعود نموده نزد وی یک زینہ در میان گذاشته و رؤ  
مسعود فرمود و این حرکت جهت اظهار تصمم غم قلعه گیری و قلعه کشائی بود تا ازین حرکت  
تزلزل در ارکان ثبات مخالفان افتد و قاضی القضاة قاضی عبداللہ چون پادشاه  
را در تسخیر قلعه راسخ قدم یافت و جنگ بہ ابو الحسن کہ مسلمان بود اظهار اطاعت  
می نمود مخالف شرع متین دید و عفو جرائم ابو الحسن شفاعت نمود از انکه این عفت  
خلاف مرضی پادشاه بود و فرمود تا او را از لشکر اخراج نموده بہ بنگاہ فرستادند و او  
کہ پیش ازین در ایامیکہ پادشاه غم تسخیر بجای آورده و حیدر آباد مصمم نمود از قاضی شیخ الاسلام  
مسئله جواز مهم این دو ولایت کہ والیان آن ہر دو محاکمت مسلمان اند تفسار فرمود  
چون قاضی مذکور بر خلاف مرضی مبارک جواب داد و حالش بدان انجامید کہ استعفاء  
از تعلقہ قضا نمودہ برای حج بیت اللہ مرخص گردید و در شب چهار دہم شہ شعبان  
آفت غظیم از شدت باد و کثرت باران بسگان اردوی معلی رسید تمام حیام لشکر  
از صدمات باد و باران پاره گشتہ و برین اقتادہ باب و گل فرو رفت و بہا  
کار خنجات پادشاهی سیلاب برداشتہ و از قولج پادشاهی کہ در نقب سلامت کوچا فرید  
بودند از طوفان آب مستغرق بچرخا گشتند و جمعی کہ محابا از باد و آب نکرده ہر صبا د باد و گویان  
از سرب گشتند آب زیر زمینان گشت گروہی کہ فراز پستہ و قلعه ای حبال اختیار کردہ بودند

و دمه ما از طغیان آب منهدم گردید و چون روز روشن شد مردم قلعه قابوی قوت  
 غنیمت دانسته از حصا بیرون آمده دست برد ما نمودند و بسیاری از مردم پا پیش  
 بقتل رسیدند و جمعی گرفتار بند اسیری گشتند و گروهی راه فرار پیش گرفتند چنانچه  
 سالم خان جنبی صرف در مقابل دیدن خود در مغاک انداخته سالم ماند و صف لشکر خان  
 که لاف شجاعت میزد و در تخیل قلعه پستتر از دیگران سعی میکرد و چون عبدالرزاق لار  
 بر مورچال او رسید خود را در فتنی انداخته و آب و گل آغشته جانبر گردید و جنبی خان  
 که دائم دم از بهادری میزد قدری دست و پا زده تاب مقابلت نیاموده از معرکه کنار  
 گرفت و بعد از آن که سیلاب بلا ایمنی اهل قلعه با صد غوغا بر سر عزت خان میرانش  
 رسیدند خان مذکور عاقر فرار را بر ثبات و قرار ترجیح داده سلامت کوچه خرید  
 و بر سر دیو خالفان هجوم آورده چون او خود را بشکل مژده و امنوده بود و در حیات  
 او اختلاف نمودند کسی گفت که این سگته حیل و مکرست برا و زخمی باید زد تا خون  
 بر آید و بگری گفت این صرع خوف است و نه خپش باید نهاد و باشد که بر خیزد و دین  
 بین شخصی فقیله تفنگ جینیش را ندید و رسیدن گرمی آن فقیله بهوش آید پس او را  
 بدستارش دست و گردن بسته از آنجا بیرون آوردند چون گل آلود بود او را نشانه  
 نبجمله عامیان با سیر در آورده خواستند که سرش از تن جدا کنند که افغانی که سابق  
 در جرگه نوکران شاه عالم و بعد از آن منتظم در سلک نوکران ابو الحسن گشته بود  
 او را شناخته گفت که این عزت خان میرانش سرکار خاصه است پس او را دست بست  
 کشتان کشتان زنده به قلعه بردند و همچنان سر راه خان عرف جلال حیل را که از  
 محرمات قدیم آنیست پادشاه بود یاد و از ده منصب دارد دیگر بکند اسیری در آورند و  
 لطف الله خان پسر بزرگ سعد الله خان که اشتقامت و زبیده و غرابهای توپ را کشید  
 تر و دات نمایان بطور آورده و پادشاه در جلدوی این حسن تر و دشمنی با و غایت فر



و چون خبر طغیان آب و شوخی طاعیان بعضی اشرف رسید پادشاه از کیفیت حال  
 غارالدین خان فیروز جنگ با دشمنان فرسود و معروض داشتند که خانه خدا را پناه  
 ساخته یعنی در سیوری که بامین اردوی معلی و قلعه است با بهادران دیگر ششست بسبب  
 طغیان سیل نمیتواند که بر آن طاعیان تاخت آورد و کشتی که بکار عبور غازیان آید مفتوح  
 پس حکم شد که حیات خان داروغه فیلیانه بنقشادشناد فیل کوه پیکر با مردم دلاور و زور  
 کنار آب رسانیده لشکر را بگذارند حسب الحکم خان کرد اما بسبب طغیان آب کار سازی  
 نشد ثالث شب حیات خان با شکران در گرداب حیرت معطل و سرگردان ماند و قریب  
 بنصف شب معاودت بنا کامی صورت بست با جمله جمعی که اسیر شده بودند جمیع آنحفا  
 را به قلعه برده نزد ابوالحسن حاضر ساختند ابوالحسن دوشه روز آنها را نگاه داشت و بهانه  
 نمود و بی دل اندل باخته با بر دوخت و غارت خان و سر برادر خان را اسب خلعت داده  
 و دیگر از این غارت نوشدل نموده با عزاز و مخص ساخت و سر برادر خان را با بنا را خانه غله و بار  
 فرستاده گنجهای غله و بار و تنه و بار و بعد از آن نوشته و حاصل مضمونش چنین  
 نشین سر برادر خان نموده برای رسانیدن عریضه مع پیغام نجات خلد مکان قسم  
 بجای و جلال را به اعباد و سر مبارک پادشاه داده روانه فرمود و چون خبر رسیدن آنها  
 بعضی اقدس رسید غارت خان و سر برادر خان محاسب شدند و حکم شد که از منصب هاری  
 غارت خان بایستد بجال داشته و خطاب موقوف نموده متعین بگیا که کنند و سر برادر خان را  
 از خطاب معزول ساخته منصب ذات آن غلام کمذات که چهار صدی بود بجال دادند  
 و خطاب و توقف که او غلام است و گر بخت کار غلامان است و عرض داشت ابوالحسن  
 را نزد فیروز جنگ بهادر بزند که انتخاب آنرا اگر قابل عرض باشد بعضی رسانده که  
 جلال برای پیام زبانی عرض کرد و حکم شد ثالث از شب گذشته پس برده خلوت آمده عرض کرد  
 حاصل مضمون عرض داشت و پیغام که بعضی اشرف رسیده اند که من خود را از جمله بندای جانان

آن درگاه میدانم اگر تقصیری ازین عاجز عمدا یا سهوا بطور آید سبزی خود رسیدم بحال آید  
فخارج عفو دارم و التماس بنمایم در صورتیکه قلعه مغرب بندگان آنحضرت در آید و بخیه سیه شود  
مراجعت بدار خلافت تقریر باد البته این ملک بر من خورده پایمال گشته یکی از بندگان مغضوب خود  
گشت باید دارم که آن بنده من باشم چرا که هر امریکه در اینجا مقرر خواهد شد آنچه که در وجه اخراجات  
او و همایان او و دیگر اخراجات لابدی زیاده از محصول این زمین صرف خواهد شد از سرکار  
خواهد گرفت تا از عهده آباء خود آن ملک ویران گشته بر آید و بنظم نسق اینجا پردازد و برکنار  
ظاهرست که هفت هشت سال باید تا این پنج بوم که از ورود عساکر مسکن چند بوم گردیده است  
آبادی بهم رساند و بنده آنچه که بکلای درگاه میرساند و وصول آن از دیگری متعذر اگر  
التماس این عاجز قبول افتد بعد معاودت هنرنمائی که در سرحدی این ملک مغرب خیام کرد  
و در آن منزل کرو و رویه نقد تسلیم دیوانیان خواهم نمود و بعد هر توشی که قدم مبارک بپای  
حصار قلعه رسیده مبلغ کلی بطریق شار قدم مبارک میگذرانم این خدمات برائے آن  
بجای آرم که زیاده ازین خویشی مسلمانان نشود و سپاه لشکر طغرل از بنشینت ازین مشقت  
نہ بنید و معینا اگر التماس بنده بدرجه پذیرائی نرسد و مرضی مبارک آن باشد که مدت دیگر قیصع  
بوقایع بندگان عالی گرد و نظر بر رفاه سپاه یا نصبتش صد هزار من غله که جلال چیلہ سرکار  
در انبار ذخیره دیده رفته بحضور ارسال دارم چون این مقدمات بزبانی جلال بعضی رسید و جواب  
آن ارشاد شد که اگر ابو الحسن از فرموده ما بیرون نیت باید که او را دست بسته حاضر انداخته  
انچه مروت ما احتضا خواهد کرد بعمل خواهد آمد و همان روز غم درخواست ابو الحسن احکام بنام حکام  
و متصدیان بر اربع گز بر داران شتر قصد دریافت که پنجاه هزار خرطیله کرباس بطول دو  
ذرع و عرض یک ذرع و دوخته با دیگر مصلح قلعہ گبری روانه حضور نمایند و بزم  
شعبان بعضی رسید که نقابان نقبها تا تابرج قلعه رسانند و مردم توپخانه  
باروت را در آن بزرگ کرده منتظر حکم اند حکم شد که اول آنجاء که در دیو حوال قلعہ زند بنشینت

یورش و اظهار تهوری نعره های مجادانه بلند سازند تا محصوران دل باخته خرافیه کنار رنج  
و حصار مجتمع شوند بعد در نقبها آتش زنند چون عبدالرزاق لاری و دیگر محصوران ازین ماجرا  
اطلاع یافته و سعی بلیغ در پید نمودن نقبها بجا برده مکان مقابل نقبها را پیدانود و ششای  
شکسته ایشان و بیلداران خاک و سنگ مقابل آنرا بر آورده باروت یک نقب را مع قلیه آن و در  
باروت از نقب دیگر غالی کرده آن قدر آب در هر دو نقب انداخته بودند که خاطر آن ها از پریدن  
بروج و دیوار مطمئن گشته بود و آن حالت که خدا خوغای بازمان قلعه گیر بلند گشت و جمعی از مردم  
قلعه بالای حصار برآمدند کار پرور از آن تو چنانکه انتظار این امر میکشیدند آتش یک  
نقب زدند چون باروت جانب برج در آب ضایع گشته بود و بازه از آن مردم قلعه  
بر آورده بودند و وقت پریدن برج باروت جانب مردم پادشاهی زیاده از امانیه قلعه  
کار ملازمان پادشاهی ساخت و در طرفه العین توپ اندازان و منفکچیان و عماشایان  
و دلاوران که مستعد و پیش بودند سوختند و نیز از افتادن برج بجانب مردم پادشاهی  
بسیاری از مردم لشکر پادشاه زیر شکار خواب عدم فرستند و معدودی چند از مردم  
قلعه نیز نقد جان در باختند و عدد کشتگان لشکر پادشاهی مطابق عدد سنین هجرت آن  
سال افتاد و از انعکاس قضیه یعنی افتادن برج بطرف مردم پادشاهی و تلف شدن مردم  
بسیار ازین جانب و ارتفاع گرد و غبار و دو دیوار و جهان چشم مردمان این طرف  
تاریک شد و کمر همت شان شکست و چون نزد قلعه کیان سراسیمگی ایشان روشن  
شد فرصت وقت غنیمت دانسته بجلادت هر چه تا متر با هر بای جانستان چون  
بلای آسمان بر سر آن سراسیمگان میخند و مورچال را متصرف گشتند بعد از آنکه  
این خبر بمابع اجلال رسید حکم شد که شبیه آن گروه بدال نموده مورچال را قائم  
کنند بعد سعی و فوری کشته گشتن و زخمی شدن جمعی از جانبین مورچال را قائم گرد  
هنوز جا گرم نه نموده بودند و تحقیق تعداد جانبازان در میان بود که نقب

که گفت و ویم را تشنه دادند و چند هزار سنگ چون طایران هوا باوج آسمان رسید و بیشتر  
از بیشتر به مردم پادشاهی منسوب و آمد و فریاد و غوغای مردم پادشاهی بنگار رسید  
و درین نوبت عدد کشندگان مطابق عدد حروف غوغا افتاد و مصوران باد و یکدگر احصا  
بیرون آمده خواستند که باز مورچان را بدست آورند و درین اثنا غزاله درینجا پادشاه  
فیروز جنگ با بهادران بانام دکنک جهت تنبیه آن جماعت متوجه شد و زده و خرد و میان  
آمد و طرفه خترگاه برپا گشت و عدد کشگان مردم پادشاهی درین نوبت با عدد خترگاه موافق  
گشت با وجودیکه فیروز جنگ بهادران نیز در دستمان بنظر آورده و طالع شوخی آنها نتوانست  
بعد از آنکه این خبر به عرض پادشاه رسید آتش غضب سلطانی شخصه در گردیده و حکم تیاری  
سواری شرف صدور یافته و بعد سوار شدن بر تخت همایون ارشاد شد که سواری خاصه  
مکان کوله رسیده بهادران رزم جو و دلاوران شعله خود هم بمسکه کارزار فشرده  
بورش بر دانه با وجود رسیدن کوله و پریدن دست یکی از حوالتی تحت روان هیچ وسوکه  
و هر اسب بطر مبارک راه یافت و از فیروز جنگ بهادر و دیگر مبارزان ترو دات رسیده  
پیش نظر پادشاه کشورستان بنظر آورده درین اثنا مسکه با باد و باران برپا گردید و خنده  
عمیق خایل فوج دریا موج گشت و از شدت بارش و صدمه های سیلاب ویدمه از یاد آمد و  
مصوران از قلعه برآمده بر سر چال ریخته توپهارا کشیده بردند و توپهای بزرگ را که برنش  
تغذیه بود و مخبای آهنی زده ضایع کردند و جو الهای بران خاک را که در خندق انداخته بودند  
دست به دست آورده و در مصالح مسدود ساختن رخنه حصار که از پریدن بر بهایم رسید  
بکار بردند و فیلی از فیلیان خاصه که قیمت چهل هزار روپیه داشت و در آن روز بهر  
سواری مبارک بود کوله توپ از یاد آمد لغرض در آن روز فوج قلعه صورت نگرفت و  
چون شام شد اتفاق مراجعت افتاد و روز و ویم پادشاه کشورستان با همه اعیان و  
دلاوران بقصد آنکه نقب سیوم را بجنور خود آتش دمانده بخورش فرغان دهند

سوار می‌نشست و درین مقدمه نعمت خان عالی در وقایع می‌گوید نظم در افتاد و دریا  
 لشکر کوچ با چو ماهی زره پوشش کرد و آن فوج با زمین جسد گردید صرف غنا و زخود و یلان  
 جاب اشکار و بر توشن نشسته پیشکوه و چو خورشید رخساره بالای کوه و امیران همه جا بجا  
 دور شاه و بنوعی که انجم بود که ده ماه و زکلی در بهادران سپید پوش و ولی اسب  
 غنچه همسر بر پیش و یکی نیزه در دست در تاختن و ولی چون مصور بر و ساختن و یکی  
 بر سینا بسته نقر رسید و ولی بود در لزه مانند بید و یکی در کمان کرده زره تیرخش و  
 ولی چو مدافع محض نقش و یکی غنچه سان که زافراخته و ولی همگی نیک راباخته و  
 یکی غرق فولا و اما چنان که در آینه عکس فی دل بنان و بختان شکن یکی تند و نیزه و  
 چه چشم غزالان نظر بر گیر و یکی سنج پوشیده اما بریم و رخسار زرد چهره شده غنیمت  
 ز برن سخنان و بختان که بخت و چو سبزی نورشید تا بان که بخت و کشد هر که تیغی ز رخ بپیش  
 کشد تیغ بر خود و پیش و بر سپاه بی گوشت بر کتان و کشیدند چون پست بر تاخت  
 کجک در کف غیبیان می نمود و چو ماه نواز آسمان کی بود و چون بدانجا رسیدند و حکم  
 پادشاه آتش بر لقب سیوم زدند در گرفت بعد تحقیق معلوم شد که محصوران باروت را  
 پاک رفته و یکه آزار بریده برده اند و اندک روزی درین بر تیر و قوت کشته مراجعت صورت است  
 و چون فیروز جنگ بهادر در از زخم تیر رسیده بود و بسیاری از مردم زخمی گشته بودند  
 بجای فیروز جنگ سرداری فوج و تدبیر و ترو و تخیر قلع بهادر و شاهزاده محمد اعظم شاه و فوج  
 کشت و چند روز وجود و عدم ابوالحسن کجیان دانسته چندان جد و جهد در تخیر نمودند و  
 ارکان سلطنت بعرض رسانیدند که هرگاه بخشه حیدرآباد و معمولی شهر این مملکت بمصرف  
 پادشاه کشورستان درآمده باشد ابوالحسن تا چند روز در پناه حصار دست و پای لاجل خواهد  
 پس بجای حکام منصوب شدند و بدو ایان حکم اشرف شرف نفاذ یافت که در دغا نامه های احکام  
 و ابراهیم حیدرآباد می‌نشسته باشند و بعد از ابراهیم خان خدمت احتساب مفوض گشت تا بعضی رسوم

کفار و بدعتیهایی دیگر که در حیدرآباد و رواج یافته بود و بر طرف سازد و بجهانها  
 منهدم ساخته بجای آن مساجد بنا نماید چون فکر آن ابوالحسن رجوع بحضرت خلد مکان آورد و بعضی  
 مناصب عالی و خطاب عمده و افتاده و اسپ و ضیل و جواهر از جانب پادشاه بر سر سازید  
 لهذا و از هکشتاد ابوالحسن شیخ همنج را بشهرت آنگاه و نیز از او رجوع بشکر پادشاهی و از موقت  
 ساخته و اورا ضبط نمود و از عیان سواهی عبدالرزاق لاری که مخاطب بمصطفی خان بود و عبدالحق  
 پشی کسی دیگر رفیق ابوالحسن مانند و این هر دو سنده طایفان فغانی بقدیم میرسانند آخر کار عبدالحق  
 نیز بجنوب بارکان سلطنت حضرت خلد مکان بپیغام و ساز چهارگشته و عده افتاح دروازه  
 بروی لشکر پادشاهی بمیان آورد و مکر برای عبدالرزاق لاری فرمان قول شش حسدا  
 سوار با عنایات دیگر پادشاهی شرف صدور یافت از قول بانمود بل آن و فاکیش اندیشه از بار و  
 و جان خویش نموده فرمان پادشاهی ابر سر بر بردم لشکر پادشاهی نموده از روی بی ادبی چهر  
 نماشکر تفصیلش نگفته به پاره پاره کرده انداخت و بزبانی جاسوسی که فرمان آورد و بدینام  
 واد که این جنگ بلامتیجیجک که بلا میماند عبدالرزاق لاری میدوارست که تا نفس بخت  
 در زمره کسانی که اول با حضرت امام حسین علیه الصلوٰه و السلام میت نموده چشمتین بر روی  
 آن شهید که پاکشیدند در سیاید بل بجهله هفتاد و دو تن سرخروی دنیا و آخرت کمال  
 نماید هر چند که پادشاه بعد استماع این جواب از روی اعتراض ظاهری شرمود و بی بخت  
 لاری بازاری اما در باطن فطریه و فساداری او آهسته بین کرد چنانچه بعد از این آنچه از حسن  
 سلوک که در حق او نموده بزبان قلم داده خواهد شد القصه بیست ماه و دو روز که مدت  
 محاصره است سرداران و بهادران در دردد جان فغانی تصور نمی کردند انجام کار چند سیر  
 روح اسدخان مفتاح فتح الباب گردید یعنی او از ماه ذی قعدة مشغله هزار و نود و بیست و هفت  
 روح اسدخان بساطت رنیت خان افغان پشی با عبد اسدخان افغان پشی که نوکر محمد  
 ابوالحسن و صاحب اختیار دواره مشهور کجترکی بود و موافقت نموده و او را پیغام داد که

نماید که قلعه زود بدست آید و راههای اطراف که از ضرب توپها شکسته و ریخته شده بود نشان  
 نشان دهند و عدله باز نمودن دروازه که در قبضه اختیارش بود و بمیان آورده پس بایستی از شبانه  
 روح اسدخان و مختارخان دست خارج نمیکند چنانچه خواسته مکارم خان که بطلب جان شایر خان  
 در جلدوی کرده است و یورشها میسرند از یافته بود باولسیران کارزار از ان راهها که  
 عبداله خان نشان داده بود داخل حصار شده اند و پادشاه از محمد شمس شاه با فوج خود در دروازه  
 دروازه مذکور رسانید عبداله خان حسب الوعد دروازه را بگشاید و شایر را و بر بند بست  
 و نشان مردم پرداخت و چون صدای مضحک کشتن قلعه بلند کردید عبداله از اق خان لاری  
 اطلاع یافته فرصت بختن کرد و زمین نمودن اسب نیافته از راه جوهر شجاعت ذاتی و جنگ  
 بیک دست شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته بر پشت اسب چار جامه سوار گشته با دوه  
 دروازه کس بمقابل فوج پادشاهی که داخل قلعه شدن بودند رسانید با وجودیکه در آن شب  
 زخمهای او نیز تفرق گشته خود را بر فوج پادشاهی زده و از راه جلادت و دلاوری که بعضی  
 راست نباید پروانه دارد و باز ده منبر باد می زد که تا جان دارم نشان از کفن  
 خواهم نمود و هر دم قدم پیش نهادم مقابل هزار پاکه شمشیر بر او مینهد و شمشیر  
 بر او میزد و زخم شمشیر دستان از کاسه سر تا ناخن یا بیرون از شمار بدو رسید اما چون  
 هوش نرسیده بود تا دروازه قلعه را که از پا در نیامده جنگ کنان می رفت و سوار  
 زخمهای بی شمار که بدو رسیده بود و از ده زخم دیگر بر حبه او رسیده بعد که پوست  
 پشینی او و ریخته میش چتها حجاب کردید بلکه بر چشم هم یک زخم کاری رسیده و اسب هم زخمها  
 بر دوخته می لرزید عیان اسب را با خستیار اسب گذاشته خود را بخود واری تمام  
 بالای اسب نگاه داشت تا آنکه اسب او را متصل ارک زیر و رختی رسانید کسی او را  
 شناخته مردمی کرده بخانه اش برد این شمشیر از جوهر شجاعت ذاتی او بود و آنست که  
 ملک حلالی آن شیر بیشه سبزه و بعد از این غریب بر زبان قلم داده خواهد شد بالجمله

چون صدای دار و گیر سح ابو الحسن رسید و آواز جبرئیل و سفیر اندرون و بیرون بلند کرد  
 ابو الحسن به تشییع خدمت محل پرداخته و از مردم محل و داع خواسته بدو انخانه برآمده بر مسند  
 تمکین خویش نشست و چشم بر راه همانان ناخوان داشت چون وقت طعام خوردن او رسیده  
 برای طعام کشیدن تا کینه خرم و بعد از آن که روح امده خان و مختار خان بانه برده پاس دیگر  
 رسیده سلام و علیک گفتند جواب سلام بانظار خود داری و تعظیم داده چه کلام  
 از راه گرم جوشه بوضاحت کلام مشکلم کردید و چون بجا دل خبر طعام کشیدن آورد از امر  
 اذن چیز خوردن خواسته تکلیف بهمنگ شدن بمیان آورد و بعضی سببه مردمان صبح  
 در مازون ساختن ندانسته رخصت ندادند و مغلیه مضایقه نموده شخص ساختن مختار  
 بایک دو کس شریک چیز خوردن کردید روح امده خان از روی استعجاب پرسید که  
 این که ام وقت تناول طعام است ابو الحسن مطلب سوال او در یافته عذر آورد و گفت  
 وقت چیز خوردن منتهیست روح امده خان گفت میدانم اما استعجاب از آن نیست که  
 درین وقت پراشوب چگونه رغبت بطعام می شود ابو الحسن گفت موافق طبعه چهاره همچنین  
 است اما اعتقاد من بخدای عز و جل که آفریننده جهان در وزی رسان شاه و گذشت  
 چنان هست که او سبحانه در پاسخ وقتی و خالقی نظر لطف و عنایت از بنده خود و بار خدای  
 و زرق مقصوم او میرساند اگر چه اجداد پدری و مادری من مدام بر فاه و آبر و گذرانیدند  
 اما چند گاه مشیت ایزدی درین بود که مدتی در لباس فقیری گذرانم باز که نظر فضل او  
 او بر من عاجز افتاد بی آنکه تصور من یاد گیرس آمده باشد در فرصت یک باعث است  
 سلطنت برای من آماده ساخت الحمد لله بواسطه در آرزوی در دلم نخواست لکها  
 بخشیدم و کردار صرف کردم الحال هم که در مکافات بعضی اعمال ناشایسته زمام  
 سلطنت از دست اختیار من گرفته است باز شکر می نمایم که زمام اختیار من در دستیک  
 امید زیست چند سال معدود مانده بدست مثل عالمگیر بادشا و دینداران



سرارادت نادارستان حضرت دوست که هر چه بر سر ما میرود ارا دت است  
 القصد بعد فراغ از خوردن طعام سب سوارى طلبیده با ما لهاى مروارید که در گردن است  
 اتفاق امر که لاله وار اطراف او فضا گرفته بودند سوار گردید و چون و بر دى پادشاهان  
 محمد اعظم شاه که بر دروازه قلعه خمیس محصور زده و آید منتظر قه و منقش شده بود رسید  
 ما که بر اید از گردن خود بر آورده بشماست و چه نذر که دشا هر ده قبول نموده دست  
 ماطف بر پشت او نهاده متبلى و دلاسا بنجست پادشاه جهان ستان آورد و حضرت  
 خلد مکان نیز با او سلوکی که در خور سلاطین خطا بخش پورش پذیر باشد نمود بلی آنکه رود  
 طلب نموده باغزار و اگر ام نگه داشت بعد روح اسد خان و دیگر مقصدیان بضبط  
 و تفحص اموال ابو الحسن و دیگر نوکران عده او پرداختستند و بر حقیقت حال عبدالرزاق که  
 که مقابل فوج پادشاهی آمده زخمی گردیده بود و اطلاع یافته او را در حالتی که از خود خبر داشت  
 و رمقی باقی بود برداشته نزد روح اسد خان آوردند و همینکه نظر صفت شکن خان بر او افتاد  
 فریاد بر آورد که همان لارنى پاک بی ادب است سسر و لاریه زود پادشاه باید برود و در دروازه  
 باید آویخت روح اسد خان گفت که یکم اصلا امید حیات او نباشد حکم پادشاه بریدن از مرگ  
 بغایت و راست پس حقیقت او را بحضور معروض داشتند همین که خلد مکان را بر جرات جلالت  
 او انهای شرط نمک حلالی او آگاهی دست داد و از راه انصاف و قدر دانی فرمود که در جراح  
 یکی فرستند و دیگر مهندی از حضور برای علاج او تعیین کنند و کیفیت زخمها و امید یقینى او  
 روز بروز معروض رسانند و روح اسد خان را بحضور طلبیده بر زبان مبارک رساند که  
 اگر ابو حسن مثل عبدالرزاق یک نوکر دیگر نمک حلال مى داشت در تخیر قلعه زیاده  
 برین صرف اوقات مى شد بعد چه احسان زخمها را دیده بمرض رسانیدند که تیب  
 مفا و زخم او ببقار مى آید سواى آن زخم بالای زخم بسیار دارد که نمیتوان شمرده اگر چه یک  
 چشم او زخم رسیده اما چشم دیگرش زخم چشم محفوظ مانده امید حیات بفضل آید

وابسته است باز برای علاج و تیسار داری او تاکید بلیغ شد بعد انقضای سپرده روز  
 بعضی رسید که بعد از زاق چشم و اگر و بکشت زبان حریف می زنند و امیر مدو بر هیئت  
 پادشاه بنیام کرد که ماقصیر است ترا بخشیدیم پیرز که خود عبادتقاد در نام را بار دیگر پیران که  
 لیاقت ملازمت داشتند باشند بفرستد که بنا حسب سه وزارت می بند و از جانب پدر  
 نیز نیلیمات عفو تقصیر است و عطای منصب بجا آورند چون این پیام سراپا لطف و نوازش  
 بان بجا آورند که حلال رسید بکشت زبان بعد تقدیم آداب شکر قدر وانی جواب داد  
 که هر چند این جهان سخت تا حال بر نیامده اما با هم برین حال توقع حیات داشت خيال  
 باطل چون اگر حق سبحانه تعالی بکمال فضل و قدرت خود مرا حیات دوباره بخشد از من است  
 و پا بخته تقدیم مراسم نوکری پر داختن متعذر و اگر نوکری هم تواند شد سیکه گوشت  
 و پوست ادبک ابو الحسن برورش یافته باشد تحقیق بدانند که از نوکری عالمگیر پادشاه  
 نخواهد شد و قتی که این جواب بحضر حضور رسید قدری آثار طلال بر عجب مبارک  
 هویدا کردید اما از راه انصاف بعد تحسین و تقصیرین حکم شد که بید صحت کامل او پیش بفر  
 بعضی رسانند و از اموال او آنچه که بعد تفرقه باقی مانده بود و مفوض گشت و پس  
 از استملاء خبیه صحت او بصوبه دار حیدرآباد حکم رفت که باستمال او پرداخت  
 بحضور روانه سازد چون باز زبان بباگشود و فرمان شد که مقید نموده بفرستد  
 خان فیروز جنگ شفیق گشته پیش خود طلبید و چند گاه با خود داشته هوار کرد و در سال  
 ۷۷۰ و ششم از جلوس مطابق سنه یک هزار و یک صد و سه هجری منسوب  
 هزاری و سه هزار سوار دزمره ملازمان انسلک یافت و خطاب خانی برنام  
 و عطای اسپ و فیل و تفویض خدمت فوج داری نوای را بهیری سه بلده  
 اند وخت و سال چهل جلوس موافق سنه یک هزار و یک صد و هفت هجری  
 تعلقه فوج داری کوکن عادل شاهیه که کتاز در میای شور متصل کوه بندر واقع

است بلند آوازه گشت و پست بر ابرام رخصت بیت اسد گرفته روانه گردید و بعد رسید  
 وطن خود لار در انجی بمنه وی شد پادشاه باستماع احوال او عبد الکریم نام پسرش  
 را مع مننه مان طلب بنام او با هزار جوان لاری روانه ساخت درین بین خبر  
 رسید که او حب الطلب بادشاه ایران از وطن راهی شده در اثنای اقامت  
 مقیم ملک جاو دانی گردید و پسرش کیکی رزاق قلی خان دوم محمد خلیل در اوزنک آباد  
 بودند و بجای کریم میگزرا نیندند اینست انجیکه از احوال عبد الرزاق لاری در تاریخ  
 خانی خان و ماثر الامر بقید قلم آمده و از اموال ابو الحسن انجیکه بعد قفسه و ضبط  
 در آمده شصت و هشت کک و پنجاه و یک هنر اهرن و دو کور و پنج  
 و سه هنر روپیة بود سوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره  
 و جمع دامی یک ارب و پانزده کور و سیصد و یک کسری دام در دست  
 ثبت گردید و مسیه عبد الکریم که در ایام این ترددات مخاطب به تلفت خان و آخر  
 به خطاب میرخان سمرقندی یافته بود تاریخ فتح فتح کوکند ه مبارک باد گفته  
 گذرانید و پسند خاطر عمایون آمد و نعمت خان عالی تاریخی مشتمل بر صنعت تذکره  
 و تحسین در سلک نظم کشید و قطعه ابو الحسن داشت جا بجای حمل و گردیرون  
 از آن مکان تقدیر و چون بدون رفت او بجای نشست پادشاه اوزنک زیب  
 عالمگیر و بعد فتح حیدرآباد دنا مش که پادشاه در ایام محاصره دارالجهاد  
 بناده بود و همچنان باقی بود و در وفات ثبت می گردید تا اینکه فوت سلطنت بشاهزاده  
 شاه عالم رسید پس آن پادشاه که از موالیان اهل بیت علیهم السلام بود تبدیل آن نام  
 بفرخنده بنیاد نموده در وفات ثبت گردانید و بعد این فتح چون پیر یا نایک از قوم بزرگترین  
 کفار و مردار خوارند در ایام تسخیر بیابور و حیدرآباد و از ده هزار سوار و پیاده بیشمار جهت معائنات  
 سکنه و ابو الحسن و بنشینان آمد و غدر رسید مقابل لشکر شاهنشاهی و خانه زاد خان سپهر و خاندان خاندان

و در تخییر محکمش نامزد گردید و بفرمانی بجانه زون خان گردید و بکلیه قاعده که در تصرف او بود همراه  
 آورد و بخان موصوف غاقاقت کرد و بعد از این بواسطت خانزاد خان دولت غازی مستانه و خسته  
 بنصب پنج هزار سی چار هزار سوار بانه آوازه گشته و برای تخییر قعده وانی کرد و تصرف مسعود  
 بخشی بجای آورد غازی که بخان به در خیز و زجنگ با جمیت بیت پنج هزار سوار بهر ولی  
 پادشاه بنزاده محمد اعظم شاه مقرر گشته روانه شد و نظر بر پاسبانی و میر سپاه بدین جا گیران  
 تمام غنیمت را که همراه خیز و زجنگ بودند عوض جا گیرند و حسنیه نقد تقریر یافت و از عقب  
 خیز و زجنگ پادشاه بنزاده محمد اعظم با چهل هزار سوار و توپخانه بیشمار برای پیش کشی  
 خیز و زجنگ مرخص گردیده و خود بدولت باز فرود شکوه عالم ستانی بمیدان دست  
 فتح حیدرآباد و اوایل ربیع الثانی شش هزار و نود و نه سوار برای رایت غفله آیت بجانب  
 خطر آبا و بیدیر افراشت و بعد رسیدن بغفره آبا و ابوالحسن را که در رکاب بود همراه  
 جان سپار خان بقاعده و دولت آبا و روانه ساخت و مکرر برای سرانجام نمودن مانتج  
 و آنچه که مرغوب فسیح ابوالحسن باشد از خوراک و پوشاک و خوشبوی که بفرع بال تواند کرد بفرستید  
 ذکر معاتب کشتن شاه بنزاده شاه عالم و نورالنبی که بمقتب مواقف نمودن سلطان ابوالحسن  
 چون پادشاه عالمگیر از ایام محاصره بجای پوز نسبت بشاه بنزاده شاه عالم بدین مکان بود و ایام  
 محاصره قلعه که کهنه که مورچال طرف راست بقلع با و داشت و بیجا نهایی صحت  
 آمیز ابوالحسن مع تحف و هدایا مشغول افسار رجوع و التماس سعی در باب عفو و تقصیر است  
 او بخدمت پادشاه بواسطت محمد مان همدن نزد او میرسد و اراده شاه عالم غنیم  
 محمد اعظم شاه و خیز و زجنگ آن بود که بواسطه او این مقدمه خواه بصلح یا بتخییر انفصال  
 باید ازین جهت متوجه احوال ابوالحسن بوده سعی در بیناب می نمود و فتنه کشیدن و بطلب  
 برین پیغامها اطلاع یافته از راه تمامی کلمات چند بخدمت پادشاه عرض نمودند و  
 پادشاه را بدین مکان ترکردند و از نورالنبی که بمقتب مرزا سنجر از خاندان نجب ثامن

که محل خاص شاه عالم وزن بسیار جلیله و فاضله و خوشنویس و در فن شعر هندی و ترکی  
و حاضر جوابی و بدستخوی و فیضسانی و اطاعت دولتی شوهر بلند اواز و بدست بی عصمتی  
و همراز بودن او با شوهر در باب موافقت ابو الحسن نیز مدینه ساختند تا اینکه مختار خان سردار  
و دیگر همه مان محمد عظم شاه و قیصر و زکریا و شاه عرض نمودند که شاه عالم در فکر رفتن بقلعه است  
بسماع این سخن آتش غضب پادشاه شعله ور گردید حیات خان داروغه غسل خانه شاه عالم را که در  
پادشاه تیز ارادت و فدویت تمام داشت در خلوت جلبیده با انواع تمهید باطلف تمهید از راه شاه عالم  
استفسار نمود و همچنین از جواب مکارم خان که راست گوئی مشهور بود بهره و دستبرد داشتند که اراده و مدعا  
شاه عالم آنست که بالتامس و نعم عفو جرم بر جریده اعمال ابو الحسن کشیده گرداید یعنی و رد او و قلعه بشهر  
وراید و سواى این اراده فاسد و کینه زار و دانه کاهن چون خلاف واقع عرض نمایند و زبان طعنه ساختن ننند  
کشایم هر چند حیات خان بدلیل موجهی بقتضی پادشاه نهد و ظاهر ساختن انقش سوزن زلوح دل  
پادشاه مشتبه نگردد و چون آن روز حکم خفیه بنام بخشیان و مقربان صادر گشته بود که مردم کا طلب  
رزم از ما مستعد گشته در چوکی خانه حاضر باشند و اراده پادشاه آن بود که فوج همراه حیات خان و او  
شاه عالم اطالب فرماید حیات خان عرض نمود که حاجت بفرستادن فوج نیست پادشاه زاده که بغیر  
از اطاعت خیال دیگر ندارد و بجز دفتر چیلد از حضور برای طلب سر را قدم ساخته حاضر خواهد شد پیش  
همچو هم شهر برج الثانی سنه یک هزار و نود و هشت هجری بوج التامس حیات خان یکی از چیلدیه جب اکرم  
جهت آوردن شاه عالم مع خلف او محمد عظیم رفت شاه عالم بجز دور و دور حکم بلا توقف خود را بخدمت  
بدبزرگوار رسانید چون لمح نشست حجه الملک اسد خان که از سابق مامور برای منروی ساختن شاهزاده گشته  
بود آمده هسته کوش شاه عالم گفت که بوج حکم بعضی مذکورات در خلوت گفتنی است پس شاه عالم را با  
محمد عظیم همراه خود گرفته بکافی که مقرر نموده بودند برو و تکلیف نمودند که کرده و یراقی از خود جدا نموده  
چند روز با قتل و کشتن کار و بار روزگار بعبادت پروردگار مشغول باشند شاه عالم بجز اطاعت حکم جاریه کار  
نمید و همان حالت مغرالدین و رفیع القدر مع یک برادران سید نیراقی آنها نیز گرفته نزد پیر جاد او اندک و

که در وقت که گفتی این یکی از پسر شاه عالم خواست که بار و دوا بطلب آید شاه عالم بچشم زهر بود و او نگاه کرد  
 با طاعت امر اشاره نمود و حکم شد که کار خاجات پادشاه را در سرکار ضبط نمایند و از منصب چهل تن  
 چهل هزار سوار که از انجمنه بنت بهر دوا سپه سپردند و ده کور و دام انعام آنها بوضع آن ساخته محال است بگیرد  
 بآب باب طلب نخواهد و هندو جان و حکم شد که نورالنساء را باده را بدو و پنج ضبط اموال مقید سازند و زیور و جام  
 آن را بوقت تمام خواهد کرد که ترش و دوزخ خود دشت کوب و حکم شد که نورالنساء را از خنجر که در بدن دارد و تبدیل  
 مکانی که خیمه و فرش آن قابل زندانیان محسوب باشد برده بندگی مقید ساخته کار خاجات او را باز یور که در گوش  
 و کرون بدن او باشد ضبط سرکار در آور و خواجه سران نورالنساء آمد و بدشتی تمام حکم گشته در پیش  
 و تجسس فقه و مرصع آلات کشت و نخان نامناسب بر زبان آورد و بدشتی بجای رسانید که نورالنساء نیز  
 زبان بشنم گشاده گفت پادشاه بجای پدر من است غرت و آبرو وزیر و وزیر و ولایتی که دارم عطا کرده  
 اوست حال می گیرد و اختیار دارد و من عذر ندارم اما ترا می رسد که با من چنین سلوک و سختی نمایی بعد که  
 تمام انسا که خواجه سرای مذکور داده بود و بزبان آن خواجه سرای عرض رسید باعث مزید غضب پادشاه  
 گردید و مادر شاه عالم نیز سعایت نورالنساء نمود و بنا برین حکم شد که غذا و از جمیع ما محتاج ضرورت  
 بخت او را نگاه دارند و همچنان در باره شاه عالم نیز روز بروز سختی افزون می شد گویند پادشاه بعد  
 چند روز پادشاه عالم بیخام داد که از تقصیر خود استغفار نماید از سر تقصیراتش بگذریم شاه عالم از قبل  
 و اعتراف تقصیر انانموده در جواب گفت هر چند باطن بدرگاه الهی و خدمت پدر بزرگوار مرا با تقصیر می دم  
 اما در ظاهر تقصیری که قابل استغفار باشد بجز و کمان نمی برم تا زبان باستغفار شناسازم ازین جواب آتش  
 غضب سلطانی بیشتر از پیش تشعله و گردید و حکم منع سب تراشی و ناخن گرفتن و بازداشتن از غذای  
 خوب و آب سرد و درخت مرغوب شرف نفاذ یافت و در باب خواجه سرای محلیکه محرم راز نورالنساء  
 گفته می شد امر عالی شرف نفاذ یافت که او را مقید ساخته خانه اش ضبط نمایند و برای تحقیق ارا  
 ناصواب شاه عالم و همه استان بودند نورالنساء بیکم با او آمد و رفت او در قلعه آن خواجه سرار  
 در خلجی کشیده بیست تمام استغفار کند هر چند که او را با انواع زجر و توبیخ و اقسام عقوبات و

سیاست نمود و رسیدند و سواران چهار عقیدت شاه عالم و فدویت نورالساخنی دیگر بزرگان  
 نیارده و رسیدند که کار او فرزند یک پسر رسید دست از او باز داشتند و مزارشکوه خان الحجاب  
 و بشاکر خان و می نورالسا که بعضی بدگویان هر حق او گفته بودند که میانجی سوال جواب میان شاه عالم و ابوالحسن  
 بود نیز بذلت مقید ساختند و در خواجه سرای دیگر شاه عالم را بقیه آورد و بگلنج کشیده با نواع عقوبات  
 استفسار می که گفته متغیران خاطر نشین پا داشته بودند و نمودند و چون بچهار عقیدت و فدویت شاه عالم  
 و نورالسا سخنی دیگر از زبان ایشان ظاهر نشد رمائی دادند و ذکر **ششم** از احوال سعادت خان  
**عرف محمد مراد** سعادت خان عرف محمد مراد از خاندان زاده ان عقیدت تسان و فدویان چنان  
 پادشاه عالمگیر بود به نیک طبعی مشهور و به امانت داری معروف بنابر نیک سرشتی ترم بر احوال ابوالحسن  
 نموده در باب غوغا قصصیات اوس می نمود و میخواست که بسبب او فریدتش خسته و نری بمیان آید و از  
 جهت صلاح ذات البین بعضی مقدمات را مخفی داشت و تشنه و درشتی با ابوالحسن چنانکه ایما شده بود از این برت  
 دور داشت نموده صاحب اثر الا مرا نوشته که پادشاه مشارالیه را دم رخصت بجهت زرد ابوالحسن فرستاد  
 هر قدر که توانی با او درشتی نمائی تا او نیز با خوشنیت کند و ما را دستاویزی برای استیصال او بهم رسد و چون  
 اخبار انضالی بعضی مقدمات نهان و در درشتی با ابوالحسن از خارج بیع بنابر که رسید موجب طال خاطر همایون گردید  
 بنابرین بعد فتح کوکنده که بحضور رسیده ملازمت نمود بیای عتاب آمد و صدی و صد سوار از منصب او کم  
 گردید و از خطاب مستول شد و شاد و هزار رویه که در ایام حجابتیا قه بود و بعد ملازمت بعرض رسانید حکم  
 که باز یافت نمایند اما نه و خواججه جواهر که قریب چهل پنجاه لک روپیه قیمت آن شد و ابوالحسن در عوض مشکیش  
 بطریق امانت بمحضر پادشاه و بجان بازی تمام بمحضر نزد خود نگه داشته بود چنانکه پیش ازین بزبان قلم داشتند  
 و ایام کم توچی پادشاه هر چند خواست تحویل مقصدیان خواججه خانه نماید آنها را که قریب غایب بوسی هدایا  
 در پیش آوردند و مدتی گفتگو در میان بود و ابوبنار ناوقت ایام حرات عرض نداشت و بعد یکسال  
 که مقصدیان جواهر خانه بعرض رسانیدند پادشاه از راه غایت و خانه زاده پروری فرستاد که خاطر ما  
 از عدم خیانت تابع است خاینها بکسیدند و رسید بدهند و چون از خانه زاده ان واقفی ماست بدوش

و در کنار ما در ایام طفولیت بازی کرده و در ایام مجابت که در بعضی مقدمات خلاف مرضی ما  
از و بطور آند چشم نمائی ضرر بود پس همان روز کمی منصب او را بحال نمود و خطاب پدر او و مرشد  
بجست او تجویز شد او عرض نمود که چون از خلفای بزرگان اکثر تفسیر و توفیق می آید و بغیر خطاب مجاب  
می گردیم و باز مدتی باید که اصل نام در السنه زبان زد کرد و بی خطاب بودن بهتر است و مع هذا اگر  
مرضی مبارک بر عطای خطاب باشد بر اسم خان زاد خطاب مرحمت شود چرا که خود را قابل خطاب پیر  
نمی نامد یا دشته قسم نمود قبول فرمود و خانی خان در تاریخ خود میگوید که من مدتی همراه محمد مراد خان بود  
بر او ضلع و اطوار او مطلع بودم هر چند بعضی همدان اندرون بیرون با او گفتند که جوهر و مرصع  
آلات خواجها را عدد و شمار بحال داشته با جوهر کم قیمت تبدیل نماید آن برگ امانت فاش اصلا  
بنحیانت راضی نشد و مکرر می گفت که حق سبحانه از برکت پاس امانت در چنان ایام که اندیشه آبرو  
و مال بود مرا محفوظ داشت الحق که خصلتی بهتر از امانت اری در حق انسان نیست چه امانت داری  
خاصه که برای رضای خدا باشد موجب برکت و عزت و آبرو و ترقی و پادشاهی دولت است دبا  
نیکامی در ستمکاری از بازخواست اری و حضرت خلد مکان بغایت قدردان و جویای مردم متدین  
بودند و اگر شخصی موصوف بخین و صف بهم میرسد او را از مقبران حضور می گردانید و روز بروز در  
و مرتبه اش می افزود و چنانچه مرزا یار سعید را که به صفت امانت معروف شده بود دار و غده بکمری  
و تاشانی عین او بر اسناد پادشاهی نمی شنید هیچ سند جاری نمی گردید هر چند پادشاه خواست که  
او را بحضرت اضافه منصب فرید مهتیا زنجند مشار الیه نظر بر منصب تقرب خود که بالاترین  
مناصبات از قبول با نمود و گویند در عرض نهایت کساح بود روزی جوان امر و در برای منصب  
در حضور پادشاه ایستاد و که پادشاه منسوب بود که خود سال است در جواب یک ستمی  
عرض کرد که تا جایگزین یافتن داخل بند های ریش سفید خواهد کرد دید ذکر رحلت سلطان  
ابو الحسن ازین سپنجی سرای فانی بملک جاویدانی پیش ازین بقسم آمد  
که پادشاه عالمگیر سلطان ابو الحسن را در شهر بیج اتانی سینه پاره و زنده بپیری همراه جان پاره



قلعه و دولت آباد فرستاد بعد چارده سال در همان حبس ایام زندگانی آن پادشاه پایاں یزد  
 و بعلاضه اسهال کبدی طاری و شش از نفقش جبینی بروضه رضوان بال پروار کشاد آفروده اند و دوشی  
 که صبح آن رحلت سلطان ابو الحسن مغفور بود در عالم رویا به قلعه ارمونده که لغش ابو الحسن را از قلعه  
 برآورده نزد یک مرقد سید را بخوابد و الله ما جد سید کجیو را از قدس برآمدن سازد و قلعه را بعد  
 مشاهده این رو با حاضر آمده بواسطت خواجهر سل در خدمت ابو الحسن معروض داشت که سخن ضروری  
 عرضه داشتن است ابو الحسن در جواب گفت که آنچه شما را در خواب فرموده اند بن در بیداری نمود و نه  
 بدانچه ما مورد معمول دارد با بگذر روز دیگر بعد وفات آن سلطان مغفور قلعه را بدون اندیشه انکشاف  
 را بنی حکم خور بعد وفات هم از قلعه بیرون نمی برند جازه اش بیرون قلعه متصل و ضمه برده نزدیک مرقد سید  
 قال بنون ساخت هر چند تاریخ وفات آن پادشاه مغفرت پناه در کتب تاریخ و سیر بنظر رسیده لیکن چون مشهور است  
 که پادشاه مذکور چهارده سال ایام طفلی گذرانیده چهارده سال مشغول تحصیل علوم بوده بعد از آن چهارده سال  
 در حلقه ارادت مرشد خود سید شاه را جو قدس بسر برده پس از آن چهارده سال بر سر سلطنت نشستن  
 بود و چهارده سال در حبس عالمگیر پادشاه ایام زندگانی پیری ساخته برین تقدیر چون تاریخ خلع آن مغفور پسر  
 از سلطنت ستمیک هزار و نود و هشت هجری بنوی علیه السلام است از اینجا می توان یافت که در خدمت  
 آن پادشاه غفران پناه در سال یک هزار و یکصد و یازده یا دوازده هجری بوده و الله اعلم بحقایق الامور  
 گویند که در ایام حبس آن پادشاه مغفور فرزند می متولد شد که بندی سلطان نامیدند چون بسن رسید و تمیز رسید  
 حبس عالمگیر پادشاه بدر بار رفت و آمد می کرد و هشتیکه بدر بار می آمد نوکران سلطان ابو الحسن باین سبب  
 حقوق استقبال نموده سلام و مجرای می آوردند و معنی معلوم پادشاه گردیده از رفت و آمد در بار مضرت  
 نموده نظر بند ساخت و مال عاشق معلوم غیبت که کجاشید از ابناء سلطان ابو الحسن مغفور یکی چار محل است  
 که بر کناره رود موسی مشتمل بر چهار عمارت عالی و در وسط آن حوضی در نهایت وسعت بنا نموده با تمام  
 اسانید دیگر گرفته محل است که سمت شمالی بلده آن طرف رود موسی باندک فاصله واقع شده و این

و این غارت در رفت و عظمت و وسعت بی نظیر بوده اکنون همه دو خراب گردیده  
 چار محل را که باروت خانه ساخته بودند قدری با شغال باروت بر باد رفت و قدری بسبب طغیان  
 آب موسی خاک یکسان گردیده است و شک و آهیم صبر و طاقت از دل بی تاب برود و پاره راست  
 آتش باره را آب برود و کوشه محل را حوادث ایام مهندم ساخت و البقاء للملک المعبود برهان  
 اخبار و آثار ممالک فتح المسالک دهند و کن مخفی نمائند که هر چند عالمگیر پادشاه بمقتضای  
 حرص و لجباج در قلع و قمع سلاطین و کن طسفه سماجی و لجاجتی ظهور آورد و علاوه متاعب و  
 مشاق دنیوی که درین امر عاید حال آن پادشاه گردید بسبب خوریزی سلیم و تنگ حرمت این سلطان  
 احوال آخرت خداوند و این همه محض برای آن بود که شاه در غنای دنیای دنی رافیه و  
 وحید بلا شرکت غیر در آن خوشش از و آرد و به چهار انگشت بیکار است در وقت عمل خوردن  
 ز شیرینی شرکات برشتا بد نمفت دنیا اما چون شجره خسته لجاج جز دامت باری نمی آرد و نصیر  
 تلخ می ثمری ندارد با وجود در با حق دنیا و دین و وداع آرام و سکین و صرف عمر غیر زود  
 ملک و کن همیشه در دست قوم مرسته که عده آنها سیوا دنی چاکر سلاطین بیجا بود و  
 و خوار و در تدبیر دفع مقام هر کار پیوسته مضطرب و بیقرار بود و زندگانی را بدین اسلوب  
 گذرانیده در تدبیر همین کار رخت ازین جهان ربست و بندوبست قوم مرسته صورت بست  
 با قلع و قمع یا دفع و رفع آنها چهره و بعد آن پادشاه کار بجای رسید که قوم  
 مرسته بالعکس سلف از دکن قصد هندوستان نموده و از اخلاق شاه جهان آباد  
 را تا سر حد ملک متصرف گردیدند و چرخه اربابانکه نگه دارند و از سلطنت قیوریه چند  
 ناحی باقی نمائند و در نظر عقلا این معنی ثمره لجاج آن پادشاه است

عظیم

چو بد کردی سببانش میکنی ز آفات چه که واجب شد طبیعت را مکافات

تنت الکتاب بچون ملک الوهاب یعنی مقاله اول از تاریخ حدیقه العالم شریفه و الاصل التامل لاطمین

تالیف علامه الزمانی فاضله الدورانی خلاصه خانه ان مصطفوی سلالمه و دمان مرصوی میرالو القاسم  
 بن رضی الدین الموسوی الخاظم بصر عالم روح حب فرمایش نواب کامیاب هر سپهر غنچه و اجالای در ملک  
 رفت و استعلا نجم آسمان گشت و فضیلت بر رفت و غنچه دستماه مجت و نجات  
 به راه شوکت و جلالت جایگاه نواب صدر رجب شیر لدوله  
 فخر الملک بهادر لال دایم دولته الی یوم القیامه  
 در حیدرآباد دکن صانه السعیدین الشرفی و الشرفین  
 بابتهاجم سید عبداللطیف الشیرازی  
 بر سید آقا شیری



# کتاب موحود و منسیدی

(۱) حقیقه العالم جلد اول مشتمل بر احوال عظمت انتمال سلاطین شاهانه عنوان علیهم (رحمه)

(۲) حقیقه العالم جلد دوم مشتمل بر ذکر اخبار جلالت آثار سلسله عمیکه فضیله و الم لیدم و الم لیدم (رحمه)

(۳) مایه دانش در سه فن از حکمت منطق و طبیعیات و هیات از شیخ الرئیس حکیم بوعلی سینا پسر (رحمه)

(۴) اصول ثقیل

دارود

(عیم)

(۵) دستور سخن در قواعد زبان پارسی

# کتاب زیر طبع مطبع سیدی

(۶) تاریخ بیجا پور مفصل

(۷) تاریخ ایلموره مفصل

# اطلاع

صاحبانیکه خبر یداری تاریخ ایلموره و بیجا پور منظور داشته باشند از ابتدا اعلان  
بفرمایند که بعد از طبع بخدمت نشان اطلاع کرده شود -

# کتاب مندرجه صدر

در جمله حیدرآباد و کن در بازار چنده واقع و پوری غمار الملک از مطبع سیدی طلب فرمایند  
و نسخه کتب مطبوعه ایران و روم و مصر و حبشی و سایر هندوستان حیدرآباد و بیجا پور  
از مطبع و کتابخانه

Checked